



کیمی الہمی

دوئخ

دائره

کمدی الهمی



کمدی الهی - دوزخ
اثر دانته آلیگیری
ترجمه شجاع‌الدین شفا
چاپ ششم: ۱۳۷۸
چاپ هفتم: ۱۳۷۸
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0444-8 (3vol.set) ISBN 964-00-0397-2 (vol.1)

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۴-۸ (دوره ۳ جلدی) شابک ۹۶۴-۰۰-۰۳۹۷-۲ (جلد اول)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

گمدی الہی

La Divina Commedia



دُوشخ

INFERNO

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی ، از

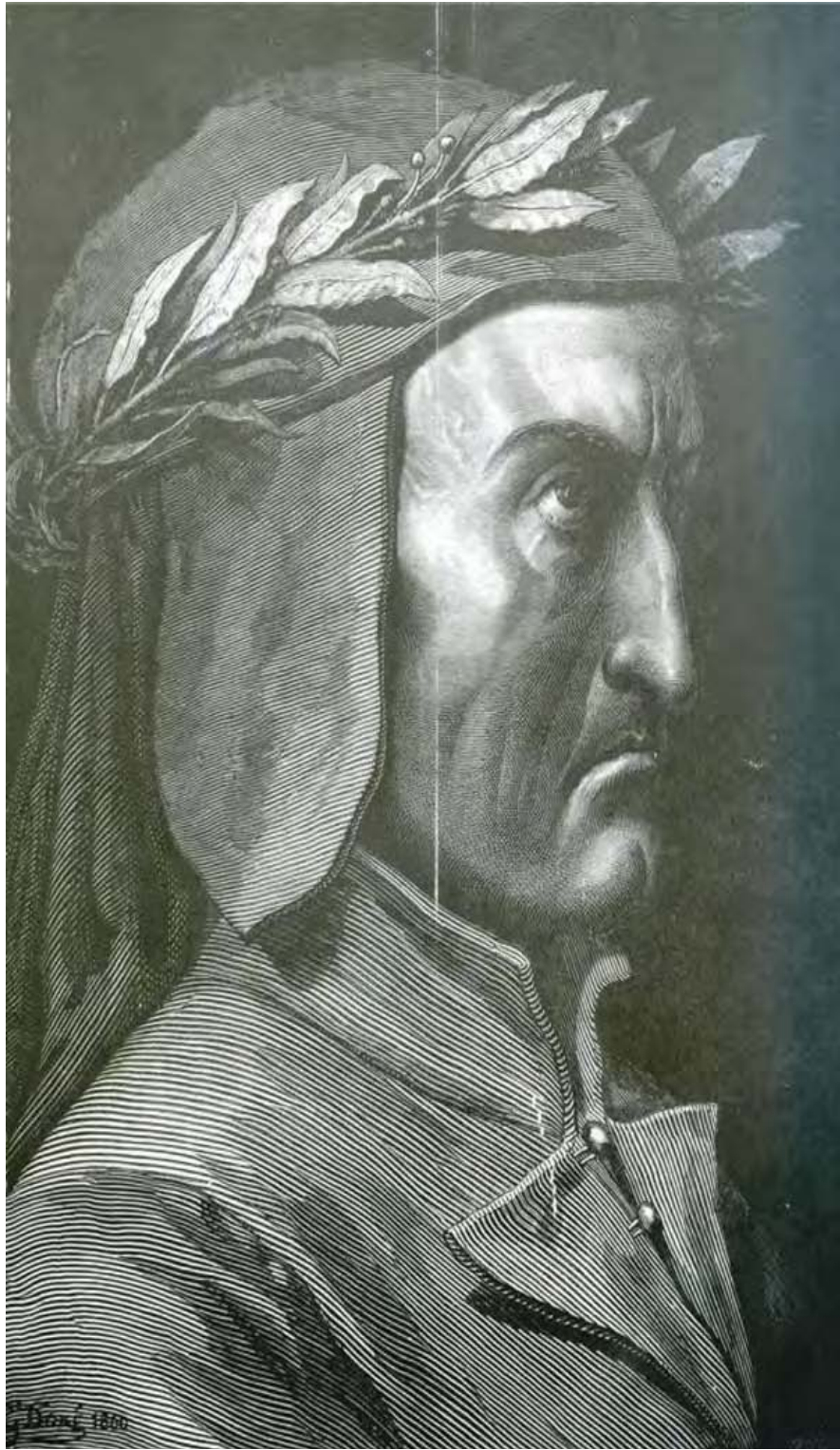
شجاع الدین شفا

با یک تابلو از رافائل Raffaello ، یک تابلو از بوتیچلی Botticelli ،
۱۱ تابلو از گوستاو دورہ Gustave Doré ، دو نقشہ و دو تصویر

تصویر مقابل

دانته آلیگیری (۱۳۶۵-۱۳۲۱)

تصویر از گوستاو دوره نقاش فرانسوی



فهرست مطالب

صفحه

چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره «کمدی الهی» ۹

مقدمه:

۱۴	کمدی الهی در ادبیات جهان
۲۰	شخصیت دانته
۲۲	زندگی دانته
۳۰	آثار دانته
۳۱	کمدی الهی
۴۳	سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب
۴۷	نگاهی به سفر «دوزخ»
۵۱	«دوزخ» در اساطیر یونان
۵۴	«ویرژیل» و «انئیس»
	«ارداویراف نامه»، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال
۵۷	پیش از دانته
۶۳	«سیرالعباد الی المعاد» سنائی غزنوی
۶۵	«رسالة الغفران» ابوالعلاء معری
۶۶	کلامی چند درباره ترجمه «کمدی الهی»
۶۹	منابع مقدمه و سرودها و حواشی کتاب

صفحه	
	دوزخ :
۷۹	سرود اول : مقدمه کلی کمدی الهی
۸۱	متن سرود
۹۵	سرود دوم : مقدمه «دوزخ»
۹۶	متن سرود
۱۰۶	سرود سوم : طبقه مقدماتی دوزخ : ابن الوقتها
۱۰۹	متن سرود
۱۲۲	سرود چهارم : طبقه اول دوزخ (اعراف) : بزرگان دوران کهن
۱۲۳	متن سرود
۱۳۶	سرود پنجم : طبقه دوم دوزخ : شهوت رانان
۱۳۷	متن سرود
۱۵۵	سرود ششم : طبقه سوم دوزخ : شکمپرستان
۱۵۶	متن سرود
	سرود هفتم : طبقه چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین
۱۶۸	طبقه پنجم دوزخ : ارباب غضب
۱۷۰	متن سرود
	سرود هشتم : طبقه پنجم (بقیه) : ارباب غضب
۱۸۵	شهر شیطان (دیته)
۱۸۶	متن سرود
۱۹۸	سرود نهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۱۹۹	متن سرود
۲۱۲	سرود دهم : طبقه ششم دوزخ (بقیه) : زندیقان
۲۱۵	متن سرود
۲۲۶	سرود یازدهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۲۲۷	متن سرود
	سرود دوازدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۳۷	منطقه اول : متعدیان بدیگران
۲۳۸	متن سرود
	سرود سیزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۵۲	منطقه دوم : متعدیان بنفس (خود کشی کنندگان)
۲۵۳	متن سرود
	سرود چهاردهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۶۶	گروه اول : کفر گویان

۲۶۷	متن سرود
	سرود پانزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۷۹	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۸۰	گروه دوم : اهل لواط
	متن سرود
	سرود شانزدهم : طبقه هفتم دوزخ تجاوز کاران
۲۹۱	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۹۲	گروه دوم اهل لواط
	متن سرود
	سرود هفدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۳۰۰	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۳۰۱	گروه سوم : رباخواران
	متن سرود
	سرود هیجدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۱۳	گروه اول : قوادان و ناموس دزدان
۳۱۵	گروه دوم : چاپلوسان
	متن سرود
	سرود نوزدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۲۶	گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی
۳۲۷	متن سرود
	سرود بیستم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۳۸	گروه چهارم : رمالان و غیبگویان
۳۳۹	متن سرود
	سرود بیست و یکم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۴۹	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۵۰	متن سرود
	سرود بیست و دوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۶۰	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۶۱	متن سرود
	سرود بیست و سوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۷۱	گروه ششم : رباکاران
۳۷۲	متن سرود
	سرود بیست و چهارم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران
۳۸۸	گروه هفتم : دزدان

۳۸۹	متن سرود
	سرود بیست و پنجم : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
۴۰۰	گروه هفتم : دزدان
۴۰۱	متن سرود
	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
۴۱۲	گروه هشتم : مشاوران مزور
۴۱۳	متن سرود
	سرود بیست و هفتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
۴۲۴	گروه هشتم : مشاوران مزور
۴۲۵	متن سرود
	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
۴۳۴	گروه نهم : نفاق افکنان
۴۳۵	متن سرود
	سرود بیست و نهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
	گروه دهم : جاعلین
۴۴۸	دسته اول : کیمیا گران
۴۴۹	متن سرود
	سرود سی ام : طبقه هشتم دوزخ : حيله گران
	گروه دهم : جاعلین
	دسته های دوم و سوم و چهارم : سکه سازان و قلب کنندگان
۴۶۱	افراد و سخنان
۴۶۲	متن سرود
۴۷۵	سرود سی و یکم : غریتان
۴۷۶	متن سرود
	سرود سی و دوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
۴۹۴	منطقه اول : خائنین به ارحام و نزدیکان
۴۹۵	متن سرود
	سرود سی و سوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
	منطقه دوم : خائنین بوطن
۵۱۲	منطقه سوم : میهمان گشان
۵۱۳	متن سرود
	سرود سی و چهارم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران
	منطقه چهارم : خائنین به ولینمتهها
۵۲۵	خروج از دوزخ
۵۲۷	متن سرود

فهرست تصاویر

صفحه	مقدمه کتاب
۷	داته آلیگیری
۳۷	پارناس : داته دربزم خدایان (تابلو رافائل)
۵۵	ویرژیل (موزائیک قدیمی رومی ، مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش)
۷۱	نقشه جغرافیائی ایتالیا
۷۵	نقشه دوزخ فرضی داته
متن کتاب	
	(۵۴) تابلو از «گوستاودوره» نقاش و مجسمه ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه
۸۳	در نیمه راه زندگانی ما ، خویشان را در جنگلی تاریک یافتیم . . .
۹۳	. . . آنوقت ویرژیل براه افتاد ، و من در دنبالش روان شدم .
۱۰۷	« شما که داخل میشوید ، دست ازهر امیدی بشوئید» .
	. . . و پیرمردی سپیدموی سوار برزورقی بسوی ما آمد ، و بانگ زد :
۱۱۵	«وای بر شما ، ای ارواح تباهاکار !»
۱۱۹	. . . زادگان تبهکار آدم خویشان را از کرانه بدرون رود افکندند
	. . . شاگردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم
۱۲۹	گرد آمده بودند .
۱۳۹	مینوس پاسدار دوزخ در آنجا نشسته است و دندان برهم میاید .
	. . . ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم رهمیسپزند
۱۴۷	و دو میان باد چنین سبک وزن مینمایند گفتگو کنم . «
۱۵۳	. . . و چونانکه جسدی بر زمین افتد ، ازپای در افتادم

۱۵۹	... راهنمای من ، کفی دوخاک برداشت و آنرا درپوزه‌های این‌سنگ‌حریص فرو ریخت .
۱۶۳	... واو بمن گفت : «شهر آکنده از حسد تو ، درزندگانی آن‌جهانی‌مسکن من بود .»
۱۷۱	... و گفت : «ای کرگنملعون ، خاموش‌شو وخشم‌خویش را فروخور . . .»
۱۷۷	«... زیرا همه‌طلائی که درزیرماه است، وازین پیش‌بوده ، حتی یکی‌ازاین ارواح بلاکشرا آرامش نمیتواند داد .»
۱۸۳	«... اینجا ارواح کج‌خلقانی را می‌بینی که درزندگانی خودزیرسلطه‌خشم و غضب بودند . . .»
۱۹۱	استادم‌ن بدورش راندو گفت : «گمشو وبادیگر سگان ره‌خویش گیر!»
۱۹۵	توانستم آنچه‌را که وی با شیطانها میگفت بشنوم .
۲۰۳	... بمن گفت : «شیطانهای درنده‌خوی را ببین . . .»
۲۰۷	بسوی دروازه رفت و آنرا با يك اشاره‌چویدست خود بگشود .
۲۱۱	... واو بمن گفت: «اینان زندیقانند ، وبدعت‌گزاران‌دین‌وپيروانان آنان...»
۲۲۶	... به پشت‌سنگ‌گوری پناه بردیم . . .
۲۳۹	... برنو که صخره‌فرو ریخته ، غول‌جزیره‌کرت برزمین خفته بود . . .
۲۴۵	بدین‌دندان‌چالاک نزدیک شدیم .
۲۵۳	... آربی‌های ترشروی دراینجا آشیان کرده‌اند وازبالای درختانی‌صعب‌ناله میکشند .
۲۶۳	... و درخت فریاد برآورد : «چرا مرا میکشی؟»
۲۸۱	گلهائی بی‌شمار از ارواح برهنه‌تن را دیدم که برسر آنها اخگرهای درشت آتشین فرومیریخت . . .
۲۹۱	«... سر برونتو ، شمائید که اینجائید ؟»
۳۰۲	« اینست آن عفریت تیزدم که جهان‌را پر بلا میکند . . .»
۳۰۹	خویش‌را ازهرجانب درمیان‌فضا دیدم وهمه‌چیز را بجز عفریت از دیدگان خود پنهان یافتم .
۳۲۳	... این «تائیس» روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که: «آیا حق‌عشقبازی رابجای می‌آورم؟» جوابش داد : «اجاز میکنی!»
۳۲۹	در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید . . .
۳۵۵	... سپس بیش‌از صدقلاب درتنش فرو بردند . . .
۳۶۹	شیطان در دنبال او بال کشود وفریاد زد : «گرفتمت!»
۳۷۵	هنوز پا بر کف این‌گودال نهاده بودیم که ابلیس‌انرا کشوده‌بال بالای‌سرخویش یافتیم . . .
۳۷۹	... «ای آنکه پای‌بمجمع‌ریا‌کاران ترشرو نهاده‌ای . . .»
۳۸۳	«این صلیب‌شده فریسیان را گفت که حق‌است اگر مردی را درراه قومی‌بشکجه سپارند . . .»

- صفحه
- ۳۹۳ میان این تودهٔ موحش ماران و افعیان ، برهنه‌تنانی میدویدند که امیدیناهگاهی یا نوشدارویی نداشتند . . .
- ۴۰۶ آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هر یک از آنان مینالید که: «وای، آن یلو، چرا اینطور دگرگون شده‌ای؟»
- ۴۱۷ . . . و راهنمای من که این توجه مرادید، گفت: دردل هر یک از این شعله‌ها که می‌بینی ، روحی خانه دارد،»
- ۴۳۹ . . . دوزخی شکاف سینهٔ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره پاره میکنم !»
- ۴۴۴ . . . سربریدهٔ خویش را چون فانوسی از دست فرو آویخته بود ، و بما مینگریست، و میگفت: «وای بر من!»
- ۴۵۱ . . . و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده‌دل خیره شده‌ای؟»
- ۴۵۵ . . . ناله‌هایی عجیب، دل‌هرا سخت بدرد آوردند . . .
- ۴۶۵ . . . و بمن گفت: «کار این روح دیوانه همین است که با چنین درنده‌خوئی دیگران را بیازارد . . .»
- ۴۶۹ . . . « این زوج کهن میرای تباهاکار است که هم‌خوابهٔ پدر خویش شد . . .»
- ۴۷۹ هرگز اورلاندو چون این عفریتان بانگی چنین موحش از شبپور خویش بر نیاورده بود (طرح از بوتیچلی)
- ۴۸۳ عفریتانی موحش، نیمی از تن‌های خویش را چون برج و باروهائی برافراشته بودند . . .
- ۴۸۷ راهنمای من گفت: «این عفریت مغرور را سر آن بود که بارب‌الارباب بالانشین پنجه درافکند . . .»
- ۴۹۱ . . . و ما را در آن درک اسفل نهاد که شیطان اعظم و یهودا را در کام خویش دارد
- ۴۹۹ . . . کسی را شنیدم که میگفت: «چرا ما تیرمروزان را لگدمیکنی؟»
- ۵۰۵ . . . گفتم: «بهر تقدیر باید نامت را بمن بگوئی، و گرنه موئی بسرت نمیگذارم.»
- ۵۰۹ . . . دندان در سرافرو برد و همچون سگی که استخوانی خایده، بجویدن آن پرداخت
- ۵۱۷ « . . . بچشم خویش دیدم که آن سه‌تای دیگر نیز یکایک جان سپردند . . .»
- ۵۲۹ سلطان دیار رنج نیمی از سینهٔ خود را ازیغ بدر آورده بود .
- ۵۳۳ . . . این یهودای استخریوطی است که سردر کام شیطان و پای در بیرون دارد .
- ۵۴۱ سر بر آوردم تا ستارگان را بازبینیم .

سخنی چند با خوانندگان

۱. «کمدی الهی» اثر «دانته آلیگیری» نخستین بار بیش از چهل سال پیش به زبان فارسی در ایران منتشر شد. این اثر که بسیاری از بزرگان ادب جهان آن را بزرگترین محصول نبوغ انسانی و دایرةالمعارفی که زاده ده قرن سکوت و خاموشی مسیحیت است دانسته‌اند از لحاظ انشاء، آیین نگارش و ترکیب جمله‌ها و اصطلاحات یکی از پیچیده‌ترین و مغلق‌ترین آثار ادبیات جهان است، و چون در ترجمه این اثر آنچه در درجه اول مورد نظر بوده تطبیق ترجمه با متن بوده است، به‌ناچار هر جا که سلاست عبارات فارسی با حفظ صورت اصلی کلام منافات داشته، رعایت جنبه اخیر مقدم شمرده شده است! بنابراین ممکن است در متن فارسی پیچیدگیها یا استعارات نامأنوسی به‌نظر رسد که غالباً چاره‌ای جز نقل آنها به‌همان صورت نبوده است.

۲. در نقل اسامی خاص، تلفظ ایتالیایی آنها در متن و تلفظ این اسامی به زبان اصلی و نیز به آن صورتی که در کشورمان معمول است در حاشیه آمده، بجز کلماتی چند مانند «سزار» و «اوگوست» و «فلورانس» و اسامی فلاسفه و حکمایی چون «ابن سینا» و «ابن‌الرشد» و غیره که در متن به اسامی اصلی خود آورده شده‌اند و نیز کسانی که نامهایشان در تورات و انجیل آمده است.

در نقل نگارش لاتینی واژه‌ها در حواشی این کتاب، حروف آخر بعضی از کلمه‌ها که در داخل پرانتز نقل شده، حرفی است که در اصل متن ایتالیایی جزء این کلمات است، اما در شعر دانته به ضرورت شعری حذف شده است.

۳. درباره مفهوم واقعی بعضی از اشعار «کمدی الهی» از دهها سال پیش میان منتقدان و مفسران اختلاف نظر بوده و هنوز نیز تفسیرها، تعبیرها و نظریه‌های گوناگونی در این مورد وجود دارد؛ در این موارد آن مفهومی که مناسب‌تر به‌نظر آمده در متن و تعبیرات دیگر در حاشیه آمده است.

۴. نیاز به توضیح نیست که مترجم این اثر «شجاع‌الدین شفا» از نویسندگان معاند نظام مقدس جمهوری اسلامی است که به‌دلیل روابط نهان و آشکار خود با دربار پهلوی و احزاب شاهنشاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از کشور گریخت و اکنون به‌عنوان قلم‌بمزد به فعالیت‌های ضدانقلابی خود ادامه می‌دهد. وی همچنین از حامیان سلمان رشدی نویسنده مرتد کتاب «آیه‌های شیطانی» است و بی‌شک تجدید چاپ این اثر مشهور به منزله تأیید مترجم آن نیست.

چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره « کمدی الهی »

نظریاتی که در اینجا نقل میشود نمونه هائی معدود از نظریات تحسین آمیز وغالباً پراز مبالغه‌ایست که در عرض ششصدسال اخیر از طرف بزرگان هنر و ادب جهان غرب درباره دانته و اثر او ابراز شده است ، و اینجانب با آنکه بعضی را بسیار مبالغه آمیز میدانم آنها را بعنوان نمونه نقل کرده‌ام تا روشن شود که دنیای ادب مغرب زمین نسبت به « کمدی الهی » چه نظر دارد . باید تذکر داد که در میان کسانی که عقایدشان در اینجا نقل شده ، دو نفر یعنی « ولتر » و « لامارتین » اصولاً نظر مساعدی نسبت بدین کتاب ندارند و با این وجود مطالب ستایش آمیزی درباره آن گفته‌اند که در اینجا قسمتی از آنها ترجمه شده است .



از آغاز پیدایش ادبیات در جهان، تا با امروز « کمدی الهی » بزرگترین محصول قریحه و نبوغ انسانی و بزرگترین درجه فروجلال هنر بشری است .

اوست کنت Auguste Comte

فیلسوف معروف قرن نوزدهم فرانسه (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)

از میان مجموعه‌ای ازرنجها و شادیها ، نومیدیها و امیدها ، غمگساریها و اشکها ، از میان فریادهای پرازهیجان روحی اسیر درد و غم ، این « حماسه عظیم زمین و آسمان » سر برزده است که باید آنرا اعجاز قرون وسطی شمرد .

لانگفلو Longfellow

شاعر بزرگ امریکائی ، مترجم کمدی الهی بشعر انگلیسی (۱۸۰۷ - ۱۸۸۲)

از زمان هم تا کون اثری بدین عظمت پدید نیامده است ، و چطور میتواند بعد از این پدید آید ؟

بوکاجیو Boccaccio

نویسنده بزرگ ایتالیائی، معاصر دانته (۱۳۱۳ - ۱۳۷۵)

در این کتاب اشعاری چنان زیبا و عالی وجود دارد که از چهارصد سال پیش تا کنون کهنه نشده و ازین پس نیز هرگز کهنه نخواهد شد. عجب اینست که کرسی های مخصوص علمی و دوره های مذهبی بحث و قرائت برای درک و تفسیر این نویسنده کلاسیکی ایجاد شده باشد که در آن پاپ ها را در جهنم جای داده اند.

ولتر Voltaire

نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسه (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)

از این توده در آمیخته و درهم فشرده استعارات و تمثیلات قرون وسطائی، که با مقیاس ذوق امروزی ما بنظر ثقیل و غیر قابل هضم می آید، قاعدتاً میبایست اثری خسته کننده و ملال انگیز پدید آمده باشد. ولی از همین مجموع با دست دانتته یکی از بزرگترین شاهکارهای کلیه ادوار و کلیه ادبیات جهان، پدید آمده است.

شاتوبریان Chateaubriand

نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

چنین اثری، شاید اگر بدست شعرای عادی و در سرزمینی عادی پدید آمده و فقط جنبه محلی و ملی و زمانی محدود این کتاب را داشته باشد، خیلی زود فراموش شود. ولی وقتی که گوینده آن شاعری چون دانتته باشد، شعرا و الی الابد زنده میماند. دانتته يك خلاق بزرگ سخن، يك «زبان آفرین» توانا است که گوئی شعرا و بجای اینکه نوشته شده باشد، با دست این «میکل آنژ» دنیای نظم حجاری شده است.

لامارتین Lamartine

شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

در محراب مقدسی که مظهر ترکیب «مذهب و شعر» است، دانتته در بلندترین نقطه ای که متصور میتوان بود ایستاده است و هنر دنیای نورا یکسره در زیر پای خود دارد. «کمدی الهی» او اثری «منزوی» نیست که از میان تاریکی قرون وسطائی سر بر آورده باشد، بلکه مظهر تمام شعر و هنر دنیای جدید است، و با این وصف چنان عظمتی دارد که جز با کلمات «منحصربفرد» و «خارق العاده» آنرا وصف نمیتوان کرد.

شلینگ Schelling

فیلسوف و نویسنده بزرگ آلمانی (۱۷۷۵ - ۱۸۵۴)

سراسر این مجموعه از جهات مختلف سیاسی، تاریخی، فلسفی و مذهبی، تابلو کاملی از بشر و جنبه های معنوی و روحی و فکری و اجتماعی يك دوره است، و ازین نظر است که بحق «کمدی الهی» را يك دائرة المعارف نام داده اند. هیچ اثری در نزد قدما و در نزد معاصرین، دردنیای کهن و دردنیای نو، نیست که بتوان آنرا با این کتاب برابر نهاد.

لامنه Lamennais

نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۸۲ - ۱۸۵۴)

این اثر فقط محصول کار دانتته نیست، زیرا چنین اثری را یک نفر تنها پدید نمیتواند آورد. «کمدی الهی» زاده ده قرن خاموشی مسیحیت است که بالاخره توانسته است زبان

بگشاید و سخن بگوید! عصاره هزار سال زندگی بشری است که دانه کلمه «تمت» را در آخر آن گذاشته است.

کارلایل Carlyle

نویسنده و محقق معروف انگلیسی، مترجم انگلیسی «کمدی الهی»
تمام کوشش میلتن در وصف دوزخ صرف این شده که آنرا بصورتی نامشخص در آورد.
تمام هنر دانته بالعکس در این راه بکار رفته است که دوزخ را صورتی مشخص و قطعی بدهد.
اثر دانته اثر سحر آمیزی است که حاصلش بزبان قرون وسطائی اینست: «کمال آدمی، در طریق الهی».

راسکین Ruskin

نویسنده و منتقد معروف انگلیسی (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰)
هنر بزرگ قرن چهاردهم این بود که این مردی را که میبایست با تش سپرده شده باشد! بیست سال پس از مرگ مقدر زنده نگاهدارد تا بدست او اثری پدید آید که باید همیشه زنده بماند.

جیمز راسل لاول J. R. Lowell

شاعر و ادیب بزرگ امریکائی (۱۸۱۹-۱۸۹۱)
هیچ اثر ادبی، نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادبیات جهانی، از حیث عظمت و اهمیت با «کمدی» دانته برابری نمیتواند کرد. هر خانه ایتالیائی که نسخه ای از این شعر که بعد از دانته آنرا «الهی» لقب دادند در آن نباشد، از بزرگترین فروغی که تا امروز در زیر آسمان ایتالیا درخشیده، محروم است.

پاسکولی Pascoli

شاعر بزرگ ایتالیائی، صاحب اثر تحقیقی مغروفی درباره دانته (۱۸۵۵-۱۹۱۲)
دانته و شکسپیر دنیا را میان خود تقسیم کرده اند و سومی ندارند. دانته بیش از آنکه شاعری باشد پیغمبری است، و کتاب آسمانی او کتابی است که کمدی آسمانی نام دارد.
تی. اس. الیوت T.S. Eliott

شاعر بزرگ معاصر انگلستان، برنده جایزه ادبی نوبل (متولد در ۱۸۸۸)
«کمدی الهی» اودیسه جهان مسیحیت است؛ سفر نوع انسان است بدینا بدیت؛ راهی است که از آدمی شروع میشود و بخداوند پایان مییابد.

ادگار کینه Edgar Quinet

فیلسوف و مورخ معروف فرانسوی (۱۸۰۳ - ۱۸۷۵)
من هر وقت که به «کمدی الهی» میاندیشم، بیاد آتشی فروزان میافتم که در دل ظلمت بدرخشد و ازورای تاریکیها نور بیفشاند.

پرینس یوهان P. Johann

پادشاه «ساکسونی» آلمان، و
مترجم «کمدی الهی» بزبان آلمانی

کار عجیبی است که کسی از آخرین طبقه دوزخ به اعلی طبقه افلاک بالا رود؛ دریک اثر واحد مجموعه زشتیها و زیباییها را گرد آورد و از منتهای حقارت به منتهای جلال سفر کند؛ همزمان را شامل شود و هم ابدیت را؛ هم فرشته را و هم انسان را، هم سرمنشاء جمله تبکاریها را و هم منبع جمله پاکبهارا، هم شیطان را و هم خدا را دریک مجموعه جای دهد، و این مجموعه ایرا بازبانی بنویسد که از یانصدسال پیش تا کنون شهرت و مقام آن، چون امواجی که از زمین لرزه های قوی پدید آید و پیوسته دورتر رود، دائماً رو با افزایش رفته است.

ریوارول Rivarol

نویسنده معروف فرانسوی (۱۷۵۳ - ۱۸۰۱)

از ترکیب زیباییها و نواهی این کتاب، اثر شاعرانه عجیبی پدید آمده است که به هیچ اثر دیگری که تا کنون دیده شده شباهت ندارد؛ روزی که هم ادبیات و هم مذاهب گذشته و حال از میان بروند، «کمدی الهی» چون بنای باعظمتی در میان ویرانهها، همچنان پای برجا خواهد ماند.

کنسی دو شوازل Comtesse de Choiseul

خانم نویسنده فرانسوی، مترجم «برزخ» و بهشت بزبان فرانسه، ۱۹۱۵
«... دیروز هزاران نفر در کلیسای «سن سورن» گرد آمدند، زیرا دانتیه در سفر خود بیاری در چنین روزی در این کلیسا دعا کرده بود. امروز خاطره این مرد مورد بزرگترین تجلیل مذهبی و معنوی قرار دارد که تا کنون درباره کسی صورت گرفته است. شاعر دیگری را بیابید که مراسم یادبود او تحت ریاست بزرگترین مرجع و مقام عالم مسیحیت آغاز شده باشد، و تعدادی چنین کثیر از رؤسای بزرگترین دموکراسی های دنیای کهن و دنیای نو سرپرستی این مراسم را بعهده گرفته باشند. در این لحظه که مادر اینجا گرد آمده ایم ارواح جمله بزرگان گذشته پیرامون این مردی حلقه زده اند که زبان و پرچم عالم مسیحیت است.»

موریس بارز Meurice Barrès

نویسنده معروف فرانسوی؛ عضو آکادمی فرانسه (۱۸۶۲ - ۱۹۲۳)

(از سخنرانی او در مراسم شصدمین سال مرگ دانتیه، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱، در دانشگاه سوربن، پاریس).

دانتیه یکی از بزرگترین نوابی است که عالم بشریت با خود دیده است. «کمدی الهی» او در حقیقت دائره المعارف باعظمتی است که از لحاظ قدرت و وسعت دامنه فکر آنرا با هیچ اثر دیگری برابر نمیتوان نهاد. شش قرن است که این مجموعه دائماً در معرض تحقیق و مطالعه و تفسیر است، و با این وصف هنوز نتوانسته اند کاملاً بعمق آن برسند.

لاروس قرن بیستم

مقدمه

کمدی الهی در ادبیات جهان - شخصیت دانته - زندگی دانته - آثار دانته - کمدی الهی - سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب
نگاهی به سفر «دوزخ» - دوزخ در اساطیر یونان - ویرژیل و انئیس ارداویراف نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته
سیر العباد الی المعاد سنائی غزنوی - رسالة الغفران ابوالعلاء المعری
کلامی چند درباره ترجمه کمدی الهی - منابع مقدمه و حواشی کتاب.

«کمدی الهی» در ادبیات جهان

در تاریخ هنر و ادب جهان، بعضی آثارند که دنیا آنها را از شاهکارهای مسلم نبوغ بشری بشمار آورده است. اینها بخلاف آن دسته آثاری که خاص يك عصر یا سرزمین معینند و بهمین جهت با گذشت زمان جلوه و فروغ خود را کمابیش از دست میدهند، یا مرور زمان تابنده تر و پر جلوه تر میشوند، و هر قدر روزگار بیشتر میگردد عظمت و جلالی فزونتر پیدا میکنند. «ونوس» میلو و «موسی» میکل آنژ و «ژو کوند» لئوناردو داونچی و «ایلیاد» همر و «جمهوریت» افلاطون و «شاهنامه» فردوسی و بسیار از پيسهای شکسپیر و «فاوست» گوته ازین قبیلند. «کمدی الهی» دانتته نیز اثری است که دنیا آنرا یکی از بزرگترین آثار قریحه بشری دانسته است. تا کنون متفکرین و ادبا و هنرمندان درجه اول دنیا آقدر از این اثر تجلیل و ستایش کرده اند که مجموعه سخنان آنها درین باره خود یقین از قطر «کمدی الهی» افزون میشود.

اگر از نظریات مبالغه آمیزی که بیشتر زاده فرط جذب و اشتیاق گویندگان آنهاست بگذریم، میتوان با اطمینان خاطر گفت که از بعد از انتشار «کمدی الهی»، یعنی در شش قرن اخیر، هیچ اثر ادبی در مغرب زمین مقام این کتاب را بدست نیاورده است. ارقامی که درباره نفوذ این کتاب در دنیا از طرف «دانتته شناسان» (۱) برجسته تنظیم و تدوین شده، چنان است که گاه باور کردن آنها دشوار بنظر میرسد، و من نیز که چند تای آنها را بعنوان نمونه نقل میکنم هر گونه مسئولیتی را درین باره بعهد گویندگان آنها میگذارم، هر چند که اینان شخصیت های ادبی و علمی برجسته ای هستند که از شائبه مبالغه بدورند.

«الکساندر ماسرون» A. Masseron استاد زبان و ادبیات ایتالیائی دانشگاه پاریس، که دو کتاب او بنام «معما های کمدی الهی» و «برای درک کمدی الهی» از طرف آکادمی فرانسه مورد تقدیر قرار گرفته و یک کتاب دیگرش بنام «دانتته» از جانب انجمن دانتته شناسی ایتالیا از عالیترین آثار خارجی مربوط به دانتته شناخته شده است، حساب کرده که تا کنون درباره دوزخ دانتته که مجموعاً شامل ۴۷۲۰ مصرع است، نزدیک به صد هزار تفسیر و

۱- از سالهای پیش «دانتته شناسی» در عالم تحقیق و ادب بصورت رشته تخصصی خاصی درآمده است که بدان dantnlogia (دانتولوژی) میگویند. در حال حاضر تقریباً در تمام کشورهای غربی استادان و ادیبان بزرگی وجود دارند که متخصص دانتته و «کمدی الهی» هستند و بسیاری از نشریات مربوط به دانتته، و محافل ادبی دانتته شناسی و مجالس بحث و تفسیر کمدی الهی از طرف اینان اداره میشود.

شرح و تحقیق - بصورت کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات تحقیقی بزبانهای مختلف جهان نوشته شده است . طبق حساب همین استاد ، تا با امروز نزدیک به ده هزار جلد کتاب درباره دانته و کمدی الهی منتشر شده ، و رویهم رفته قریب هشتصد ترجمه مختلف ازین اثر صورت گرفته ، منجمله تنها در زبان انگلیسی بیش از صد ترجمه جداگانه ازین کتاب منتشر شده و فقط در ده ساله آخر قرن نوزدهم ۳۸ ترجمه مستقل از « کمدی الهی » در انگلستان و امریکا و سایر کشور های انگلیسی زبان انتشار یافته است . در زمره مترجمین این صدواندی ترجمه بزبان انگلیسی میتوان کسانیرا نام برد که از بزرگترین شخصیتهای ادب امریکا و انگلستانند ، از قبیل : لانگفلو ، کالریج ، کارلایل ، کاری ، نورتن ، لارنس بینیان و غیره .

بطور کلی از همان زمان بعد از دانته ، یعنی پیش از اختراع فن چاپ ، به ترجمه « کمدی الهی » پرداختند و فهرست نسبتاً جامعی از این ترجمه‌ها را در یک کتاب تحقیقی معروف ایتالیائی بنام *Bibliografia dantesca* میتوان یافت . نخستین زبانی که « کمدی الهی » بدان ترجمه شد زبان اسپانیائی بود ، و از آن پس این کتاب تقریباً بتمام زبانهای مهم جهان ترجمه شده است . ممکن است آخرین ترجمه این کتاب ترجمه‌ای باشد که به شعر انگلیسی توسط *John Ciardi* در نیویورک در اواخر سال ۱۹۵۴ منتشر شده ، و البته این ادعا در صورتی صحیح میتواند بود که در چند ماه اخیر ترجمه تازه‌ای از این کتاب در اروپا و امریکا انتشار نیافته باشد ، و این بسیار بعید بنظر میرسد .

از زمان دانته بعد علاوه بر محققین و ادبا و دانشمندان بزرگی که به شرح و تفسیر و ترجمه این کتاب پرداختند ، و علاوه بر « دانته‌شناسان » برجسته‌ای که در شهر های مختلف ایتالیا رسماً مأموریت یافتند که هفته‌ای یکبار « کمدی الهی » را در کلیساها و مراکز عمومی و میدانهای شهر برای مردم معنی و تفسیر کنند ، نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ نیز به خلق آثار برجسته هنری بر اساس این کتاب پرداختند . در زمره مهمترین نقاشان « کمدی الهی » میتوان از بوتیچلی *Botticelli* نقاش بزرگ قرن پانزدهم ایتالیا و ویلیام بلیک *William Blake* شاعر و هنرمند بزرگ انگلیسی قرن

۱ - عنوان کامل این کتاب چنین است :

P . C . De Batines : *Bibliografia dantesca , ossia catalogo delle edizioni, traduzioni, manoscritti e commenti della Divina Commedia e delle Opere minori di Dante ; 2vol.*

هجدهم و از نقاشانی چون دلاکروا **Delacroix** ، شفر ، گلز ، دلابرد ، هامان ، مورانی ، منیان ، کورتوا ، کرنلیوس ، و مجسمه‌سازانی چون تریکتی ، الفرد شرون ، سن‌مارسو ، اوبه و غیره و بخصوص از گوستاو دوره **Gustave Doré** نقاش و حجار معروف قرن نوزدهم فرانسه نام برد. علاوه بر آثار این نقاشان ، بسیاری از کلیسا های اروپا و بناهای مختلف تاریخی دارای تابلوها و مجسمه‌هایی هستند که توسط نقاشان و حجاران مختلف بر اساس مطالب « کمدی الهی » بخصوص « دوزخ » پدید آمده ، حتی در کلیسای جلفای اصفهان تابلویی از دوزخ هست که با احتمال قوی از دوزخ دانته الهام گرفته است .

مجموعه‌ای موسوم به **Catalogue of the Dante Collection**

که از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ در نیویورک انتشار یافته، و ظاهر آکملترین فهرست مربوط به آثار دانته است ، شامل بیش از ۶۰۰ صفحه بزرگ است که ۱۸۰ صفحه آن به دانته و آثار او ، و بیش از ۴۲۰ صفحه به اسامی آثار تحقیقی و کتابها و رساله‌هایی که درباره « کمدی الهی » نوشته شده اختصاص یافته است و هر یک از این ۴۲۰ صفحه که با حروف ریز و بصورت دو ستونی چاپ شده ، شامل نامهای متعدد مختلف با توضیحات مربوطه است ، یعنی همین یک مجموعه بتنهائی شامل اسامی چندین هزار جلد کتاب است که درباره « کمدی الهی » نوشته شده . نسخه های این کتاب را در کتابخانه های ملی امریکا و اروپا میتوان یافت .

در سال ۱۹۲۰ مجموعه دیگری بعنوان مکمل این مجموعه بنام **additions** توسط « مری فوولر » دختر « ویلیام فوولر » ناشر مجموعه اصلی در نیویورک منتشر شد ؛ این مجموعه تکمیلی در حدود ۱۲۰ صفحه دارد که شامل اسامی کتابهایی است که در کاتالوک اصلی از آنها نام برده نشده و غالباً بعد از آن تاریخ انتشار یافته اند . از سال ۱۹۲۱ بعد این مجموعه هر ساله با « گزارش سالیانه انجمن دانته » در امریکا تکمیل میشود .

مجموعه دیگری بزبان ایتالیائی بنام **Bibliografia**

1030 - 1920 : dantesca که در سال ۱۹۳۲ در فلورانس منتشر شده ، حاوی اسامی ۳۷۵۳ کتاب و رساله و مقاله تحقیقی است که تنها درده ساله ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ درباره دانته نوشته شده و بچاپ رسیده است!

در حال حاضر در غالب کشور های بزرگ اروپا و امریکا « انجمنهای دانته‌شناسی » وجود دارد که محققین و ادبای درجه اول آن کشورها در آن شرکت

دارند، و از طرف بسیاری از این انجمن‌ها مرتباً نشریه‌هایی دربارهٔ داتّه و کمّدی الهی منتشر میشود که هر شمارهٔ آنها حاوی تازه‌ترین تحقیقات و مطالعات مربوط بدین کتاب است. مهم‌ترین این نشریه‌های منظم (بغیر از کتابهایی که بطور مستقل منتشر میشود) تا آنجا که من اطلاع دارم چنین است:

در ایتالیا: *Bulletino della Società dantesca italiana*

که از سال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۲۱ بدین نام منتشر شده، و از آن پس نام آن تبدیل به *Studi danteschi* شده است.

نشریهٔ *L'Alighieri* که از سال ۱۸۸۹ منتشر شده.

نشریهٔ *Il Giornale dantesco* که از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۸

بدین نام منتشر شده، و بعداً نام آن بدل به *Annuario dantesco* شده است.

نشریهٔ *Il nuovo Giornale dantesco* که از ۱۹۱۷ منتشر شده.

در آلمان: نشریهٔ *Deutsches Dante - Jahrbuch* که از

سال ۱۹۱۹ منظم در شهر «وایمار» منتشر میشود.

در امریکا: نشریهٔ *The Annual report of the Dante*

Society که از سال ۱۸۸۳ تا کنون منظم در شهر کمبریج در *Massachusetts* منتشر میشود.

در فرانسه: نشریهٔ *Bulletin italien* که از ۱۹۰۱ در بر دو

منتشر شده، و نشریهٔ *Etudes italiennes* که از ۱۹۱۹ در پاریس انتشار یافته، و این دو مجموعه با آنکه بخلاف نشریه‌های فوق‌الذکر منحصر به داتّه و «کمّدی الهی» نیست، عملاً بدانها اختصاص دارد.

علاوه بر آنچه گفته شد، مجموعه معروف *Lectura Dantis* که از

سالها پیش بصورت مجلدات مستقلی از یک سری کامل در فلورانس منتشر میشود شایان ذکر است. هر یک از این کتابها که بطور متوسط شامل چند صد صفحه میشود، به شرحها و تفسیرهای مربوط به یکی از سرودهای کمّدی الهی تخصیص دارد، و تازه بعد از انتشار هر کتاب تدریجاً چندین «ضمیمه» و «جزوه» مربوط بدان منتشر میشود که در آن نظریات تکمیلی مربوط بدان سرود نقل شده است.

ولی این مجموعه منحصر به فلورانس نیست، زیرا تقریباً تمام

شهرهای بزرگ ایتالیا دارای چنین مجموعه‌هایی هستند که خودمستقلاً انتشار

میدهند، و از مجموعه فلورانس گذشته، مهمترین آنها در شهر جنوا تحت عنوان *Lectura Dantis genovese* منتشر میشود؛ در این مجموعه اخیر، هر کتاب شامل شرح و تفسیر چندسرود است. مجموعه‌ای نیز بنام: *Biblioteca storico-critica della letteratura dantesca* از سال ۱۸۹۹ تا کنون مرتباً در شهر «بولونیا» در ایتالیا انتشار می‌یابد.

در انگلستان مجموعه عالی و کاملی از طرف *Paget Toyndee* که بزرگترین «دانته شناس» اروپا در قرن کنونی بشمار میرود، بنام: *Britain's tribute to Dante in literature and art - a chronological record of 540 years (1380 - 1620)* در سال ۱۹۲۱ در لندن منتشر شده که فقط شامل اسامی ترجمه‌های انگلیسی «کمدی الهی» و فهرست تحقیقات و مطالعاتی است که درباره این کتاب در انگلستان شده است، و در آن ۱۶ صفحه بزرگ تنها به «فهرست» اختصاص دارد. از آن پس نیز در هر چاپ اطلاعات و اسامی تکمیلی مربوط بمدت فاصله بین دو چاپ بدین مجموعه افزوده میشود.

مجموعه‌ای بنام *Siudies in Dante* که از سال ۱۸۹۶ توسط *E. Moore* و فرزندان او در اسکندریه منتشر شده است، از منابع موثق مطالعات مربوط به کمدی الهی بشمار میرود.

شاید ذکری از «دائرةالمعارف دانتی» نیز که کاملترین اثر مربوط به دانتی در ایتالیا است بی‌مورد نباشد. این مجموعه که موسوم است به *Enciclopedia danresca* در دو جلد در میلان منتشر شده، و یک جلد سوم در سال ۱۹۰۵ بدان افزوده شده است، و در هر چاپ تازه این سه جلد جدیدترین اطلاعات درباره دانتی، بشیوه معمول دائرةالمعارف‌ها اضافه میشود. همچنین مجموعه هفت جلدی فرهنگ دانتی *Dizionario dantesco* که در سال ۱۸۸۵ در شهر «سیه‌نا» *Sienna* در ایتالیا منتشر شده و در ۱۸۹۲ یک جلد هشتم بدان افزوده شده و در هر چاپ تازه کاملتر میشود.

با این همه، شاید بهترین دیکسیونر مربوط بدانتی فرهنگی باشد که بزبان انگلیسی توسط *Toynbee* فوق‌الذکر انتشار یافته است و عنوان آن چنین است:

A dictionary of proper names and matters in the works of Dante - Oxford, 1868

دو «دانته‌شناس» ایتالیائی بنام «پاسرینی» و «ماتسی» در سال ۱۹۰۰ کتابی بنام فهرست نشریات ده سالهٔ مربوط به دانته - *Un decen nio di bibliografia dantesca* منتشر کردند که مربوط به دهه سالهٔ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ بود و اسامی کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات راجع به دانته را که فقط در آن ده ساله منتشر شده بود شامل میشد. این کتاب شامل ۵۹۴ صفحهٔ بزرگ است، و تعداد اسامی مندرج در آن به ۴۳۹۲ بالغ میشود.

با این حساب، در نیمهٔ اول قرن بیستم تعداد این قبیل کتابها و رسالات و مقالات به ۲۲۰۰۰ رسیده است که نهمین رقم، یعنی قریب به بیست هزار آن مربوط به «کمدی الهی» است، و تازه برای نشریات بیشمار سال ۱۹۲۱، یعنی شصدمین سال مرگ دانته، که از تمام اروپا و آمریکا در آن شرکت جستند و بزرگترین تجلیل جهانی را از یک شخصیت دنیسای ادب بعمل آوردند، در این رقم جایی خاص منظور نشده است، در صورتیکه در آنسال روزنامه و مجله‌ای در سراسر اروپا و قسمت اعظم از کشورهای جهان نبود که در آن مقاله و تحقیقی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر نشده باشد، و هیچ کشور اروپائی نبود که در آن کتب متعدد درین باره انتشار نیافته باشد، چنانکه آن سال را در عالم ادب اروپا «سال دانته» لقب دادند. تعداد کنفرانسهایی که درین سال در ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، امریکا، بلژیک، هلند، اسپانیا، چکوسلواکی و غیره دربارهٔ «کمدی الهی» ایراد شد، به حساب یک دانته‌شناس معاصر فرانسوی، «ماسرون»، از هزار متجاوز بود.

طبق محاسبهٔ همین دانته‌شناس فرانسوی، تنها در ده سالهٔ آخر قرن نوزدهم یعنی از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ شش «ترجمه» تازه از کمدی الهی بزبانهای محلی ایتالیائی، ۸ ترجمهٔ تازه بزبان فرانسه، ۱۱ ترجمهٔ تازه بزبان آلمانی، ۳۸ ترجمهٔ تازه بزبان انگلیسی، ۶ ترجمهٔ تازه بزبان اسپانیائی، ۲ ترجمهٔ تازه بزبان چک ازین کتاب منتشر شده - در همین مدت بیش از صد کتاب و رساله و مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ **سرود سی و پنجم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله و مقاله دربارهٔ **سرود سی و سوم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله و مقاله دربارهٔ **سرود یازدهم** بهشت منتشر شده - ۱۷ تفسیر تازه دربارهٔ جملهٔ «آن پا که بر زمین استوارتر بود» (رجوع شود به شرح ۴ صفحه ۶ این کتاب)، ۱۴ تفسیر تازه دربارهٔ اینکه «صدای ویرژیل بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده

بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۱ این کتاب) ۲۳، تفسیر تازه درباره این جمله که «۰۰ شاید گوید وی شما دروی بچشم حقارت نگریسته بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۴۳ این کتاب) و ۵۵ تفسیر تازه درباره «آنکس که از روی فرومایگی آن درینغ بزرگ را کرده بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۴۷ این کتاب) انتشار یافته است. برای اینکه رقم متوسط یکصدساله اخیر در این باره بدست آید قاعدتاً باید هر یک از این ارقام راده برابر کرد.

شخصیت «دانته»

برخی از بزرگان بسرزمین معینی تعلق دارند؛ برخی هستند که دامنه نفوذشان از سرزمین خودشان تجاوز میکند و سراسر عصر و دوره ایرا شامل میشود؛ بزرگان معدودی نیز هستند که با از عصر و دوران خود فراتر میگذرانند و بر تاریخ جهان یعنی بر سراسر قرون بعد از خود سایه می افکنند. از این بزرگان در همه رشته های علم و ادب و فکر و هنر و سیاست و غیره. میتوان یافت، و شك نیست که در عالم ادب «دانته» یکی از این کسان است. تقریباً تمام محققین عالم ادب مغرب زمین دانته را یکی از سه شاعری شمرده اند که «اعظم شعرای تاریخ جهان» لقب دارند.

بدیهی است مقام «اعظم شعرای ایتالیا» برای دانته بقدری مسلم و محرز است که هیچکس تا کنون در این باره تردیدی نکرده است. دانته در ایتالیا مقامی دارد که با احتمال قوی نظیر آنرا هیچ شاعر دیگر در هیچ کشور دیگر ندارد، زیرا در ایران ما این مقام میان فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ مشترك است، و در اروپا نیز، گوته در آلمان، ولتر و هوگو در فرانسه، کالدرون در اسپانیا، کامونیس در پرتقال و پوشکین در روسیه با همه عظمت خود این اولویت مسلم را که دانته در ایتالیا دارد ندارند. فقط مقام شکسپیر را در انگلستان میتوان با مقام دانته در ایتالیا برابر نهاد، با این تفاوت که نام دانته در ایتالیا با یکنوع «تقدس» روحانی در آمیخته که شکسپیر فاقد آنست، و از این حیث دانته را میتوان در کنار لسان الغیب ما جای داد.

۲ چنانکه گفته شد تا کنون در اروپا سه نفر از شعرای جهان «اعظم شعرای تاریخ بشر» محسوب شده اند که عبارتند از: هرودانت و شکسپیر، ویست سال پیش که مراسم هزاره فردوسی در جهان برپا میشد، غالباً اظهار عقیده

کردند که فردوسی نیز یکی ازین جمع است و باید از لحاظ تاریخ نفر دومین محسوب شود تا این چهار شاعر «ارکان اربعه» ادب جهان باشند.

دانشمند محترم آقای مینوی در شرح جامعی که چند سال قبل درباره دانتی نوشته‌اند درین مورد نظر محققین اروپائی را بتفصیل تشریح کرده‌اند^۱: «اروپائیان سه نفر از شعرا را در طبقه اول، و رأس شعرای بشر قرار میدهند، که همیروس و دانتی و شکسپیر باشند، و ملاک ایشان اینست که این سه نفر از تمام عطایا و قوی و ملکات مخصوص شاعر بعد اعلی بهره‌ور بوده‌اند، و هر يك از ایشان عرصه بسیار وسیعی از علایق و احساسات و میزات تمامی نوع بشر را میدان جولان افکار خود و موضوع منظومات و نمایشها و اشعار خود قرار داده است. دانتی از حیث سهولت اناظر و سادگی کلام، از حیث افسونگری و گیرندگی سخن و سحر بیان برای عموم آدمیان و از حیث تنوع معانی بیای آن دو شاعر دیگر نیرسد، و آن لذت دائمی که اشعار همیروس و شکسپیر بخواننده و شنونده میدهد در شعر دانتی کمتر است. از حیث جزالت و استحکام و قوت عبارت، و از حیث عمق فکر و قوه پی بردن بکنه صفات بشر و رسیدن بغورزندگانی، دانتی با آندو نفر برابر است. ولی چیزهایی هم هست که دانتی در آنها از آندو شاعر بالاتر است: منجمله اینکه دامنه موضوعات و عرصه جولانگاه افکارش وسیعتر است، و مجموعه کمالات و میزات انسانی، بملایه طبیعت و گذشته و حال و آینده همه را بیشتر از آن دو نفر دیگر مطمح نظر قرار میدهد و توجه او بمعارف بشری و جمع کردن و وفق دادن بین آنها، و اشتیاق او به اینکه جامعه بشری بطور کلی تمام هم و سعی خود را متحداً مصروف سیر در راه کمال بنماید مافوق توجه و اشتیاق سایرین است، و بهمین جهت است که او گوشت کنت فیلسوف بزرگ فرانسه گفته است که «کتاب کمندی الهی دانتی حساسه بی مثل ومانندی است و هنوز هم بلندترین درجه فروجلال هنر و صنعت انسانی همین است.»

شاخصیت دانتی در عالم ادب بقدری است که حتی مقام گوته آلمان را که بیشک از عجیب‌ترین نوابغ تاریخ بشر است با او برابر ننهاده‌اند. میان شکسپیر و دانتی نیز این تفاوت هست که شکسپیر اثری که بتنهائی با «کمندی الهی» دانتی قابل قیاس باشد ندارد، و برابری ایندو، وقتی است که مجموعه آثار شکسپیر را که از افتخارات عالم انسانی است با «کمندی الهی» دانتی در ترازوی سنجش گذارند.

۱- «پانزده گفتار» از آقای مجتبی مینوی - نشریه دانشگاه تهران، صفحات ۳۷ و ۳۸

از نظر غربیان، مقام دانته چنان بلند است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی می‌شمارند که «کمدی الهی» این شاعر نوشته شد، زیرا معتقدند که در واقع با این اثر عصر جهالت و ظلمت پایان رسید و دوره فروغ رنسانس آغاز شد.

زندگی دانته

دانته آلیگیری **Dante Alighieri** در ماه مه سال ۱۲۶۵ در شهر فلورانس بدنیا آمد^۱.

فلورانس در آن زمان یکی از جمهوریهای متعدد ایتالیا بود که مانند شهرهای ونیز **Venezia**، پیزا **Pisa**، سیهنا **Sienna**، جنوا **Genova**، راوننا **Ravenna** و غیره، برای خود استقلال داشت؛ این شهرها از لحاظ بازرگانی شهرهای آباد و مرفه بودند، ولی همه آنها دستخوش اختلافات و دسیسه‌بازها و بند و بست‌های داخلی فراوانی بودند که در آن دوره تقریباً بر سراسر اروپا حکمفرما بود، منتها در هیچ‌جا پیای ایتالیا نمی‌رسید.

از اوایل قرن سیزدهم مسیحی (قرنی که دانته در آن بدنیا آمد)، فلورانس و غالب شهرهای اطراف آن میدان زور آزمائی سیاسی دودسته‌ای بودند که گوئلفی **Guelfi** و گیبلینی **Ghibellini**^۲ نام داشتند. از لحاظ سیاسی «گیبلینو»ها طرفدار «امپراتوری مقدس روم و ژرمن» بودند که ریاست آن با امپراتور آلمان بود، و «گوئلفو»ها که خاندان دانته از آنها بود بعکس هواخواه پاپ و آزادی ایتالیا از نفوذ آلمان بودند.

برای آشنائی با جریان زندگی دانته و طرز فکر قرون وسطائی آن زمان که اساس شناسائی «کمدی الهی» است، باید وضع کلی اروپای آن دوره را بنظر آورد.

در قرن دانته، اروپا اواخر دورانی را میگذرانید که امروزه بطور کلی «قرون وسطی» نامیده میشود. این دوره قرون وسطائی از اوایل قرن ششم مسیحی که امپراتوری روم بر اثر حملات وحشیان شمالی اروپا و

۱- نام این شهر در زمان دانته فیورنتسا **Fiorenza** بود و به همین صورت نیز در «کمدی الهی» آمده است، ولی امروزه در ایتالیا فیرنتسه **Firenze** خوانده میشود، در این کتاب، بنا به تلفظی که از مدتها پیش در ایران معمول بوده همه جا «فلورانس» آورده شده است.

۲- جمع گوئلفو **Guelfo** و گیبلینی **Ghibellino** که در حواشی این کتاب گوئلف و گیبلین آورده شده است، (رجوع شود به صفحه ۱۶۱ این کتاب، شرح ۲)

وحشیان زردپوست آسیای مرکزی و شرقی ازهم پاشید، تا سال ۱۴۵۳ که شهر قسطنطنیه بتصرف ترکان عثمانی درآمد ادامه داشت، و در سراسر این دوران، مغرب‌زمین بجز قسمت کوچکی از آن که امپراتوری بیزانس را شامل میشد، و اسپانیا که تحت استیلای مسلمانان بود، در جهل و پراکندگی و اختلافات خانگی میزیست. در این دوره تقریباً تمام اروپا تقسیم به سرزمینهای مستقل کوچک کوچکی شده بود که تحت تسلط فئودال‌ها قرار داشت، و فقط مذهب بود که تا حدی مشعل علم را در این ظلمت‌کده تابان نگاه میداشت.

قرنی که دانه در آن بدنیآ آمد نزدیک باوآخر این دوران قرون وسطائی بود و تدریجاً مقدمات تحولات اجتماعی عظیمی که دور «رنسانس» و در پی آن عصر جدید را پدید آورد آغاز شده بود. دانشگاه‌های متعدد در شهرهای بزرگ ایتالیا و فرانسه و آلمان و انگلستان و اتریش تأسیس شده و بسیاری از آثار برجسته فکر و ادب و علم یونانی و اسلامی بزبان لاتینی که زبان علمی اروپای آنروز بود ترجمه شده بود، و اندک‌اندک نویسندگان و شعرا و دانشمندان بزرگی از قبیل بترارک و سن تاس‌داکن و آلبرتوس - ماگنوس (البرت کبیر) و بیکن و غیره در اروپا پیدا شده بودند، و بر رویهم هنر و ذوق از خشونت و زندگی قرون وسطائی بدر می‌آمد. خیلی از تاریخ‌نویسان و متفکرین اصولاً بر این نظرند که ظهور «دانه» را با او شروع کرد.

در قرن سیزدهم یعنی در قرن دانه و «کمدی‌الهی» وضع کلی اروپا و دنیا بطور خلاصه بدین ترتیب بود: جنگهای چند صدساله صلیبی که از سال ۱۰۹۶ مسیحی شروع شده بود قریب باتمام بود؛ آخرین جنگ واقعی صلیبی، بین شرق و غرب، در اوایل قرن سیزدهم مسیحی تحت رهبری ونیزی‌ها و بکمک نیروی دریائی آنان صورت گرفته بود، و جنگ دیگری که اندکی بعد از آن علیه «مرتدین» آلبی انجام شد و جنگ صلیبی نام گرفت، بیشتر به شوخی شباهت داشت. این «مرتدین آلبی» که در جنوب فرانسه میزیستند پیروان فرقه خاصی از آئین عیسی بودند که بر اساس دوگانگی دین زرتشتی و معتقدات ایرانی تکیه داشت، و در حقیقت اینان مظاهر روح و فلسفه ایرانی در اروپای آنروز بودند.

مقارن این احوال، آسیا دچار بزرگترین طوفان سیاسی و اجتماعی تاریخ خود یعنی اسیر فتنه مغول بود. شصت سال پیش از تولد دانه،

چنگیز یورش وحشیانه خویش را از مغولستان بسوی مغرب شروع کرده و شمال چین و آسیای مرکزی و بعد ایران را بتصرف درآورده بود و اندکی بعد مغولان روسیه جنوبی را اشغال کرده و از راه لهستان با اروپا سرازیر شده بودند. در اواسط این قرن (۱۲۴۱ مسیحی) ، نیروی مغول در جنگی تاریخی، قوای آلمانها و لهستانها و مجارها را درهم شکست و پنج سال پیش از تولد دانته بود که «قوبلای قاآن» ، خان کبیر ، فرمانروای امپراتوری عظیمی را که از کناره دریای ژاپن تا قلب اروپا شامل میشد آغاز کرد .

در همین موقع در انگلستان نخستین « پارلمنت » واقعی تاریخ گشوده میشد ، و این واقعه درست در همان سال صورت گرفت که دانته پای بجهان مینهاد ؛ و در این احوال ، در فرانسه وضع اجتماعی درست در مسیری مخالف با مسیر اجتماعی انگلستان یعنی بسوی استقرار قدرت مطلقه پادشاهان سلسله «والوا» و از میان رفتن تدریجی ملوک الطوائفی بنفع حکومت مرکزی پیش میرفت . آلمان و ایتالیا هنوز تحت حکمفرمایی واحد امپراتوران مقدس روم و ژرمن بودند ولی ایتالیا تلاش بسیار میکرد . که خود را از زیر نفوذ آلمانها بیرون آورد .

در این میان بزرگترین قدرت معنوی در سراسر اروپا قدرت پاپ و دستگاه مذهبی و اتیکان بود که در همه جا حریف بزرگ و سرسختی برای پادشاهان و فرمانروایان بشمار میرفت ، بدین جهت بود که در آلمان و فرانسه و انگلستان و بسیار جاهای دیگر ، پاپها با حریفان سیاسی خود دست و پنجه نرم میکردند . تنها جایی که از نفوذ پاپ مصون بود ، قسمتی از اسپانیا بود که هنوز زیر فرمان مسلمانان بود ، ولی در آن زمان دیگر قدرت واقعی مسلمین در اسپانیا رو بزوال بود و آن شکوه و هیمنه قرون پیش را نداشت .

در تمام اروپا هیچ سرزمینی به پراکندگی ایتالیا نبود . قسمت جنوبی ایتالیا جزو حکومت « ناپل و سیسیل » و قسمت مرکزی آن قلمرو پاپ و واتیکان بود ، ولی از شمال رم تا بالای ایتالیا تقسیم به حکومتهای خودمختار کوچکی شده بود که چنانکه گفته شد از حیث فرهنگ و ذوق و صنعت و تجارت خیلی پیش رفته بودند ، ولی همه آنها مثل ایالات مختلف یونان قدیم ، از یکطرف اسیر اختلافات و دسته بندیهای شدید سیاسی داخلی بودند و از طرف دیگر بایکدیگر در جنگ و جدال بسر میبردند . از نظر اخلاقی غالب این جمهورها دچار انحطاط فراوان بودند ، بطوریکه

دروغ و حيله و ارتشاء و پيمان‌شكنى و خيانت و عدم توجه باصول شرافت براى آنها امرى رايج بود؛ بهمين جهت سرتاسر كمدي الهى پراست از شكايتهائى كه شاعر از اين فساد عمومى شهر و كشور خود ميكند .

فلورانس كه شهر بسيار آباد و متنعمى بود، در اين زمان در آتش اختلافات شديد داخلى ميسوخت . چنانكه گفته شد از اوائل قرن سيزدهم مسيحي (قرن تولد دانته)، دودسته سياسى رقيب يعنى «گوتلف‌ها» و «گيلين‌ها» در اين شهر باهم كشمكش داشتند و گاه اينان و گاه آنان بر توسن مراد سوار ميشدند. در سال ۱۲۶۰ يعنى پنج سال پيش از تولد دانته بالاخره كار اين اختلاف به خونريزى موحشى كشيده ، بدين ترتيب كه دسته «گيلين‌ها» كه چندي پيش از آن از فلورانس طرد شده بودند به فرماندهى «فاريناتا» با قواى شهر «سيه‌نا» پيمان اتحاد بستند و متفقاً بقواى فلورانس حمله بردند و آنها را در جنگ معروف «مونتاپرتى» *Montaperti* درهم شكستند كه در «كمدي الهى» بارها بدان اشاره شده است . در نتيجه اين يروزي دسته «گيلينى» كه طرفدار امپراتورى آلمان و روم و از لحاظ اجتماعى مدافع طبقه اشراف (آريستوكراسى) بود ، در فلورانس روى كار آمد ، ولى چندي بعد پس از مرگ فاريناتا ، ورق برگشت و اينبار براى هميشه گيلين‌ها از اين شهر طرد شدند و «گوتلف‌ها» كه خاندان دانته از آنها بودند حكمرانى شهر را در دست گرفتند .

اما اندكى نگذشت كه ميان خود اين گوتلف‌ها تفرقه افتاد، و بالاخره اين تفرقه باعث تقسيم آنان به دودسته مختلف شد كه «سياه‌ها» *Neri* و «سفيدها» *Bianchi* لقب گرفتند . اين دسته‌ها طبق روش كلّى گوتلف‌ها طرفدار پاپ بودند، ولى بيش از پاپ خواهان آزادى فلورانس در مقابل هر گونه نفوذ سياسى خارجى بشمار ميرفتند ، بدين جهت طولى نكشيد كه يكي از آندو، يعنى دسته سفيدها با پاپ از درستيز در آمد ، و پاپ بكمك فرانسويان در صدد درهم شكستن آنها برفتاد . شايد اين حوادث ، مثل دسيسه بازيبهاى ساير ادوار تاريخ ايتاليا و جهان ، ميبايست دير يازود فراموش شده باشد ، ولى امروزه اين تحولات سياسى قرن سيزدهم اختصاصاً مورد توجه عمومى است ، زيرا «كمدي الهى» دانته آنرا بصورت خاطره‌اى فراموش نشدنى در آورده است .

در چنين محيط آشفته و پردسيسه‌اى بود كه دانته ساليان كودكى و جوانى خود را گذرانيده . از تحصيلات اوليه او چندان اطلاعى در دست نيست،

ولی قطعی است که این تحصیلات وسیع و دامنه‌دار بود؛ ظاهراً وی در دانشگاه «بولونیا» که در آن عصر شهرت خاص داشت، و نیز در دارالتعلیم فرقه مذهبی «برادران کهنتر» *Frati Minori*^۱ در شهر سستا کروچه تحصیل کرد، ولی قسمت عمدهٔ رشد فکری و فلسفی خود را مرهون دانشمند بزرگی بنام «بروتو لاتینی» *Brunetto Latini* بود که چندین کتاب و یکنوع «دائرة المعارف» علوم آن عصر را بزبانهای فرانسه و ایتالیایی و لاتینی نوشته بود، ودانته در سرود پانزدهم «دوزخ» خود بتفصیل و با احترام از او نام میبرد.

در این دوران کودکی بود که عشق افسانه‌ای و معروف دانته به «بتاتریکس» آغاز شد. بتاتریکس^۲ دختر مردی بنام «پرتیناری» بود که نزدیکی خانوادگی بادانته داشت، و در یک هیمنانی فامیلی بود که دانته برای اولین بار با دختر او ملاقات کرد. در آن هنگام «دانته» نه سال داشت و بتاتریس هشت ساله بود، ولی خود دانته معتقد است که عشق سوزان او به بتاتریس از همین هنگام آغاز شد، و چنانکه در کتاب «زندگانی نو» خود میگوید «ازین هنگام بود که با بقلرو و سلطان عشق نهاد.»

ده سال بعد وی نخستین نغمه‌های عاشقانهٔ خود را بخاطر این دختر سرود. ولی این عشق تا آخر بصورتی افلاطونی باقی ماند، زیرا بتاتریس بر مردی دیگر شوهر کرد و اندکی بعد یعنی در ژوئن سال ۱۲۹۰، در ۲۴ سالگی مرد. این مرگ نابهنگام روح دانته را تکان داد و او را که هنوز شاعری تازه کار و ناپخته بود، چنان آمادهٔ شاعری کرد که عاقبت بصورت یکی از بزرگترین شاعران تاریخ جهانش در آورد.

در ادبیات جهان ستایشی که دانته ازین زن کرده نظیر ندارد، زیرا هیچ شاعری هنوز محبوبه خود را تا بدین درجه الوهیت بالا نبرده است. دانته بدین بتاتریس در «کمدی الهی» مقام «مظهر حق» و «نمایندهٔ لطف الهی» داده، و او را تا بعد فرشتگان ملکوت بالا برده و در عالیترین طبقه فردوس، که آدمیان بدان راه میتوانند یافت جای داده است. خودش، پیش از سرودن «کمدی الهی» در کتاب معروف دیگرش بنام «زندگانی نو» *Vita Nuova* نوشته بود که: «... امید دارم دربارهٔ او آن چیزی را بگویم که تا کنون دربارهٔ هیچ زنی گفته نشده است»، و کم اتفاق افتاده که کسی تا بدین پایه بقول خویش وفا کرده باشد.

۱- دربارهٔ این فرقه مذهبی، به شرح اول سرود بیست و سوم این کتاب مراجعه شود.

۲- *Beatrice Portinari*؛ به شرح ۳ صفحه ۱۰۵ این کتاب مراجعه شود.

با اینوصف ، عشق داتته به بئاتریس مانع از آن نشد که وی پس از مرگ محبوبه خود روی به عشقهای دیگر آورد و سراغ زیارویانی دگر رود .

شاید ، چنانکه غالباً در شرح حال داتته نوشته‌اند ، این گریز پائیهای شاعر بیشتر بخاطر سرگرم کردن او صورت گرفت تا برای تسلای خاطر و فراموشی . بالاخره در سال ۱۲۹۳ ، یکسال بعد از مرگ بئاتریس ، وی با زنی بنام جما Gemma از خاندان دونساتی Donati يك خانواده محترم فلورانسی ازدواج کرد ، و این زن تا ده سال بعد از مرگ او نیز بزیست .

درین زمان داتته شاعر مشهوری شده بود و یکی از رهبران مکتب ادبی تازه‌ای بنام «سبک ملایم نو» Dolce Stil nuovo بشمار میرفت که درعالم ادب بوجود آمده بود . این مکتب ، نظیر مکتب رمانتیک قرن نوزدهم طرفدار بیان احساسات و عواطف قلبی بود ، و اساس کار آن دوری از تصنع و سادگی بیان و توجه به الهامات شاعر بشمار میرفت ، و ازین حیث نقطه مقابل مکتب ادبی رایج آن زمان بود که «مکتب ادبی سیسیل» نام داشت و اساس کارش سبک نویسنده‌گی پیچیده و پر از سجع و قافیه‌ای بود که تا حد زیادی بکتب نظم‌هندی ما شباهت داشت .

در همین احوال داتته در چندین زدو خورد بین قوای فلورانس و همسایگان این شهر شرکت کرد که خاطره آنهاجا بجادر «کمدی الهی» آمده ، و مهمترینشان نبرد «کامپالدینو» بود .

در حدود سی سالگی بفعالیت سیاسی پرداخت . در سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ بعضویت «شورای صد نفری» Consiglio dei Cento انتخاب شد و در سال ۱۳۰۰ بسمت سفیر فلورانس به «سن جیمینانو» رفت ؛ دو ماه نیز در سال ۱۳۰۱ سمتی نظیر «رئیس دیوان عالی کشور» را در شهر خود داشت ، و در این سمت بود که لااقل ده نطق آتشین علیه پاپ بونیفاتسیوی هشتم ایراد کرد که تمام بدبختیهای بعدی او از آن سرچشمه گرفت ؛ ولی داتته عملاً در «کمدی الهی» از او بطوری انتقام ستاند که این پاپ را بصورت یکی از منفورترین پاپهای تاریخ کلیسا در آورد .

در سال ۱۳۰۰ ، بین دودسته سیاسی «سفیدها» که نماینده ثروتمندان و نوکیسگان شهر بودند ، و دسته «سیاهها» که از طبقات عامه هواخواهی میکردند ، زدو خوردی شدید گرفت که بر آتش کینه‌توزیهای گذشته دامن

زد- پاپ ظاهراً برای استقرار آرامش و در واقع برای توسعه نفوذ خود ، کاردینال « آکوئاسپارتا » را به فلورانس فرستاد ، ولی وی نتوانست کاری انجام دهد ، و اینبار پاپ از شارل دووالوا برادر فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه کمک گرفت . مقام و قدرت این « معصلح » تازه فلورانسیان را سخت نگران کرد ، و دسته سفیدها که در آنوقت روی کار بودند ، سه نفر را بنمایندگی خود بعنوان « سفیر فوق العاده » بنزد پاپ فرستادند تا او را ازین فکر منصرف سازند و راه سازشی بدست آرند . دانتی یکی از این سه نفر بود ، ولی آن روزیکه بقصد سفر به واتیکان از شهر خود بیرون آمد خبر نداشت که دیگر تا آخر عمر خویش این شهر را بچشم نخواهد دید .

اندکی بعد از آغاز این سفر بود که « شارل دووالوا » و قوای پاپ پیروزمندانه وارد فلورانس شدند و دسته سفیدها را که با آنان مخالفت کرده بودند از آنجا راندند و زمام امور را بدست « سیاهها » سپردند . این تغییر حکومت مقدمه « تصفیة » دامنه داری شد که در نتیجه آن ، بسیاری از اشخاص سرشناس و خاندانهای بزرگ شهر از میان رفتند ؛ و از نظر تاریخی « دانتی » معروفترین قربانی این تصفیه شد .

روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ نخستین حکم علیه دانتی از طرف دادگاه فلورانس صادر شد . درین حکم بقصد بدنام کردن وی ، سخنی از سیاست نرفته بود ، بلکه ویرا متهم به « سوءاستفاده از اموال دولتی » کرده و بدین جرم پرداخت پنج هزار « فیورینو » جریمه و دو سال تبعید از فلورانس و محرومیت ابد از حقوق مدنی محکوم ساخته بودند . دادرسی بطور غیابی صورت گرفت و دانتی در آن حضور نیافت ، زیرا همه میدانستند که در چنین دادگاهی رأی بچه صورت صادر خواهد شد . تقریباً چهل روز بعد از آن ، حکم تازه ای درباره او صادر شد و اینبار وی محکوم بدان شده بود که اگر بدست مقامات تأمینیه و قضائی فلورانس بیفتد ، زنده زنده در آتش سوزانده شود .

عدم موفقیت این « مقامات تأمینیه » در دستیابی به دانتی ، بیش از هر کس بنفع خود فلورانسیها تمام شد ، زیرا از شش قرن پیش بزرگترین افتخار این شهر اینستکه چنین مردی را بجهان داده است ، و معلوم نیست که خیلی از تصفیه های دیگر این چنین اشخاصی را از میان نبرده باشد .

* از آن پس یک دوران ممتد آوارگی و دربدری برای شاعر شروع شد که تا آخر عمر او ادامه یافت . نخستین ضربتی که دانتی از این بابت خورد ،

از دست دادن زن و فرزندانش بود. زیرا اینان اجازه نیافتند که از فلورانس خارج شوند، و بناچار شاعر از زن و از چهار فرزندش: «پیترو»، «پاکوپو»، «آنتونیا»، «بتاریچه» دور شد. ازین چهار، دوتای اولی پسر و دوتای دومی دختر بودند، و شاعر بدین دختر «بتاتریکس» نام داده بود. ازین تاریخ دیگر تا آخر عمر زنش را ندید، و دوتن از فرزندانش فقط در اواخر زندگانی او توانستند بشهری که وی در آن بسر میبرد بروند.

دوران بیست ساله بازمانده عمر دانته، از این پس در شهرهای مختلف ایتالیا گذشت، و احتمال هم میرود که وی درین ضمن به فرانسه و آلمان و شاید هم انگلستان سفر کرد. بهر حال چندین دانشگاه فرانسه و آلمان، و دانشگاه آکسفورد انگلستان، مدعی آنند که این «شاعر بزرگ اروپا» را در زمرة شاگردان خود داشته اند. تا آخر عمر، دانته همچنان امید داشت که روزی اجازه بازگشت به فلورانس بدو داده شود، ولی هر بار این اجازه را از وی مضایقه کردند، و بالاخره نیز مردی که ایتالیا او را از «بزرگترین نوابغ تاریخ خود» شمرد، دور از زادبوم خویش در غربت بخواب جاودان رفت.

یکی دو سال اول را وی در شهر سیهنا **Sienna** گذرانید. از آنجا به سن گودنتو و ورونا **Verona** و بعد به پادووا **padova** رفت. در همه جا از طرف بزرگان و زمامداران شهرها با او بگرمی تمام رفتار شد و همه جا دربارها و کاخها برویش گشوده بود. ولی خودش با تلخی بیکی از دوستان نزدیکش نوشت که: «نمیدانی نان دیگری چه تلخ است، و نمیدانی چه سخت است که آدم از پلکان دیگری بالا رود و پائین آید!»

چندی نیز، از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶، در شهر لوکا **Lucca** مقیم بود، ولی آخرین منزل این سفر غربت بیست ساله او، و مشهورترین این منزلها، شهر راونا **Ravenna** بود. این شهر درین زمان تحت حکومت «گویدونو لوداپولنتا» **Guido Novello da Polenta** بود که دانته نامش را جاودانی کرده است، و «فرانچسکاداریمینی»، زن زیبائی که جذابترین «قیافه» دوزخ دانته است^۱، و بادست دانته نامش در فهرست عشاق بزرگ تاریخ جهان ضبط شده، خویشاوند این دوك بود.

دانته در این شهر تا سال ۱۳۲۱ میهمان «کان گرانده دلا اسکالا»

Can Granda della Scalla بود؛ و این همان کسیست که «کمدی الهی»

۱- به شرح ۴ صفحه این کتاب مراجعه شود.

شاعر بوی اهداء شده است . در تابستان این سال ، وی از طرف کنت داپولنتا ، زمامدار شهر ، بعنوان «سفير فوق العاده» بیک مأموریت خارج رفت^۱ . در بازگشت ازین مأموریت بود که وی بناگهان دچار تبی شدید شد و این تب در شب ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۲۱ او را بدست مرگ سپرد . درین هنگام ۵۶ سال داشت . در ساعت آخر گفت : «کاش درخانه خودم مرده بودم!»

در خانه او ، درین زمان زنی شکسته دل زندگی میکرد که حق دیدار شوهرش را نداشت . ولی مردم شهری که با او چنین رفتاری کرده بودند ، پس از مرگ وی بناگهان فهمیدند که این تبه‌میدی بزرگترین پرچمدار افتخار شهر آنان بوده است . آنوقت داد و فریاد راه انداختند تا جسد شاعر و نابغه بزرگ خود را پس بگیرند ، و این «نوشداروی پس از مرگ خواننده ایرانی را بی اختیار بیادشاعر بزرگ دیگری از سرزمین ما میاندازد که او نیز مثل دانته از بزرگترین مفاخر تاریخ بشر بود ، و او نیز مثل دانته زبان کشور خود را «پی افکند» ، و او نیز مثل دانته سالیان آخر عمر را بادلشکستگی و تلخکامی در گوشه‌ای گذرانید ، و اگر آنچه گفته شده راست باشد ، برای او نیز پس از مرگ «نوشدارو» فرستادند . مثل اینست که طبیعت از آنانکه تحمل عظمت نبوغشان را ندارد ، در همه جا بیکنوع و بایک روش معین انتقام میگیرد .

راونی‌ها حاضر به پس دادن جسد میهمان بزرگ خود نشدند ، و این بار فلورانس‌ها که از تطمیع نتیجه نگرفته بودند از راه تهدید درآمدند و لشکر آرائی کردند تا «خاک راونا را بتوبره کشند» و جسد دانته را پس بگیرند . اما این بار «برادران کهنتر» راونا دست بحیله زدند و فلورانسیان را فریب دادند ، و بالاخره نیز جسد بزرگترین میهمانی را که یک شهر ایتالیا بی بخود دیده بود ، و خواهد دید ، در خاک خویش نگاه داشتند . و امروز آرامگاه این شاعر که مثل آرامگاه خواجه آسمانی ما «بر آن می‌گذرند و همت می‌خواهند» در آن شهر است .

آثار دانته

بجز «کمدی الهی» که شاه‌اثر دانته است ، و در صفحات بعد از آن سخن خواهد رفت ، وی چندین اثر منظوم و منثور دیگر دارد که بعضی

۱- در برخی از شرح‌حال‌های دانته ، مقصد این مأموریت دربار پاپ و برخی دیگر و بیخوردن کر شده ، بدینجهت در اینجا اذکر نام این مقصد خودداری شده است .

قرون وسطای مغرب زمین، و یکی از بزرگترین آثار ادبی تاریخ جهان بشمار آمده است، محصول دوران بیست ساله غربت و در بدری دانته است که شرح آن رفت.

شهرت خاص این اثر از همان زمان دانته شروع شد، ولی اختصاص عجیب آن در اینست که برخلاف سایر آثار بزرگ ادبی که هر يك دوران افتخاری کوتاه یا بلند دارند و بعد از آن اهمیتشان فرو مینشیند، این اثر، در تمام دوره ششصد ساله‌ای که از تدوین آن میگذرد، جز مدت کوتاهی در عصر رنسانس همواره در صدر آثار ادبی مغرب زمین جای داشته است.

هنوز چندسال از مرگ دانته نگذشته بود که این کتاب در ایتالیا صورت کلاسیک پیدا کرد. بزرگترین نویسندگان و محققین عصر، که در رأس آنها میتوان بوکاجیو Boccaccio نویسنده بزرگ ایتالیائی را نام برد که پس از دانته از «پی افکنان» زبان ایتالیائی بشمار میرود و دکامرونه Decamerone او شهرت جهانی دارد به شرح و تفسیر آن پرداختند، و جمعی چهل نفری از ادبا، محققین، ادب شناسان، تاریخ دانان، فقها، دانشمندان، باتفاق پسران دانته و دوستان و آشنایان او، مشغول حاشیه نویسی بر این کتاب شدند، که غالب اطلاعات مربوط باشخاص و وقایعی که در این کتاب بدانها اشاره میشود از برکت همین حواشی بدست ما رسیده است. در شهر فلورانس مجالس درس و بحث مرتبی تشکیل شد که کار آن تفسیر و تشریح منظومه دانته بود. اندکی بعد از مرگ دانته، بغیر از فلورانس در چهار شهر دیگر از شهرهای بزرگ ایتالیا، فرمان صادر شد که هفته‌ای یکبار، در یکی از کلیساها و میدانها، یک محقق و ادیب برجسته کمدی الهی را برای مردم تدریس کند و مضامین آنها را شرح دهد تا قابل درک عموم باشد. بسیاری ازین «شرحها» بعنوان «شرح بر کمدی دانته» در همان زمان تدوین شده و بعدها بچاپ رسیده است.

خود دانته این کتاب را فقط کمدی Commedia نامیده بود، و لقب «الهی» (divina) یا آسمانی، در حدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شد. این لقب «الهی» مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراء الطبیعه و آسمانی دارد، وهم حاکی از زیبایی و لطف «خدائی» این اثر است.

اطلاق عنوان «کمدی» بدین کتاب از طرف دانته، مربوط بدان مفهومی که امروزه کلمه «کمدی» برای مادارد نیست. خود او توضیح میدهد

که «تراژدی» یعنی اثری منظوم با سبک شعر خواص ، «کمدی» یعنی اثری با سبک متوسط و ترانه یعنی اثری با سبک عامیانه ، و او خود در مقابل «انئیس» Aeneis ویرژیل ، که خود ویرژیل آنرا «تراژدی بلندپایه» خوانده است . ، این مجموعه را «کمدی» نام داده است ، زیرا «کمدی» ماجرائی است که برخلاف تراژدی از بد شروع شود و بحسن عاقبت پایان یابد . اما این «کمدی» چیست ، وجبه های مختلفی که شهرت فوق العاده آنرا باعث شده ، کدام است ؟

«کمدی الهی» ، در درجه اول يك اثر شاعرانه استادانه بسیار عالی است . دانته با این مجموعه نه تنها بزرگترین اثر ادبی کشور خود را آفریده ، بلکه «زبان» مملکت ایتالیا را پی ریزی کرده است . پیش از دانته مردم هر ایالت ایتالیا بلهجه ای خاص حرف میزدند که میان آن زبان نواحی دیگر اختلاف بسیار بود ؛ زبان علمی ، زبان لاتین بود ولی این زبان فقط مورد استفاده خواص بود و بدرد مردم عادی نمیخورد ، و چون مسلم بود که باید خواه ناخواه يك زبان «ایتالیائی» برای خواندن و نوشتن بوجود آید ، ایتالیائیها بی آنکه خود متوجه باشند در انتظار زبان و زبان سازی بودند که میبایست مشکل آنرا حل کند . احتمال هم میرفت که زبان «پروونسال» جنوب فرانسه زبان رسمی ایتالیا شود ، ولی وقتیکه دانته اثری بعظمت «کمدی الهی» بزبان ایالت «تسکانا» ساخت برای هیچکس تردیدی نماند که از آن پس این زبان ، زبان رسمی ایتالیا خواهد شد ، و چنین نیز شد .

خود دانته حکایت میکند که روزی در خیابان زنی را دید که او را به زن دیگری که همراهش بود نشان داد و گفت : «این همان کسی است که به جهنم رفته و برگشته است» . و آن دیگری با تعجب بدو نگریست و جواب داد : «بین : هنوز هم در سرور ویش اثر دوده های جهنم پیداست» ؛ و دانته مینویسد : «وقتی که این حرف را شنیدم ، دانستم که بدانچه میخواسته ام رسیده ام ، یعنی توانسته ام با بکار بردن زبان مردم بجای زبان لاتین ، آنچه را که برای عامه قابل درک نبود در دسترس همه قرار دهم» .

از بعد از انتشار «کمدی الهی» این اثر مقیاس و محك سخن پردازی زبان ایتالیائی است ، همچنانکه زبان سعدی و حافظ ما «حد سخن دانی» فارسی بشمار میرود ؛ زیرا هنوز هم کسی نتوانسته است در ایتالیا پا از حد دانته

فرا تر گذارد، همچنانکه کسی نتوانسته است بهتر از سعدی ما سخن بگوید. شباهت زیادی نیز از این حیث میان سعدی ودانته است که گفته هر دو جنبه «سهل و ممتنع» دارد و این اختصاص که کار ترجمه از اینان را بسیار دشوار میکند اصل سخن آن دورا بصورت شاهکار هائی بی نظیر در میآورد.

شعر دانته شعری است بسیار موجز و منسجم، بطوری که هیچ کلمه از آنرا نه میتوان پس و پیش و نه حذف کرد، و این فشردگی عجیب باعث شده که غالباً مفهوم اشعار «کمدی الهی» بدون شرح و توضیح قابل درک نباشد. در سراسر این کتاب غالباً شاعر مطلبی مشروح را در یک یا دو جمله خلاصه کرده و این ایجاز در عین آنکه قدرت و تسلط عجیب او را در زبان و نظم میرساند، اثر وی را بصورت یکی از پیچیده ترین آثار ادبی جهان در آورده است.

بسیاری از اشعار «کمدی الهی» امروز در ایتالیا و اروپا ضرب المثل شده اند، و درست بهمان صورت که ما بهر مناسبت از حافظ و سعدی و فردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا از کمدی الهی شاهد میآورند. بعضی از این اشعار از ایتالیا فرا تر رفته و صورت بین المللی پیدا کرده اند و از آن جمله میتوان شعر بسیار معروفی را که بر سر در «دوزخ» نوشته شده است نقل کرد که: «ای آنکه داخل میشوی، دست از هر امید بشوی».

در درجه دوم، «کمدی الهی» یک داستان استادانه بسیار عالی است که از قدرت داستانپردازی دانته حکایت میکند. طرز گفتار و شیوه نقل حوادث و وقایع ودقتی که در وصف جزئیات و ریزه کاری های «سفر» به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته، بدین داستان طولانی صورتی خاص میدهد و آنرا بشکل سفرنامه واقعی یک مسافر در میآورد، بطوریکه از همان اول خواننده فراموش میکند که آنچه میخواند زاده خیالپردازی یک شاعر است، و بالعکس چنین می پندارد که واقعاً یک نفر مسافر، همچنانکه از شهری به شهری و از کشوری بکشوری سفر میکند، در این جا بسفر دنیای دیگر رفته و این حوادث را عیناً بچشم دیده و جزئیات آنرا یادداشت کرده است تا برای دیگران نقل کند. حتی از روی مندرجات این مجموعه، باسانی میتوان «نقشه جغرافیائی» دوزخ و طبقات مختلف آن و طول و عرض قسمتها و همواری و ناهمواری جاده ها و وضع رودها و برج و باروها و صخره ها و غیره را تعیین کرد؛ این قدرت عجیب دانته را در جلب توجه خواننده «وجنب او» از راه بکار بردن کلمات و تشبیهات و استعارات و جملات خاصی که تأثیر آنها بدقت و

باتسلط کامل در روانشناسی حساب شده است بالاتفاق یکی از نوادر عالم ادب شمرده‌اند. يك نویسنده ودانته‌شناس معروف معاصر امریکائی «مک - ایستر» درین باره مینویسد: «ترکیب صداها، و آثار ترس، ترحم، وحشت، نفرت، اشتیاق، نگاه، گفتار، در سراسر این اثر بخصوص در «دوزخ» طوری است که هر کس بی اختیار خودش را در وسط آن صحنه‌ای احساس میکند که دانه برای او تجسم میدهد، چنانکه میتوان ویرا استاد واقعی «هنر سه بعدی دنیای امروزی دانست».

در درجه سوم، و مهمتر از این هر دو، «کمدی الهی» يك اثر عالی فکری و فلسفی است. این مجموعه در حقیقت عصاره‌ایست از علوم و اطلاعات و نظریات و عقاید فلسفی چند هزار ساله بشری که در آن با ترکیب خاصی در آمیخته‌اند. در این کتاب چنانکه گفته‌اند «مجموعه کمالات و میرزات انسانی بعلاوه طبیعت و گذشته و حال محصول خاصی پدید آورده که برای همه مردم جهان و همه ادوار و قرون قابل درک و استفاده باشد».

بدیهی است درین ترکیب باید دونکته را از هم کاملاً مجزا کرد، یعنی مفهوم کلی آنرا از صورت خاص مسیحی و کاتولیکی آن جدا نهاد. از نظر اخیر «کمدی الهی» يك اثر مسیحی است، و حتی در آن، تعصبها و غرض‌ورزیهای دیده میشود که خواننده امروزی را مخصوصاً اگر غیر مسیحی باشد ناراحت میکند. ولی ازین صورت ظاهری گذشته این مجموعه صورتی بسیار عمیق‌تر دارد که جنبه فلسفی و تمثیلی آن است و این آن صورتی است که بعکس جنبه اول برای «تمام ادوار و تمام سرزمینها» یعنی برای «بشر» ساخته شده است خود دانه در یکجای «کمدی» میگوید: شما که دیده بصیرت دارید ازورای الفاظ به راز پنهان این اشعار مرموز پی برید».

ازین نظر سرتاسر «کمدی الهی» پراسر از تمثیلها و اشارات و استعاراتی که با آنکه ششصدسال است محققین و متبعین درباره آنها تحقیق و امعان نظر کرده‌اند باز بسیاری از آنها کاملاً روشن نشده‌است. تقریباً هر يك از حوادث و گفتگوها و اشارات این اثر به نکته‌ای پنهانی اشاره میکند که شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده ولی خوب پیداست که مفهوم ظاهری آنها منظور اصلی او نیست. حتی اشاره اینکه «به راست چرخید» یا «به چپ چرخید» همه جا مفهوم تمثیلی خاصی دارد؛ و فقط وقتی که از این نظر بدین مجموعه نگرسته شود روشن میشود که راز عظمت و اشتها عجیب «کمدی الهی» چیست و چرا متفکرین و ادبای اروپا مقام

این اثر را تا بدین درجه بالا شمرده اند. بدیهی است تشریح کامل این موارد تمثیلی در یک ترجمه ساده این کتاب ممکن نیست و مستلزم آنست که مجموعه جداگانه‌ای درین باره تدوین شود، کما اینکه تا کنون نه یکی و دو تا بلکه صدها و شاید هزارها ازین مجموعه‌ها تدوین شده‌است. با این وجود در ترجمه حاضر سعی شده‌است هر جا که ضرور باشد، مفاهیم تمثیلی اشارات شاعر بطور خیلی خلاصه در حواشی صفحات ذکر شود تا مطلب از صورت ابهام فوق‌العاده خود بیرون آمده باشد.

یک اختصاص دیگر «کمدی الهی» اینست که در سراسر آن افسانه‌های اساطیری یونان و روم قدیم با معتقدات مسیحی در آمیخته و همه‌جا حوادث قدیم و جدید در کنار هم قرار گرفته‌است. این ترکیب که شاید در نظریک مسیحی متعصب کفرآمیز تلقی شود حاکی از آن علو روح و بزرگی بینی است که چنین ترکیبی را پدید آورده تا این مجموعه را تبدیل بیک اثر جهانی کرده باشد که مربوط به تمام «بشر» باشد نه خاص یک فکر و آئین و کشور خاص، و این کاری است که اروپائیان دانته را در آن اعظم شعرای عالم دانسته‌اند ولی برای من قبول این نکته دشوار است که در این راه دانته از حافظ مافراتر رفته باشد.

چنانکه گفته شد، جنبه معنوی و تمثیلی «کمدی الهی» عالیترین جنبه‌ها و امتیازات آن است. درک این تمثیل‌ها از نظر مفهوم یکایک آنها کاری بس دشوار است، ولی درک مفهوم تمثیلی اساس کتاب بعکس خیلی آسان است: سراسر این مجموعه طولانی، شرح سفری است که از راهی دراز و پر از موانع و مشکلات از وادی گناهکاری به سر منزل رستگاری و صفای معنوی صورت میگیرد و بحقیقت «جهاد با نفس» نام دارد. راهی است صعب و جاده‌ای ناهموار که در آن قدم بقدم فریب و اغوا در کمین نشسته‌است تا مسافر را از ادامه آن سفر منصرف کند. و در چنین راهیکه «منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید» مسافر تنها و بیراهنما نمیتواند رفت، زیرا بقول حافظ ما: بگوی عشق منه بی دلیل راه قدم که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید بدین جهت است که مسافر خطاکار این سفر را نخست برهنمائی عقل (ویرژیل) و بعد برهنمائی عشق (بئاتریس) انجام میدهد. نخستین شرط این سفر اقرار بگناهکاری و توجه به زشتی خطاست، زیرا هیچکس نمیتواند از گناهی دوری گزیند مگر آنکه واقماً متوجه گناهکاری خود بشود. این



بزم خدایان (Il Parnaso) نابلو معروف رافائل (Raffaello) - رم ، موزئو اتینکان ،
 قسمت « تالارهای رافائل » (Stanze di Raffaello)
 (در وسط ، آپولون خدای موسیقی و هنر ، در میان پریشان الهام بخش نه گانه (Muse) و در سمت چپ تاپسکو
 « همر » شاعر بزرگ یونان و « دانته » و در قسمت پائین سمت چپ ، « سافو » شاعر نامی یونان دیده میشوند .)

مرحله ایست که «دوزخ» کمدی الهی را تشکیل داده است که در آن مسافران «وادی گناه» میگذرد و بمخافت خطای خود پی میبرد.

مرحله دوم مرحله پشیمانی و توبه، و بعد فراموشی گناه است، و این آن قسمتی است که «برزخ» را شامل میشود. مرحله سوم راه سر بالائی سخت ولی خوش عاقبت رستگاری است که در طی آن بخلاف آن دو مرحله دیگر فقط «عقل» راهنما نمیتواند بود، و راهنمای بزرگتری لازم است که «عشق» نام دارد.

دانته این سفر دراز را در «نیمه راه زندگانی خود» انجام میدهد و در بازگشت از آن «دفتر خاطرات سفر» خویش را برای ساکنان روی زمین بارمغان میآورد، زیرا هم بئاتریس، هم پترس مقدس، و هم یکی از اجداد او در بهشت بوی دستور داده اند که بکوشد تا دیگران را بسوی حقیقت راهنمایی کند.

ولی دانته در چه وقت ب فکر این سفر افتاد، و این «دفتر سفر» را از لحاظ تاریخی در چه زمانی تنظیم کرد؟ این نکته ایست که هنوز کاملاً روشن نشده است. مسلم است که تدوین «کمدی الهی» در سالهای آخر عمر شاعر انجام گرفته؛ برخی عقیده دارند که اتمام این مجموعه بر رویهم هفت سال، یعنی از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱ که چندماه بآخر عمر دانته مانده بوده بطول انجامیده است. برخی نیز از روی قرائن مختلف معتقدند که نخستین اشعار «کمدی» پیش از مرگ بئاتریس سروده شده، یعنی اتمام این مجموعه بر رویهم سی سال و شاید بیشتر وقت لازم داشته است. چند نفر نیز بر این عقیده اند که تمام کمدی در مدت کوتاهی در اواخر عمر شاعر یکسره و بی وقفه سروده شده است.

این مجموعه بطور کلی شامل صد سرود است، بدین معنی که هر یک از قسمتهای سه گانه آن: دوزخ، برزخ، بهشت به سی و سه سرود تقسیم می شود، باضافه سرود اول دوزخ که در حقیقت مقدمه ای برای تمام «کمدی الهی» بشمار میرود. هر سرود به بندهای «سه مصرعی» تقسیم شده و بتفاوت از صدوده تا صد و شصت مصرع را شامل میشود.

دوزخ و برزخ و بهشت هر کدام شامل ده طبقه اند که عبارتند از: طبقات نه گانه جهنم (باضافه طبقه مقدماتی آن)؛ طبقات هفت گانه برزخ (باضافه جزیره برزخ، و طبقه مقدماتی آن، و بهشت زمینی)؛ و طبقات نه گانه

بهشت (باضافه عرش اعلی) . بنابراین دانته بطور کلی ۳۰ طبقه را از اول تا آخر سفر خود طی میکند. اصولاً در سراسر این کتاب، دورقم ۱۰ و ۳ که اولی مظهر «ثلیث» مسیحی و دومی مظهر «واحد» مقیاس یعنی وحدت است اهمیت خاص دارد: کتاب به ۳ جلد تقسیم شده، هر جلد ۳۳ سرود دارد، و هر سرود بصورت بندهای سه بیتی تدوین شده، و از آنجا که «بئاتریس یعنی مظهر عشق پا بیدان میگذارد تا آخر کتاب ۳۳ سرود فاصله است، و سفر آن جهانی دانته در عرض ده روز صورت میگیرد» .

قسمت اول این سفر در زیر زمین، یعنی در ظلمات طی میشود. این آن قسمتی از سفر است که به «دوزخ» مربوط است، زیرا دوزخ دانته از زیر قشر زمین شروع میشود و به نقطه مرکزی کره خاک پایان میدهد که در آنجا «شیطان»، فرمانروای دیار رنج، مکان دارد و قلمرو عظیم خود را اداره میکند. این حفره عظیم که دوزخ نام دارد، خانه ظلمت و سرما و کینه و جهل و ترس و ضعف و زشتی یعنی همه آن آثار شر است که از جانب اهرمن میآید و باهرمن باز میگردد. ولی آنچه باماهیت دوزخ سرشته شده و در واقع تار و پود آن را ساخته است بی‌امیدی یعنی محرومیت ابدی از امید است. تمام گناهان و گناهکاران روی بدین دوزخ دارند. هر قدر گناهی سنگین تر باشد صاحب آن پائین تر می‌افتد، تا نوبت «یهودا» میرسد که از فرط سنگینی گناه در کام شیطان جای دارد. درین جهنم، گناهکاران بحسب انواع مختلف گناهان خود بدست انواع مختلف کیفرها و عقاب‌ها سپرده شده‌اند که سخت‌ترین آنها ظلمات مطلق و سرمای ابدی طبقه نهم، یعنی آنجاست که شیطان در وسط آن مکان دارد. این ظلمات و سرما مظهر انکار کامل عواطف انسانی و محبت و عشق از طرف گناهکارانی است که بدین ورطه افتاده‌اند تا طبق قانون «تاوان» که قانون کلی و اصلی جهنم دانته است مجازات بینند.

بدین ترتیب از لحاظ طبقه بندی کلی دوزخ دانته با ذوق ما بی‌شابهت نیست، با این تفاوت مختصر که دوزخ مسلمانان بجای نه طبقه هفت طبقه دارد. ولی از نظر عذاب و کیفر بین این دو تفاوت بارزی وجود دارد، بدین معنی که در جهنم ما وسیله عذاب فقط آتش است، در صورتیکه در جهنم دانته آتش یکی از وسائل مختلف عذاب پیش نیست و تازه در ردیف سخت‌ترین عذابهای دوزخ نیز بشمار نمیرود.

در سراسر دوزخ هر کیفری متناسب با نوع جرم است و این ارتباط گناه با مجازات و اشارات تمثیلی خاصی که در این موارد آورده شده از شاهکارهای دانته در تدوین این کتاب بشمار میرود. چون در ترجمه حاضر در مقدمه هر سرود وجه این ارتباط بطور ساده توضیح داده شده، در اینجا توضیح بیشتری درین باره ضرورت ندارد.

طبقه بندی گناه‌ها در دوزخ طبق نظریه فلسفی ارسطو صورت گرفته است که گناهان را به «گناه های افراط کاری» و «گناهان بندخواهی» تقسیم میکند. گناه های طبقه اول آن هائی هستند که اگر جانب اعتدال نگاه داشته شود فی نفسه جرم نیستند، ولی همین که از این حد تجاوز کنند و بصورت اساس زندگی در آیند جرم میشوند. از این قبیل است: غریزه جنسی، شکمپرستی، خست، اسراف، خشم و غضب. گناه های طبقه دوم آن هائی هستند که با سوء نیت و بقصد اضرار صورت میگیرند و بدو دسته گناهان ناشی از زور گوئی و تعدی و گناهان ناشی از مکرو حیله تقسیم شده اند.

درین طبقه از گناهان بدترین انواع گناه گناه حیله و غدر است که از گناه زور گوئی و تجاوز کاری نیز نا بخشیدنی تر است، زیرا دانته که حتی گناه زنار (در طبقه پنجم دوزخ) بدلیل آنکه بخاطر عشق صورت گرفته است مستحق اغماض و تخفیف شمرده، و گناه زور گوئی و تعدی را در طبقات وسط جای داده، گناه مکر و حیله را در آخرین طبقات دوزخ مکان داده است که باید ساکنان آنها سخت ترین عذاب های جهنم را تحمل کنند.

بطور کلی پنج طبقه اول دوزخ که «دوزخ علیا» نامیده میشود و در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا بردوش گرفته اند خاص دوزخیانی است که بجرم گناهان افراط کاری و آزمندی بدوزخ رفته اند، و اینان عبارتند از: بی تکلیفان^۱ (طبقه اول)، شهوترانان (طبقه دوم)، شکم پرستان (طبقه سوم)، خسیسان و اسرافکاران (طبقه چهارم)، تندخویان (طبقه پنجم):

از طبقه ششم، «دوزخ سفلی» آغاز میشود که شامل نوع دوم از گناهان است که قبلا شرح آن داده شد. این گناهان بسیار سنگین تر از آن گناهان دسته اولند، زیرا که بجای افراط کاری بر اساس تجاوز و تعدی قرار دارند و با علم بر بدی و بر اساس سوء نیت صورت میگیرند. این نوع گناهکاران را در اصطلاح لاتین Ex Electione مینامند و اینان در

۱- به شرح ۱ صفحه ۹۹ مراجعه شود.

مقابل گناهکاران دسته اول قرار دارند که گناهکاران *Ex Passione* هستند .

این دسته گناهکاران «دوزخ سفلی» که در درون حصارهای شهر «دیته» یعنی در مقر اصلی ابلیس جای دارند، خود بدودسته تقسیم میشوند که عبارتند از: اهل خشونت و ارباب حيله . طبقات ششم و هفتم دوزخ خاص «متعدیان و متجاوزین» است که بنحوی از انحاء بحقوق خود یا دیگران یا خداوند تعدی کرده اما مکر و حيله ای بکار نبرده اند . اینان عبارتند از : زندیقان (طبقه ششم) ؛ راهزنان ، شاهان ستمگر ، خودکشی کنندگان ، کفرگویان ، اهل لواط ، ربا خواران (طبقه هفتم) .

طبقات هشتم و نهم ، یعنی سخت ترین طبقات دوزخ خاص اهل غدر و ربا است . در طبقه هشتم که پیچیده ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب يك ثلث از تمام «دوزخ» را شامل میشود دسته ای از حيله گران جای دارند که گناهشان نسبت بدان دسته بعدی ساده تر است ، و اینان عبارتند از : قوادان ، ناموس دزدان ، چاپلوسان ، مال وقف خواران ، غیبگویان ، جادوگران ، رشوه خواران ، سوداگران نادرست ، رباکاران ، دزدان ، ریزنان مزور ، نفاق افکنان ، جمالان .

طبقه نهم، یعنی طبقه ظلمات و سرمای مطلق، خاص بدترین دسته از تمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است . اینان کسانی هستند که عواطف بشری را نادیده گرفته و پیوند محبت و اعتماد را که باید «وصل کننده» ابناء بشر باشد بریده و «فصل» کرده اند ، بدین جهت جرم خیانت در دوزخ دانته سنگین ترین تمام جرمها است . این طبقه عبارتند از: خائنین باصل فرزندی و خویشاوندی ، خائنین بوطن و هموطنان ، خائنین باصول میهمان داری ، خائنین بولینعت ها ، در مرکز این طبقه نهمین است که شیطان اعظم ، بزرگترین مظهر خیانت بولینعت (خدا) جای دارد و گناهکار شماره ۲ دوزخ یعنی یهودا که بولینعت خود (عیسی) خیانت کرد در کام اوست .

بعد از عبور از این قسمت ، دانته و ویرژیل در طول بدن شیطان یعنی در طول پایه استوار گناه پائین میروند تا دوزخ را ترك گویند و بسوی منزل دوم سفر خود براه افتند که برزخ ، یعنی مرحله حد فاصل گناه و طهارت است ، و آنگاه در آنجا خود را با آب پشیمانی و توبه بشویند و با نیروی امید دل قوی کنند و سبکپا، راه منزل سوم یعنی فردوس (مظهر صفا و رستگاری)

را درپیش گیرند. ازین دو قسمت اخیر در آغاز «برزخ» و «بهشت» بتفصیل سخن خواهد رفت.

«سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب»

مجموعه‌ای با این عظمت طبعاً نمیتوانسته است ابتدا بساکن بوجود آید، یعنی مسبوق بسابقه‌ای نباشد، و همینطور هم هست، زیرا «کمدی الهی» هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ ساختمان و طرح کلی، و هم از لحاظ جزئیات، بسوابق فراوان مربوط میشود و هنر بزرگ دانتی ابداع موضوع و طرح و اجزاء کلی این مجموعه نیست، بلکه ترکیب استادانه‌ایست که ازین اجزاء پراکنده کرده است. «کمدی الهی» بحقیقت بنائی است که در ساختمان آن همه گونه اجزاء و مصالح مورد استفاده قرار گرفته است و هنرمعمار و بنا در آن بوده که هر یک از این اجزاء را در جای مناسب خود قرار دهد و از ترکیب کلی آنها بتواند بنائی بی عیب از کار در آورد «که از باد و باران نیابد گزند».

بطور کلی فکر «سفر بدنای ارواح» فکری نیست که دانتی مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته و بارها موضوع آثار مختلف ادبی و هنری قرار گرفته است. قدیمترین نمونه‌ای که در ادبیات غربی درین باره میتوان یافت، ظاهر آ کتاب اودیسه *Odysseus* اثر معروف «همر» است. در این اثر که ماجرای بازگشت پیرحادثه «اولیس» پهلوان یونانی را از میدان جنگ ترویا به وطن او نقل میکند، اولیس و همراهانش در جزیره‌ای ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان او را سحر میکند و بصورت گراز در می‌آورد و یکسال بهین حال نگاه میدارد، ولی خود اولیس از جادوی او مصون میماند، سپس این زن اولیس را بدنای زیرزمینی میفرستد تا در دوزخ ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند. و با آنها گفتگو کند، و اولیس بدین سفر میرود و از آن باز میگردد و دنباله سفر واقعی خود را در دریا میگیرد.

پس از اودیسه هر که همراه با ایلید بزرگترین اثر ادبی یونان کهن است، در یکی از بزرگترین آثار ادبی روم کهن یعنی در انیس *Aeneis* اثر ویرژیل (ویرگیلیوس *Virgilius*) شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به

۱- اولیس خود در «کمدی الهی» ازین زن جادوگر سخن میگوید (رجوع شود به سرود بیستوششم این کتاب)

سفر آدم زنده‌ای بدنای ارواح میشود. درین کتاب که اساس کار «کمدی الهی» بشمار میرود و دانتی خود پیوسته بدان اشاره میکند، «انسا» قهرمان ترویائی که پس از سقوط ترویا با همراهان خود آواره شهرها و دیارها شده به سرزمین لاسیوم (ایتالیا) میرسد و در آنجا زنی غیبگو و پدرا بسفر دوزخ میفرستد تا در آن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که باید از نسل او دنیا آیند بچشم ببیند و با آنها گفتگو کند. نظر بتأثیر خاصی که این کتاب در دانتی و «کمدی الهی» داشته در آخر این بحث بطور جداگانه درین باره سخن خواهد رفت.

پس از آن در انجیل از سفر زندگان بدنای دیگر سخن رفته است (کتاب اعمال رسولان - باب نهم) که در آن اشاره به سفر پولس رسول با آسمان و بهشت و در لفافه بدوزخ شده^۱؛ همچنین سفر عیسی بدوزخ (رساله اول پطرس رسول - باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستاخیز خود به دوزخ رفته و ارواح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است.^۲

در احادیث اسلامی و آثار ادبی عرب نیز سوابق متعدد برای این سفر بدان دنیای پدید آمده میشود. بطوریکه پروفیسور «جیرولی» دانشمند ایتالیائی و سفیر سابق این کشور در ایران تحقیق کرده، در زمان دانتی نسخه لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام وجود داشته و با احتمال قوی وی ازین نوشته بی اطلاع نبوده است.^۳ همچنین ترجمه لاتینی اثر معروف ابوالعلاء معری شاعر بزرگ عرب بنام «رساله الغفران» که در آن شاعر بالحنی نیشدار از سفر مردی بنام ابن قارح بدوزخ و ملاقات وی با شیطان سخن گفته است و احتمال قوی میرود که دانتی ترجمه این رساله را نیز خوانده بوده است.

کتاب تحقیقی مهمی که آنرا پرسروصداترین اثر مربوط به دانتی در سی ساله اخیر دانسته‌اند، موسوم به *La escatologin musulmana en la Divina Comedia* که بزبان اسپانیائی توسط محقق بزرگ معاصر پرفیسور آسین پالاسیوس *M. Asin Palacios* در سال ۱۹۱۹ در مادرید انتشار یافته حاوی فهرست جامعی است از کلیه حوادث و وقایع نظیر

- ۱- به شرح ۲ صفحه ۹۸ این کتاب مراجعه شود.
- ۲- به شرح ۱ صفحه ۱۳۵ این کتاب مراجعه شود.
- ۳- در خود قرآن کریم نیز ازین واقعه سخن رفته است (سوره الاسری، آیه اول): «سبعان الذی اسرى بمبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر».

«کمدی الهی» در ادبیات و اخبار و احادیث مسلمانان، یعنی از سفر زندگان بجهان دیگر و طبقه بندی های دوزخ و نوع گناهان و سایر آنچه ممکن است مورد استفاده دانته قرار گرفته باشد، و این کتاب خوب نشان میدهد که علوم و فرهنگ اسلامی تا چه اندازه در پیدایش آثار بزرگ فکری و ادبی اروپای بعد از قرون وسطی اثر بخشیده است.

ازین ها گذشته باید اختصاصاً بدو سابقه مهم «کمدی الهی» در ادبیات ایرانی اشاره شود که هر دو ازین نظر بسیار اهمیت دارند و در آن هر دو از سفر زندگان بدنای دیگر و آنچه در آنجا دیده اند بطور مبسوط سخن رفته است: یکی اثر منهبی و ادبی زرتشتی دوره پهلوی بنام «ارداویراف نامه» که داستان صعود روح ارداویراف یا ارداویراژ مصلح دین زرتشتی بعالم دیگر و شرح دیده ها و شنیده های او درین سفر است - دیگری کتاب معروف سنائی غزنوی بنام «سیرالعباد الی المعاد» که در آن شاعر بهدایت مرشد خود دنیای دیگر را بچشم می بیند و در بازگشت مشهودات خویش را نقل میکند.

ازین دو، رساله «ارداویراف نامه» شباهت عجیبی با «کمدی الهی» دارد، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته را ازین اثر بی اطلاع بدانیم هر چند که چنین اطلاعی بعید مینماید. در میان تمام آثار ادبی شرق و غرب که با «کمدی الهی» نزدیک است و میتوان آنها را سابقه ای برای این کتاب فرض کرد، این اثری است که ظاهراً بیش از همه با این «کمدی» شباهت دارد: نوع سفر بدنای دیگر، نوع گناهان، نوع عقاب ها و شکنجه ها و توصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود، و وجود کیفرهای گوناگون از قبیل آتش، تعفن، مار، طوفان، افعی آدمی شکل، تازیانه، حتی خوردن مغز گناهکاران، همه این جزئیات بصورتی مشابه در ارداویراف نامه و کمدی الهی دیده میشود، در صورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از «کمدی الهی» این نوع ریزه کاریها را نمیتوان یافت. بدین ترتیب میتوان گفت که هزار سال پیش از دانته نظیر کتابی که آنرا «بزرگترین اثر نبوغ ادبی اروپا» لقب داده اند در ایران زمین وجود داشته، منتها بخلاف «کمدی الهی» که از آغاز مورد بحث و تجلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی - گمنام مانده است (۱).

۱ - ترجمه این رساله بقلم مرحوم رشید یاسمی در چهار شماره اول تا چهارم مجله مهر درج شده است.

مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» سنائی غزنوی نیز اثر ادبی بزرگی است که مانند «کمدی الهی» پراس است از استعارات و تمثیلات و کنایه‌هایی که غالباً مثل اثر دانتی محتاج بشرح و تفسیرند. این اثر که تقریباً دو قرن پیش از «کمدی الهی» بوجود آمده از قدیمترین آثار شعرای متصوف ایران است و بعدها بکرات مورد تجلیل و استفاده عرفا و شعرای بعدی چون عطار و جلال‌الدین بلخی قرار گرفته است (۱). مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» شامل ۷۷۰ بیت است و برون «حدیقه الحقیقه» اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است و نظر باهیت خاص ایندو اثر ایرانی از هردوی آنها قسمتهائی بعنوان نمونه در آخر این مقال نقل خواهد شد.

از فکر و «طرح» اصلی کمدی الهی که بگنندیم، پای منابع مطالب این کتاب بمیان می‌آید. این منابع بسیار وسیع است و میتوان گفت که تقریباً تمام تورات و انجیل و تمام میتولوژی یونان و روم و تاریخ گذشته شرق و غرب تا زمان دانتی، باضافه نظریات فلسفی و علمی دنیای کهن را شامل میشود.

دانتی بطوریکه غالباً در شرح حال او گفته‌اند یکی از بزرگترین دانشمندان عصر خود بود و وسعت معلومات و مطالعاتش مورد تحسین و اعجاب معاصرینش قرار داشت. وی با فلسفه قدیم یونان و با الهیات و تاریخ و علوم وادیات و فنون جمیله آشنائی داشت، بدین جهت «کمدی الهی» اوترکیبی خاص است از تمام این علوم و اطلاعات که همه‌جا با صورتی بسیار استادانه در آمیخته و با سریشم ریزه کاریهای شاعرانه مثلاً شرح و توصیف آبشارها و رودخانه‌ها و کوه‌ها و آواز پرندگان و فصول سال و غیره بهم پیوسته است یکی از سخن شناسان ایتالیائی میگوید: «دانتی هم شاعر و هم فیلسوفی کامل بود و از ترکیب ایندو، سبک و شیوه‌ای پدید آورد که از آن عالیتر در قوه زبان و بیان نیست (۲).»

در زمانیکه «کمدی الهی» نوشته میشد دانشگاههای اروپا بیش از هر چیز سرگرم بحث و فحص درباره فلسفه و الهیات بودند. از لحاظ دانتی این کتاب وسیله‌ای عالی برای بحث در باره این مسائل بود. ولی در ضمن این بحثها دانتی نظر اصلی خود را که تخطئه این اعتقاد کامل به

۱- این مثنوی در سال ۱۳۱۵ شمسی با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی توسط آقای کوهی کرمانی بچاپ رسیده است.

۲- نقل از «پانزده گفتار» آقای مجتبی مینوی، نشریه دانشگاه تهران، صفحه ۴۴.

فلسفه و منطق است اعمال کرده یعنی گفته است که منطق و فلسفه بی کمک روح و دل یعنی بدون مشکل گشای آسانی عشق و محبت، قادر بحل مشکلات نمیتواند شد و بطور خلاصه معمای زندگی را تنها با استدلال و منطق حل نمیتوان کرد، و این نتیجه اصلی و کلی « کمدی الهی » همان گفته حافظ ماست که :

عاقلان نقطه پروردگار وجودند، ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند!

نگاهی به سفر «دوزخ»

سفر «دوزخ» دانه جالبترین قسمت از قسمتهای سه گانه این سفر او بدنیای دیگر است، زیرا از آن یکنواختی دو قسمت دیگر سفر برزخ و بهشت که گاه خواننده را خسته میکند عاری است، بدین جهت از آغاز انتشار « کمدی الهی » همیشه کتاب «دوزخ» آن بیش از دو کتاب دیگر مورد توجه و علاقه خوانندگان بوده و بهمین جهت این قسمت بتنهائی چندین برابر مجموع هر دو قسمت دیگر مورد ترجمه و نقل و تفسیر و اقتباس قرار گرفته و بیش از آن هر دوی دیگر توجه هنرمندان و محققین و خواص و عوام را بخود جلب کرده است، و این نظیر همان ترجیحی است که عموماً برای قسمت اول «فاوست» گوته نسبت بقسمت دوم آن قائل شده اند، زیرا در نیمه اول مثل اینست که همیشه «شیطان» و «گناه» برای ابناء بشر جاذبه ای فراوانتر داشته اند.

این سفر دوزخ دانه پر است از اشارات و تشیلاتی که نظیر آنها را بصورتی بارز در اشعار حافظ ما میتوان یافت، و اصولاً از لحاظ کنایاتی که درباره انسان و گناه و عقل و عشق و رستگاری و غیره در « کمدی الهی » بکار رفته، شباهت عجیبی بین حافظ و دانه وجود دارد. سفر «دوزخ» را صرف نظر از حوادث ظاهری آن میتوان چنین خلاصه کرد :

دانه (مظهر نوع بشر) که در شاهراه زندگی سرگرم حرکت است در نیمه این راه ناگهان خود را در جنگلی تاریک و موحش میابد (ظلمت خطا و گناهکاری). احساس میکند که بی آنکه خود متوجه شده باشد از جاده بدور افتاده راه راست را گم کرده است. این آن وقتی است که آدمی چشم باز میکند و ناگهان خود را غرق در خطاها و آلودگیها می بیند. درین جنگل تاریک

از هیچ جانب فروغ خورشید (آرامش و پاکی) بدان رخنه نمیتواند کرد دانه خود را سخت پریشان و نومید مییابد . در جستجوی راه نجات باطراف مینگرد و بزبان حال میگوید که :

در این شب سیاهم ، گم گشت راه مقصود
از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت!

و در این حال که «سبکباران ساحلها» از این گمگشته «دریای هائل» خیر ندارند، وی ناگهان در پیش روی خویش ولی در فاصله‌ای دور دامنه تپه‌ای رامیبیند که با فروغ مهر جهانتاب روشن شده . این تپه کوه سعادت و رستگاری و این فروغ ، فروغ صفای الهی است . گمشده نومید ، مشتاقانه روی بدان می‌آورد تا خود را از وادی ظلمت بصر منزل روشنی رساند، اما ناگهان پلنگی و بعد ماده شیری و بعد گرگی راه را براومیبندند . این سه حیوان مظهر امیال و شهوات نفسانی هستند که همیشه آدمی را از نیل به معنویات باز میدارد و راه علو و طهارت را بر روح او میندود . آزمندی ، هوسرانی ، خشونت ، زور گوئی و تعدی ، حيله و ریا ، دروغ و خیانتکاری ، در قالب این حیوانات درنده اورا که هوای رفتن بیالای تپه پر فروغ را دارد قدم بقدم بعقب باز میگرددانند (زیرا وی هنوز شهادت «جهاد بانفس» را ندارد) و کار بجائی میکشد که گناهکار گمگشته بناچار راه بازگشت بدرون وادی ظلمت را در پیش میگیرد . اما در آن لحظه‌ای که نزدیک است یکسره دست از امید بشوید نجات غیبی بیاریش می‌آید . این «نجات» پیرو مرشدی است که باید خضر راه گمشدگان شود و در این جا بصورت يك شاعر بزرگ دور کهن یعنی «ویرژیل» تجلی میکند . ویرژیل در «دوزخ» مظهر عقل و منطق بشری است که از آلاش هوی‌ها و هوسها پاک شده است و این عقل انسانی به گناهکار نومید پریشان و گمگشته می‌میزند که خود را بدست ظلمت نسپارد و پای طلب فرانکشد ، و اورا قویدل میکند که درین راه راهنمای وی خواهد بود ، منتها بوی میفهماند که تا از بوته آزمایش بی‌غش بیرون نیاید و تا وقتی که از وادی گناه نگذشته و بصر منزل پشیمانی نرسیده باشد از کوه رستگاری بالا نمیتواند رفت ، و برای اینکار باید خود را از راهی دورتر و پریچ و خم‌تر بدان کوهستان پرفروغ که مطلوب اوست برساند، زیرا :

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفایتوان کرد!

آنوقت عقل بشری دست این گناهکار پریشان‌دا میگیرد و اورا نخست از وادی ظلمانی گناه و عصیان (دوزخ) و بعد از بصر منزل توبه و پشیمانی (برزخ)

میگذرانند و عاقبت بسر منزل سعادت این جهانی (بهشت زمینی) میرساند و آنگاه او را بدست راهنمایی شایسته تر و توانا تر از خود بناتریس (مظهر عشق و صفای الهی) میسپارد تا وی از بهشت زمینی بیبهشت آسمانیش برد که مظهر تجرد و صفای مطلق است. این «انتقال اختیارات» برای ویرژیل ضروری است، زیرا عقل و منطق انسانی فقط تا آن حد که سعادت زمینی را برای بشر تأمین کند پیش میتواند رفت و از آن پس این بالا روی باید بدست «عشق» صورت گیرد، زیرا «حریم عشق را در که بسی بالاتر از عقل است».

بدین ترتیب دانته راه سفری پیش میگیرد که در آن باید بسیار نادیده‌ها ببیند و این سفر را برهنائی «خضر راهی» انجام میدهد که خود مسیحی نیست، اما:

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست، که سری ز خدا نیست!

چنین سفری کار هر کس نیست، بهمین جهت از زمان مسیح تا آن وقت هیچکس بجز مسیح نتوانسته است پا بدوزخ نهد و از آنجا سلامت باز گردد، ولی:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

در این «دیار ظلمت» دانته همراه با ویرژیل از منزلی بمنزلی و از طبقه‌ای بطبقه‌ای میرود.

دسته‌های مختلف گناهکاران را از نظر میگذرانند و ناظر عذابهای میشود که گاه از فرط ترحم اشک در دیده او میآورد و گاه از وحشت و برتنش راست میکند. اما هر قدر در این ظلمتکده فروتر میرود، نسبت بگناه اغماض کمتر و سنگدلی بیشتری احساس میکند، تا آنکه خود در طبقه آخر دوزخ گناهکاری را شکنجه میدهد، زیرا حس بخشش در برابر گناه، ضعفی است که مانع جدائی دل از گناهکاری میشود.

این دوزخ دانته شاهکاری است از تمثیل و استعاره، و در سراسر آن هیچ نکته‌ای نیست که از آن مفهوم معنوی خاص و عمیقی مراد نباشد. دسته‌های گناهکاران، هر یک بنوع خاصی کیفر می‌بینند که متناسب بانوع گناه ایشان است، و این انواع عذاب و کیفر که در مقدمه و حواشی هر سرود از کتاب حاضر بحد کافی درباره ارتباط آن با گناه و مفهوم تمثیلی و فلسفی آن توضیح داده شده بسیار متعدد و متنوع است: محرومیت جاودانی از امید، طوفان ابدی، گنداب و لجن زار، باران آتش، ماران و افعیان، ابلیشان تازیانه بردست، سگان

درنده، مرغان شوم، قطران گداخته، بیماریها و زخمهای گوناگون، و سرمای طاقت فرسا، و همه جادویان و عفریتان و شیاطین، و در آخر کار شیطان اعظم که فرمانروای کل دوزخ است و از اقامتگاه خود در نقطه مرکزی کره زمین این کشور عظیم ظلمات را اداره میکند، همه از مختصات این دوزخی هستند که دانته در سفری بیست و چهار ساعتی که آنرا «شبانروز جادوانی عالم ادب» نامیده اند سراسر آنرا طی میکند و در همه جای آن تناقض مشخص «خیر» و «شر»، بیش از هر چیز نظریه اورمزد و اهریمن آئین کهن ما را بیاد میآورد.

در آغاز سفر، یکی از زادگان اهرمن که پاسدار بزرگ دوزخ است اورا وسوسه میکند که بدرون جنگل خطا باز گردد و بیهوده بدین سفر نرود. ولی دانته گوش بصدای دل خویش میدهد که:

در راه عشق و وسوسه اهرمن بسی است

پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن

و او همراه این سروش پا بدان جا میگذارد که بر دروازه اش نوشته است: «ای آنکه با ازین در بدرون میگذاری، دست از هر امید بشوی».

در این خانه گناه، گناهکاران قدم بقدم با این مسافر تازه وارد دنیای زندگان رازدل میگویند و همه بر حال زار خود میگیرند و شکایت پیش او میآورند. بسیار میشود که گناهکاری بجرم گناهی کیفر میبیند که در اختیار او نبوده است، ولی درین موارد شاید دانته را آن بسی پروائی و قلندری نیست که مثل حافظ ما راز ناگفته این دوزخیان بخت برگشته را بر زبان آرد و بگوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما، حافظ:

تو در طریق ادب گوش و گو گناه من است!

درین دوزخ تار، همه جا ویرژیل (عقل انسانی) بر موانع و مشکلات غلبه میکند، جز در یک جا که شیطانها راه را بر او و بر آنکس که همراه دارد می بندند و در برابرش سنگر بندی میکنند تا از همان راه که آمده بود بازش گردانند. این جاست که دانته احساس میکند که عقل و منطق آدمی را دامنه قدرت محدود است و آنجا که پای خطا کاری واقعی میان آید سخن عقل مسموع نیافتد، و درین موقع است که کمکی بصورت فرشته نجات از آسمان میرسد و دروازه شهر شیطان را بروی مسافران میگشاید. این

کمک مظهر عشق است، زیرا از طرف «بتاتریس» بیاری دانته فرستاده شده است. و درینجا شاعر بی می برد که :

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست
عشق میگفت بشرح آنچه براوشکل بود!

درین سفر، دانته توجه خاصی به ریاکاران و مزوران نشان میدهد که از پاپ گرفته تا سایر «ازرق لباسان دل سیه» در آن جرگه اند. عذاب اینان غذایی بس سنگین است که هیچ ترحمی را بر نمیانگیزد، زیرا برای دانته چون برای حافظ ما گناه ریا و تزویر بخشودنی نیست، و این جاست که او نیز بدیدار عذاب روحانی نمایان و ظاهر الصلاحان آلوده دایمان بزبان حال میگوید :

گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کارداور میکنند!

و بالاخره پس از طی نه طبقه دوزخ، این مسافر دیار ظلمت که از گناهی به گناه دیگر رفته با دلی که دیگر در برابر گناه احساس ضعف و سستی نمیکند، در همراهی آن کس که در این «ظلمات» خضر راه او بوده پای از دوزخ بیرون مینهد تا کفی آب از جویبار فراموشی بنوشد و از دنیای ظلمت و عدم وارد برزخ که منزل مقدماتی دنیای عشق است شود و بگوید :

رهر و منزل عشقیم وز سرحد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم!

«دوزخ» در اساطیر یونان

چنانکه گفته شد در طرح «دوزخ» دانته بیش از هر چیز از میتولوژی یونان و روم قدیم الهام گرفته است. حتی قهرمانان این دوزخ نیز غالباً قهرمانان دوزخی یونان هستند که تا حدی تغییر مأموریت و بیشتر تغییر شکل داده اند.

در یونان قدیم «دوزخ» تنها اقامتگاه ارواح پس از مرگ بود، یعنی هر روحی پس از پایان دوران زندگی زمینی خود بدانجا رهسپار میشد. در کتاب «ایلیاد» به اولیس گفته میشود که «دوزخ در آخر دنیا و آنسوی اقیانوس واقع است». در آن زمان معتقد بودند که دنیا مسطح و ثابت است و از اطراف با رود بسیار عریضی بنام اقیانوس احاطه شده که سر زمین خشک و شوم دوزخ در آن طرف آن قرار دارد. و درین سرزمین تارپک و سنگلاخ هیچ ذیحیاتی زندگی نمیتواند کرد، زیرا خورشید که از آن بسیار

دور است نوری بدان نیامشاند، و تنها گیاهان آن درختان بیدو کلبهای سیاه و علف های گورستانند .

بعدها محل این دوزخ را در زیر زمین قرار دادند و راه ورود بدان را مغاره ها و تنگه های باریکی در گوشه و کنارهای زمین دانستند، و نیز برخی رودخانه های یونان زمین که قسمتی از مسیر آنها زیر زمینی بود مدخل دوزخ بشمار رفتند، از آن جمله رود «آکرون» (رودخانه نرج و غم) و رود کو کوتس (کوچیتو) (رودخانه ندبه و ناله) (که این هر دو رودخانه از رودخانه های دوزخ دانته اند).

در میتولوژی یونان اولین منزل، پس از ورود به قلمرو زیر زمین «منطقه مقدماتی دوزخ» است که از کلبهای سیاه رنگ و بیدهای بی بارو برك پوشیده شده است (طبقه مقدماتی دوزخ دانته، سرود سوم). آنگاه مسافر دوزخ به دروازه اصلی جهنم میرسد که مدخل قلمرو «هادس» رب-النوع دوزخ است (دروازه دوزخ، سرود سوم) - پاسدار این دروازه «کربروس» Cerberus سگ غول پیکری است که پنجاه سر (و بروایتی دیگر، که دانته از آن پیروی کرده، سه سر) دارد. غالباً این حیوان را بصورت سگی سه سر مجسم میکردند که از تنش بجای مو افغان و ماران سر برزده اند (این حیوان، بهمین نام و با همین سرهای سه گانه، پاسدار طبقه ششم دوزخ دانته است). کربروس هر کسی را که قصد ورود بدوزخ داشته باشد اجازه دخول میدهد، ولی بهیچکس اجازه خروج نمیدهد، و همیشه در مقابل نان عسل آلوده که پیشش افکنند رام میشود. فقط یکبار هر کول که بدوزخ رفته بود با او بستیز درآمد و او را کشان کشان تا بروی زمین آورد و آنجا وی بعضی از گیاهان را با آب دهان خود زهر آگین کرد که از آن پس گیاهان مورد استفاده جادوگران قرار دارند.

در داخل دوزخ «رودهای زیرزمینی» یعنی رودخانه های دوزخ جاری هستند که عبارتند از اکروس، کو کوتس، فلگتوس، استوس (و این هر چهار از رودهای دوزخ دانته اند). برای عبور از آنها ارواح باید برزورقی نشینند که توسط «کارون» قایق ران دوزخ رانده میشود (که عین همین وظیفه را در دوزخ دانته «سرود سوم» بهمه دارد).

رودخانه استوس را یونانیان که شاعر پیشگی و خیال بردازی اساس اعتقادات مذهبی ایشان بود، پری زیبایی می شمردند که «دختر اقیانوس» بود و خود را تسلیم یکی از دیوان (بنام پالاس) کرد و از او چهار فرزند بزاد

که عبارت بودند از: حسد، پیروزی، قدرت بدنی، خشونت و بیاداش آنکه وی هنگام عصیان دیوان جانب‌خدایان اولمپرا گرفته بود، خدایان مقرر داشته بودند که سوگند بدین پری بزرگترین سوگند عالم خدایان باشد؛ و این رسمی بود که هیچوقت نقض نشد.

يك رودخانه دیگر در دوزخ بود که «لته آ» نام داشت و رود فراموشی بود، یعنی هر کس که کفی از آب آن مینوشید گذشته را بکلی از یاد میبرد. این رود با همین خاصیت در دوزخ داتته وجود دارد، منتها درست در خود دوزخ نیست، بلکه در بیرون از دوزخ و آغاز برزخ، یعنی در جایی است که باید گناهکاران بانوشیدن آب آن دوزخ و گناهانشان را از یاد ببرند.

فرمانروای دوزخ «هادس» برادر خدای خدایان است که نامش معنی «ناپیدا» میدهد. يك نام دیگر او «پلوتوس» است و در این نام اخیر وی خدای ثروت و گنجینه‌های پنهان شده است.

داتته وی را با همین نام در دوزخ خود آورده (سرود هفتم) و او را پاسدار طبقه پنجم دوزخ کرده که در آن تندخویان در مرداب «استیجه» بسر میبرند.

ملکه دوزخ «پرسفونه» زن هادس و دختر «دمتر» خواهر خدای خدایان است. این ملکه زیبا و شوهرش امور دنیای زیرزمینی را با قدرت مطلقه اداره میکنند و داتته در دوزخ، يك جا بدین بانوی حکمفرمای آن دیار اشاره میکند (سرود دهم).

ملائك عذاب دوزخ پریان سنگدلی هستند بنام «ارینی‌ها» که «دختران ظلمت» لقب دارند؛ این دختران، شیطان‌هائی سه گانه‌اند که بجای گیسوان مارانی بر سردارند و در هر دست خود تازیانه و مشعلی گرفته‌اند. این هر سه شیطان‌ه با همین مشخصات در دوزخ داتته (سرود نهم) دیده میشوند.

دراواثل، یونانیان «دوزخ» را بیشتر بنظر يك «خانه باز نشستگی» مینگریستند که در آن ارواح برای همیشه از نور و حرارت محرومند، اما غذایی نیز نیببندند، و بدین نوع «تقاعدخانه» «لیمبوس» Limbos نام داده بودند (که عیناً با همین صورت و همین نام در دوزخ داتته دیده میشود: سرود چهارم، طبقه اول دوزخ)؛ بعدها دوزخ کاملتر شد و بصورت مکانی درآمد که در آن هر کس میبایست کیفر گناهان خود را ببیند، و قاضی

این محکمه «مینوس» بود که عیناً همین مأموریت را در دوزخ دانته دارد .
(سرود پنجم) .

ویرژیل و «انئیس»

راهنمای دانته درین سفر آن جهانی ، «ویرگیلیوس» شاعر بزرگ لاتین است که دانته سخت مرید او بود ، و تأثیر شاهکار معروف این شاعر «انئیس» در تمام مجموعه کمدی الهی دیده میشود . ویرگیلیوس که به - ایتالیائی ویرجیلیو خوانده میشود ، و در نزد ما بشیوه فرانسویان به ویرژیل معروف است ، چنانکه گفته شد در این حماسه بزرگ خود «انئا» قهرمان ترویائی را که بایتالیا رفته بود در دوره زندگی او بدوزخ میرد تا در آنجا وی ارواح گذشتگان و آیندگان را ببیند و با پادشاهانی که بعداً از نسل او پدید خواهند آمد گفتگو کند . در «انئیس» نیز غالباً همان قهرمانان اساطیری دوزخ یونان ، همان مأموریت های یونانی را بعهدہ دارند . خلاصه این ماجرا چنین است :

پس از شکست و سقوط شهر ترویا ، انئا Aenea پسرى که از عشقبازی زهره ربه النوع عشق با «انکیزس» یکی از مردم ترویا پدید آمده است و سمت دامادی «پریام» پادشاه ترویا را دارد ، با تنی چند از هموطنان خود که از قتل عام یونان گریخته اند به کشتی مینشینند و در جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شود آواره آفاق میشوند . در سرود اول انئیس این عده در جزیره سیسیل هستند ، و چون خدایان بدیشان خبر داده اند که باید سرزمین لاسیوم (ایتالیا) روند ، دوباره بر کشتی مینشینند تا بایتالیا روی آورند ، ولی طوفانی شدید آنها را به سرزمین کلاتاژ (تونس) می افکند که «دیدون» ملکه زیبائی بر آنجا حکم میراند . ملکه دلدادۀ انئا میشود و مدتی در کنار او میگذراند ، و بعد از آنکه انئا بخاطر ادامه سفر خود او را ترك میگوید ، از فرطرنج خویشتن را در آتش میسوزاند . پس از ماجراهای فراوان انئا و همراهانش به ایتالیا میرسند ، و در آنجا پدر انئا بخواب او میآید و وی را برای دیدار خود دعوت به دوزخ میکند ، و انئا پس از بیداری بر راهنمائی زن غیبگوی «کومس» از راه باریک و دشواری پا بدوزخ میگذارد ؛ در آنجا روح پدر خود و ارواح بسیار کسان دیگر را می بیند و خدایان اسرار آبنده و سرنوشت با عظمت شهر رم را که



ویرژبل شاعر بزرگ لاتین ، راهنمای دانته در سفر دوزخ
و برزخ. موزائیک قدیمی رومی، کلاً تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش
که در شهر Sousse اینتالیاب دست آمده است

باید بدست وی پی افکنده شود پیشاپیش بدو اطلاع میدهند ، و بدین ترتیب وی تمام تاریخچه رم و امپراتوری آنرا تا زمان او گوشت بچشم می بیند . این ماجرا سراسر سرود ششم انیس را شامل میشود . آنگاه اثنا از دوزخ برون میآید و دوباره پا بدنای زندگان میگذارد و از آن پس سلسله دلاوریها و کشمکشهای او برای پی افکندن شهر رم که میبایست روزی آقای جهان شود ، و اثنا پیشاپیش بر سر نوشت آن آگاه شده است ، آغاز می شود .

در سفر اثنا بدوزخ ، بسیاری از مأموریتها بعهده خدایانی است که عیناً همان وظایف را در دوزخ داتته بعهده دارند ، منتها در این دوزخ «مسیحی» این خدایان بصورت شیاطین و دیوانی در آمده اند ، زیرا در انجیل تصریح شده که همه آن خداها که بت پرستان می پرستند بحقیقت دیوانی هستند ، و چون وجود ایشان انکار نشده بدین جهت تمام میتولوژی یونان با تغییر ماهیت خدایان به شیاطین و دیوان ، در دوزخ داتته مورد قبول قرار گرفته است ، و این ترکیب چنان است که گاه بنظر خواننده «دوزخ» خیلی عجیب مینماید .

ارداویراف نامه ، گمندی الهی ، ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از داتته

چنانکه قبلاً گفته شد ، در حدود ده قرن پیش از «گمندی الهی» شرح سفر يك آدم زنده بدنای ارواح در «ارداویراف نامه» که از آثار معروف زرتشتی است آمده است .

«ارداویراف» يك مصلح زرتشتی است که بدنای ارواح صعود می کند تا در آنجا حقیقت را از نزدیک ببیند و خبر آن را به خاک نشینان برساند . این مجموعه تا حدی مفصل است ، و ترجمه تمام آن قبلاً توسط مرحوم رشید یاسمی منتشر شده است . قسمتهائی از آن بعنوان نمونه چنین است :

... چنین گویند که یکبار اهر و زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت اندر کیهان روانه کرد - تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی و مردمان در بیگمانی بودند - پس اهریمن پتیاره ، اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران و ویرانی ایران شهر فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و یایتخت خدائی را آشفته و ویران کرد... و آن اهرمن پتیاره بدبخت گجسته بد کردار... خود رفته بدوزخ افتاد .

پس بسیار آئین و کیش و گردش و بدگمانی و بیداد دزکیهان به -
پیدایش آمد .

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنیخ
انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر آن شدند که ما را چاره باید
خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آن جهان) آگاهی آورد
که مردم دین اندرین هنگام بدانند که این پرستش و درون و آفرینگان و
نیرنک و پایتایی که ما بجا آوریم بیزدان رسد یا بدیوان و بفریاد روان ما
رسد یا نه؟

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام
بگزیدند . . . پس سروش اهر و آذر ایزد دست او گرفتند و گفتند که
بیا تا ترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری - و بتو نمائیم تاریکی و
بدی و رنج و ناپاکی و اناکی (عقاب) و درد و بیماری و سهمگینی و بیمگینی و
ریشگونی (جراحت) و گوردکی (تعفن) و باد افره گونه گونه دیوان و
جادوان و بزهاران که بدوزخ گیرند .^۱

... جانی فراز آمدم؛ دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند .
پرسیدم از پیروزگر سروش و اهر و آذر ایزد که اوشان که اند و چرا اینجا
ایستند؟ گفت که اینجا راهمستان خوانند (اعراف) و این روانان تا حشر اینجا
ایستند اوشان را پتیاره دیگر نیست .^۲

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آنجا فراز تر
رفتم - جانی فراز آمدم - رودی دیدم بزرگ و شرکین و دوزخ تر که بسیار
روان و فروهر در کنار آن بودند .^۳ پرسیدم که هستند که با رنج ایستاده اند؟
گفتند این رود اشک آن بسیاری است^۴ که مردمان از پس گذشتگان از
چشم بریزند .

... دیدم روان گناهکاران را - و آنقدر بدی و زشتی بروانان آنان
آید که هرگز درگیتی چندان سختی ندیده اند . و بآنان سختی بسیار

۱ - گفته و بر ژیل به دانت (سرود دوم)

۲ - وصف اعراف (لیمبو) در سرود چهارم دوزخ، که دانت نیز مثل ارداویرا
در اولین منزل دوزخ با آن مواجه میشود .

۳ - رود « آکروتته » در اول دوزخ دانت که ارواح گناهکار به دست قایقران
دوزخ از آن میگذرد (سرود سوم)

۴ - رودی دوزخ دانت نیز هر چهار از اشک چشم پدید آمده اند (سرود ۱۴،

رسد . پس بادی سرد گوری (متعفن) با استقبال آید . آن روانان چنان دانند که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید - بادی متعفن تر از آنها که در گیتی دیده است^۱ . در آن باد بیند، دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و بشخته .

... پس فرازتر رفتم . چنان سرما و دمه و خشکی و گند دیدم که هرگز در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فرازتر رفتم دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه بتنگتر و بیناکتر جای فرو برده شده بود^۲ . بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید و هر کس در آن بود چنین میاندیشید که تنهایم . و با اینکه سه روز و شبان آنجا بود میگفت که نه هزار سال پایان رسید ، مرا بهلند . همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند - از روان بدکاران چنان میگسستند و در چنگ می گرفتند و خرد میکردند، که سگ استخوان را ... من باسانی از آنجا اندر گذشتم ، با سروش اهر و آذر ایزد .

... جایی فراز آمدم و دیدم مردی را که روانش بشکل ماری به نشیم اندر رفته و از دهانش بیرون می آمد و ماران بسیار همه اندام او را فرومی گرفتند^۳ . پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد ... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که مردی را بر خویشتن هشت^۴ . اکنون روانش چنین باد افره برد .

... دیدم روان زنی را که به پستان در دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند . پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه بادافره برد ... گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و روسپگی کرد .

... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه دیو بامارچپیاک (افعی) پیش و پس تازیانه همی زدند^۵ . پرسیدم ... که این تن چه کرد که

۱ - طوفان جاودانی سرد و متعفن: عذاب شهوت پرستان دوزخ (سرود پنجم)

۲ - عینا مانند دوزخ دانته ، که چون چاهی ژرف و ظلمانی و سهمگین از زیر سطح زمین تا مرکز کره خاک فرو برده شده است .

۳ - مجازات دوزخیان کودال هفتم از طبقه هشتم (سرود بیست و پنجم).

۴ - دوزخیان طبقه هفتم : اهل لواط (سرودهای پانزدهم و شانزدهم)

۵ - مجازات دوزخیان کودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم)

روانش اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که درگیتی بدپادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی گذشت) بود^۱ و بادافره بهمان آئین کرد.

... دیدم روان مردی را که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موزی همی گزیدند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی مردمان رایکی بادیگری بستیز واداشت^۲ و بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی را که برسر وپایش شکنجه نهاده اند، و هزار دیو از بالا گرفته و به سختی همی زتند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که درگیتی خواسته بسیار گرد کرد و خود نخورد و بنیکان نداد و بانبارداشت^۳.

... دیدم زنی که نسای خود را بدنندان همی ریخت و همی خورد، پرسیدم ... که این روان کیست که چنین بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش زن است که درگیتی جادوئی کرد^۴.

... دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بمار همانند بود^۵ - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که درگیتی نفاق افکند و بشکل مار کرمی بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی که مسترگ (جمجمه) مردمان بدست دارد و مغز نمی خورد^۶ - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند این روان آن بدکیش مرد است که درگیتی از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت^۷ و خویشتن تنها بدوزخ باید برد.

... دیدم روان مردی که باشانه آهنین از تنش همیکشیدند و بخودش همی دادند - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره

- ۱ - دوزخیان طبقه هفتم (سرود دوازدهم)
- ۲ - دوزخیان گودال نهم از طبقه هشتم (سرود های بیست و هشتم و بیست و نهم)
- ۳ - دوزخیان طبقه چهارم (سرود هفتم)
- ۴ - دوزخیان گودال چهارم از طبقه هشتم (سرود بیستم)
- ۵ - این عین وصفی است که از «جریونه» عفریت آدمی زوی و مار تن طبقه هشتم دوزخ شده است (سرودهای هفدهم و هیجدهم)
- ۶ - یکی از معروفترین صحنه های دوزخ دانته (سرودهای سی و دوم و سی و سوم)
- ۷ - دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و چهارم و بیست و پنجم)

برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ با مردمان کرد^۱ :

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فرا گرفتند و به برچکاتی وایتی زیر پل چسود آوردند و اندر زمین دوزخ را نمودند^۲ . اهرمن و دیوان و دروگان و دیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه و فریاد چنان بر می آوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین لرزاند^۳ . من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم . به سروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که مرا بآنجا ببرید و باز برید . - پس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که ' مترس ، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود' - سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من بی بیم از پس بدان تو میتوم (بسیار مه آلود) دوزخ اندرون^۴ فراتر رفتم .

... دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار دردی بر بدی و متعفن ترین دوزخ را ، پس اندیشیدم چنین بنظر آمد چاهی که هزار و ازین آن نمیرسید .

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه ، چون سقوط برف و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بدبوئی و سنک و خاکستر و تگرگ و باران و بسیار بدی بآن^۵ . پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه گران بادافره برند . گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند و ناراست گفتند و گواهی دروغ دادند و بسبب شهوترانی و آزوری و خست

- ۱ - دوزخیان گودال هشتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و ششم و بیست و هفتم) .
- ۲ - این صحنه « پل » و دوزخیانی که دزیر آن جای دارند ، در تمام سرود های مربوط بطبقه هشتم دوزخ (سرودهای هیجدهم تا سی ام) تکرار می شود .
- ۳ - صحنه شیطان اعظم و دیوان (سرودهای سی و یکم تا سی و چهارم) .
- ۴ - صحنه های ترس دانه و تقویت روحی او توسط ویرژیل (سرودهای دوم ، هشتم بیست و دوم ، بیست و سوم ، سی و یکم) .

۵ - سرود سی و یکم .

- ۶ - چاه عظیم بین طبقات هشتم و نهم دوزخ (سرودهای هیجدهم و سی و یکم)
- ۷ - انواع مجازاتیهای دوزخ دانه ، بترتیب : سقوط برف (سرود پنجم) ؛ سرمای سخت (سرودهای سی و دوم ، سی و سوم ، سی و چهارم) ؛ آتش تیز سوزان (سرودهای نهم تا یازدهم ، چهاردهم تا هفدهم ، بیست و ششم و بیست و هفتم ، بدبوئی (سرودهای پنجم و هیجدهم) ، تگرگ و باران (سرود پنجم)

ویشرمی و خشم و حسد^۱ مردم بیگناه را بکشند و بفریفتند .
 ... پس دیدم روان آنان را که ماران گزند و جوئند^۲ - پرسیدم ... که
 این روانان از که اند؟ - سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن
 بدکیشان است که در گیتی به یزدان و دین نکیرای بوده اند^۳ .

... دیدم روان مردی که ماران یژوک گزد وجود و بهردو چشم او مار
 و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان بسته بود . پرسیدم که این تن چه -
 گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش
 مرد است که بسبب هوس ولور کامگی زن کسان را بچرب زبانی خویش بفریفت
 و ازشوی جدا کرد^۴ .

... پس دیدم روان مردی که نگوئسار از داری او آویخته بود و همی
 مرژید و منی او اندر دهان و گوش و بینی میافتاد . پرسیدم که این تن چه
 گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد؟ - گفتند که این روان آن بدکیش
 مرد است که بگیتی او اردن مرزشتی (زنا) کرده^۵ .

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آن جای
 سهمگین بیمگین تاریک بر آوردند و بآنسر روشن انجمن اهورا مزدا و
 امشاسپندان بردند . چون خواستم نماز برد اهورا مزدا پیش و آسان بود گفت
 نیک بنده ای هستی - هر چه دیدی و دانستی براستی باهل گیتی بگوی^۶ - چون
 اهورا مزدا این آئین بگفت من شگفت بماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم .
 بانگ شنیدم و دانستم که این هست اهورا مزدا .

پیروز بادافره به دین مزدیسنان - چنین باد - چنین تر باد .

۱- انواع گناهان مشخص دوزخ دانته؛ بترتیب ناراستگوئی (سرودهای بیست و ششم و
 و بیست و هفتم)؛ شهوترانی (سرود پنجم)؛ آزوری و خست (سرود هفتم)؛ خشم و
 حسد (سرودهای هفتم و هشتم).

۲- مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و چهارم
 و بیست و پنجم).

۳- دوزخیان طبقه ششم (سرودهای نهم ، دهم ، یازدهم).

۴ و ۵- دوزخیان گودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم).

۶- دستوری که در «کمدی الهی» چندین بار به دانته داده میشود : از طرف
 «کاجیا گویدا» جدبزرگ دانته (سرودهای پانزدهم تا هیجدهم بهشت)؛ از طرف پترس
 رسول (سرودهای بیست و چهارم تا بیست و هفتم بهشت)؛ از طرف بتاتریس (سرودسی و
 یکم بهشت) .

«سیرالعباد الی‌المعاد» سنائی غزنوی

بجز ارداویراف‌نامه از یک مجموعه دیگر فارسی یعنی سیرالعباد الی‌المعاد سنائی غزنوی نیز، بعنوان اثری مقدم بر کمدی الهی دانتی باید نام برد. درین باره مرحوم پرفسور نیکلسن مستشرق انگلیسی تحقیق جامع و جالبی کرده و سنائی را یک ایرانی پیشقدم بردانتی نامیده است. درین مجموعه نیز، که از لحاظ پیچیدگی کمدی الهی دانتی را بخاطر می‌آورد، سنائی همراه پیر با بیدار ارواح می‌گذارد و در آنجا با مظاهر مختلف گناه و گناهکاران آشنا میشود، و در بازگشت بدین جهان مشهودات خود را شرح میدهد. قسمتهائی ازین اثر که بعنوان نمونه نقل میشود چنین است:

مقصدم دور و راه نیک مخوف
راه پر تیغ و تیرومن نامرد
عاشق راه و راهبر گشتم
دیدم اندر میان تاریکی^۱
همچو در کافری مسلمانی^۲
چست و نغز و شگرف بایسته
وی مسیحای این چنین تبها
تو که ای؟ گوهر از کجا آری؟
.....

او مرا چشم شد، من او را یای
بیکی خاک توده افتادیم
نیمی از آب و نیمی از آتش^۳
ساختش همچو چشم ترکان تنک
یکسرو هفت روی و چاردهن^۴
هر که را یافتی فرو خوردی
گفت کاین نیم کار بویحیی
راه خالی ز بیم این ماریست

... من بمانده درین میان موقوف
خانه پر دود و دیدگان پردرد
زان چرا گاه راه بر گشتم
روز آخر براه باریکی
پیر مردی لطیف و نورانی
شرم روی و لطیف و آهسته
گفتم ای شمع این چنین شبها
بس گر انبایه و سبکباری
.....

هر دو کردیم سوی رفتن رای
روز اول که رخ به ره دادیم
خاکدانی هوای او ناخوش
تیرم چون روی زنگیان از زنگ
... افعی دیدم اندر آن مسکن
هر دمی کز دهن بر آوردی
گفتم ای خواجه چیست این افعی
زانکه این مار کاروان خوارست

۱ - اولین بند دوزخ (سرود اول)

۲ - صحنه ملاقات دانتی با ویرژیل (سرود اول) .

۳ - صحنه ورود ویرژیل و دانتی به دوزخ (سرود سوم)

۴ - عقربت دارای سه صورت و سه دهن، پاسدار طبقه سوم دوزخ (سرود ششم) .

نیز نوری تافتی بر تو
 چون مر اورا بدیدافی، زود
 راه مارا بدم برفت و برفت^۱
 بیکی وادی اندر افتادیم^۲
 چشم در گردن و زبان در دل
 تن چو کام نهنگ پر دندان
 بدگر منزل وحش رفتیم^۳
 قومی از دود دوزخ اندوده
 تیره رایان خیره چشم همه
 روی پردیده های روزی جوی
 ز آتش و آب قلعه ای دیدم^۴
 و ندران جادوان صورتگر^۵
 لیک تنشان بصورت مردم
 اندرو سامری و گوساله^۶
 چون خدایش همی پرستیدند^۷
 راست خواهی چنان برسیدم
 دیده مانند رخ شد از یرقان
 دره ای پیش چشم آمد، تنگ^۸
 و ندر و کوه کوه کژدم و مار^۹
 کژدم و مار و کوه از آتش بود
 خیره رویان خیره کش دروی

بی من ار دست یافتی بر تو
 این بگفت و بتوده رخ بنمود
 چون سگان پیش او بخت و بخت
 ... چون از آن کلبه رخ بره دادیم
 دیو دیدم بسی در آن منزل
 دل چو کام سهند پر سندان
 چون از آن قوم بدکش رفتیم
 دیو لاخی بدیدم از دوده
 گند بینان تیز خشم همه
 دیده پر خشمهای حرمت شوی
 ... پاره ای چون ز راه بیریدم
 قلعه ای در جزیره ای اخضر
 ازدها سر بدند و ماهی دم
 بیش دیدم ز قطره زاله
 هرچه از سیم وزر همی دیدند
 ... چون من آن کام و کام او دیدم
 که تنم همچو دل شد از خفقان
 ... آن شنیدم جدا شدم ز نهنگ
 اندرو جادوان دیو نگار
 دره ای بس مهیب و ناخوش بود
 تیره رویان تیره هس در وی

۱ - صحنه ای که در بسیاری از سرودهای دوزخ: در برخورد ویرژیل با پاسداران طبقات مختلف دوزخ تکرار می شود (سرودهای سوم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم بیست و یکم، سی و یکم).

- ۲ - طبقه کینه توزان (سرود هشتم)
 ۳ - طبقه ارباب طمع (سرودهای هفتم و نوزدهم).
 ۴ - قلعه شیطان (سرود هشتم).
 ۵ - طبقه شهوت پرستان (سرود پنجم).
 ۶ - طبقه آزمندان (سرود هفتم).
 ۷ - گفته دانتی به پاپ نیکولوی سوم (سرود نوزدهم).
 ۸ - منطقه ارباب غضب (سرود هشتم).

گفت: هین، لاتخف ولا تحزن^۱
 پیش آن که نکو نگه کردم
 در و دیو و ستور مردم روی^۲
 که پس از نار تیره گفت آری
 دل قوی دار، صبح نزدیکست
 صبح دیدم ز کوه سر برزد^۳
 گفت حد زمانه تا اینجاست
 تا ز حد زمانه بگذشتم^۴.

پیر چون دید ترس و انده هین
 کوه را چون ز بقعه ره کردم
 هر چه بود صد هزار دروی
 ... کردم آخر ز نار گفتاری
 لیکن ارچه شبست و تاریکست
 این چو برگفت بنگرستم خود
 گفتم این راه چیست بر چپوراست
 آن زمین چون زمانه بنوشتم

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری

يك اثر شرقی دیگر، که آنرا نیز غالباً از منابع الهام دانته در سرودن کمدی الهی شمرده‌اند «رسالة الغفران» ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ هـ . ق .) شاعر بزرگ عرب است.^۵ معری، که مثل هر و رودکی و میلتن نایبنا بود، بر اثر روشن فکری و آزادگی خود متهم بکفر و زندق شده بود. پیرمردی از اهالی حلب بنام «ابن قارح» رساله‌ای نوشت و برای او فرستاد تا او را متنبه کرده و براه راست آورده باشد.

بدینجهت اخبار و احادیث بسیار درباره‌ی الحاد و ملاحده درین رساله آورد. ابوالعلاء در جواب او رسالة الغفران را نوشت و برای وی فرستاد که حاکی از آن بود که ابن قارح بخاطر این امر بمعروف و نهی از منکر که کرده، آمرزیده شده است. ولی رساله که در ظاهر تصدیق گفته‌ی ابن قارح بود در باطن بقدری نیشدار بود که او را از گفته خود پشیمان کرد. در آن چنین فرض شده که خداوند ابن قارح را بخاطر این ثواب خودش به بهشت جاودان فرستاد تا در زندگی خود آنجا را ببیند، و ابن قارح بعد از دیدار بهشت بیدار دوزخ رفت. چند سطر از قسمت مربوط به دوزخ در این رساله چنین است:

«... ابلیس را دید که در آتش میسوزد و ملائکه عذاب جمعی گرزهای

۱- سخنی که بکرات در «دوزخ» از زبان ویرژیل به دانته گفته میشود.

۲- اسبان آدمی روی: «سنتورها» (سرود دوازدهم)

۳- سرود اول دوزخ.

۴- آخرین صحنه دوزخ.

۵- این رساله توسط دانشمند محترم آقام دانا سرشت بفرسی ترجمه

شده است.

آتشین بر سر و رویش میزنند و دسته‌ای هم سیخهای نوك تیزی در تن او فرو مبرند ... دیدگانش را در اعماق دوزخ گردانید و بشارشاعر را در دست فرشتگان عذاب دید که هرچه این بیچاره چشمهایش را برهم میگذارد تا روی منحوس این ملائک عذاب را نبیند اینان پلکهای چشمش را میگیرند و باز میکنند تا صورتهای زشت خود و انواع عذاب را بر رخ او بکشند . - ابن قارح جمعی زیاد از شعرای پیش از اسلام را که بت پرست و یا طبیعی مذهب بودند در دوزخ دید که در گردن هر يك غل و زنجیری گذاشته بودند و از هر جانب گرزهای آتشین بدیشان میخورد .

گلامی چند درباره ترجمه « کمدی الهی »

چنانکه گفته شد « کمدی الهی » اثری است که در تدوین آن هم از سوابق فکری شرق و غرب الهام گرفته شده و هم منابع مختلف غربی و شرقی و قدیم و جدید (تا زمان داتته) مورد استفاده قرار گرفته است، و از ترکیب این افکار و عقاید و اصول فلسفی و علمی و حوادث تاریخی و معتقدات مذهبی کاتولیک و اساطیر یونانی و رومی و آشنائی استادانه با روحیات و عواطف بشری است که مجموعه بزرگ « کمدی الهی » که اکنون ترجمه آن تقدیم خوانندگان فارسی زبان میشود پدید آمده است .

نمیدانم تا چه حد حق داشته‌ام دست بچنین کاری بزنم، و دور از هر گونه تصنع و فروتنی بیجا باید اعتراف کنم که در جائیکه بزرگترین شخصیت‌های ادب مغرب زمین جرئت نکرده‌اند ترجمه‌های خود را ترجمه کاملی از این کتاب بشمارند، هر گونه ادعائی از طرف من بجز اینکه این اثر حاضر ترجمه بسیار نارسائی از « کمدی الهی » است بی‌مورد است، بخصوص آنکه تفاوت بزرگ بین زبانهای غربی و زبان فارسی کار ترجمه این کتاب را بیک زبان شرقی حتی از ترجمه آن بیک زبان اروپائی دشوارتر میکند .

شاید با توجه با اهمیت و اشکال چنین کاری حق بود که اساساً از ترجمه « کمدی الهی » صرف‌نظر شده باشد، ولی دو عامل مرا بدین « ناپرهیزی » واداشت که نمیدانم تا چه اندازه درین راه عنبرخواه من میتواند بود .

اول اینکه این کتاب بالاخره میبایست مثل همه زبانهای مهم دیگر جهان بفارسی ترجمه شود، زیرا برای زبان اصیل و بزرگی که آثاری نظیر اشعار سحرآمیز ما را پدید آورده است، شایسته نیست که ترجمه‌ای از کتابی که شاهکار ادبیات مغرب زمین لقب گرفته بدان منتشر نشده باشد،

و این ترجمه اگر هم حق مطلب را ادا نکند لا اقل میتواند زمینه‌ای برای ترجمه یا ترجمه‌هایی کاملتر و بهتر شود، و این کاری است که نظیر آنرا در تمام کشورهای غربی کرده‌اند، یعنی همیشه ترجمه‌های پیشین این کتاب زمینه‌ای برای ترجمه‌های کاملتر و دقیق‌تر بعدی شده است و میشود، و اگر چنین نتیجه‌ای در کشور ما نیز حاصل شود من هر ایراد و ملامتی را که ازین راه متوجه خویش بینم با کمال میل میپذیرم.

عامل دیگر آشنائی کما بیش من با زبان ایتالیائی است که حقا یکی از شرایط دست‌زدن بترجمه «کمدی الهی» است، زیرا شایسته نیست که ترجمه چنین کتابی با آنهمه ظرافت و ریزه کاری زبان اصلی آن که در هیچ ترجمه‌ای قابل نقل نیست، از روی یکی از ترجمه‌های خارجی این کتاب صورت گیرد، و این مثل آنست که کسی حافظ یا خیام را از روی ترجمه آلمانی یا انگلیسی یا فرانسه آن بزبانی دیگر درآورد که در آن صورت بجای یکبار، دوبار این ضرب‌المثل معروف ایتالیائی که «traduttori traditori» مصداق پیدا میکند.

در ترجمه این کتاب با توجه بتعبیرات مختلف و گاه متناقض مترجمین فرانسه و انگلیسی این اثر، و با توجه به تفسیرهای مفسرین مختلف، همه جا سعی شده است که ترجمه فارسی تا حد امکان یعنی تا آن حد که ترکیب جمله بندی زبان فارسی اجازه میدهد کلمه بکلمه با اصل تطبیق کند، بدین جهت غالباً من روانی و زیبایی جملات فارسی را فدای این نظر کرده‌ام که از جملات اصلی چیزی کم و کاست نشده باشد. از طرف دیگر بجای ترجمه سطر بسطر، که در آن نظر بعدم امکان تطبیق جمله بندی فارسی با ایتالیائی، آوردن يك سطر در مقابل عین سطر ایتالیائی آن ممکن نیست، روش ترجمه بند به بند یعنی سه سطر به سه سطر را در دنبال هم انتخاب کردم، و خیلی از مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز پیش ازین همینکار را کرده‌اند. بدیهی است ازین راه باز اشکال تطبیق بند به بند کاملاً بر طرف نشده و گاه اجباراً در ترجمه فارسی قسمتی از يك بند متن اصلی بیند دیگر رفته است، ولی موارد این اشکال خیلی کمتر از آنست که در ترجمه سطر بسطر در پیش میآید.

در تلفظ کلمات خاص بطور کلی تلفظ ایتالیائی آنها را در متن ترجمه آورده و تلفظ‌های خارجی آنرا بزبان اصلی و بصورت‌هاییکه در ایران معمول بوده است در حاشیه ذکر کرده‌ام، و فقط در چند مورد که تلفظ ایتالیائی برای فارسی زبانان بسیار نامأنوس بوده آن طرز تلفظی را که در ایران معمول است آورده‌ام، مثل «سزار» بجای «چزره» و «صلاح الدین» بجای «سالادینو»

و «یهودا» بجای «جودا» و «فلورانس» بجای «فیورنتسا» واسامی مربوط به تورات و انجیل و نیز اسامی بزرگانی که در صفحه ۵۸ این کتاب نام برده شده اند. در پایان این مقال باید چند کلمه در باره حواشی این کتاب نیز بگویم. خود من موافق با حاشیه نویسی نیستم و اصولاً در خواندن کتابهای ادبی نیز کمتر به حواشی مراجعه میکنم؛ زیرا در یک اثر ادبی وجود حواشی همیشه باعث میشود که توجه خواننده از اصل به حاشیه معطوف شود؛ ولی در کتاب «کمدی الهی» اختصاصاً نه میتوان از حاشیه نویسی صرف نظر کرد و نه میتوان بدین حواشی جای مجزائی در آخر کتاب داد؛ زیرا «کمدی الهی» بدون تفسیر و توضیح درباره کسانی که سطر بسطر نام برده میشوند و حوادث مختلفی که بدانها اشاره میشود و استعارات و کنایاتی که اساس کلیه مطالب آن بشمار میرود برای هیچ خواننده ای در هیچ جای جهان حتی در خود ایتالیا قابل درک نیست، بخصوص در ایران که حتی بسیاری از اشارات مذهبی این کتاب نیز که برای مسیحیان ساده و معمولی است برای ما تازگی دارد؛ از قبیل اشاراتی که بتورات و انجیل شده و اشارات مربوط روحانیون و کلیسا و پاپها و سنن مذهبی مسیحی و غیره. بدین جهت کمتر چاپ و ترجمه ای ازین کتاب در دنیا هست که از تفسیر و توضیح عاری باشد؛ معیناً در این چاپ فارسی با آنکه گاه اجباراً حاشیه زائد بر متن شده، سعی کرده ام که حتی الامکان جزا آنچه باید برای روشن شدن مطلب توضیح داده شود، ذکر شود در حاشیه نرود. و چون احتمال میرفت که خیلی از خوانندگان مقدمه را نخوانند، هر جا که ضرورت داشته مطالب مقدمه در حواشی نیز آورده شده است. در مقدمه هر سرود نیز توضیح مختصری در تشریح کلی مضمون آن سرود مخصوصاً از نظر روشن شدن جنبه های تمثیلی و مفهوم اشارات و کنایات آن داده شده که برای درک مفهوم مطلب ضرورت داشته است.

تابلوهائی که از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی در این کتاب نقل شده، عالیترین تابلوهای مربوط به «کمدی الهی» است که تا کنون از طرف نقاشان ساخته شده است. این تابلوها که اختصاصاً برای چاپ در کمدی الهی تهیه شده، محصول سه سال کار نقاش بزرگ فرانسوی است و درین کتاب از روی چاپ نفیس ایتالیائی کمدی الهی که سال گذشته در میلان انتشار یافته نقل شده است.

امیدوارم با ترجمه و نشر این کتاب قدمی دیگر برای شناساندن فکر و ادب مغرب زمین بفارسی زبانان برداشته باشد، و اگر این قدم ناقص برداشته شده لااقل مقدمه ای باشد برای آنکه در آینده در این راه قدمهائی کاملتر و اساسی تر برداشته شود.

شجاع الدین شفا

در تدوین مقدمه و تفسیر سرودها و شرح حواشی این کتاب ،
منابع زیرمورد استفاده قرار گرفته است :

- Dante Alighieri : *La Divina Commedia*; Collezione «Salni»,
Firenze, 1924 ; Prefazione e commenti di Enrico
Bianchi .
- Dante Alighieri : *La Divina Commedia* ; con 100 illustra-
zioni di Gustavo Dorè ; Arnoldo Mondadori Editore;
Mileano .
- Dante : *La Divine Comédie* ; traduction, introduction et
notea d'Alexandre Masseron , en 4 Volumes . Edition
Albin Michel, Paris. 1948-1951
- Dante : *The Inferno* ; « averse rendering for the modern
reader » by John Ciardi ; with an Introduction by
A . T Mac Allister ; Published by the Now Amer-
ican Library ; New -York, 1954 .
- Francesco Flora : *Storia della Letteratura Italiana* ; Arnoldo
Mondadori Ediore ; Milano .
- A . Masseron : *Les Enigmes de le Divine Comédie* (Art
catholipue) ; Paris .
- A. Masseron : *Pour comprendre la Divine Comédie* (Des-
clèe) ; Paris.
- A. Masseron : *Dante* (Edit . Franciscaines) Paris.
- J.M.J.A. de Nantes : *Littératures étrangères* - J. de Gi-
gord Editeur ; Paris.
- Chronology of world History* , Edited by George H . Gal-
lvp; Pocket Book Edition; New York 1955 .
- Renè Gouast : *Anthologie de la Poésie latine* ; Stock;
Paris.

Philippe Pouillain : La Littérature latine ; Sèsie «pue
sai-je?» ; Presses universitaires de Franca ; Paris.
Mythologie Générale ; Pubtiè sous la direction de Fèlix
Guirand ; Editions Larousse , Paris.

ججيم دانتي ، ترجمه عربي دوزخ دانته ، از «امين ابو شعر المجامي» ،
با مقدمه و حواشي چاپ بيت المقدس ، «مطابع الارض المقدسه» ، سال ۱۹۳۸ .
«كتاب المقدس» : عهد عتيق و عهد جديد (تورات و انجيل) ،
ترجمه فارسي ، چاپ لندن ، سال ۱۹۱۴ - «بريتيش وفورن بيبل سوسائيتي
دارالسلطنة لندن» .

سير العباد الي المعاد از حكيم سنائي غزنوي - با مقدمه آقاي سعيد
نفيسي ، چاپ تهران سال ۱۳۱۶ .

ارداويراف نامه ، ترجمه مرحوم رشيد ياسمي - مجله مهرسال
چهارم (شماره هاي ۱ تا ۵) .

رسالة الغفران ابوالعلاء المعري ، ترجمه آقاي اكبر دانا سرشت .
چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰

پانزده گفتار ، از آقاي مجتبي مينوي ، نشریه دانشگاه تهران ،
۱۳۳۳ .

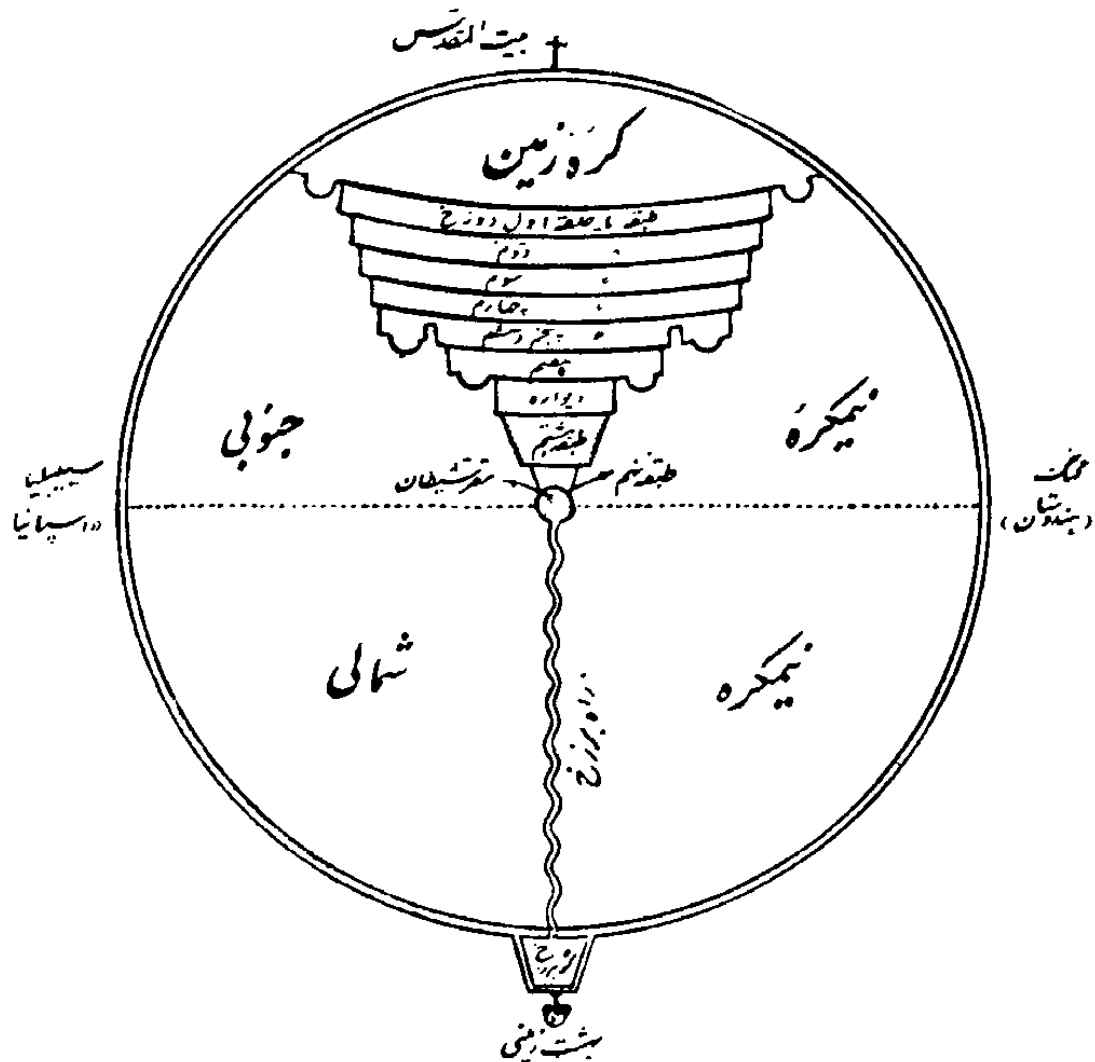
دائرة المعارف انگليسي (Encyclopedia Britannica) و
لاروس قرن يستم (Larousse du vingtième siècle) قسمتهای :
«دانته» و «كمدي الهی» .



نقشه جغرافیائی ایتالیا

درین نقشه فقط شهرها و نقاطی نموده شده است که در «دوزخ» بدانها اشاره میشود .

دوزخ
INFERNO



«نقشه جغرافیائی» دوزخ فرضی دانه

در زمان دانه ، شهر بیت المقدس که عیسی در آن شهادت رسید بلندترین نقطه کرهٔ ارض و «گنگ» در هندوستان منتها حد شرقی آن و «سیبیلیا» در اسپانیا منتها حد غربی آن تصور میشد ، و دوزخ طبق عقاید قدیمی اساطیری یونان و روم در زیر زمین قرار داشت . دوزخ دانه بشکل مخروط عظیمی است که قاعدهٔ آن در جانب محیط زمین و رأس آن درست در نقطهٔ مرکزی کره قرار دارد و این مخروط شامل نه طبقه است که انواع گناهکاران در آن بسر میبرند و هر طبقه از طبقهٔ قبلی کوچکتر است . در نقطهٔ مقابل بیت المقدس ، در آن سوی کرهٔ ارض ، جزیره و کوه عظیم «برزخ» قرار دارد که به «بهشت زمینی» منتهی میشود . این دوزخ و برزخ و بهشت ، در حقیقت مراحل مختلفی از تحول روحی بشر ، از گناهکاری به پشیمانی و از فراموشی گناه به صفای روحی بشمار میروند

Incipit Comedia
Dantis ALAGHERII
Florentini natione,
non moribus .

چنین است «کمدی» دانته آلاگری
که اهل فلورانس است، اما فلورانسی
خوی نیست^۱.

۱ - سرآغاز «کمدی الهی»، بزبان لاتینی - دانته با این جمله کتاب خود را به
«کان کرانده دلا سکا اهداء کرده است» .

سرود اول

یا مقدمه کلی «گمدی الهی»

در نیمه راه زندگی ، یعنی در ۳۵ سالگی (توضیح در صفحه ۸۱ ، شرح ۱) دانته خود را در جنگلی تاریک سرگردان مییابد ، « زیر راه راست را گم کرده است » در جستجوی راه نجات ، نگران و اندیشناک به پیرامون خویش مینگردد و ناگهان در بالای تپه‌ای پیش‌روی خود ، نخستین انوار خورشید را می‌بیند که نتوانسته است بجنگل تاریک رخنه کند . شب آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ ، یعنی پیش از شب عید رستاخیز مسیح است ، فصل بهار و طلوع آفتاب و عید پاک ، دانته را امیدوار می‌کند ، و وی بقصد خروج از جنگل مشتاقانه بسوی تپه بر اهلی اقدام می‌کند اما ناگهان سه حیوان درنده يك پلنگ يك شير و يك گرك ، یکی بعد از دیگری راه را بر او می‌بندند ، و بالاخره ماده گرك آخری وادارش میکند که راه بازگشت بدرون جنگل را در پیش گیرد اما درین هنگام ، کمکی غیبی بصورت ویرژیل شاعر بزرگ لاتین فرا میرسد و ویرژیل پیشنهاد می‌کند که درین راه راهنمای او باشد ، منتها تذکر میدهد که چون دانته توانائی طی این سر بالائی را بطور مستقیم ندارد ، او را از راهی دورتر بدانجا خواهد برد . سپس توضیح میدهد که در قسمت اول و نیمی از قسمت دوم این راه طولانی او خود راهنمای وی خواهد بود و از آن پس « کسی شایسته‌تر » او را راهنمایی خواهد کرد ، دانته این نظر را می‌پذیرد و با او بر اهلی اقتد ، و بدین ترتیب سفر دوزخ او آغاز میشود ، این سفر در شب جمعه هشتم آوریل سال ۱۳۰۰ صورت می‌گیرد و تا آنوقت که از دوزخ بیرون می‌آیند ۲۴ ساعت بطول میانجامد ، در آغاز سفر ، ماه صورت بدر دارد . دانته جامعه فلورانس بلندی بر تن کرده که به زمین میرسد و با دیدن آن هموطنان دوزخی وی پی‌می‌برند که او اهل فلورانس است ، این خلاصه ظاهری سرود اول دوزخ است .

اما مفهوم واقعی آنچه گفته آمد ، و زمینه این سرود را که مقدمه کلی تمام « گمدی الهی » و پیچیده‌ترین سرودهای صد گانه این کتاب است تشکیل میدهد ، چنین است :

دانته (مظهر نوع انسان) ناگهان بخود می‌آید و احساس میکند که خطاهای زندگی گذشته‌وی ، او را از راه راست (حقیقت) بدور رانده

دوزخ

ودر جنگل تاریک «گناه وخطا» سرگردان کرده است . نظرش را در پی راه نجات بیالامیدوزد و نخستین اشعه خورشید (جمال و جلال خداوندی) رامی بیند که بردامنه تپه ای کوتاه (کوه سعادت ازلی) میتابد . در خود احساس امید میکند و براه میافتد تا خویش را از این ظلمت خلاص کند و مستقیماً ببالای تپه رود، اما تقریباً بلافاصله ، سه حیوان درنده : پلنگ (مظهر بدخواهی و حيله گری) ، شیر (مظهر غرور و زور گوئی) ، ماده گرگ (مظهر آزمندی و افراطکاری) راه را بر او سد میکنند ، و کار بجائی میرسد که ماده گرگ او را بازگشت بدرون جنگل ظلمانی گناه و امیدارد (زیرا حدود قدرت ماده گرگ وسیعتر است ، و تمام افراطکاریها را ، از حرم مال ، و مقام ، و شهوترانی و غیره شامل میشود) .

درین حال یأس، که او خود را بکلی گم شده و از دست رفته احساس میکند ، ناگهان شبخ ویرزیل در برابر او نمودار میشود . ویرزیل در کمدی الهی ، مظهر عقل و خرد بشری است که از آرایش هوسها و تمایلات نفسانی پاک شده باشد .

ویرزیل بدو توضیح میدهد که وی از جانب بانوئی آسمانی برای کمک بدو فرستاده شده . این بانو ، که درسرودهای بعد و صفح خواهد آمد «بئاتریس» است که مظهر بخشش و لطف الهی است ، و در «دوزخ» روشن میشود که بدون کمک او (عشق و صفای الهی) ویرزیل (عقل انسانی) در طی جاده ظلمانی دوزخ (گناه) در مقابل موانع بزرگ عاجز می ماند ، زیرا قدرت عقل و منطق بشری محدود به حدود معینی است . ویرزیل بدو میگوید که باید وی را ببالای تپه ببرد ، اما چون او هنوز آماده طی این راه بطور مستقیم نیست ، باید مسیری دورتر را در پیش گیرد که از جهنم (مرحله اعتراف بگناهکاری) و برزخ (مرحله ترك گناه) میگذرد تا به تپه سعادت ازلی و بعد بفروغ خداوندی میرسد . اما کمک ویرزیل در این راه محدود به جهنم و قسمتی از برزخ است ، یعنی تا آنجا که عقل و منطق انسانی بتمهائی پیش میتواند رفت ، و از آن پس راهنمایی داتته باتبئاتریس (مظهر عشق) خواهد بود .

سرود اول

در نیمه راه زندگانی ما^۱، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتم،
زیرا راه راست را گم کرده بودم^۲.

وجه دشوار است وصف این جنگل وحشی و سخت و انبوه، که یادش
ترس را در دل بیدار میکند!

چنان تلخ است که هر کس جز اندکی از آن تلخ تر نیست؛ اما من،
برای وصف صفائی که در این جنگل یافتم^۳، از دیگر چیزهائی که در آن
جستم سخن خواهم گفت^۴.

درست نمیتوانم گفت که چگونه پای بدان نهادم^۵، زیرا هنگامی
که شاهراه^۶ را ترک گفتم سخت خواب آلوده بودم.

۱ *Nel mezzo del cammino di nostra vita* - این مصرع را که
کمدی الهی با آن شروع میشود، زیبا ترین مطلع در آثار شاعرانه ایتالیا
شمرده اند. - در تورات (زبور داود، مزمورنوم، دعای موسی مرد خدا) ذکر شده
که دوره طبیعی عمر انسان هفتاد سال است: «... زیرا که تمام روزهای ما درخشم تو
سپری شده، و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده ایم - ایام عمر ما هفتاد سال است: که
بزودی تمام شده پروا نمیکنیم، بنابراین نیمه عمر آدمی ۳۵ سال میشود، و چون دانته در
۱۲۶۵ متولد شده، میتوان حساب کرد که این سفر خیالی او بدان دنیا در سال ۱۳۰۰ صورت
گرفته است. (رجوع بمقدمه این کتاب شود)

۲ - مقصود زندگی گناه آلوده است. دانته احساس کرد که از روشنی فضیلت
دور افتاده و «راه راست را گم کرده است»

۳ - مقصود بیداری وجدان است، زیرا دانته در اینجا پی بلزوم اصلاح خود برده
است، برخی از مفسرین این «صفا» را که عاید دانته شده، آشنائی با ویرژیل می دانند
که او نیز در حقیقت در اثر دانته «سمبول» خیر، یعنی عقل و منطق بشری است.

۴ - اشاره به سه حیوانی که بعداً از آنها سخن خواهد رفت.
۵ - مفهوم واقعی این گفته اینست که آدمی بی آنکه خود متوجه شود، با
گناهکاری و فساد خومی گیرد.

۶ - *La verace via* «راه صمیمی»، یعنی راه تقوی را.

دوزخ

اما چون بیای تپه‌ای در آخر آن دره که دلمرا چنین بو حشت افکنده
بود^۱ رسیدم
روی ببالا کردم و دامنه‌های تپه را دیدم که جامه‌ای از انوار آن سیاره^۲ که
در همه کوزه راه‌ها راهنمای کسانست، بر تن کرده بود .
آنوقت هراس من که در تمام مدت شب دریاچه دلمرا دستخوش
چنین تلاطمی کرده بود اندکی تسکین یافت ،
و همچون کسی که نفس زنان از چنگ امواج دریا نجات یافته و
بساحل افتاده باشد و روی بسوی موجهای خروشان بگرداند و بنگرد ،
روح من نیز که هنوز اسیر سستی و پریشانی بود، به پشت سر خود
نگریست تا گذر گاهی را که هرگز کسی زنده از آن بدر نرفت^۳ ، باز بیند .
چون تن خسته را اندکی آرامش بخشیدم، راه خویش را در سر بالائی
بیحاصل باز گرفتم ، چنانکه پیوسته آن پا که بر زمین استوار تر بود ، در
سراسیمی بیشتری جای داشت^۴ .

۱ - مقصود از تپه ، علو روح و پا کداملی است که آدمی را ببالامیبرد ، و منظور
از دره، فساد و گناه است که او را فرود می‌آورد . این تعبیر از مزامیرداود (تورات-
زبور داود ، مزمو صدونیس و یکم) گرفته شده : «... چشمان خود را بسوی کوهها
برمی‌افرازم ، که از آنجا اعانت من می‌آید ، اعانت من از جانب خداوند است» .

۲- اشاره بخورشید ، زیرا در علم هیئت دوره دانه ، خورشید را یکی از سیارات
میشمردند . از نظر تمثیلی ، در این گفته دانه ، خورشید مظهر خداوند است .

۳ - اشاره بجنگل تازیك (گناه و فساد)

۴ - این بند یکی از مبهم‌ترین بندهای « کمدی الهی » است، چنانکه تا کنون
شاید چندین برابر صفحات کمدی الهی در باره معنی این يك شعر تفسیر های مختلف
و غالباً متناقض نوشته اند . علت آن است که در اینجا مفهوم کلمه Piaggia (ساحل، کناره)
که دانه بکار برده روشن نیست . با احتمال قوی منظور شاعر آن بوده که چون با تردید و
نگرانی پیش میرفته، همیشه آن قدمی که وی بجلو بر میداشته سست تر و آن پائی که بر
زمین میمانده استوار تر بوده است .



دو نومه راه زندگانی ما ، خوبستن را در جنگلی تاریک یافتیم . . . (صفحة ۸۱)

سرود اول

وتقریباً در آغاز این بالا روی بود که پلنگی سبکپا و چالاک را که پوستی پر لکه داشت پیش روی خویش یافتم^۱؛

پلنگ از فرا روی من رد نمیشد، و چنان راه را بر من بسته بود که چندین بار بعقب برگشتم تا از همان راه که آمده بودم باز گردم^۲.

نخستین ساعات بامداد بود و خورشید دوشادوش این اختراعی که لطف خداوندی در آغاز آفرینش این اشیاء زیبا^۳ همراه او بحر کتشان در آورد. رو بسوی بالا داشت^۴.

بدین جهت بخود امید میتوانستم داد که این حیوان خوش خط و خال، نشان فرارسیدن روز و فصل دلپذیر است^۵؛
اما این امید من، چندان نبود که دیدار شیری که در برابر خویش یافتم بهر اسم نیفکند^۶.

۱ - مفهوم حقیقی این «پلنگ»، شهوات و تمایلات نفسانی است، و مفهوم سیاسی آن در شعر دانته، شهر فلورانس است که آن زمان غرق در فساد بود و دسته های مختلف سیاسی بر آن حکومت می کردند، و از این جهت است که پلنگ پوستی پر لکه دارد. در اینکه مراد از lonza که شاعر آورده همان پلنگ است یا خیر، نیز از طرف مفسرین بکرات بحث و گفتگو شده است.

۲ - یعنی: چندین بار سعی کردم از دست هوی و هوس بگریزم، و نتوانستم.

۳ - اشیاء زیبا: ستارگان.

۴ - اشاره به برج حمل. عقیده رایج دوره دانته این بود که دنیا وقتی آفریده شد که خورشید در برج حمل (اول سال شمسی - نوروز) قرار داشت. از لحاظ سمبولیک دانته در اینجا هنرنمایی بسیار بخرج داده، بدین معنی که زندگانی تازه خود را وقتی آغاز کرده که خورشید در برج حمل (مظهر آفرینش) بوده، و تازه صبح سر بر میزده (مظهر حیات نو) و روز عید فصیح (رستاخیز) نزدیک بوده است. ولی چنانکه حساب کرده اند، در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ ماه نمیتوانسته است صورت بدر تمام داشته باشد.

۵ - فصل دلپذیر: بهار. قبلاً گفته شد که دانته سفر دوزخ خود را در جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ انجام داده، و این روز که مقدم بر عید پاک است گاه در اوایل اردیبهشت و گاه در اواخر فروردین قرار دارد.

۶ - مفهوم شیر: از لحاظ استعاری «غرور» و خشونت است، و ظاهراً مفهوم سیاسی آن در اینجا خاندان سلطنتی فرانسه است که مغرورانه بنواحی مختلف ایتالیا حمله می برد.

دوزخ

چنین مینمود که این شیر دوشا دوش من در حرکت بود . سر بالا گرفته بود و چنان گرسنه و خشم آلود مینمود که پنداشتی فضا از خشمش بلرزه افتاده بود .

و ماده گرگی^۱ که با همه لاغر اندامی خود گوئی تمام شهوات نفسانی را که تا کنون بسیار کسان از آن بینوا شده اند در خویش گرد آورده بود^۲ ،

چنان پریشانم کرد و چندان از نگاه خود بهراسم افکند که امید رسیدن ببالای تپه را از کف دادم .

و همچو آن کس که با خرسندی فراوان مالی اندوخته باشد، و چون زمانه ائتلاف گر آنرا از دستش بگیرد غمان اندیشه را بدست پریشانی سپارد، من نیز در برابر آن حیوان آرامش ناپذیر^۳ که بیدارم آمده بود و قدم بقدم بدان جانب که خورشید روی فر و میکشد^۴ عقب میراند، چنین شدم.

۱ - ماده گرگ : از نظر تمثیلی : ثامت ، نفس پرستی ، افراط کاری ؛ از نظر

سیاسی : دربارپاپ .

۲ - این گفته ، خوب میفهماند که این سه حیوان در نظر دانته مفهوم «سمبولیک» دارند ، زیرا در غیر این صورت وی نمی توانسته است بر آنچه سابقاً این ماده گرگ کرده و قوف داشته باشد . بطور کلی این سه حیوان طبق مفاهیمی که باید از آنها در نظر گرفت نمایندۀ طبقه بندیهای سه گانه دوزخ هستند .

اصل فکر بطوریقین از تورات گرفته شده « کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجم ، آیه های پنجم و ششم) : « پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود ، زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را میدانند ، لیکن متفقاً یوغرا شکسته و بندهارا گسیخته اند . ازین جهت شیری در جنگل ایشان را خواهد کشت ، و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد ، و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد .»

۳ - اشاره بدانکه هوی و هوسها را آرامشی نیست .

۴ - بداخل جنگل ، که نور خورشید بدان رخنه نمیکند . مفهوم این گفته اینست که تمایلات و هویها ، شاعر را دوباره بسوی زندگی فساد آمیز باز میگرددانند ، و تنها چاره او اینست که دستی از غیب بکمش برسد .

سرود اول

در آن دم که در این ورطه از پای در میافتادم ، آدمیزاده‌ای که گوئی
صدایش بر اثر خاموشی ممتد نا رسا شده بود ، در برابر دیدگانم
هویدا شد^۱ .

وقتیکه او را دروادی پهناور دیدم بانگ بر آوردم : « هر که باشی ،
خواه شب‌چی و خواه انسانی ، بر من ترحم آور ! »
بمن جواب داد : « انسانی نیستم^۲ ، اما پیش از این انسانی بودم ، و
پدر و مادرم اهل لمباردیا^۳ بودند ، و وطن هر دوی آنها مانتوا^۴ بود .
در دوران حکومت « سزار »^۵ بدنیا آمدم ، هر چند تولدم در اواخر
این دوره روی داد . در زمان او گوست نیکنهاد^۶ ، در دوره خدایان دروغین
و دروغزن^۷ ، در رم زیستم .

۱- درین جا ویرژیل که تا آخر جهنم قسمتی از برزخ با دانته همراه است ،
پابمیدان میگذارد . « ویرژیل » ، چنانکه گفته شد ، در کمدی الهی مظهر « عقل انسانی »
است . اما چطور دانته تنها بدیدن او ، و پیش از آنکه وی لب بسخن گشوده باشد ،
تشخیص داده که صدای او بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده ؟ درین باره مفسرین بحث
بسیار کرده‌اند . شاید نظر واقعی دانته تذکر این نکته باشد که از مدت‌ها پیش صدای عقل
بگوش دل دانته گناهکار نمیرسیده است .

۲- یعنی : فقط روحی هستم .

۳- Lombardia ایالت معروف شمال ایتالیا .

۴- Mantova شهر معروف شمال ایتالیا ، در لمباردیا ، که زادگاه ویرژیل بود .
دانته در سرود بیستم دوزخ از زبان ویرژیل بتفصیل شرح میدهد که این شهر چگونه
ایجاد شد .

۵- Sub Julio ، « در دوران یولیوس » یعنی در زمان حکومت ژول سزار .
این دو کلمه در اصل کتاب بهمین صورت لاتینی آورده شده است . ویرژیل در سال ۷۱
پیش از میلاد مسیح ، در دوره حکومت سزار بدنیا آمد ، و هنگامی که سزار بقتل رسید ،
فقط ۲۶ سال داشت .

۶- Augustus (به لاتینی او گوستوس (Augustus) امپراطور معروف روم و
جانشین سزار ، که مسیح در زمان وی متولد شد ، و ویرژیل در دوران حکومت طولانی
وی زیست .

۷- اشاره به ارباب انواع رومی .

دوزخ

شاعر بودم، و در اشعار خود وصف پسر داد گستر «انکیز» را کردم
که پس از سوختن «ایلیون» مغرور، از ترویا آمد.^۱
اما تو، برای چه بدین وادی پریشانی باز می‌گردی؟ چرا از این
کوه سعادت ازلی که اصل و منبع جمله شادمانیهاست بالانمیروی؟
شرمنده بدو جواب دادم: «پس تو ویر جیلیوهستی^۲؟ همان سرچشمه‌ای
که رودی چنین پهناور از فصاحت و بلاغت از آن روان شده؟»
«ای افتخار فروغ دیگر شاعران، کاش آن دوران درازی که بخواندن
گفته‌های تو گذراندم و علاقه فراوانی که در طلب دیوان تو نشان دادم^۳
اکنون مرا بکار آید.

- ۱- Anchise قهرمان داستانی یونان، که در جزیره سیسیل مرد، و شاهکار معروف ویرژیل، Aeneis (به مقدمه این کتاب رجوع شود) به شرح دلیریهای پسر او Aeneas اختصاص یافته است. اثنا، پس از آنکه شهر ترویا Troia در آتش سوخت از این شهر بجانب ایتالیا براه افتاد و در آنجا شهر رم را بنا نهاد، بدین جهت رومیان او را قهرمان بزرگ خود می‌شمرند.
Iliad - صخره ای که شهر ترویا بر آن ساخته شده بود، و نام آن را مجازاً بخود این شهر نهاده بودند.
Troia - شهر نیمه واقعی و نیمه افسانه ای آسیای صغیر، که چنانکه افسانه خدایان یونان حاکی است، «پاریس» پسر پادشاه آن - «هلنا» زن زیبای پادشاه اسپارت را ربود و بخاطر این زن جنگی بین یونانیان و تروئیاییان در گرفت که نه سال بطول انجامید و در آن علاوه بر آدمیان، خدایان نیز بطرفداری این دسته و نیمه بهواخواهی آندسته دیگر شرکت جستند. شرح این جنگ موضوع «ایلیاد» حماسه معروف هومر است که عالیترین اثر ادبی دنیای کهن بشمار می‌آید.
- ۲- Virgilio (به لاتینی Virgilius) که در حواشی این کتاب نام او طبق آنچه در فارسی معمول است ویرژیل ذکر شده است. وی قهرمان بزرگ دوزخ و برزخ دانته و راهنمای او در سفر خیالی بدنای دیگرست، و در حقیقت مظهر عقل انسانی بشمار میرود که از سیطره هوا و هوسهای نفسانی آزاد و مجرد شده باشد؛ ویرژیل یکی از بزرگترین شعرای لاتین است که از ۷۱ تا ۱۹ پیش از میلاد مسیح میزیست، و «انئیس» او از عالیترین آثار ادب دنیای کهن بشمار می‌آید. دانته بدین شاعر ارادت بسیار داشت و بیشتر بهمین جهت است که او را در سفر بدنای دیگر، مرشد و پیر خود شمرده است. (رجوع به مقدمه این کتاب).
- ۳- اشاره به Aeneis ویرژیل.

سرود اول

تو استاد من و نویسنده بر گزیده منی ، زیرا من آن شیوه زیبای نگارش را که مایه افتخارم شده ، تنها از تو بعاریت گرفتم .
ای خردمند نامی ، حیوانی را که وادار به بازگشتم کرده است
بین^۱ واز گزند او در امانم دار ، زیرا این حیوان جمله شریانها و وریدهای
مرا بلرزه آورده است .

وقتی که گریانم دید ، پاسخ داد : « اگر میخواهی از این تنگنا
خلاص یابی ، باید راهی دیگر درپیش گیری ،
زیرا این حیوان که از دستش بفریاد آمده ای ، هیچکس را
اجازت عبور از راه خود نمیدهد و چندان مانع درس راهش پدید میآورد
که عاقبت نابودش میکند .

و طبعی چنان فاسد و ستمگر دارد که هرگز آتش هوس سیری
ناپذیرش فرو نمینشیند ، و پس از هر غذا گرسنگی بیشتری احساس
میکند^۲ .

بسیارند حیواناتی که وی با آنها جفت میشود^۳ ، و ازین پس نیز

۱- اشاره به ماده گرک ، که چنانکه گفته شد ، مظهر نفس پرستی و خست و
افراطکاری است ، ودانته که دربارپاپ و کلیسای کاتولیک را نماینده برجسته این حرص
و آرز میدانند ، عمداً از توجه به شیر (غرور) و پلنگ (شهوت) صرف نظر کرده است تا تمام
تکیه خود را به گرک (آزمندی) داده باشد .

۲- یعنی: هر قدر مال بیشتر میاندوزد ، بیشتر حرص مال اندوختن دارد . این
مصرع را یکی از عالیترین اشعار کمدی الهی دانسته اند :

«E dopo il pasto ha piú fame che pria»

۳- مقصود مفاسدی است که در دنبال حرص و طمع میآیند . اصل فکر از انجیل
گرفته شده (رساله اول پولس رسول به تیموتائوس - باب ششم) : « . . . زیرا که
طمع ریشه هفت بدیهاست که بعضی چون دربی آن میکوشیدند از ایمان گمراه گشته خود
را باقسام دردها سفتند » .

دوزخ

فراوانتر خواهند بود ، تا عاقبت آن تازی شکاری که باید این حیوان را با عذاب بسیار از میان ببرد ، پای بمیدان نهد^۱ .

غذای این تازی نه خاک خواهد بود و نه قلع سوده^۲ ، بلکه خرد و عشق و تقوی ، و سرزمین او جائی خواهد بود میان «فلترو» و «فلترو»^۳ . وی نجات بخش ایتالیای سرافکنده^۴ خواهد بود که بخاطر آن ، کامیلائی دوشیزه ، و اوربالو ، و تورنو ، و نیسو ، زخم خوردند و جان سپردند . در همه شهرها ماده گرگ را دنبال خواهد کرد تا وقتی که اورابه

۱- تازی : «Veltro» اشاره به پیشوا یا قهرمانیکه باید ایتالیا و شاید دنیا را از آرزو و طمع فرمانروایان خود ، بخصوص از مفاسد دربار پاپ آزاد کند . تصور نمیرود که دانتی نظر بر شخص معینی داشته ، معیناً از زمان او تا کنون بسیار کسان را داوطلب این عنوان کرده اند که چند تن از سرداران ایتالیائی ، چند نفر از پاپ‌ها ، لوتر ، گاریبالدی... و موسولینی از آن جمله اند .

۲- یعنی : اورا نه با خاک و آب میتوان فریفت ، نه با زرو گوهر .

۳- Tra Feltro e Feltro مفهوم واقعی این جمله هنوز درست روشن نشده است . ظاهراً اشاره بفاصله میان «فلتره» در منطقه ترویزی و «موتته فلترو» در رومانیاست که در دوسوی ایتالیا قرار دارند .

بعضی از مفسرین نیز Feltro را بمعنی اعم آن که نمند باشد گرفته اند و چون اخذ آراء عمومی در صندوق های نمدين صورت میگرفته ، این جمله را «شخصی که از طرف مردم برگزیده خواهد شد» معنی کرده اند . رویهم رفته بیشتر احتمال میرود که مفهوم این کلام ، شخصی میانجی باشد که « نه جانب پو لداران و نه جانب طبقه سوم را بگیرد » ، بلکه بنفع همه کار کند .

بعقیده چند تن از دانتی شناسان جدید ، منظور دانتی از «نجات بخش ایتالیا» «کان گرانده دلا سکا» Can Grande della Scala (۱۲۹۰-۱۳۲۹) است که معاصر دانتی بود و در شهر «ورونا» که میان دوشهر فلترو و موتته فلترو واقع است متولد شده بود ، و دانتی «کمدی الهی» خود را بدو اهداء کرده است (رجوع بمقدمه این کتاب) ۴- اصل اصطلاح از ویرژیل است (اثیس ، کتاب سوم) : Humilemque Vldemus

Italiam
۵- Niso , Turno , Eurialo , Camilla ، همه از قهرمانان «اثیس» ویرژیل هستند که در جنگ میان تروئیاییها و ایتالیائیها کشته شدند . بنا بگفته ویرژیل اثسا ، بازماندگان ترویارا باخود بایتالیا برد و در آنجا با دویادشاه ولسکها وروتولها جنگید . درین جنگ اوربالوس و نیسوس از تروئیاییها ، و کامیلا دختر سلحشور پادشاه ولسکها و تورنوس پادشاه روتول از ایتالیائیها بقتل رسیدند . دانتی يك در میان از قهرمانان تروئیائی و ایتالیائی نام برده است .

سرود اول

دوزخ ، که در آغاز کار غبطه و حسد از آنجا بیرونش آورد باز افکند^۱ .
لاجرم صلاح ترا چنین می بینم و در این تشخیص میدهم که بدنبال
من آئی ؛ و من راهنمای تو خواهم بود ؛ و ترا از آن مکان سرمدی خواهم
گذرانند^۲

که در آن بس غریب‌های نو میدی خواهی شنید و ارواح نالان و شاکی
کهن^۳ را خواهی دید که هر کدام با فریادهای خود تمنای مرگی دومین^۴
میکند ؛

سپس آنهایی را خواهی دید که در میان آتش خرسندند^۵ ، زیرا
امید آن دارند که روزی یابجر گه ارواح مسعود گذارند^۶ .
و اگر بعد از آن خواسته باشی که خود بنزد این ارواح روی ، روحی
شایسته تر از مرا رهنمای خویش خواهی یافت^۷ ، و من هنگام عزیمت
خود ، ترا بدست او خواهم سپرد :

۱- یعنی : از دوزخ بیرونش آورده بود تا بروی زمین بفرستد .

۲- اشاره به جهنم .

۳- ارواح کهن : دوزخیانی که از بدو خلقت تا زمان دانت به جهنم رفته اند .

۴- مقصود اینست که دوزخیان در عذاب بسر میبرند تا آنکه روز رستاخیز فرا
رسد و در دادگاه الهی حکم محکومیت قطعی آنان صادر شود ، یعنی بمرگ دومین برسند
اصل این اصطلاح از « مکاشفه یوحنا ی رسول » گرفته شده است (انجیل ، مکاشفه یوحنا ،
باب بیستم) : « . . . و موت و عالم اموات بدریاچه آتش انداخته شد - اینست موت ثانی
یعنی در دریاچه آتش - و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد بدریاچه آتش افکنده گردید »
و « باب بیست و یکم : « . . . لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران
و بت پرستان و جمیع دروغگویان ، نصیب ایشان دریاچه آفرخته شده با آتش خواهد
بود ، این است موت ثانی » .

۵- اشاره با ارواحی که در برزخ بسر میبرند .

۶- ارواح مسعود : بهشتی ها .

۷- مقصود ، بتاقریس راهنمای دانت به بهشت است ؛ (بمقدمه رجوع شود) . -
منظور ویرژیل اینست که وی چون حق ورود به بهشت را ندارد ، نمیتواند در آنجا راهنمای
دانت باشد .

دوزخ

زیر آن امپراتوری که در اعلیٰ علین حکومت میکند^۱، مرا که نسبت بآئین او عاصی بوده ام اجازت آن نمیدهد که کسی را بشهرش^۲ راهنمون آیم.

وی در همه جای دیگر فرمانرواست، ولی در آنجا، سلطنت دارد. آنجا شهر او، و مقر اورنگ پر جلال اوست: چه خوشبخت است آنکس که وی شایسته زیستن در چنین مکانش میکند!

ومن بدو گفتم: «ای شاعر، بنام همان خدائی که تو اش شناختی، از تو تقاضا دارم که برای نجات من ازین رنج و ازرنجی بدتر از آن^۳، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما آئی، چنانکه دروازه پترس مقدس را ببینم^۴ و آنهایی را که چنین اسیر رنجشان خواندی بنگرم.»

آنوقت وی براه افتاد و من دردنبالش روان شدم

۱- اشاره بخداوند (Quello imperador che lassú regna).

۲- شهر او: بهشت.

۳- این رنج: جنگل تاریک گمراهی - رنجی بدتر از آن: محکومیت آینده

بزندگی در دوزخ.

۴- در آئین کاتولیک، عقیده دارند که پترس مقدس San Pietro کلید دار بهشت است - ولی در کمدی الهی، دانته دری برای بهشت قائل نشده، بنابراین باید این دروازه را در ورودی برزخ محسوب داشت که فرشته نگهبان کلیدهای پترس در آنجاست. این دو نظر باهم متناقض نیست، زیرا در ورودی برزخ در حقیقت دری است که رویم بهشت بازمی شود.



آنوقت وبرزیل برام افتاد ، ومن دردنبالش روان شدم . . (صفحه ۹۲)

سرود دوم

یا مقدمه دوزخ

دائمه و ویرژیل هنوز در روی زمینند ، ولی اکنون غروب روز جمعه مقدس (۸ آوریل سال ۱۳۰۰) فرا رسیده ، در صورتیکه این دودر نخستین ساعات بامداد یکدیگر را ملاقات کرده بودند . بنا بر این تمام روز را در راه بوده اند . ولی کجا ؟ و در این مدت چه گفته و چه کرده اند ؟ این نکته ایست که در « کمدی الهی » مجهول مانده است .

هنگام غروب دائمه در خود احساس ضعف و تردید میکند ، زیرا جرأت کافی برای عبور از دوزخ ، آنهم در تاریکی شب در خود نمی یابد . بخصوص آنکه راهنمای خویش ویرژیل را هم نگران می بیند . در نتیجه از ادامه سفر منصرف می شود ، اما ویرژیل که تردید او را دریافته ، بوی توضیح می دهد که این دو نفر بر حسب تصادف در جنگل با هم برخورد نکرده اند ، بلکه ویرژیل از جانب سه بانوی آسمانی برای کمک بدو که راه گم کرده بوده فرستاده شده است . این سه بانو عبارتند از :

مریم مقدس (مظهر ترحم و شفقت) ، سنتالوجیا (مظهر فروغ الهی) ، زاحیل (مظهر جذب و تأمل) که توسط بثاتریس (مظهر عشق و مهر خداوندی) برای نجات او اقدام کرده و ویرژیل (مظهر عقل انسانی) را بیارزش فرستاده اند تا او را با تأیید ایشان از وادی ظلمت (گناه و خطا) بیرون آورد .

ویرژیل توضیح میدهد که دائمه با داشتن چنین نیروهای پشتیبان (یعنی با اجتماع نیروهای عقل بشری و رحمت خداوندی) حق نگرانی ندارد ، و این منطق او مسافر گمشده را متقاعد می کند که ضعف را کنار گذارد و سفری را که نجات وی بسته بدان است آغاز کند (یعنی با شهادت راه ترک گناه را در پیش گیرد) .

شک نیست که «سه بانوی پارسا» در اینجا در مقابل «سه حیوان خطرناک» سرود اول آورده شده اند . ولی آیا باید هر یک از اینان را از لحاظ خصائص او ، در مقابل یکی از آن سه قرار داد ؟ درین باره بین دایته شناسان بقدری اختلاف نظر هست که بهتر است اصولاً از چنین تحقیقی خودداری شود .

اما پیدایش این «سه بانو» بطور کلی این مفهوم خاص را دارد که بدون تأیید و پشتیبانی لطف و فضل الهی (یعنی کمک روح و قلب آدمی) عقل و منطق بشری و نیروی فکری او کاری نمیتواند کرد . «بثاتریس» که شرح احوالش در حواشی این سرود خواهد آمد ، واسطه و رابطه ایندو ، یعنی مظهر حقیقت مافوق قوای دراکه ماست که از آسمان و خداوند ناشی می شود و نماینده آن در روی زمین مذهب است .

سرود دوم

روز بیایان میرسید ، و تاریکی فضا اندک اندک خاک نشینان را
از خستگی میرهانید ؛

ومن یکه وتنہا خودرا آمادہ آن می کردم کہ ہم بادرازی راه بستیزم
وہم با حس ترحم^۱ ؛ و اینک خاطرہ خطا ناپذیر زبان بوصف آنچه
درین راه دیدم خواهد گشود .

ای فرشتگان الہام بخش^۲ ، ای نبوغ بلند پایہ^۳ ، اکنون بکمک
من آئید ؛ و تو ، ای خاطرہ کہ آنچه را کہ دیدم برصفحہ کاغذ آورده ای^۴ ،
وقت است کہ ہر نمائی کنی .

چنین آغاز کردم: « ای شاعری کہ راهنمای منی ، بہ توانائی من
بنگر و پیش از آنکہ قدم در این راه دشوار نہادہ باشم بین کہ آیا برای
چنین کاری چنانکہ باید نیرومند ہستم ؟

حکایت میکنی کہ پندر سیلویو ، کہ آن زمان هنوز آدہیزادہ ای

۱ - یعنی ہم با اشکالات عبور از جہنم بستیزم ، و ہم سعی کنم کہ دلم بحال

دورخیاں نسوزد .

۲ - Musi - موزہا در اساطیر یونان ، پریان نہ گانہ بودند کہ ہر کدام سر-
پرستی یکی از فنون ہنری را داشتند و حضورشان مایہ الہام شعرا و موسیقی دانان و
ہنرپیشگان و تاریخ دانان و دانشمندان می شد .

۳ - Alto ingegno - درست معلوم نیست کہ خطاب شاعر نبوغ خوداوست ،
یا بروح بشری ، یا لطف خداوندی ؛ این سہ نظری است کہ ہر کدام طرفدارانی دارد .
ولی تعبیر نخستین بنظر صحیح تر می آید .

۴ - اشارہ بہ « کتاب خاطرہ من » کہ فصلی از « زندگی نو » اثر دیگر دانته است .

سرود دوم

بود ، بدنمای جاوید رفت و این سفر را باتن خاکی خود انجام داد^۱ .
اما اگر دشمن جمله تباهی‌ها^۲ ، بخاطر نقشه‌های بزرگی که میبایست
بدست وی اجرا شود^۳ ، و با توجه به چندی و چونی این نقشه‌ها باوی
بلطف رفتار کرد .

چنین چیزی مایه شگفتی آدم هوشمند نمی‌تواند شد، زیرا وی در عرش
اعلی بر گزیده شده بود تانیای روم پر جلال و امپراتوری آن باشد،
که این و آن ، بحقیقت خود بخاطر آن پی افکنده شدند که اورنگ
گاه مقدس جانشین پطرس اعظم شوند^۴ .

وی در این سفری که تو در اشعار خود تجلیلش کرده‌ای، چیزهایی

۱- Silvius ، پسر انتاس (سرود اول رجوع شود) . ویرژیل در فصل ششم
« انئیس » ، شرح داد که چسان انتا ، پدر سیلوویوس ، پا بدنمای مردگان گذاشت، و این
گفته دانه نشان میدهد که وی، چنانکه در سراسر کمدی الهی پیداست، عقاید و روایات
پیش از مسیح و افسانه‌های اساطیری یونان و روم را با عقاید کاتولیکی خود در آمیخته است.
بنا بگفته ویرژیل، انتاس قهرمان تروایی، از سمت پدر فرزند « انکیزس » یعنی
یک بشر فانی ، و از سمت مادر فرزند آفرودیته (زهره یونوس ، ربه النوع عشق) بود .
زهره بنفع پسرش از خدای خدایان قول گرفت که انتاس شهری را پی افکند که فرمانروای
روی زمین شود . پس از سقوط شهر ترویا ، انتاس از روی راهنماییهای غیبی بسر زمین
لاسیوم (Latium) (ایتالیا) رفت و پس از ملجراهای فراوان یا به قلمرو زیر زمینی
مردگان گذاشت و شیخ پدرش ، و نیز شیخ پادشاهان بزرگی را که از نسل او بدنیخواهند
آمد دید که رمولوس و ژول سزار و اوگوست از آن جمله بودند . بدین ترتیب افتخار
ایجاد امپراطوری رم بدو تعلق یافت. دانه افتخار ایجاد امپراطوری رم مقدس و کلیسای
کاتولیک نیز از آن او میداند، زیرا او بوده که شهر روم را، که مرکز حکومت دین مسیح
است پی افکنده است. اصولاً دو کمدی الهی، ژئوس (Giove) (خدای خدایان یونان)
و آفرودیته (Venere) (دختر اوربه النوع عشق) بصورت جزئی از خداوند آئین کاتولیک
درمی آیند ، و انتاس ، فرزند زهره ، پیش کسوت پطرس رسول و پولس رسول ، دو جانشین
اصلی عیسی، تلقی می‌شود .

۲- خداوند .

۳- اشاره به طرح ایجاد شهر رم .

۴- جانشین پطرس بزرگ: پاپ .

دوزخ

آموخت که مایه پیروزی او و پیروزی ردای پاپی شد.^۱
سپس ظرف هرگزیده^۲ بدانجا رفت تا برای ما ایمانی بیشتر بدین
آئینی که نخستین قدم در راه زستگاری ابدی است ارمغان آرد.
اما من، برای چه این کار را بکنم؟ کیست که چنین اجازتی بمن
دهد؟ من اثنا نیستم، پولس هم نیستم. نه خودم چنین شایستگی در
خویش سراغ دارم و نه دیگران.
بنابراین اگر بدین سفر رضا دهم، بیم آن دارم که این کار
دیوانگی بیش نباشد. تو خود خردمندی، و بهتر از آنچه میگویم
منظور مرا میفهمی.»
حال من حال آن کس بود که دیگر آنچه را که خواسته بود،
نمیخواهد و بر اثر افکاری تازه چنان تغییر عقیده میدهد که یکسره از طی
آن راه که در پیش گرفته بود منصرف میشود.
من نیز خود را در این سر بالائی تیره چنین یافتم، و چون نیک

۱- اشاره به پیشگوئی پاپی که انکیزس، پدراناس، درباره روم و آینده آن برای

او کرد (رجوع بشرح ۱ صفحه ۹۷)

۲- Vas d'elezione (به لاتینی: Vas Electionis) لقبی است که در انجیل

(کتاب اعمال رسولان - باب نهم) به پولس رسول داده شده است:

«... خداوند ویرا گفت برو، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام
مرا پیش امتها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.» - طبق روایت انجیل (رساله دوم پولس
رسول به قرنتیان - باب دوازدهم) پولس رسول در زندگی خود با آسمان سوم صعود کرد.
«شخصی را در مسیح می شناسم، آید از جسم و آید بیرون از جسم، امیدانم، خدا میداند -
چنین شخصی که تا آسمان سیم رفته شده - و چنین شخصی را می شناسم خواه در جسم
و خواه جدا از جسم - خدا میداند - که بفردوس رفته شد» - در قرون وسطی عقیده
مسیحیان بر این بود که پولس مقدس، در دوره زندگانی خود علاوه بر بهشت، بدوزخ
هم سفر کرده، و این گفته داتمه اشاره بدین روایت است.

سرود دوم

اندیشیدم از آن چه در بدو امر با این شتاب به پیشبازش رفته بودم
انصراف جستم .

روح بزرگوار بمن پاسخ داد : اگر مفهوم گفته اترا خوب
دریافته باشم ، بناچار روح تو دستخوش زبونی و فتوری شده است
که به کرات بر آدمی مستولی میشود، چندانکه او را از مهمی بزرگ
که در پیش گرفته باز میدارد، و همچو آن حیوانی میکند که از توهم خود
به سوءظن میافتد و میهراسد .

برای آنکه ازین بیم خلاص یابی ، هم اکنون برایت میگویم
که چرا بدینجا آمدم ، و در آن نخستین لحظه‌ای که دلم بر تو بدرآمد
چه شنیده بودم .

در جمع ارواح بی‌سر و سامان نشسته بودم که بانوئی صدایم کرد .
بانوئی نیکبخت و زیبا بود ، چنانکه من خود از او خواستم که او امرش را
بمن بفرماید .

دید گانی از اختر تابناک فروزاتر داشت . با صدائی فرشته آسا ،

۱- *sospesi* (ارواح معلق) ، اشاره بازوای که گناهکار نیستند ، اما چون
غسل تعمید نگرفته‌اند در بهشت نیز راه ندارند ، و مقرشان جائی است بنام *Limbo*
(که شاید بتوان آنرا اعراف نامید) که در آن این ارواح الی‌الابد بی تکلیف بسر می-
برند ، یعنی عذابی نمی‌بینند ، اما امید رفتن به عالم بالا را نیز ندارند . معمولاً مسیحیان
ارواح کودکانی را که قبل از غسل تعمید مرده‌اند ساکن این طبقه می‌شمارند ، ولی
دائمه ساکنین دیگری نیز برای آن «تراشیده» که یکدسته از ملائک آسمان ، و نیز
ویرژیل و همکاران او از آنجمله‌اند ، زیرا وی هیچیک از آنها را که پیش از مسیح
زیسته‌اند ، به بهشت راه نمیدهند . ویرژیل خود در سرود چهارم «دوزخ» شرح می‌دهد
که چرا روح او در این جا بسر میبرد .

دوزخ

بشیرینی و سادگی با من بزبان خود^۱ چنین آغاز سخن کرد :

- ای روح آراسته مانتوئی^۲ که آوازه نامت هنوز در جهان باقی

است و تا جهان هست باقی خواهد بود ؛

دوست من که طالع با او از در دوستی در نیامده ، در سرایشی

بی حاصلی برجای ایستاده و از فرط هراس آهنگ بازگشت کرده است ؛

و بیم آن دارم که هم اکنون راه را چنان گم کرده باشد که من ،

که وصف این گرفتاری او را در آسمان شنیدم ، بسیار دیرتر از آنچه باید

بکمکش شتافته باشم .

پس برو و بانیروی فصاحت خود و با هر وسیله دیگری که برای نجاتش

لازم آید ، بکمکش بشتاب تا مرا تسلای خاطر بخشیده باشی .

من که ترا میفرستم بئاتریس^۳ هستم ، از جایی میآیم که مایلم

۱- یعنی : بزبان ایتالیائی - باید متذکر بود که زبان مخاطب او ، ویرژیل ،

زبان لاتین است .

۲- Mantovana ، اهل «مانتو» ، اشاره به ویرژیل که در این شهر بدنیا

آمده بود .

۳- Beatrice ، قهرمان بزرگ کمدهی الهی است که نگاهبان دانته و راهنمای

او در سفر بهشت و نیمی از برزخ است ، همچنانکه ویرژیل راهنمائی دانته را در دوزخ و

نیمه اول برزخ بعهده دارد . **بئاتریس** (که بایتالیائی «**بئاتریچه**» خوانده می شود ،

ولی تقریباً در همه زبانها او را بئاتریس می نامند ، و بدینجهت در این کتاب نیز بهمین صورت

که قبلاً در فارسی هم آمده ، نام برده شده) قهرمان یکی از معروفترین و سوزناکترین

عشقهای تاریخ است ، وی دختر فولکورپوتیناری فلورانس بود که بمردی بنام سیمونه دباردی

شوهر کرد و در سال ۱۲۹۰ ، در جوانی مرد . دانته در سال ۱۲۷۴ یعنی هنگامی که

نه سال بیش نداشت ، او را برای نخستین بار دیده و در ۱۲۸۳ ، یعنی در ۱۸ سالگی

عاشق او شده بود ، و تا آخر عمر نیز عشق سوزان خود را نسبت بدو حفظ کرد ، ولی خود

بئاتریس هفت سال پس از آن تاریخ مرد . دانته در زندگی نو Vita Nuova و در

کمدهی الهی خود ازین محبوبه خویش بامنتهای علاقه و ستایش نام برده و همواره او را

بقیه در صفحه مقابل

بدان باز گردم ، فقط عشق که مرا به سخن وا داشته ، از آنجا دورم کرده است .

هنگامیکه پیش روی خداوند گار خود باز گشته باشم ، غالباً ترا در پیشگاهش خواهم ستود^۱ - آنوقت وی خاموش شد ، و من چنین آغاز کردم :
- ای بانوی پاکدامن ، که تنها تو میتوانی نوع بشر را فراق از جمله آفریدگان زیر این فلکی نهی که کوچکترین حلقه همه آسمانها است^۲ ،

بقیه از صفحه قبل

مظهر لطف و صفا و زیبایی دانسته است .

از لحاظ تمثیلی ، بیاتریس در کمدی الهی مظهر حقیقت و طهارت و نمایندۀ رحمت الهی است ؛ بسیاری از مفسرین این « کمدی » اصولاً وجود جسمانی چنین زنی را منکر شده و او را فقط « سمبول » حقیقت آسمانی دانسته اند ، و این نظرایشان بی شباهت بدان تعبیرهای خاص نیست که از مفهوم کلمات می و خرابات در اشعار حافظ شده است .

مصرع زیبایی که : « من بیاتریس هستم که ترا روانه میکنم » در ادبیات مغرب زمین عنوان فرج بعد از شدت و دستی را که « از غیب برون آید و کاری بکند » پیدا کرده است و یکی از معروفترین اشعار کمدی الهی بشمار میرود : *che ti faccio Io son Beatrice* « andare » .

۱- این ، در حقیقت وعده ایست که وی بویژیل میدهد تا او را امیدوار کند که برای انتقالش ببرزخ یا بهشت نزد خداوند شفاعت خواهد کرد . در «برزخ» و در «بهشت» دانته ، یکی دو مورد از این قبیل دیده می شود که استثنائاً ارواح غیر مسیحی را به بهشت و برزخ پذیرفته اند (کاتن در برزخ و تراپانو «تراژان» در بهشت) .

۲- بیاتریس ، چنانکه گفته شد ، مظهر علم الهیات و حقیقتی است که از راه مذهب متجلی می شود ، و «فلکی که کوچکترین حلقه ها را دارد» فلک ماه است که اولین فلک از افلاک نه گانه بشمار میرود ، یعنی مستقیماً در بالای کره زمین قرار دارد . بنابراین مفهوم این شعر اینست که : «تنها درک حقیقت میتواند آدمیان را بر سایر موجودات روی زمین برتری دهد» .

بفلك قمر در اینجا از نظر نجومی اشاره شده و مبنای گفته دانته ، نظریه معروف بطلمیوس است که در آن زمان مورد قبول بود . طبق این نظریه ، نه فلک در گرداگرد زمین هستند که بترتیب عبارتند از افلاک : قمر ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل ، ثوابت ، و سیارات که آنها را به لاطینی *Primum Mobile* مینامند ، و دانته بهشت اصلی را در ماورای این حلقه آخرین قرار داده است .

دوزخ

اطاعت فرمان تو مرا چنان خوشایند است که اگر هم بیدرنک بکارش بندم، باز پندارم که درین راه تأخیر کرده ام؛ بنابراین دیگر درنگ مکن و اراده خویش را بفرمای.

اما بمن بگو: چه باعث آمدن که از جایگاه منی می که چنین در اشتیاق بازگشت بدانی، بدین ورطه فرود آمدی و ازین بابت هر اسی بدل راه ندادی؟

پاسخم داد: - اکنون که خواستار وقوف برین رازی، بطور خلاصه برایت خواهم گفت، که چرا از دخول بدین جا بیمی بدل راه نمیدهم. تنها از آن چیزهایی باید ترسید که قدرت آزار رساندن بدیگری را دارند؛ از چیزهای دیگر بیم نباید داشت، زیرا ترس آور نیستند. خداوند در عالم رحمت خود مرا چنان ساخته که زنجشما بمن گزندی نمیرساند و شعله‌های این حریق مرا دربر نمیگیرد.

در آسمان بانوی نکو کاری هست^۱ که دیدار گرفتاری آن کس که اکنون بسوی اویت میفرستم سخت بتأثرش درآورد، چنانکه مقررات سخت آن بالارا نادیده انگاشت^۲؛ لوجیا^۳ را بنزد خویش خواند و بدو گفت: - مرید وفادارت اکنون

۱- مقصود حضرت مریم است، که درین کتاب مظهر بخشش و رحمت خداوندی بشمار میرود.

۲- یعنی: مقررات عدالت الهی را، که تا آن هنگام دانته را بمناسبت خطایاش محکوم کرده بود بشفقت او تعدیل کرد.

۳- با احتمال قوی، اشاره به «سنتالوجیا» Santa Lucia قدیسۀ مسیحی است که در زمان امپراطوری دیو کلسیو (در قرن چهارم میلادی) در شهر سیرا کوز (سیسیل) بشهادت رسید. از نظر تمثیلی، وی مظهر تأمل و توجه بلطف الهی است که مردمان نکورا تا سرحد بیخبری مجذوب می کند.

سرود دوم

احتیاج بتو دارد^۱، و من ویرا بدستت میسپارم .
 لوچبا که خصم هر گونه سنگدلی است ، براه افتاد و بدانجا آمد
 که من و زاخیل^۲ در کنار هم نشسته بودیم ؛
 بمن گفت :- بئاتریس، ای ثنای خداوند^۳، چرا بکمک آن کس
 نمیروی که بخاطر عشق تو از جرگه عوام الناس بیرون آمد^۴؟
 مگر شکوه رقت زایش را نمیشنوی؟ مگر نمی بینی که چسان
 مرگ وی را در کنار رود خروشان که دریا نیز خطرناکتر از آن نیست
 تهدید میکند^۵؟ -
 هرگز کسی در جهان نبوده که چون من ، پس از شنیدن این کلمات،
 باشتابندگی بدنبال سود خودزفته یا از زیان خویش گریخته باشد :
 از جایگاه سعید خود بدینجا فرود آمدم و اعتماد به کلام بلیغ تو
 بستم که مایه افتخار تو و جمله کسانیست که آنرا شنیده اند ، -

- ۱- درست معلوم نیست که دانته چرا خود را اختصاصاً مرید « سنتالوچیا »
 شمرده است. بهترین تعبیری که در این باره شده اینست که در قرن وسطی این « قدیسه »
 را در مورد معالجه چشمهای بیمار صاحب کرامت می شمردند ، و دانته چنانکه خود در
 « زندگی نو » شرح میدهد ، گرفتار نزدیک بینی و درد چشم بود .
- ۲- « راکله » Rachelè زاحیل زن یعقوب پیغمبر و مادر یوسف و بنیامین، که
 در « بهشت » دانته، در کنار بئاتریس جای دارد . باب بیست و نهم سفر پیدایش در تورات
 بداستان زاحیل و یعقوب پیغمبر اختصاص یافته است. در این جا زاحیل مظهر تأمل و سیر معنوی در
 عالم جلال الهی است .
- ۳- « Loda di Dio » یعنی : ای آنکه وجودت خود آیت خداوند و در حکم
 تجلیل و ثنای او است .
- ۴- یعنی : دست از زندگی عادی برداشت و خود را وقف مطالعه
 و تحقیق کرد .
- ۵- اشاره بر رود آکرونته Acheronte اولین رودخانه دوزخ است که دانته در
 این موقع ، در جنگل تاریک ، چندان از آن دور نیست . شاید هم بطور کلی اشاره
 دیگری بزندگی گناهکارانه باشد که آدمی را بمرگ معنوی میکشاند .

دوزخ

چون با من چنین گفت ، دیدگان فروزان و پر اشک خویش را
بسویم گردانید ، و بیشتر بشتابند کیم وا داشت ؟
ولاجرم چنانکه او خواسته بود بنزد تو آدمم ، و ترا از چنگ
این حیوانی که نگذاشت اقصی راه را بسوی کوهستان زیبا در پیش گیری
رهاانیدم^۱ .

درین صورت ترا چه میشود ؟ چرا ، چرا ایستاده ای ؟ برای چه
دل را چنین بدست زبونی و سستی میسپاری ؟ برای چه نه حرارتی نشان
میدهی ، نه قدرت تصمیمی ؟

مگر نمی بینی که سه بانوی مقدس در آسمان نگاهبان تواند^۲ و سخنان
من بر کاتی چنین فراوانت نوید میدهد ؟

همچو کلهای کوچکی که بازاله شامگاهی سرخم میکنند و درهم
میروند ، و در بر خورد با نخستین اشعه خورشید رو میگشایند و باز قد
برسز شاخ برمی افزند ،

من نیز شهادت از کف رفته خویش را بازستاندم : و حرارتی
چنان مطبوع دلم را فرا گرفت که چون آزاده ای^۳ چنین سخن آغاز
کردم :

۱- یعنی : مردمانی که دور از هوی و آرز باشند ، از راهی مستقیم بیابای تپه
سعادت ازلی میروند ، ولی دانته که هنوز اسیر نفس اماره است باید راهی دیگر را که
دشوارتر و پرپیچ و خم تر است برای رسیدن بدین هدف در پیش گیرد . اصل فکر از
زبور داود گرفته شده (تورات، مزامیرداود، مزموربیت و چهارم) : « کیست که بکوه
خداوند بر آید ، و کیست که بمکان قدس او ساکن شود ، او که پاک دست و صاف
دل باشد» .

۲- اشاره به : مریم مقدس ، سنتاوجیلا ، و بشاتریس یاراحیل .

۳- یعنی : آزاد از بندگی گناه و هوس .

سرود دوم

« چه پارسا بود آن بانوئی که بیاری من آمد! و تو چه لطفی کردی
که بدین شتاب سخنان پر حقیقت او را پذیرفتی و فرمانش را کردن
نهادی!

تو با گفته خود، چنان شائق پیروی از خویشم کردی که هم اکنون
به نیت نخستین باز گشته‌ام.

پس، پیش افت، زیرا اکنون دیگر ما هر دو خواستی واحد
داریم. تو مرا راهنمایی، آقائی، استادی^۱. این بدو گفتم: و چون
وی براه افتاد،

پای به جاده دشوار و وحشی نهادم.

۱ - Tu duca, tu signore e tu maestro کلمه «دوکا» (راهنما) همان است
که در ایتالیائی امروزی «دوچه» خوانده می‌شود، و این لقبی است که به موسولینی
نیز داده بودند. مفهوم این سه لقب که دانته بویرژیل داده اینست که: تو در طی این
راه راهنمای منی، در اینکه تصمیم‌گیری و بمن فرمان دهی، آقای من هستی، و از
لحاظ عقل و منطق بمن سمت استادی داری»

سرود سوم

طبقة مقدماتی دوزخ «ابن الوقت ها»

ویرژیل و دانتی از دروازه دوزخ که بر بالای آن کتیبه معروف «دوزخ» نوشته شده، میگذرند و وارد سرزمینی میشوند که در آن «باید با هر گونه امیدی وداع گفت». در این موقع غروب روز آدینه مقدس فرا رسیده است. نخستین ارواح دوزخی که بنظر دانتی میرسند، ارواح کسانی هستند که در طبقه ماقبل اول دوزخ بسر میبرند، یعنی کمتر از دوزخیان دیگر عذاب می بینند، ولی تعدادشان از همه آنهاى دیگر بیشتر است. اینان «ابن الوقتها» و «ضعیف النفسها» هستند که در زندگی خود نه خوب بوده اند نه بد، و فقط خودشانرا پائیده اند، یعنی خواسته اند تنها کلیم خویشرا از آب بیرون کشند. بدین جهت، طبق قانون کلی «تاوان» که قانون اصلی جهنم دانتی است، عذاب آنها نیز همین صورت را دارد: نه در دوزخ واقعی بسر میبرند، نه در بیرون از آن. چون در زندگی همیشه بدنبال هر بادی روان بودند، اینجا برای افسد بدنبال پرچمی سرگردانند که هیچوقت بر جای آرام نمیگیرد، و چون در زندگی هرگز بر جای معینی نایستاده اند، اینجا نیز باید دائماً در حرکت باشند، و نیز چون در زندگی بدنبال روشنی حقیقت نرفته اند، اینجا در ظلمت بسر میبرند. مخصوصاً باید برای همیشه محکوم بفراموشی باشند، زیرا در زندگی کاری نکرده اند که شایان ذکر و توجه باشد و نام نیک یابدی از ایشان بر جای گذارد. بطور کلی این طبقه مقدماتی دوزخ، که در واقع دوزخ اصلی از بعد از آن شروع می شود، خاس آنهاى است که در زندگی این جهانی کوششی برای برگزیدن یکی از دوره خیر و شر نکرده، و جز بخود و مصالح آنی خویش چیزی ننندیشیده اند. اینان نه فقط مورد تحقیر و بی اعتنائی آسمانند، بلکه حتی دوزخ وجودشانرا نا دیده می انگارد، و این، عذاب واقعی این دسته از دوزخیان است که میدانند برای همیشه قربانی این فراموشکاری خواهند ماند.

در آخر سرود ویرژیل و دانتی از رود «اکرونته»، نخستین رود از رود های چهارگانه دوزخ دانتی، میگذرند و بساحل بعدی میروند که باید از آن پابطبقه اول دوزخ گذارند.



« شما که داخل میشوید ، دست از هرامبیدی بشوئید ! » . . . (صفحة ۱۱۵)

سرود سوم

از من داخل شهر آلام میشوند^۱
از من بسوی رنج ابد میروند .
از من ، پا بجر که گمگشتگان میگذارند .
عدالت ، صانع والای مرا به ساختنم برانگیخت :
پدید آرنده ام قدرت الهی بود ،
و عقل کل ، و عشق نخستین^۲ .
پیش از من هیچ چیز آفریده نشده بود
که جاوید نباشد ، و من خود عمر جاودان دارم^۳ .

۱- اندکی پائین تر تذکر داده میشود که این نه سطر، کتیبه‌ای است که بر بالای دروازه جهنم نوشته شده. مقصود از «شهر آلام» دوزخ است.
۲- اشاره به سه پایه تثلث در دین مسیحی- قدرت الهی: پدر (خدا)، عقل کل: پسر (مسیح)، عشق نخستین (عشق‌ازلی): روح القدس.
۳- دانتی در سرود آخر دوزخ شرح میدهد که جهنم بر اثر سقوط شیطان اعظم در روی زمین بوجود آمد، و پیدایش آن پیش از پیدایش نوع انسان بود، یعنی هنگامی صورت گرفت که هر چه در عالم خلقت بود جاودانی و فناپذیر بود. در انجیل (انجیل متی، باب بیست و پنجم) تصریح شده که جهنم بخاطر شیطان و ملائکی که از او پیروی کردند ساخته شد :

« ... ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان اومپیا شده است ». بنا بر این، دوزخ پیش از آنکه آدم گناه کرده و از بهشت رانده شده باشد برای عقاب شیطان و ملائک عاصی ساخته شده بود، و اگر آدم گناه میکرد نوع انسان از وجود آن بی‌خبر می‌ماند. این گناهکاری فطری انسان در مقابل بخشش لایزال، دواصلی است که فلسفه الهی دانتی در سراسر کمدی الهی بر آن متکی است. و چون در مقابل بخشش ابدی، گناه نیز بطور ابدی وجود دارد، بدین جهت دروازه دوزخ میگوید: «من عمر جاوید دارم»

دوزخ

شما که داخل میشوید ، دست از هر امیدی بشوئید^۱ .
این سخنان را با خطی تیره بالای دری نوشته دیدم . گفتم: «استاد،
در ك مفهوم آنها مرا سخت دشوار است .»
و او چون کسیکه به کنه اندیشه من پی برده باشد ، پاسخ داد:
« اینجا باید هر گونه بدگمانی را کنار گذاشت و با هر گونه زبونی
وداع گفت^۲ .
اکنون بدانجائی رسیده ایم که ، همچنانکه گفتم ، تیره روزانی را که
نعمت خود را از کف داده اند^۳ در آن خواهی دید .»
و آنگاه دست مرا در دست خود گرفت و با چهره ای بشاش که مرا
نیرو بخشید ، داخل وادی اسرارم کرد^۴ .
آنجا ، در فضائی که هیچ اختری در آن نمیدرخشید^۵ ، همه جا آهها

۱- *Lasciate ogni speranza, uoi ch' entrate!* این مصرع، معروفترین شعر کمندی الهی و معروفترین شعر زبان ایتالیائی است، و صدها سال است که در ادبیات مغرب زمین بصورت ضرب المثل در آمده است . عذاب واقعی دوزخ رامیتوان در همین يك جمله : « امید را برای همیشه از دست دادن » خلاصه کرد . بدیهی است این اخطار که بر دروازه جهنم نوشته شده، شامل حال ارواحی است که بدان وارد میشوند، نه آدم زنده ای چون دانته که بفرمان الهی فقط برای دیدن آن بدانجا رفته است.

۲- ویرژیل به کنه اندیشه و نگرانی دانته پی برده و او را بهمان صورت که خود او در انئیس (کتاب ششم، شعر ۲۶۱)، خطاب به انثا گفته، قوت قلب میدهد: « انثا، حال است که باید شجاع باشی، حال است که باید قلبی قوی داشته باشی » .

۳- اشاره بدانتهائی که نتوانسته اند خداوند را با چشم بصیرت ببینند . اصل اصطلاح از ارسطو (اخلاق، کتاب ششم) گرفته شده : « حقیقت ، نعمتی است که از راه خرد تحصیل میشود » .

۴- وادی اسرار : دنیای بعد از مرگ ، که هیچ آدمی تا وقتی که زنده است از آن خبر نمیتواند داشت .

۵- این «ظلمت» اساس جهنم دانته است، زیرا دوزخ در زیر زمین قرار دارد که هیچ نوری از آسمان بدان نمیتابد .

سرود سوم

و ندبه‌ها و ناله‌های سوزان طنین انداز بود، چنانکه شنیدن آن‌ها هنگام ورودم بگریه انداخت.

زبانهای عجیب و غریب^۱، کفر گوئی های دهشت‌زا، سخنان رنج آلوده، فریادهای خشم، صداهاى بلند و خفه که با صدای برهم خوردن دستها همراه بوده^۲

غوغائی پیا کرده بود که در ظلمت جاودان این فضا، همچون شنی که دستخوش گردبادی شده باشد، پیوسته بدور خود میچرخید.
ومن که وحشت بر گرداگرد سرم حلقه زده بود،^۳ گفتم: «استاد، چه میشنوم؟ و این کسان که چنین پشت در زیر بار رنج خم کرده اند کیانند؟»

واو بمن گفت: «این وضع فلاکت بار، خاص ارواح درد کش آنهاست که در زندگانی خود کفری نگفتند، اما زبان بدعائی نیز نگشودند. اینان با جمع فرومایه این فرشته‌گانی در آمیخته‌اند که نسبت بخداوند نه عصیان ورزیدند، نه وفادار ماندند، و تنها بخود اندیشیدند^۴.
آسمانها این ارواح را از خویش میرانند تا در جمالشان فتوری راه نیابد،

۱ - *diverse lingue*؛ این کلمه را میتوان «زبانهای گوناگون» نیز ترجمه کرد، ولی در کمدی الهی غالباً کلمه *diverse* بمعنی «عجیب» آورده شده است. مقصود شاعر اینست که دوزخیان از همه کشورها بودند و هر کدام بزبان خود حرف میزدند.

۲ - یعنی: دوزخیان از فرط اسف دست برهم میزدند.

۳ - یعنی: از فرط وحشت مو بر سرم راست ایستاده و بدور آن حلقه‌ای ساخته بود.

۴ - اشاره به دسته‌ای از ملائک، که چون شیطان بخداوند عصیان ورزید و با او از در جنگ درآمد، بیطرف ماندند تا ببینند که «عاقبت کار چه خواهد شد». داتهدر سرودهای آخر جهنم این خاطره را باخاطره عصیان دیوان بر خدای خدایان یونان در آمیخته است. راجع به این دسته از ملائک، قبلادر هیچیک از کتابهای مذهبی بحثی نشده است.

دوزخ

و دوزخ مظلّم نیز آنها را بخویش نمیپذیرد تا این پذیرش قدر دوزخیان را
بالا نبرد.

و من گفتم: «ای استاد، آن عذابی که اینان را چنین سخت به نالیدن
و اداشته، کدام است؟» جواب داد: «هم اکنون بصورتی بسیار خلاصه
برایت میگویم:

اینان امیدی به مرگ ندارند^۱، و زندگانی پر فلاکتشان در اینجا
چنان پست است که جملگی آرزوی هر سرنوشتی را بجز آن دارند.

دنیای زندگان یادی از ایشان در دل نگاه نمیدارد. رحمت و عدالت
خداوندی نیز آنها را نادیده میگیرد؛ در باره اینان سخن نگوئیم، فقط
بنگر و بگنر!^۲

و من نگاه کردم و پرچمی را در محیط دایره‌ای چنان بشتاب در
حرکت دیدم که گوئی هرگز قصد آرام گرفتن نداشت^۳؛

و در دنبال آن صفی چندان دراز از مردمان روان بود که هرگز

۱- یعنی: امید آنرا ندارند که بمیرند تا وضع کنونی‌شان تغییر کند، و لو بدتر
از این که هست بشود.

۲- این بند سرود سوم دوزخ، یکی از شاهکارهای دانتّه است، زیرا در آن
منتهای بی‌اعتنائی و تحقیر، در چند کلمه توصیف شده. آخرین مصرع این بند در ایتالیا
ضرب‌المثل معروفی است: *Non ragioniam di lor, ma guarda e passa*

۳- پرچم: علامت واحد همه این طبقه از دوزخیان، که دانتّه آنها را برخلاف
سایر اهل جهنم به دسته‌های مختلف تقسیم نکرده است تا نشان دهد که فراموش شده
هستند. «در محیط دایره‌ای»: چنانکه در تصویر دوزخ نموده شده، هر یک از طبقات
نه گانه جهنم دانتّه دایره‌ای شکل است، و از مجموع آنها مخروطی بوجود می‌آید که
قاعده آن تقریباً محاذی با سطح زمین و رأس آن مرکز زمین است بنابراین دایره‌ای که
طبقه اول را تشکیل میدهد وسیع‌ترین همه طبقات دیگر است، و بدین ترتیب دانتّه
میخواهد بگوید که تعداد آنها که از روی ضعف و زبونی بدوزخ میروند از همه گناهکاران
دیگر بیشتر است، هر چند ایشان کیفی کمتر از دیگران می‌بینند.

سرود سوم

باورم نبود که تا کنون مرگ این همه کسان را از پای درافکنده باشد ،
چون چند تن از آنان را شناختم ، شبح آن کس را دیدم و شناختم
که از روی فرو مایگی آن درینغ بزرگ را کرده بود^۱ .
آنوقت دریافتم و بیقین دانستم که این جمع ، جمع بدنهادانی است که
هم خدا از ایشان بیزار است وهم دشمنان خدا .
این تیرمروزان که هرگز زنده نبودند^۲ ، سراپا برهنه بودند و پیوسته
خرمگسان و زنبورانی پروازکنان بسختی بر تیشان نیش میزدند .
از جای نیش آنها در چهره های ایشان خون بر میآمد ، و این خون
همراه باقطره های اشک در پای اینان خوراک گرمهای آلوده میشد .
چون بدورتر نگریدم ، مردمی را در کرانه رودی عظیم دیدم .
گفتم : « استاد ، لطف کن و مرا بیا گاهان که اینان کیانند و چرا آنچنان
که در این نور ضعیف می بینم ، جملگی چنین در گذشتن از رود شتابان
مینمایند ؟ »

۱ - با احتمال قوی ، اشاره دانت به پاپ « چلستینو » ی پنجم Celestino (به لاتینی Celestinus) است که در پنجم ژوئیه ۱۲۹۴ به پاپی انتخاب شد ، ولی بار این مسئولیت را برای خود بسیار سنگین شمرد و در ۱۳ دسامبر همان سال استعفا کرد . محرك اصلی او درین باره کاردینال کاتبی Caetani بود که بوی تلقین کرده بود که هر کس مسئولیتی در امور دنیوی بعهده داشته باشد ، خواه ناخواه مرتکب گناه میشود ، و پاپ که راهب زودباور و وارسته ای بود ترسید و برای نجات روح خویش ، از این سمت کناره گرفت . پس از او همین کاردینال با عنوان بونیفاتسیوی هشتم پاپ شد ، که دانت او را مظهر مجسم فساد و ناپاکی و آلودگی کلیسا می شمارد . بدین جهت وی از چلستینو ناراضی است که چرا آن « درینغ بزرگ » را کرده است ، و چون همساکتین این طبقه از دوزخ محکوم بدانند که خدا و مردمان فراموششان کنند ، دانت نیز عمداً نام این پاپ را ذکر نکرده است . بخاطر همین که دانت تصریحاً نام از کسی نبرده ، مفسرین چندین داوطلب دیگر برای این سمت پیدا کرده اند که چندتن از امپراتوران روم و چند پرنس ایتالیائی از آن جمله اند .
۲ - یعنی : در زندگانی نیز خاصیت و اثر وجودی نداشتند .

دوزخ

واو بمن گفت: « این را وقتی خواهی دانست که در ساحل تیره
«آکرونته» بر جای ایستاده باشیم^۱ .

آنوقت دیدگان را باشرمندگی بر زمین دوختم و چون بیم آن
داشتم که باپرسش خود گستاخی کرده باشم، تاهنگام رسیدن به رودخانه
خاموش ماندم .

ودر آنجا بود که پیرمردی با کیسوان و ریش سپید کهن، سوار بر
زورقی، بسوی ما آمد که بانگ میزد: « وای بر شما، ای ارواح تباهاکار!
هرگز امید دیدار آسمان مدارید، زیرا من آمده‌ام تا شما را بدان
ساحل دیگر برم و بدست ظلمت جاودان و آتش و یخ سپارم.^۲

وتو، ای روح زنده که در این جا ایستاده‌ای، از اینان که مرده‌اند
کناره‌گزین . « و چون دید که از آنجا نمیروم،

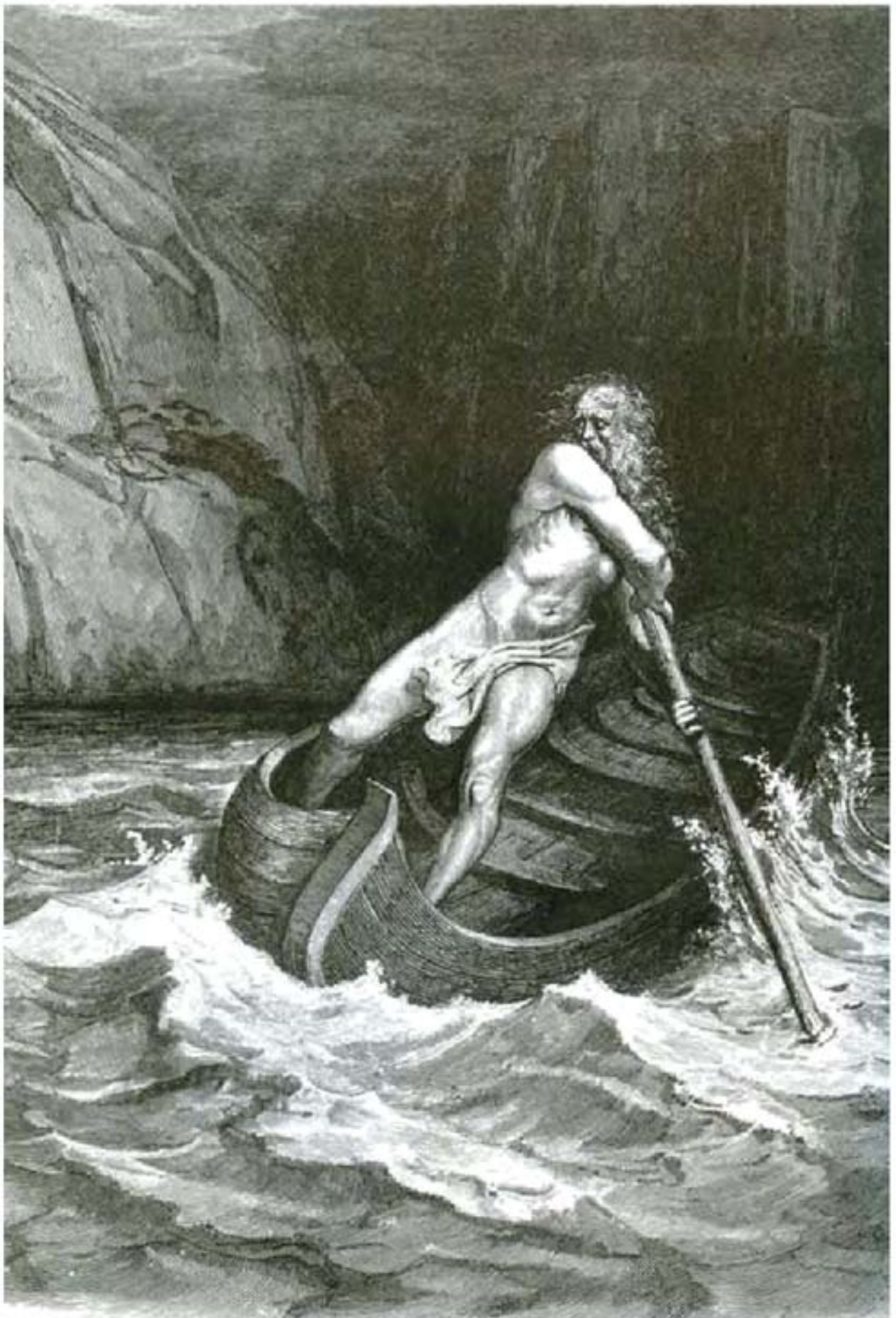
گفت: « تو میباید از راهی دیگر و از بندر هائی دیگر بدان ساحل
آئی^۳، نه آنکه برای گذشت از رود در اینجا مانی . آن زورقی که

۱ - Acheronte (جوی غم) اولین رود از رودخانه‌های دوزخ دانتته - این رود که در
ادبیات غربی بکرات از آن نام برده میشود، در میتولوژی یونان و روم رود زیرزمینی و
رودخانه دنیای ارواح تلقی میشود، چنانکه همه ارواح ناگزیر بودند برای رفتن به نیای
دیگر از آن گذر کنند. دانتته در سرود چهاردهم دوزخ شرح میدهد که چگونه این رود
و سایر رودهای جهنم، از اشک‌های چشم «پیرمرد کهن سال جزیره کرت» سرچشمه
میگیرند. در وصف این رود دانتته مخصوصاً از اثیسی و ریژیل «کتاب ششم» الهام گرفته است.

۲ - اشاره به انواع عذاب‌هایی که دوزخیان بفرخور گناهان خود خواهند دید.

۳ - در سرود دوم «برزخ» شرح داده خواهد شد که باید از راه مصب رود «تهوره»

Tevere (تیبیر) در روم، با زورقی که ملک قایق‌ران برزخ راننده آنست بدانجا رفت.



... و پیرمردی سپیدموی ، سوار بر زورقش بسوی ما آمد، و بانگ زد: «وای بر شاه ای ارواح نباحکار !»
(صفحه ۱۱۴)

سرود سوم

باید ترا ببرد ، سبك تر از این است .
و راهنما بدو گفت : « کارون^۱ . خشمگین مشو : در آنجا که هر چه
بخواهند میتوانند کرد ، چنین خواسته اند . بیش ازین چیزی از من
مپرس^۲ . »
آنوقت بر افروختگی گونه‌های پر موی زورق بان این مرداب کبود فام ،
که دید گانش چون حلقه‌هائی آتشین میدرخشید ، ف و نشست .
اما ارواح خسته و برهنه بشنیدن این سخنان سنگدلانه رنگ برنگ
شدند و از فرط بیم دندان برهم سائیدند .
کفر گویان به فریاد پرداختند و خداوند^۳ و والدین خود و نوع
بشر و مکان و زمان و اصل و نسب و نطقه^۴ خویش را به ناسزا گرفتند .
آنگاه جملگی در آن ساحل ملعون که در انتظار از خدانا ترسان
است ، بدور هم گرد آمدند و اشکهای سوزان از دیدگان فرو ریختند .
کارون ، شیطان آتشین چشم^۵ ، همه را بایک اشاره ردیف کرد و

۱ - Caron ، مخفف Caronte که در عربی او را « خارون » خوانده اند -
وی در میتولوژی روم یکی از ارباب انواع درجه سوم است که در رود اورنو Oreno
کشتی‌رانی میکند، و دانته در اینجا او را تبدیل به شیطانی کرده که باید دوزخیان را از
« اطاق انتظار » دوزخ در این طرف رود آکروتته ، به دوزخ اصلی ببرد .
۲ - « در آنجا... » اشاره به مشیت الهی . برای اولین بار در « کمدی الهی » دانته
تصریح میکند که خداوند او را بدین سفر زیرزمینی فرستاده است .
۳ - اشاره بدانکه این دوزخیان حتی از حق توبه کردن نیز محروم بودند، بدین
جهت به خدا کفر میگفتند، زیرا توبه نشانه‌ای از صفای الهی است که دوزخ از آن محروم است .
۴ - یعنی : نطقه اصلی خاندان خود را ، و نطقه اختصاصی خویش را .
۵ - دانته این رب النوع یونانی و رومی را « شیطان » مینامد ، زیرا در انجیل
(رساله اول پولس رسول به قرنتیان ، باب دهم) تصریح شده که : « آنچه بت پرستان
قربانی میکنند برای دیوها میگذرانند و نه برای خدا - و نمیخواهم شما شریک دیوها
باشید » . و بر این اصل، در قرون وسطی اعتقاد داشتند که همه ارباب انواع یونان و روم
وجود دارند، منتها دیوانی بجای خدایان هستند . دانته بکرات این نظر را در « کمدی
الهی » بکار برده است .

دوزخ

هر کدام از آنان را که درنگ کرده بودند با پاروی خود به پیش راند.
همچنانکه در فصل خزان بر کها یکی در دنبال دیگری از درخت
جدامیشوند تا آنکه شاخه درخت بر گک و بارخویش را یکسره بر زمین نهد،
زادگان تبهار آدم نیز، چون پرنده‌ای که بسوی هم‌نوی خود^۱
روی آورد، هر يك بدنبال آن دیگری خویشان را از کرانه بدرون رود
افکندند؛

همه در آب تیره غوطه خوردند و پیش از آنکه ایشان بدان ساحل
دیگر رسیده باشند، دسته‌ای تازه در این سو گرد آمدند.
استاد آداب‌دان من^۲ گفت: «پسرم، همه آنانکه مغضوب خداوند
میمیرند، از همه سرزمینها در اینجا گرد می‌آیند؛
و همه شتاب دارند که هر چه زودتر ازین رود بگذرند، زیرا عدالت
خداوندی چنان مقهورشان دارد که بیم‌ایشان را بدل به اشتیاق میکند.
هرگز گذار روحی پارسا بدینجا نمی‌افتد؛ لاجرم اگر کارون
از حضور تو شکوه دارد، اکنون خوب میتوانی فهمید که مفهوم سخنان
او چیست.»

وقتی که این بگفت؛ این سرزمین تیره چنان سخت بلرزه در افتاد
که هنوز خاطره هراس من عرق بر جبینم می‌آورد.^۳

۱ - *Richiamo* یعنی: پرنده‌ای که در قفس آواز بخواند تا جفت خود را بسوی
خویش آورد، و کسی یا آلتی که صدای پرنده‌ایرا برای جلب او تقلید کند.

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل، پیش از آنکه دانتی سوال قبلی خود را تکرار کرده
باشد، بدو جواب داده است.

۳ - یعنی: وجدان آنها ایشانرا بسوی مکافات که شایسته آنند میبرد، یا اینکه
اینان اشتیاق دارند که زودتر دریابند که مجازات ابدیشان چه خواهد بود. دوزخ (کنایه
از گناه) جایی است که ارواح گناهکار مشتاق وصول بدانند، زیرا دیگر امیدی به بخشایش
خداوند ندارند.



... زادگان تبهکار آدم، یکبارگی خویششان را از کرانه بدون رود افکندند (صفحه ۱۸۰)

سرود سوم

ازین دیار اشك بادی وزید که از آن برقی آتشین بیرون جست ، و
این برق هر گونه احساسی را از من ستاند ،
ومن چون مردی که اسیر خوابی سنگین باشد، بر زمین در افتادم.^۱

۱- داتته شرح نمیدهد که چگونه پابندین قسمت از دوزخ گذاشته و بچه ترتیب
از «آکرونته» عبور کرده است ، در صورتیکه طرز عبور از سایر رودها را در سرودهای
بعدی بدقت شرح میدهد. علت آنست که در این جا ، حس ناراحتی و ترحم مانع توجه
او باطراف میشود، و این حس بتدریج که وی در دوزخ پیش میرود کمتر میشود ، چنانکه
در اواخر این سفر او خود يك دوزخی را شکنجه میدهد. مفهوم این تحول کاملا روشن
است: باید هر گونه گذشت و خوش بینی را در مورد گناه از خود دور کرد .

سرود چهارم

طبقه اول دوزخ (لیمبو): بزرگان دوران کهن

ویرزید بود آنته، برای اولین بار رو بپائین میروند و به طبقه اول دوزخ میروند. ازین پس برای رفتن از هر طبقه ای به طبقه دیگر باید مقداری، کم یا بیش، بسوی پائین روند.

طبقه اول، خاص ارواح کسانی است که بخاطر مسیحی نبودن از راه یافتن به بهشت محروم شده اند، ولی مجازاتی بجز محرومیت ابدی از «امید» ندارند. بسیاری از بزرگان دور کهن درین طبقه بسر میبرند، که از میان آنان میتوان هم، هوراس، اووید، لوکانو و ویرزید را نام برد. ابوعلی سینا درین میان در کنار افلاطون و ارسطو و سقراط و ابن الرشد و غیره جای دارد. یک ایرانی بزرگ دیگر نیز در این جر که هست، و او صلاح الدین ایوبی است. این بزرگان و بسیار بزرگان دیگر که نام برده شده اند، داخل حصار جای دارند که در میان ظلمت کلی این طبقه دوزخ، بانور ضعیفی روشن شده است. این نور در حقیقت فروغ عقل و استدلال انسانی است که این بزرگان مظاهر بارز آتند، و این فروغ می تواند تا حدی پیش پای نوع انسان را روشن کند، ولی نمیتواند پهای نور خورشید برسد که مظهر فیض ربانی و صفای الهی است.

این طبقه دوزخ، که آنرا Limbo می نامند، و شباهت به «اعراف» دارد، در فقه و اصول کاتولیک سابقه دارد و بعکس طبقه پیش ساخت خود دانه نیست. طبق احادیث مسیحی Limbus جایی است که ارواح کودکان مرده و تعمید نشده در آن بسر میبرند. ارواحی که درین طبقه از دوزخ هستند شکنجه و عذابی نمی بینند، ولی برای ابد از «امید» محرومند.

سرود چهارم

ز صدائی در سرم پیچید و این خواب عمیق مرا بر هم زد . صدائی چنان سنگین بود که بشنیدن آن چون خفته‌ای که بزور بیدار شده باشد بخویش لرزیدم .

برخاستم و دیدگان خود را که خستگی از آنها بدر رفته بود باطراف دوختم . خیره نگریستم تا مگر دریابم که در کجا هستم . بحقیقت خوشتن را در کناره دره‌ای یافتم که غرقاب رنج است و جمله شکوه‌های بی پایان^۱ روی بدان دارند .

دره‌ای تاریک و عمیق و مه‌آلود بود ، چندانکه من ، با آنکه نگاه خویش را با عمق آن دوخته بودم ، در آن هیچ چیز تشخیص نمیدادم . شاعر که رنگ از رخ داده بود ، چنین آغاز سخن کرد : « اکنون بدنیای ظلمات سر ازیر میشوند . من از پیش میروم و تو بدنبالم خواهی آمد . » و من که تغییر رنگ او را دریافته بودم ، گفتم : « اگر تو که باید بهنگام تردید من قوی‌دل‌ کنی ، خود بترس افتاده باشی ، من چگونه بدین راه توانم رفت ؟ »

و او بمن گفت : « پریشانی آنانکه در زیر پای مایند ، این نقش ترحم را بر چهره من زده که تو آنرا نشان ترس پنداشته‌ای .

۱ - اشاره به ناله‌های دوزخیان، که از دست شنیده میشود .

دوزخ

برویم ، زیرا راهی دراز در پیش داریم . « بدینسان بود که وی پا به نخستین حلقهٔ پیرامون غرقاب ژرف نهاد و بدینسان بود که مرا نیز بدان برد .

در آنجا ، اگر شنوایی را قیاس گیرند ، ناله‌ای بجز زمزمهٔ آه‌هایی ملایم که هوای جاودان را میلرزاندند شنیده نمیشد^۱ .
این آهها ازرنج بی‌شکنجه‌ای می‌آمد^۲ که جماعاتی بسیار از کودکان و زنان و مردان بدان دچار بودند .

استاد مهربان بمن گفت : «چرا نمی‌رسی که اینان ارواح کدامین کسانی^۳؟ میل دارم که پیش از آنکه دورتر رفته باشیم ، دانسته باشی که ایشان گناهی نکردند ؛ و شاید هم حسناتی داشتند ، ولی این فضائل آنانرا بس نیامد ، زیرا رسم تعمید که باب آن آئینی است که تو بدان مؤمنی ، در مورد ایشان صورت نگرفته بود^۴ .

و اگر هم پیش از مسیحیت زیسته اند ، خداوند را چنانکه باید پرستش نکرده اند ؛ و من خود یکی از ایشانم .
بدین گناه است ، و نه بخاطر بزهی دیگر ، که ما دوزخی شده‌ایم ،

۱- اشاره بدانکه بر اثر تاریکی هیچ چیز را نمیتوان دید و فقط از راه گوش میتوان دریافت که کسانی در اینجا بسر میبرند .
۲- یعنی: ناله‌ای که از عذاب و شکنجه بر نمیخاست ، بلکه ازرنج درون سرچشمه میگرفت .

۳- کنایه از آنکه عقل و منطق بشری (که ویرژیل در کمدی الهی مظهر آنست)
احتیاج به سؤال و توضیح دارد تا بر اثر آن شك جای خود را به یقین به دهد .
۴ - اشاره به « غسل تعمید » مسیحی، که بی آن کسی رسماً مسیحی نمیشود ، همچنانکه بی ادای شهادتین مسلمان نمیتوان شد .

سرود چهارم

وتنها بدین عقاب محکوم آمده‌ایم که با آرزو اما بی امید زندگی
کنیم^۱ .

چون سخنش را شنیدم دلم را اسیر رنجی گران یافتم ، زیرا
دریافتم که مردانی بسیار ارزنده^۲ در این نخستین حلقهٔ دوزخ دربی تکلیفی
بسر می‌برند

برای آنکه ایمان خویش را بدین آئینی که بر هر تردید فائق می‌شود
استوارتر کرده باشم^۳ چنین آغاز کردم : « ای استاد ، ای مرشد من ،
مرا بگوی :

آیا هرگز کسی این جا بخاطر شایستگی خویش یا شایستگی
دیگری ، بیرون رفته است که رستگار شده باشد ؟ » و او که گنه سخنان
پر کنایه‌ام را دریافته بود^۴ ،

جواب داد : « تازه بدینجا آمده‌بودم^۵ ، که قادر مردی^۶ که تاجی

۱ - اشاره بدانکه حتی ساکنان لیمبو (اعراف) نیز مشمول جملهٔ آخر کتیبهٔ
دروازهٔ دوزخند که : آنها که ازین در وارد میشوند باید دست از هر امید بشویند .
منظور از بی‌امیدی در اینجا آرزوی دائمی نزدیکی به خداوند و محرومیت ازین
نزدیکی است . « با آرزو و بی‌امید » ، یعنی اینکه آرزوی فراوان داشته باشیم ، و
در این حال بدانیم که هیچکدام از آنها نخواهیم رسید .

۲ - اشاره به بزرگان دنیای کهن که پیش از مسیح میزیسته‌اند .

۳ - آئین مسیح ، که در آن نباید شك و تردید راه داشته باشد .

۴ - دانته قبلاً آگاه بوده که مسیح یکبار بدوزخ رفته است تا روح عمده‌ای
از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون برد ، ولی عمداً در لافافه و با کنایه سؤال کرده
تا ویرژیل درین باره بدو توضیح کافی بدهد .

۵ - ویرژیل ۱۹ سال پیش از میلاد مسیح مرده بود ، بنابراین هنگام مرگ
تقریباً ۵۰ سال بود که وی در دنیای دیگر بسر می‌برده است .

۶ - un possente ، اشاره به عیسی مسیح - باید تذکر داد که دانته در
سراسر دوزخ از اینکه صراحتاً نام مسیح را ببرد خودداری کرده ، و همه جا به کنایه
از او یاد کرده است .

دوزخ

با نشان پیروزی بر سر داشت^۱ ، بنزد ما آمد .
وی روح نخستین پدر ما^۲ ، و هابیل پسر او، و روح نوح، و موسی
قانونگزار مطیع^۳ ،
و ابراهیم شیخ بزرگ ، و داود پادشاه ، و اسرائیل را با پدر و
فرزندانش^۴ ، و راحیل را که او بخاطر اینهمه تلاش کرد^۵
و بسیار ارواح دیگر را با خود بیرون برد ، و همه آنها را رستگار

۱ - مقصودشان از نشان پیروزی علامت صلیب و مقصود از تاج ، شهادت عیسی
است . - از این سفر بعد از مرگ مسیح بدوزخ ، در انجیل تلویحاً سخن رفته (رساله
اول پطرس رسول - باب سوم) : «... در حالیکه بحسب جسم مرد لکن بحسب روح
زنده گشت، و بان روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند ، که سابقاً
نافرمانی در آورده بودند.» روایت مذهبی مسیحی حاکی است که مسیح پس از ستاخیز خود به طبقه
اول دوزخ رفت و دسته اول ارواحی را که باید رستگار شوند همراه خود از آنجا بیرون برد .
۲ - اشاره به آدم ، نخستین پدر نوع بشر - در متن ، برای « روح » کلمه
Ombra آورده شده که شاید « شیخ » ترجمه صحیح تری برای آن باشد ، ولی ما
در فارسی عادتاً کلمه «روح» را بدین منظور بکار میبریم و بدین جهت در این کتاب نیز
همه جا این کلمه بکار رفته است .

۳ - یعنی : واضع قوانین برای ملت اسرائیل (الواح عشره)، و مطیع در برابر
خداوند .

۴ - اسرائیل : یعقوب نبی - پدر اسرائیل : اسحاق نبی - فرزندان اسرائیل :
دوازده پسر او ، که شیوخ قبائل دوازدهگانه اسرائیل شدند .

۵ - Rachelé ، راحیل ، زن یعقوب ، که یعقوب برای آنکه لابان پدر او را
رادار بقبول ازدواج خود با دخترش کند ، چهارده سال خدمت او کرد ، (تورات -
سفر پیدایش - باب بیست و نهم) : «... پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد
و بسبب محبتی که بوی داشت در نظرش روزی چند نمود ، و یعقوب به لابان گفت زوجه ام
را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی در آیم ... پس لابان هنگام شام دختر خود
لیه را برداشته او را نزد وی آورد و او بوی در آمد - صبحگاهان دید که اینک لیه است،
پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی ، مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم،
چرا مرا فریب دادی ؟ لابان گفت ... هفته اینرا تمام کن و او را نیز بتو میدهم برای
هفت سال دیگر که خدمتت بکنی - پس یعقوب چنین کرد ... و به راحیل نیز در آمد و
هفت سال دیگر خدمت وی کرد ...»

سرود چهارم

کرد؛ و میل دارم بدانی که پیش از اینان ارواح بشری ازین جا بیرون نرفته بودند^۱ .

در حین سخن گفتن او ، ما از رفتن نایستاده بودیم ، و همچنان ازبیشه میگذشتیم ؛ منظورم بیشه ارواح درهم فشرده است .

نه چندان دور از آنجا که بخواب رفته بودم آتشی را دیدم که نیمکره ای ظلمانی را روشن کرده بود^۲ .

هنوز از آن اندکی دور بودیم ، اما نه آنقدر که تاحدی تشخیص نتوانم داد که این مکان جایگاه نامدارانی است .

گفتم : « تو که مایه افتخار علم و هنری^۳ ، اینان کدامین کسانی که چنین محترمانه از سرنوشت آن دیگران در امان مانده اند ؟ »

و او بمن گفت : « نام پرافتخار ایشان که در دنیای تو همچنان طنین افکن است ، آنانرا شایسته این لطف آسمان کرده که از آن بهره مندشان می بینی . »

در این هنگام ، صدائی را شنیدم که میگفت : « شاعر والارا بستائید . »

۱ - یعنی : قبل از آنکه عیسی با شهادت خود گناه آدم را خریداری کند ، هیچکس مستحق رحمت خداوند نشده و بنابراین هیچ روحی تا آن زمان به بهشت راه نیافته بود .

۲ - ترکیب جمله در زبان ایتالیائی طوری است که میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : « آتشی دیدم که نیمکره ای ظلمانی آنرا در میان گرفته بود . »

۳ - دانته در سرود هفتم دوزخ ، ویرژیل را « بزرگواری که همه چیز را میداند » وصف کرده ، یعنی مردی که هم به علوم وهم به ادبیات و هنرها احاطه دارد . يك جا نیز بدو دریای دانش ها « بحر العلوم » خطاب میکند .

روح او که رفته بود، باز میآید^۱
 چون صدا و طنین آن خاموش شد، چهار روح بزرگ را دیدم که
 بسوی ما میآمدند، و در آنان نه اثری از غم پیدا بود و نه نشانی از شادی^۲
 استاد مهربان چنین آغاز سخن کرد: «آن کس را که شمشیری
 بردست دارد^۳ و چون خداوند کار آن سه تن دیگر پیشاپیش ایشان راه
 میسپرد بنگر:
 وی «اومرو»^۴ شاعر رفعت جاه است، و آن دیگری که میآید،
 اوارتسیوی^۵ هجاگو، و سومی اوویدیو^۶، و آخری لوکانو^۷ است.

۱- این سخن را یکی از ارواح که با احتمال قوی روح همراست، دربارهٔ ویرژیل
 که چند ساعتی پیش از نزد ایشان رفته و اکنون باز آمده است، میگوید. ولی بعد
 از دانتته، غالباً این اصطلاح را در هر مورد که پای یادآوری و تجلیل از خود او بمیان
 آمده، باز گفته‌اند، و اصولاً این یکی از اشعار «کمدی الهی» است که بصورت ضرب‌المثل
 در آمده است *L'ombra sua torna dispartita* لقب شاعر و الاقدر اعلی «
 (altissimn poeta) که دانتته دربارهٔ ویرژیل بکار برده، اکنون در ادبیات ایتالیائی
 علی‌الاطلاق دربارهٔ خود او بکار میرود.

۲- یعنی: آنان نیز سرنوشت کلی ساکنین این قسمت از دوزخ را داشتند

۳- «شاعر شمشیردار» لقبی است که از قدیم، بخاطر کتاب ایلیاد، به هم

داده بودند.

۴- Omero (بیونانی همروس Homeros) بزرگترین شاعر دنیای کهن
 (قرن نهم پیش از میلاد مسیح) که مقام اول را در سراسر تاریخ ادبیات مغرب زمین دارد.

۵- Orazio (به لاتینی هوراسیوس Horatius)، شاعر بزرگ روم (۶۴-۸۰
 پیش از میلاد مسیح)، یکی از «سه پایه» نظم لاتین، صاحب: فصاید، نامه‌های
 منظوم، هجاها، و فن شعر.

۶- Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius)، شاعر بزرگ لاتین (۴۳
 پیش از میلاد مسیح - ۱۷ بعد از میلاد). صاحب کتاب: «استحالات» (Metamorphosis)
 که بکرات در «کمدی» دانتته مورد استفاده قرار گرفته است.

۷- Lucano (به لاتینی لوکانوس Lucanus)، شاعر لاتین (۳۹-۶۵)
 صاحب اثر حماسی معروف: فارسال pharsalia که در این کتاب غالباً مورد استفاده
 دانتته واقع شده است. لوکانوس بخلاف ویرژیل و سه شاعر دیگری که نام برده شده‌اند،
 شاعر درجهٔ اولی نیست، و جای تعجب است که دانتته بجای شاعری چون «لوکرس» از
 او نام برده باشد. ظاهراً علت این است که دانتته «فارسال» این شاعر را بدقت خوانده
 و با آن آشنائی کامل داشته است.



.. شاگردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم گردآمده بودند . (صفحه ۱۳۳)

سرود چهارم

و چون هریک از اینان با من در آن عنوان که هم اکنون کسی
برزبان آورد سپیم است^۱ ایشان به پیشباز من آمده‌اند، و کاری نکو
کرده‌اند.

بدین‌سان، اعضای مکتب زیبای این خداوندگار نغمه سرائی
را که چون عقابی بر بالای سر آن دیگران در پرواز است^۲ پیرامون هم
گرد آمده‌دیدم.

چون اندکی بایکدگر سخن گفتند، بسوی من گشتند و با اشاره‌ای
سلام گفتند، و استاد من که چنین دید لبخندی زد:

و آنگاه جمله آنان مرا به لطفی بیشتر نواختند و در جرگه خویشم
پذیرفتند، چنانکه من ششمین این خردمندان شدم^۳.

و قدم زنان در کنار یکدگر تا بروشنائی رفتیم، و از چیزهائی
سخن گفتیم که اکنون ناگفته‌شان اولی است، همچنانکه در آنجا
گفتنشان اولی بود.

پای کاخی منیع رسیدیم^۴ که هفت حصار بلند بر گرداگرد خود

۱ - اظهار فروتنی از جانب ویرژیل، که تجلیلی را که هومر از شخص او
کرده، به همراهان خود تعمیم میدهد.

۲ - اشاره به هومر، که تمام شعرای بزرگ غرب در حقیقت شاگردان مکتب
اویند.

۳ - از لحاظ تاریخ حق یا دانته است، حتی میتوان گفت که وی درین جمع
حقاً مقامی بالاتراز مقام ششم دارد. اما چنین ادعائی از طرف شخص او جنبه‌ای غرور
آمیز دارد، و دانته خود در برزخ (آخر سرود سیزدهم) اعتراف میکند که میترسد
بخطرات گناه غرور مدت زیادی در برزخ بماند.

۴ - این قصر، مثل غالب اشارات «کمدی آسمانی»، جنبه تمثیلی دارد،
منتها درباره مفهوم آن تعبیرات مختلف شده است. بهترین این تعبیرات، اینست که
این قصر رفیع نماینده «فلسفه» است، که در حقیقت عبارتست از فکر و منطق بشری
که از فروغ خدائی کمک نمیگیرد، بهمین جهت است که در تاریکی جهنم برپا شده
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

داشت وجویباری زیبا حلقه‌وار در حراست خویشش گرفته بود .
جویبار را چون زمینی استوار در نور دیدیم ، و همراه این خردمندان
از هفت دروازه بدرون رفتیم تا بچمنزاری سرسبز رسیدیم .
در آنجا کسانی با نگاه‌های خاموش و سخت نشسته بودند که
سراپایشان ابهتی بسیار داشت . کم حرف میزدند و صدائی دلنشین داشتند
بیکی از گوشه‌ها رفتیم که مکانی سرگشاده و روشن و مرتفع بود ،
چنانکه از آنجا جملگی را میتوانستیم دید .

درست در فرا روی من ، بر چمن خرم ، ارواح بسیار نامداران را
نشانم دادند که هنوز خویشتن را از دیدارشان غرق شوق مییابم .
التر^۱ را با همراهان فراواتش دیدم و در میان آنها توانستم «آتوره»^۲ و
«ائتا» و «سزار» را که غرق در سلاح بود و نگاهای تندرو آساده داشت بشناسم .

بقیه از صفحه قبل

است . هفت حصار آن مظهر هفت رشته علوم ، و هفت رشته هنرهای زیبا هستند . بنای
فلسفه که مطلقاً زاده نبوغ بشری است و از علم الحیات مدد نمی‌گیرد ، چنانکه در
«دوزخ» دانته ذکر شده ، نوری مستقل دارد که این کاخ را در ظلمت دوزخ روشن میکند .
ولی این نور ، نورضعیفی است غیر از آن روشنائی فروزان که از خورشید میآید ، و
مظهر فروغ خداوندی است . مراد از اطلاق عنوان قصر یا دژ castello بدین بنا ،
این است که آنها که بیرون ازین مکان هستند ، یعنی مردم عادی که با منطق و فلسفه
سر و کار ندارند ، نمیتوانند بدان راه یابند ، و ناگزیر باید در تاریکی محض بسر
برند .

۱ - Elettra (الکترا Electra) دختر اطلس Atlas پادشاه افسانه‌ای
مراکش بود که بدست خدای خدایان یونان بصورت رشته جبال اطلس در آمد و محکوم
بدان شد که همیشه کره زمین را بر پشت خود نگاه دارد . الکترا ، دختر این پادشاه ،
از خدای خدایان فرزند زاده که دادانوس نام گرفت و ترویائی ها از نسل او بوجود
آمدند ، بنابراین رومی ها نیز از اعقاب این الکترا بشمار میآیند .

۲ - Ettore ، هکتور (Hector) پسر پادشاه ترویا ، قهرمان افسانه‌ای ایلیاد
که در جنگلهای ترویا دلیریهای داستانی کرد و آخر کشته شد .

سرود چهارم

در جانب دیگر «کامیلا» و «پنته زیلئا» را دیدم، و شاه «لاتینو» را که در کنار دخترش «لاوینیا» نشسته بود.^۱

«بروتو» را که «تار کوینو» در برابرش هزیمت آورد، دیدم، و «لو کرتسیا»، و «یولیا»، و «مارتسیا»، و کرنیلیا^۲ را، و در کناری دور از دیگران صلاح‌الدین^۳ را دیدم.

و چون اندکی بالاتر نگرستم، استاد جمله دانایان^۴ را دیدم که

۱ - Camilla (به شرح ۹۵ صفحه ۱۴ مراجعه شود) - pentesilea ملکه افسانه‌ای کشور آمازون‌ها (زنان جنگجو) که در پائین آسیای صغیر میزیستند و با نوع مردان دشمن بودند. این آمازون‌ها سلاحشوران آرامش ناپذیری بودند که پیوسته بسر زمینهای اطراف می‌ناخندند و آنها را بدست غارت میدادند، و در جنگلهای ترویای علیه یونانیان وارد پیکار شدند؛ ویرژیل در اثیس از این ملکه با ستایش نام برده است - Re Laitno، پادشاه لاسیوم، یکی از نواحی ایتالیا، که نام «لاتین» از آن آمده است - Lavinia دختر این پادشاه که بزوجیت « اثا » درآمد (به شرح ۱ صفحه ۸۸ و شرح ۱ صفحه ۹۷ مراجعه شود).

۲ - Bruto، لوسیوس یا نیوس برتوس (Brutus) کنسول رومی که تارکین‌ها، نخستین پادشاهان رومی را از روم بیرون راند و رژیم جمهوری را اعلام کرد - Tarquino، «تارکینوس پر جلال»، آخرین پادشاه روم که بدست برتوس خلع شد - Lusrezia (لو کرتسیا) زن کلاتینوس کنسول روم که همکار برتوس بود، و قصد تعرض تارکین به ناموس او باعث انقلاب رم و القای سلطنت شد - Julia، یولیا، دختر ژول سزار که به زوجیت پومیه، کنسول معروف روم و حریف سزار درآمد - Marzia مارتسیا، زوجه کاتن سنااتور رومی که در سال ۴۶ پیش از میلاد مسیح خود را کشت تا ناظر از بین رفتن آزادی در روم و استقلال دیکتاتوری سزار نباشد. ویرژیل دانته در برزخ با خود کاتن ملاقات می‌کنند - Corniglia کرنلیا، مادر دوبرادز معروف رومی: تیریوس گراکوس و کایوس گراکوس، که نقش سیاسی مهمی در دوره جمهوری روم بازی کردند؛ «کرنلیا» از نظر پاکدامنی و تقوای فراوان خود شهرت دارد، و اصولاً همه زنانی که در این جا اسم برده شده‌اند، به پاکدامنی معروفند.

۳ - saladino، صلاح‌الدین ایوبی، سلطان ایرانی نژاد معروف مصر، که در جنگهای صلیبی با مسیحیان دست و پنجه نرم کرد و بارها شکستشان داد، و در زمان دانته اروپا از نام آوریهای او و نیز از وصف جوانمردیها و مردانگیهایش پر بود.

۴ - اشاره بازسطو که معلم کل، یا معلم اول، یا معلم الحکیم لقب دارد، و او را در قرون وسطی استاد تمام حکما و دانشمندان می‌شمردند. اصطلاح «جمع فیلسوفان» ترجمه filosofica famiglia است که دانته در اینجا بکار برده، و مترادف تحت اللفظی آن «خانواده فلسفی» است.

دوزخ

در جمع فیلسوفان نشسته بود .

همه دیده بدو دوخته بودند و مقام ارجمندش را پاس میداشتند:

وسقراط و افلاطون را دیدم که از دیگران بوی نزدیکتر بودند ؛

ذیمقراط^۱ را که وی دنیا در نظرش زاده تصادف است ، و دیوجانس و

آناکساگوراس و طالس امید و کلس و ارقلیطوس و زنون^۲ را دیدم ،

و نیز آن شناسنده^۳ بر دست خواص نباتات را - مقصودم دیوسکوریده^۴

است - و « ارفئو » را و « تولیو » را ، و « لینو » را ، و آن « سنهکا » را که عالم علم

اخلاق بود^۵ ،

واقلیدس هندسه دان را ، و بطلمیوس و بقراط و ابن سینا و جالینوس

۱ - Democrito ، دیمو کراتس ، فیلسوف بزرگ یونانی در قرن پنجم پیش از میلاد ، که معتقد بود دنیا بر اثر اصطکاک اتم ها و تلیق آنها ، صرفاً بحسب تصادف بوجود آمده است ، و نظریه او که در قرون وسطی مطرود بود ، با علوم امروزی بسیار نزدیک است .

۲ - Diogenès ، دیوجانس ، فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم و چهارم پیش از مسیح که داستان گفتگوی او با اسکندر معروف است - Anassagora اناکساگورس (اناکساگوراس) فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح ، که معلم پریکلس بود - Tale ، تالس (طالیس) ، فیلسوف و ریاضی دان بزرگ یونانی قرون ششم و هفتم پیش از مسیح - Empedoclès فیلسوف یونانی نژاد جزیره سیمیل قرن پنجم پیش از مسیح - Eraclito ارا کلتاوس (ارقلیطوس) فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از مسیح - zenone زنون فیلسوف بزرگ یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، واضع مکتب معروف حکمت رواقی .

۳ - Dioscoride طبیب یونانی قرن اول پیش از مسیح ، که کتاب معروفی درباره خواص گیاهان از نظر درمان امراض دارد .

۴ - Orfeo شاعر نیمه افسانه ای یونان ، هم نام با « اورفئوس » رب النوع یونانی که فن موسیقی را ابداع کرد Tullio نام کوچک مارکوس تولیوس سیرون ، خطیب و سیاستمدار معروف رومی ، که حریف بزرگ ژول سزار بود (۱۰۶ - ۴۳ پیش از مسیح) . - Lino (لینوس) شاعر و موسیقی دان افسانه ای یونان که او را پسر آپولن خدای موسیقی میدانستند - Seneca (لوسیوس - اثوس سنا « سنک ») فیلسوف و شاعر معروف لاتین (۲ - ۶۵) که مربی نرون بود و بدست او کشته شد . اشاره داتنه به « آن سنکا که عالم اخلاق بود » از این جهت است که در قرون وسطی تصور میکردند سنکای فیلسوف و سنکای شاعر و تراژدی نویس دو نفر بوده اند .

سرود چهارم

و ابن‌الرشد صاحب تفسیر بزرگ.^۱

نمیتوانم جمله آنها را که دیدم نام برم، زیرا درازی موضوع
چنانم باختصار و میدارد که غالباً سخن حق مطلب را ادا نمیتواند
کرد.^۲

جمع شش نفری ما بدو نفر تقلیل یافت^۳؛ و راهنمای خردمند من
مرا از راهی دیگر ازین مکان آرام بیرون برد و دو باره وارد فضای
مرتعی^۴ کرد؛

و من پابجائی نهادم که هیچ فروغی بر آن نمیتابد.

۱ - Euclide (اقلیدس)، ریاضی دان بزرگ یونان (قرن چهارم پیش از
مسیح) که علم هندسه را بنیاد نهاد - Tolommeo (پتولمئوس، بطلمیوس) ریاضی دان
و دانشمند بزرگ علم هیئت، که نقشه های جغرافیائی او و طریقه ریاضی «بطلمیوسی»
که از وی مانده شهرت بسیار دارد - Ippocrate (هیپوکراتس، ابقراط) بزرگترین
طیب یونانی که در قرون پنجم و چهارم پیش از مسیح میزیست - Galieno (گالینوس،
جالینوس) طیب بزرگ یونانی در قرن دوم میلادی. که در آسیای صغیر میزیست و در
حدود سال ۲۰۰ مرد - Averroës (ابن‌الرشد) فیلسوف و حکیم معروف عرب،
که در قرن ششم هجری در اندلس میزیست، و از جمله تألیفات او تفسیر معروفی بر
ارسطو است که در قرون وسطی در تمام اروپا شهرت داشت، بدین جهت دانته او را
«مفسر بزرگ» نامیده است.

۲ - در قسمت دوم کمدی آسمانی، یعنی در «برزخ»، فهرست دیگری از
بقیه کسانی که در این حلقه از دوزخ بسر میبرند نقل است (برزخ، سرود بیست و
دوم)

۳ - اشاره بدانکه همروهوراس و اووید و لوکانو در جای خود مانده اند و فقط
ویژیل و دانته از آنجا بیرون رفته اند.

۴ - اشاره به آه ها و ناله های آرامی که پیوسته هوای این قسمت از دوزخ
را می لرزاند و در اول این سرود از آن سخن رفته است.

سرود پنجم

طبقه دوم دوزخ :

شهوت پرستان

ازین طبقه ، دوزخ واقعی شروع میشود . ویرژیل ودانته از معنی که پاسدار اصلی جهنم ، «مینوس» ، در آن بانجام وظیفه مشغول است ، یعنی گناهان دوزخیان را سبک و سنگین میکند و هر یک از ایشان را بتناسب معصیتش بطبقه خاصی از دوزخ میفرستد ، میگذرند و وارد طبقه دوم میشوند که مخصوص شهوت زانان و نفس پرستان است . دوزخیان این طبقه در معرض طوفانی ابدی قرار دارند ، زیرا در زندگانی خود در برابر طوفان امیال و شهوات نفسانی پایداری نکرده اند ، فضائی که در آن بسر میبرند ظلمانی است ، زیرا در حیات خود دیده را ، هم بروی روشنی عقل بشری وهم به فروغ صفای الهی بسته بودند .

با این همه دانته ، شاید بی اینکه خود توجه خاص داشته باشد . نسبت باین دسته دوزخیان گذشت و اغماض بیشتری نشان میدهد ، زیرا بهر حال گناه آنان گناه عشق است ، و خوب یا بد با محبت سروکار داشته است که هر جرم سنگینی را سبک میکند . ولی درین مورد وی نسبت بدانان که بخاطر عشقی واقعی ، ولو گناهکارانه ، دوزخی شده اند اغماض بیشتری دارد تا به شهوترانانی از قبیل سمیرامیس و کلئوپاترا . - ماجرای شاعرانه و دلپذیر «فرانچسکادی ریمنی» که در این سرود بتفصیل نقل شده از معروفترین فصول کمدی آسمانی است .

بدینسان ، از نخستین حلقه پائین رفته و قدم بحلقهٔ دومین گذاشتم
که پهنائی کمتر دارد^۱ ، اما در آن آنقدر رنج بیشتر نهفته است که
دوزخیان را از فرط عذاب به فریاد و امیدارد^۲ .

«مینوس»^۳ بوضعی موخس در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید.
گناهان کسان را بهنگام ورودشان میسنجد و در بارهٔ آنها قضاوت میکند
و با حلقه کردن دم خویش هر کس را بجای مناسب او میفرستد .
مقصودم آنست که روح بدزاده چون در برابر او آید ، به جمله
گناهان خویش اعتراف میکند^۴ ،

۱ - قبلاً گفته شد که هر طبقهٔ دوزخ دانه از طبقهٔ قبلی آن کوچکتر است ،
زیرا به مرکز زمین نزدیکتر است .

۲ - اشاره به خاموشی نسبی طبقهٔ اول ، که در آن جز سروصدای آه های
نومیدی شنیده نمیشود .

۳ - Minos در اصل یکی از نیمه خدایان میتولوژی یونان است . بعقیده
یونانیان ، زئوس ، خدای خدایان ، عاشق «اروپا» دختر پادشاه فینیقیه شد و خود را
بصورت گاو میشی در آورد و او را ربود ، سپس با وی در آمیخت و ازین همخوابگی مینوس
بدنیا آمد که بعد ها پادشاه جزیرهٔ کرت شد و چنان به عدالت پیشگی و قانونگذاری
شهرت یافت که پس از مرگ او را قاضی ارواح مردگان کردند . در «اتیس» ویرژیل ،
هنگامیکه اثا به سفر دوزخ میرود ، «مینوس» نظیر همین سمتی را بعهده دارد که در
دوزخ دانه بعهده اوست ، با این تفاوت که دانه وی را بصورت شیطنی دم دار و
زشترو در آورده است . شاید این شکل حیوانی او از آن لحاظ که خدای خدایان
برای پدید آوردن وی بشکل گاو میشی در آمد به دانه القاء شده باشد . از
نظر تمثیلی ، این زشتی نمایندهٔ وجدان معذب گناهکارانی است که باید برای تعیین
سرنوشت خود در برابر این شیطان حاضر شوند . باید متوجه بود که محکومین طبقهٔ
اول دوزخ از نفوذ مینوس خارزند و وی فقط سرنوشت محکومین طبقات بعد را در
دست خود دارد .

۴ - کنایه از اینکه وجدان گناهگر او را با استقبال عذابی که شایستهٔ اوست
میفرستد

دوزخ

و این گناه شناس ، میسجد که کدامین درك شایسته اوست ؛
آنگاه دم خویش را بتعداد در کاتی که وی باید در دوزخ پائین رود ، حلقه
میکند^۱ .

همیشه جمعی کثیر در برابرش ایستاده اند ، و هر روحی از ایشان
بنوبت خود در معرض قضا قرار میگیرد ، همه آنان میگویند و میشوند و
بعد پائین پرتاب میشوند .

بدیدار من ، مینوس لختی دست از انجام مأموریت سنگین خود
برداشت و گفت : «تو که بدین خسته خانه درد کشان آمده ای ،
خوب ببین که پا بکجا مینهی و خویش را بدست که میسپاری^۲ :
هش دار که کشادگی دزی که در برابر داری ، فریبت ندهد^۳ !» و راهنمای
من بدو گفت : «چرا فریاد میکشی ؟

این سفر مقدر^۴ او را مانع مشو ، زیرا در آنجا که هر چه بخواهند
میتوانند کرد چنین خواسته اند ؛ و پیش از این چیزی درین باره میپرس .»

۱ - این طرز خاص صدور حکم ، در میتولوژی یونان و هیچ جای دیگر سابقه
ندارد و ابداع خود دانه است . طرز عمل مینوس اینست که گناهان هر دوزخی را که
پس از مرگ در برابر او حاضر میشود ، بدقت سبک و سنگین میکند و طبق طبقه بندی
خاصی که از لحاظ نوع گناهان ارواح در جهنم برقرار است ، تشخیص میدهد که دوزخی
باید بکدام يك از طبقات برود ، آنگاه برای طبقه اول تا نهم ، از يك تا نه بار دم
خود را بدور کمر حلقه میکند .

۲ - این در حقیقت توهینی است که از طرف دربان دوزخ به ویرژیل میشود ،
زیرا مینوس ازین ناراضی است که ویرژیل خیال دارد شکاروی را سالم از دوزخ
بازگرداند .

۳ - یعنی همیشه ازین در آسان میتوان وارد شد ، اما خارج شدن از آن مشکل
است . کنایه ازینکه همیشه دخول به وادی گناه آسان است و بهمین جهت مردمان
فریب این لطف ظاهر را میخورند .

۴ - سفر مقدر او (lo suo fatale andare) سفری که از جانب خداوند
خواسته شده است .



میتوس ، پاسدار دوزخ ، در آنجا نشسته است و دندان برهم میسپارد . . . (۱۳۷۸ میلادی)

اکنون بشنیدن ندبه های درد آلوده پراخته ام. بدانجا رسیده ام که
ضجه های فراوان گوش را آزار میدهد .
به مکانی محروم از هر گونه فروغ آمده ام که چون دریائی طوفانی
که سیلی خور بادهای مخالف شده باشد ، سخت درجوش و خروش است .
طوفانی دوزخی و آرامش ناپذیر ، ارواح را در کشاکش خود همراه
میبرد ، و جملگی را بر یکدگر میغلطاند و در هم میکوبد و میآزارد .
وقتی که اینان در برابر آوار^۱ میرسند ، فضا یکسره از فریادواز
ناله و ندبه آکنده میشود ، زیرا جمله این ارواح قدرت الهی را بیاد کفر -
کوئی نمیگیرند .

دریافتم که قربانیان این عذاب ، شهوت پرستانی هستند که عقل را
بنده هوس کرده اند^۲

و همچنانکه سارها در فصل سرما بصورت دسته هائی انبوه و فشرده ،

۱ - تا کنون درباره این کلمه آوار (la ruina) که درینجا بکار رفته ،
صدها صفحه بدست مفسرین کمدی الهی ودانته شناسان سیاه شده است ، وبا این همه
هنوز نظرواقعی شاعر درست روشن نیست . مفهوم عادی این کلمه ویرانی و فروریختگی
است ، ودانته چند بار دیگر نیز (در سرودهای ۱۲ و ۲۱ دوزخ) آنرا تکرار میکند .
قاعدتاً باید منظور او دیواره ای باشد که راه خروج از يك طبقه و ورود بطبقه دیگر
است . تفسیری که بیشتر قابل قبول بنظر میرسد ، اینست که این ویرانی ها بر اثر زلزله ای
روی داده که یکبار هنگام سقوط شیطان اعظم به مرکز زمین ، و یکبار دیگر بر اثر مرك
عیسی در دوزخ روی داده ، چنانکه در این سفر اخیر حتی پل قسمت ششم طبقه هشتم
دوزخ شکسته و فروریخته است (رجوع شود به سرود ۲۴ دوزخ و حواشی آن)

۲ - carnali - این دسه اولین دسته دوزخیانی هستند که واقعاً در جهنم
مورد مجازات قرار گرفته اند . کیفر آنها از همه دوزخیان دیگر سبکتر است ، زیرا
گناهشان طبیعی تر و از طرف دیگر با «عشق» که تطهیر کننده معاصی است نزدیکتر
است . شهوت پرستان محکوم بدانند که الی الابد در فضائی ظلمانی دستخوش طوفان
باشند . این ظلمت و طوفان کنایه از تاریکی فروغ عقل در برابر هوس و غلبه تمایلات
نفسانی است که چون طوفانی به آدمی روی آور میشود .

دوزخ

بال زنان پرواز می‌آیند ، این ارواح تبه‌کار نیز دسته دسته در حر کنند .
از اینجا و از آنجا ، از پائین و از بالا ، رانده میشوند . هرگز امیدی
بیاریشان نمی‌آید : نه امید آرامشی ، بلکه امید رنج کمتری .

و همچون درناها که در صفی دراز بدنبال هم پرواز میکنند و آواز
میخوانند ، ارواحی درد کش را دیدم

که با فشار طوفان پشت سر یکدیگر در حرکت بودند . لاجرم گفتم:
« استاد ، اینان که در دل فضای ظلمانی چنین کیفر می‌بینند کیانند؟ »
وی بمن گفت: « نخستین این ارواحی که سر شناسائیشان داری، ملکه
السنه گوناگون بود^۱

وی چنان غرق در نفس پرستی شد که در دوران فرمانروائیش
خود کامگی بصورتی مشروع در آمد تاراه را بر سر زنشی که وی مستحق آن
بود بسته باشد^۲

این زن سمیرامیس است که چنانکه خوانده‌ایم زن نینو^۳ بود و

۱ - مقصود سمیرامیس Semiramis ملکه معروف آشور است که ملتهای
مختلف ، با زبانهای مختلف ، تحت فرمانش بودند . سمیرامیس ، با آنکه
حقی تاریخ حکمروائی او را نیز بین ۱۳۵۶ و ۱۳۱۴ پیش از مسیح تعیین کرده‌اند ،
بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد و مسلم نیست که واقعاً چنین ملکه‌ای وجود داشته است .

۲ - منظور اینست که سمیرامیس هر گونه روابط جنسی را بی‌اینکه احتیاج بصورت
شرعی و عرفی داشته باشد برای اتباع خود مجاز کرده بود . این روایت را دانت از
هوراس نقل کرده است .

۳ - Nino ، نینوس ، پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس که بدست زنش

کشته شد .

سرود پنجم

جانشین او شد ، و سرزمینی را در فرمان داشت که اکنون سلطان بر آن حکم میراند^۱ .

آن دیگری زنی است که خود را بخاطر عشق کشت و پیمانی را که بر بستر مرگ سیکئو بسته بود بگسست^۲ . و آن بعدی، کلئوپاترا س شهوتران است^۳ .

۱ - La terra che il Soldan corregge سلطان در زمان داتنه لقب پادشاهان مصر بود ، زیرا در سال ۱۳۰۰ مسیحی هنوز دوران سلاطین عثمانی آغاز نشده بود . ظاهراً داتنه « بابل » کنار فرات را بسا « بابل » کنار نیل که در آن زمان مقر سلطان مصر بود اشتباه کرده ، و بدین ترتیب مصر را بجای آشور و بین‌النهرین گرفته است .

۲ - اشاره به Didone ملکه کارتاژ که طبق افسانه های یونانی و رومی بنیان گذار این شهر بود . وی دختر بلوس Belus پادشاه شهر صور (فینیقیه) بود ، و پس از آنکه Zicheo (سیکئوس) شوهرش مرد بر بالای جسد او سوگند خورد که هرگز با مرد دیگری زناشوئی نکند ، اما بعد از سقوط ترویا و سفر « اثنا » بافریقا و ایتالیا ، (بشرح ۱ صحنه ۸۸ و ۱ صحنه ۹۷ مراجعه شود) ، اروس Eros ، پسر زهره ربه النوع عشق سراغ او آمد و او را عاشق اثنا کرد ؛ وی مدتی با اثنا بسربرد ، ولی بخاطر پیمانی که بسته بود زن او نشد ، و پس از آنکه اثنا ویرا ترك گفت ، « دیدونه » توده هیزمی بر افروخت و با همه وداع کرد و خود را در آن افکند . - در طبقه بندی کلی دوزخ داتنه ، دیدونه باید در طبقه هفتم جهنم که مرتکبین گناه خود کشی در آن بسر میبرند جای داشته باشد ، ولی داتنه استثنائاً این گناهکار زیبا را در طبقه دوم جای داده است تا عذاب کمتری ببیند ، زیرا خود تصریح میکند که « وی خویش را بخاطر عشق کشت » . در کتابهای اول و چهارم اثیس ، ویرژیل بتفصیل از این ملکه زیبا سخن گفته است .

۳ - Cleopatràs کلئوپاترا ، ملکه مصر که یکی از معروفترین زنان تاریخ جهان است (۶۷ - ۳۰ پیش از مسیح) . وی زنی زیبا و هوشمند و جاه طلب و هوسباز بود ؛ نخست معشوقه ژول سزار و بعد معشوقه اتونئیوس سردار روم شد و بخاطر او جنگ داخلی معروفی در امپراطوری رم در گرفت که بشکست و مرگ اتونئیوس و بعد از آن به خود کشی کلئوپاترا منجر شد .

دوزخ

«النا»^۱ را ببین که بخاطرش دورانی چنین شوم سپری شد، و «اکیله»^۲ بزرگ را بنگر که در آخر کار بنیروی عشق جنگید.
«پاریس»^۳ را ببین، و «تریستانو»^۴ را، و با انگشت بیش از هزار روح را نشانم داد و نامشان را گفت، که جملگی راعشق ازدنیای ما برون برده بود.

چون حکیم خویش را شنیدم که نام بانوان دوران گذشته و

۱ - Elena ، «هلنا» ملکه زیبای اسپارت ، زن منلاس Menelas ؛ طبق افسانه های یونانی جنگ خانمانسوز و معروف ترویا بخاطر این زن آغاز شد ، زیرا پاریس ، پسر پادشاه ترویا ، عاشق وی شد و هلنا ، در غیاب شوهرش ، با پاریس که از شوهر او زیبا تر بود فرار کرد و به ترویا رفت . جنگی که برای بازگرداندن «هلنا» در گرفت ده سال بطول انجامید و داستان این جنگ موضوع شاهکار حماسی معروف هومر، یعنی ایلیاد است . اشاره دانه که «بخاطر او دورانی چنین شوم سپری شد» بدین جنگهای ترویا است .

۲ - Achille ، قهرمان افسانه ای یونانی در جنگهای ترویا ، که ایلیاد هم پر از وصف دلیریه و رزم آزمائیهای اوست . اخیلوس (اشیل) که روئین تن بود از رفتار یونانیان ناراضی شد و از جنگ کناره گرفت ، و هرچه کردند که وی بمیدان آید و از شکست قطعی یونانیها جلوگیری کند سودمند نیفتاد، و درین میان بدام عشق «پولو کسنا» polyxene دختر پادشاه ترویا افتاد و تصمیم گرفت بخاطر این دختر علیه یونانیان وارد کارزار شود ، ولی در این هنگام ، بدست پسر پادشاه ترویا کشته شد .

۳ - paris ، پاریس، پسر پادشاه ترویا ، که هلنا زن پادشاه اسپارت را ربود و به کشور خود برد ، آتش جنگ ترویا را برافروخت .

۴ - Tristano ، تریستان ، قهرمان یکی از معروفترین داستانهای عشقی قرون وسطای اروپا ، که ماجرای عشق سوزان و بدعاقبت او با ایزولده Isolde مثل داستان لیلی و مجنون یا وامق و عذرا ، ضرب المثل شده و موضوع بسیار داستانها و اشعار و نمایش ها و آثار نقاشی و موسیقی قرار گرفته است .

تریستان شوالیه ای بود که عاشق ایزوت ، زن زیبای عمومی خودش «مارکو» (پادشاه کورنوای ، جنوب انگلستان) شد ، زیرا او و ایزوت بجای زهر اشتیها اکسیر عشق نوشیده بودند . عشق این دو آمیخته با خویشنداری بود و هیچیک مرتکب «گناه عشق» نشدند ، اما «مارکو» یک روز که آنها را در کنار هم در جنگلی یافت ، با اینکه این دو شمشیری در میان خود نهاده بودند تا هیچیک از آن تجاوز نکنند ، بخشش آمد و تریستان را کشت .

شوالیه‌ها را^۱ برایم بر شمرد، دلم برحم آمد، و خویش را در نیمه راه سرگشتگی یافتم.

چنین آغاز کردم: «ای شاعر، دلم می‌خواهد با این دو تن که دوشا دوش هم ره می‌سپرند و در میان باد چنین سبک وزن مینمایند، گفتگو کنم».

و او بمن گفت: «وقتی که بما نزدیکتر آیند، آنان را خواهی دید، پس بحق آن عشقی که بدینجایشان کشانده بسوی خویششان بخوان، و خواهند آمد».

چون باد آنان را بسوی ما راند، بانگ برداشتم که: «ای ارواح دژم، اگر کسی دیگر شما را مانع نیست^۲، بیائید و با ما سخن گوئید!

چونانکه کبوتران بهوای دل خود در فضا پر گشایند و گشوده بال و استوار هوا را در طلب بسپرند و بسوی آشیان دلپذیر خویش باز آیند، اینان از جمعی که «دیدو» در آن است^۳ برون آمدند و از فضای ناخوش روی بجانب ما آوردند، زیرا فریاد صمیمانه^۴ مرا اجازه‌ای بسیار بود».

۱ - کلمه شوالیه‌ها، ترجمه cavalieri است که لقب جوانمردان و دلیران قرون وسطی بود، و در ایران برسم فرانسه به «شوالیه» معروفند.

۲ - یعنی اگر خداوند، یا شیطان، بشما اجازه دهد.

۳ - مقصود آن دسته‌ای از عشاق است که مانند دیدونه (به شرح ۳ صفحه ۱۴۳ - اجمعه شود) بخاطر عشق مرتکب گناه شدند، نه مانند سمیرامیس بخاطر شهوت پرستی.

۴ - ماجرای عاشقانه‌ای که دانته بدان اشاره میکند، یکی از زیباترین قسمتهای «دوزخ» است، و حس اغماض و حسن نظری که وی نسبت بدین دو ابراز داشته، در هیچ جای دیگر دوزخ دیده نمیشود. اصل این ماجرا از لحاظ تاریخی چنین است:

در سال ۱۳۷۵، جوانی مالاتستا Malatesta، یکی از اشراف شهر ریمنی Rimini، در نزدیک فلورانس، که «جوانی لنک» لقب داشت و شوالیه‌ای جنگجو و دلیر اما بسیار زشت‌رو بود و پایش می‌لنگید، فرانچسکا Francesca دختر «گویدوداپولنتا» بقیه در صفحه بعد

دوزخ

«ای آدمیزاده نکوخوی پا کدل^۱ که در فضائی چنین قیصرگون بدیدار
ما آمده‌ای که زمین را رنگ خون زدیم ،
اگر سلطان کائنات^۲ را با ما سردوستی بود، بدر گاهش دعا میکردیم
که ترا مشمول رحمت خود کند، زیرا تو نیز بر رنج جانکاه ما رحمت
آوردی .
هر آنچه را که مایل بشنیدن و گفتش باشی ، تا وقتیکه باد به
خاموشی کنونی خویش بماند ، خواهیم شنید و در باره آن با تو سخن
خواهیم گفت .^۳»

بقیه از صفحه پیش

یکی از زمامداران شهر «راونا» Ravena را بخاطر مصالح سیاسی ، به زنی گرفت .
فرانچسکا به زیمینی شهر شوهرش آمد و در کاخ اوسکنی بگزید ، اما بمحض دیدن
«پائولو» paolo برادر شوهر خود ، که شوالیه‌ای بسیار زیبا و آراسته بود (واحد احتمال
قوی می‌رود که دانته در اوایل جوانی خود او را در فلورانس دیده باشد) عاشق او شد .
پائولو شش سال پیش از آن ازدواج کرده بود و دزین هنگام دودختر داشت . با این
وصف میان او و فرانچسکا روابط عاشقانه برقرار شد و این رابطه سالها دوام یافت ، تا
آنکه يك روز، در فاصله سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶ ، جوانی ، شوهر فرانچسکا ، که
بی‌خبر بکاخ وارد شده بود آن دو را در بستر فرانچسکا در آغوش یکدیگر یافت و هر دو
را یکجا بقتل رسانید . - بعدها این ماجرا باشاخ و برگ‌های شاعرانه آراسته شد،
چنانکه گفتند عشق فرانچسکا به برادر شوهرش از آنجا آمده بود که شوهر او برادر
خویش را بوکالت از طرف خود برای اجرای صیغه عقد فرستاده بود و فرانچسکا در نظر
اول بدین پندار که وی شوهر او است ، دل به مهر او بسته بود . - فرانچسکا عمه
«گویدونو ولاداپولنتا» اشرافی بزرگ «راونا» بود که دانته سالهای آخر عمر خود را
تحت حمایت او بسربرد و از طرف وی محبت فراوان دید ، و قطعاً بهمین جهت است که
ماجرای عشق فرانچسکا و پائولو را با این علاقمندی فراوان نسبت بدانها نقل کرده و
آنها بصورت یکی از اوزاق جاودانی ادبیات جهان در آورده است .

۱ - از اینجا بی‌بعد فرانچسکا است که سخن میگوید .

۲ - پادشاه عالم آفرینش il re dell' universo : خدا - اشاره بدانکه

دوزخیان حتی از حق دعا کردن نیز محرومند .

۳ - ازین شعر ، چنین مفهوم میشود که خداوند به « طوفانی که هرگز آرام

نمیشود» (مصرع ۳۱ سرود پنجم) اجازه داده است که لحظه‌ای چند آرام گیرد تا دانته
بتواند سخنان فرانچسکا را بشنود .



ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپارند و در میان باد چنین
سبکوزن مینمایند گفتگو کنم «
(صفحه ۱۴۵)

سرود پنجم

سر زمینی که من در آن زادم در کرانه‌ای واقع است که رودپو
بدان سرازیر میشود تادر آنجا همراه شعبه‌های دیگرش آرامش گزیند^۱ .
عشق که در دل‌های حساس درمیگیرد، این کس را که می‌بینی، شیفته
آن پیکرزیبائی کرد که بزور از منستانند، و اینکار را چنان کردند که
هنوز از آن در رنجم^۲ .

عشق که هیچ محبوبی را از مهر عاشق محروم نمیدارد^۳ ، ازین
دلدار من لذتی چنانم بخشید که هنوز نیز ، چنانکه می‌بینی، بترکم نگفته
است .

عشق ، ما هر دو را بجانب مرگی واحد برد : و اکنون حلقه
قابیل^۴ در انتظار آن کس است که زندگی را از ما ستاند . « اینها بود

۱ - PO معروفترین رودخانه ایتالیا که از آلپ سرچشمه گرفته و از لمباردیا
میگذرد و به دریای ادریاتیک میریزد ، و شهر «راونا» که زادگاه «فرانچسکا» است
در نزدیک مصب آن واقع است . - «با شعبه‌های دیگرش از درسازش آید» : اشاره
بدان که شعبه‌های مختلف آن در این جا بهم می‌پیوندند و یکی میشوند .

۲ - اشاره به ضربت ناگهانی که بدست شوهر فرانچسکا به زنتش وارد آمده ،
بطوریکه حتی فرصت توبه بدو نداده است ، و ازین راه است که فرانچسکا بدوزخ آمده
است و تلخی این ضربت را الی‌الابد احساس میکند .

۳ - بسیاری از مفسرین دانته گفته‌اند که این سخن ادعائی بیش نیست ، ولی
حافظ ما نیز در این ادعا با دانته شریک است که : «عاشق که شد یار بعالش نظر
نکرد ؟»

۴ - Caina ، «حلقه قابیل» (که شاید بتوان آنرا ، با صورت خاصی
که دانته بدین کلمه داده «قابیلستان» ترجمه کرد) ، حلقه اول طبقه نهم ، یعنی
پائین‌ترین و مخوف‌ترین طبقات جهنم است (دوزخ ، سرود سی و دوم) ، و طبعاً این
گفته فرانچسکا صورت نفرینی را دارد . قابیلستان جایی است که برادرکشان را بدانجا
میبرند ، ولی در تاریخی که کتاب دوزخ سروده شده ، «جووانی مالانستا» هنوز
زنده بوده است .

دوزخ

آنچه آن دو بما گفتند^۱

چون سخن این ارواح بلاکش را شنیدم ، سر بزیرافکندم و مدتی
چنان دراز دیده برداشتم که عاقبت شاعر بمن گفت : «درچه فکری؟»
جوابش گفتم : «دریغا، که چه اندیشه‌های شیرین و چه تمناهای
دل این دورا بدین گذر گاه پردرد کشانید!»
سپس بسوی آنان گشتم و سخن گفتم، و چنین آغاز کردم : «فرانچسکا^۲،
عذاب تو از فرط غم و ترحم بگریه‌ام می‌آورد
اما بمن بگو که در آن روزگار آه‌های شیرین ، عشق چگونه و بچه
صورت شما را اجازت آن داد که بر ماهیت واقعی هوسهای مبهم خویش
پی برید^۳؟»

و او بمن گفت : «دردی بزرگتر از یاد روزگار خوشی در دوران

۱ - این هرسه بند از سرود پنجم ، با کلمه عشق (Amor) شروع شده که دانته برایش اهمیتی خاص قائل است، چنانکه هر گناهی را که بخاطر آن صورت گرفته باشد (حتی زنا را که در این مورد زوی داده) شایسته اغماض میدانند و مجازاتش را تخفیف میدهد . - درباره این جمله فرانچسکا که «عشق او ، چنانکه می‌بینی ، هنوز هم مرا ترك نگفته است» بحث و تفسیر بسیار شده . از لحاظ رمانتیک ، خواننده بیشتر مایل است این جمله را چنین معنی کند که : «قدرت عشق ما حتی بر دوزخ هم غلبه کرده است» . ولی دانته در سراسر دوزخ چنین می‌فهماند که هر روح دوزخی در چنان پوششی از گناه خود محصور است که نسبت بدیگری اظهار علاقه و عاطفه نمیتواند کرد، و حتی از دیدار دیگران نیز بیزار است . برخی از مفسرین کم‌دی الهی عقیده دارند که منظور از این پیوستگی دوروح فرانچسکا و پائولو در دوزخ اینست که توجه به پریشانی و نومیدی هر یک ، غم و درد آن دیگری را از راه برانگیختن خاطره گناهی که کرده‌اند فزون تر کند ، و شبیح بدن‌های خودشان را که بخاطر لذت آنها گناه کرده بودند بیشتر بنظرشان رسانند .

۲ - فرانچسکا در تمام داستان خود نامی از خویش نبرده ، ولی دانته از روی ماجرائی که وی نقل کرده او را شناخته است . زیرا این ماجرا در آن زمان دهان بدهان میگشت .

۳ - یعنی : چطور شد که عشق شما از صورت بی‌آلایش بدرآمد و تبدیل به پیوند جسمانی شد؟

سرود پنجم

تیرمروزی نیست^۱ ، و حکیم تو بر این نکته نیک آگاه است^۲ .
اما اگر تو چنین سخت‌مشتاق شناسائی بنیاد عشق‌مائی، من همچو
آن کس کنم که میگیرید و سخن میگوید :
روزی ما برای سرگرمی خود داستان استیلای عشق را بر
لانچیا^۳ الوتو^۴ میخواندیم . تنها بودیم و هیچ کمان بد نمیبردیم .
چندین بار ، آنچه خواندیم دیدگانمانرا بجزستجری هم وا داشت و
رنگ از چهره‌هایمان بگردانید . اما فقط سطری از کتاب بود که ما را
مغلوب کرد .

۱ - این بند ، از معروفترین اشعار « کمدی الهی » است :

... Nssun maggior dolore

che ricordarsi del tempo felice

nella miseria; . . .

این گفته را تا کنون بسیار نویسندگان ، در غالب کشورها و بغالب زبانها ،
مورد بحث و گفتگو قرار داده‌اند ، که فهرستی از آنها را در کتاب معروف « بلتسا »
بنام « نکات جالب در اثر دانته » (چاپ میلان ، صفحه ۳۷۷) میتوان یافت . یکی از معروفترین
اشاراتی که در عالم ادب بدین گفته دانته شده ، قطعه « خاطره » الفرد دوموسه است که
بسیاری آنرا عالیترین اثر شاعرانه موسه شمرده‌اند ، ووی در آن میگوید : « دانته ،
چرا گفتمی که دردی بزرگتر از خاطره‌ای خوش در روزهای رنج نیست ؟ کدام غم این
سخن تلخ را که توهینی به بدبختی است ، برده‌ان تو نهاد ؟ » .

۲ - حکیم تو il tuo dottore : اشاره به ویرژیل ، که در اثتیس

(کتاب‌های دوم و چهارم) در این باره سخن گفته است .

۳ - Lancialotto ، تلفظ ایتالیائی « لانسلو » Lancelot ، قهرمان یکی

از داستانهای عاشقانه معروف قرون وسطی - « لانسلو دولاک » مانند ترستان یکی از
دوازده شوالیه (Knights) « میزگرد » بود که ماجرای آنها در انگلستان مشهور
است . وی عاشق « گوئینور » زن ارنر Arthur پادشاه انگلستان شد و ملکه نیز
خویش را تسلیم او کرد . عشق لانسلو و گوئینور موضوع يك رمان معروف فرانسه قرار
گرفت که در قرن دوازدهم مسیحی نوشته شده بود و در اروپای آنروز دست بدست
میگشت و درینجا دانته بدان اشاره کرده است .

دوزخ

چون بدانجا رسیدیم که عاشق لبخند دلدادۀ خویش را با بوسه ای
در آمیخت، این یاری که دیگر هر گز از من جدا نخواهد شد ،
سراپا لرزان بر دهانم بوسه‌ای نهاد. کتاب «گالتوتو» بود، و نویسنده
آن نیز^۱ آن روز ما بیش از آن نخواندیم .
چون یکی ازین دوروح چنین میگفت ، آن دیگری چنان سخت
میگریست که من از فرط ، ترحم چنانکه جان از تنم بر آمده باشد
تاب از کف دادم .

و چونانکه جسدی بر زمین افتد ، از پای در افتادم^۲

۱ - این جمله بر اساس يك شباهت اسمی تکیه دارد که نقل آن بفارسی
ممکن نیست . اصل شعر چنین است : Galeotto fu il libro e chi lo scrisse
«گالتوتو» کسی است که این داستان را نوشته است ، و درعین حال این کلمه در زبان
ایتالیائی بطور مجازی معنی قواد و «دلال محبت» میدهد . (معنی اصلی آن جانی و
محکوم باعمال شاقه است) . فهرمان کتاب ، خود این «گالتوتو» است که چون
می بیند ملکه عاشق لانسلو است و لسی لانسلو جرئت اظهار عشق ندارد ، این دورا با
لطایف الحیل بهم میرساند و بالاخره و امیدارد که ملکه خود اولین بوسه را به لانسلو
بدهد . خواندن این فصل از کتاب ، چنانکه روح فرانچسکا برای دانته نقل میکند ،
باعث شده که او و محبوبش نیز اولین بوسه عاشقانه را که به عشقشان صورت جسمانی
و شهوانی داده ، رد و بدل کنند . بنابراین هم نویسنده این کتاب «گالتوتو» بوده ، و هم
خود کتاب در مورد این دو دلداده ، نقش گالتوتو (دلال محبت) را بازی کرده است .

۲ - سرود پنجم «دوزخ» که این ماجرای عاشقانه در آن وصف شده ، سرودی
است که بهمین مناسبت بیش از همه سرودهای دیگر کمندی الهی مورد نقل و اقتباس
و تفسیر قرار گرفته است . کتاب معروفی بنام «مطالعات ده ساله درباره دانته» که مربوط
به ده ساله ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ است و در سال ۱۹۰۵ توسط دو دانته شناس برجسته بنام
پاسرینی و ساتسی در میلان انتشار یافته ، حاکی است که فقط در عرض این ده ساله ، بیش
از صد کتاب و رساله و مقاله تحقیقی درباره سرود پنجم دوزخ منتشر شده ، کما اینکه
بیست جلد کتاب موسوم به «مطالعات درباره دانته» که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ توسط
باربی منتشر شده ، حاوی بیست و هفت مقاله درباره این يك سرود است .



سروششم

طبقه سوم دوزخ : شکم پرستان

پس از طبقه شهوت رانان و نفس پرستان، ویرژیل ودانته طبقه‌ای دیگر می‌روند که خاس شکمخوارگان است. شاید این شکم پرستی فی‌نفسه جرمی نباشد، ولی وقتی که بصورت اساس زندگی درآید جرم میشود؛ زیرا آدمی را از توجه بمعنویات باز میدارد و از استفاده از سایر استعدادهایی که خداوند در وی بودیعت نهاده است محروم می‌کند تا فقط متوجه شکم خود باشد، بدین جهت آنانکه لذت زندگی را فقط در خوردن و آشامیدن جستجو کنند و در حقیقت دستگاهی برای تولید فضولات بیش نبوده‌اند در این طبقه دوزخ، بموجب قانون کلی «تاوان» و «معارضه بمثل» محکوم بدانند که جاودانه در معرض برف و بارانی آلوده باشند و در درون منجلابی متعفن که مظهر این فضولات است بسربرند و سگ‌ها درنده و حریصی که مظهر طبایع اکل است، شکم‌های ایشان را که در زندگی همه معنویات وقف آنها شده با چنگ و دندان بدرد.

درین سرود، دانته برای اولین بار در دوزخ با یکی از دوزخیان طرف گفتگو میشود، و او درباره آینده فلورانس برای دانته غیبگوئی خاصی میکند که معروفترین «غیبگوئی» کمدی الهی است.

سرود ششم

اکنون که اندیشه خویش را از آن بیخودی که فرط ترحم بدین دو
خویشاوند دچار آنم کرد^۱، باز ستانده‌ام ،
پیرامون خویش، در هر جا که میروم ، بهر جا که میچرخم و هر جا
که مینگرم ، عذابهایی تازه و عذاب کشانی تازه می‌بینم .
اکنون در حلقه سومین هستم^۲ ، در حلقه باران ابدی ملعون و سرد
و سنگینی که هرگز کیفیت و کمیت آنرا تغییری پدید نمی‌آید^۳
در فضای ظلمانی ، تگرگ درشت و آب کثیف و برف فرو میبارد و
زمینی که این همه را بخود میپذیرد ، سخت کند آلوده است .
«چربرو»^۴ حیوان درنده دیوخوا ، با هر سه پوزه خود سگ وار

۱ - دوخویشاوند : زن برادر و برادر شوهر - اشاره به فرانچسکا و یائولو .
۲ - این تنها موردی در دوزخ است (جز هنگام ورود بدوزخ) که دانته
شرح نمیدهد که چگونه از یک طبقه جهنم بطبقه دیگر رفته ، فقط در آخر سرود پنجم
اظهار میدارد که بیهوش شده است ، و در آغاز سرود ششم خود را در طبقه سوم مییابد .
۳ - این یکنواختی ، اساس شکنجه ایست که منظور نظر دانته است ، زیرا
مقدر است که این بازان ، الی الابد ، بهمان صورت یکدست و یکنواخت بیارد ، و
حتی شدیدتر هم نشود تا تغییری در آن باعث رضایت دوزخیان این طبقه نشده باشد .
۴ - Cerbero (به یونانی «کربروس» Cerberus) ؛ در میتولوژی
یونان ، کربروس سگی بود که سه سرداشت و در خدمت هادس Hades رب النوع
دوزخ وزیر زمین بصر میبرد . محل پاسداری وی دروازه دوزخ بود (و شاید اصطلاح
معروف فارسی «سگ چهار چشم در دوزخ» با این رابطه‌ای داشته باشد) .
«کروبروس» بهر کس که داوطلب ورود به دوزخ بود ، باسانی اجازه دخول میداد ،
اما بهیچکس اجازه خروج و فرار نمیداد . وظیفه‌ای که دانته در این جا بعهده او
گذاشته ، همان وظیفه‌ایست که او در اثیس ویرژیل (کتاب ششم) دارد ، منتها دانته
اورا نیز مانند کارون و مینوس (نگاهبانان طبقات اول و دوم جهنم) بصورت شیطانی در آورده
است . سگ سه سر که شاید اصلا از اوستا آمده باشد از لحاظ اساطیری مظهر حرص
و شکم پرستی است ، و علت انتخاب او از طرف دانته برای پاسداری طبقه سوم
جهنم ، اینست که دوزخیان این طبقه را شکم پرستان تشکیل میدهند .

سرود ششم

به کسانی که غرقه^۱ این گندابند پارس میکند .
دید گانی خون فام دارد ، وریشی چرب و سیاه ، و شکمی بر آمده ،
وستانی دراز ناخن ، که ارواح را پاره پاره میکند و پوست میکند و از هم
میدرد .

باران این اشباح را چون سگان بزوزه و امیدارد ، و این بی ایمانان
تیره روز^۱ از يك پهلوی خویش پناهگاهی برای پهلوی دگر میسازند ، و
غالباً به پشت در میغلطند .

وقتیکه «چربو» ، کرم بزرگ^۲ ، ما را دید دهانهای خود را
گشود و دندانهای برنده خویش را نشانمان داد . هیچ عضوی از اعضایش
نبود که بیحرکت مانده باشد .

اما راهنمای من هر دو کف دست خویش را پیش برد و مشتی دو خاک
برداشت^۳ و آنرا بدرون این پوزههای حریص فرو ریخت .

همچون سگی که آزمندان زوزه کشد ، ولی چون طعمه‌ای را بدندان
گیرد ناگهان خاموش شود و هوش و حواس خویش را یکسره به پاره کردن
و بلعیدن آن دهد ،

۱ - i miseri profani - این صفت «بیدین» یا «پلید» که به شکم
پرستان اطلاق شده از انجیل گرفته شده است (رساله به عبرانیان - باب دوازدهم) :
«... مبادا شخصی زانی یا بی ایمان پیدا شود مانند «عیسو» که برای طعامی
نخستزادگی خود را بفروخت ، زیرا بعد از آن نیز وقتیکه خواست وارث برکت شود
مردود گردید .»

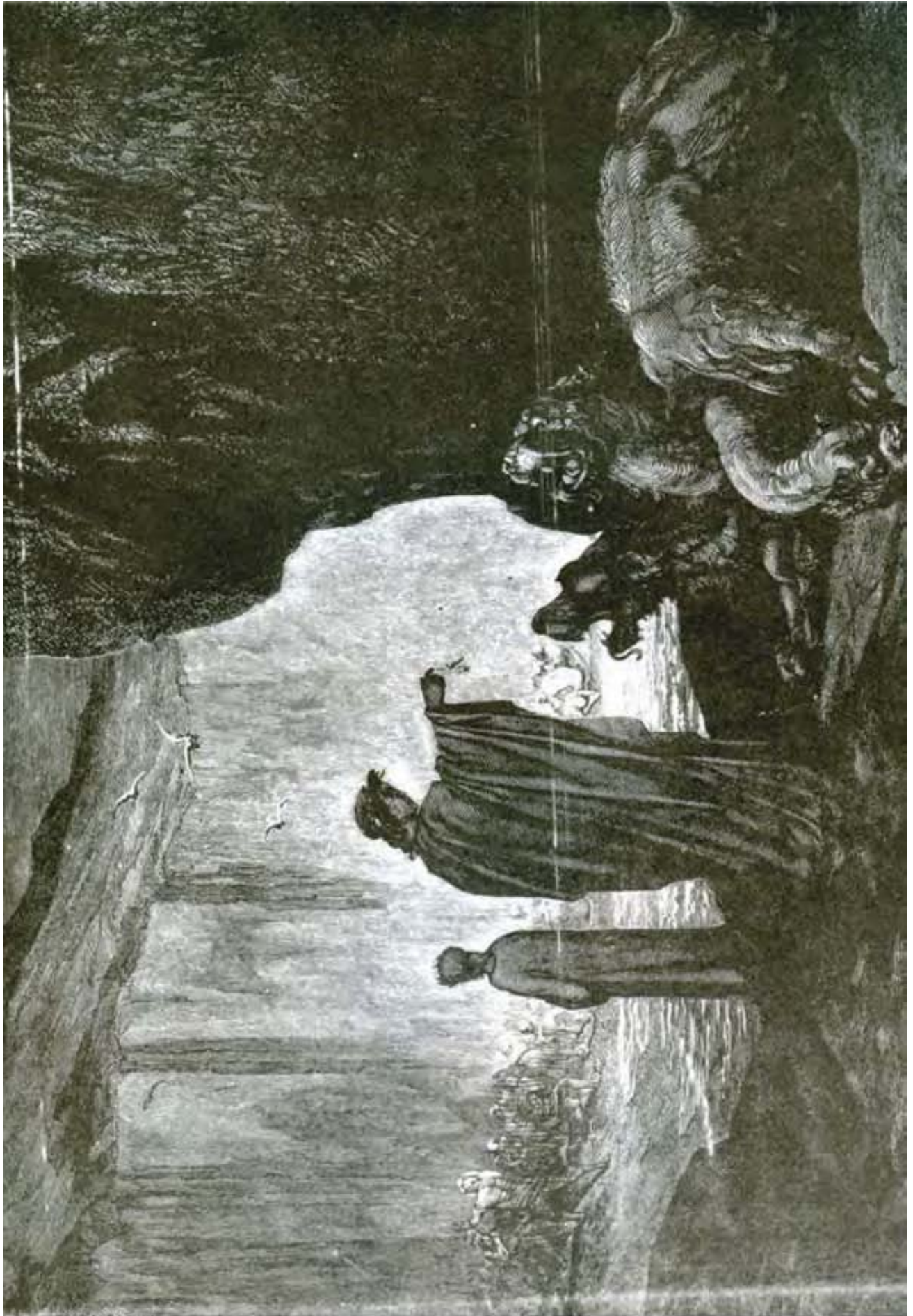
۲ - اشاره بدانکه مثل کرمان ، از شکلی به شکل دیگر در آمده بود . یکبار دیگر
نیز این لقب در دوزخ در مورد شیطان اعظم (سرود سی و چهارم دوزخ) بکار میرود .
۳ - در اثنیس (کتاب ششم) گفته شده که زن غیبگوی «کومی» Cumes
برای آنکه کربروس ، سگ پاسیان دروازه دوزخ را خاموش کند ، نان شیرینی
آلوده به ماده خواب آوربر را در پیش او افکند . دانه درینجا قطعاً از این سابقه استفاده
کرده ، منتها برای چربی خود سختگیری کمتری قائل شده ، بطوریکه شکمخوارگی
اورا با مشتی خاک نیز ارضاء میتوان کرد .

دوزخ

پوزه های منحوس این ابلیس « چربرو » نام نیز که زوزه هایش ارواح را از فرط آزرده گی بآرزوی ناشنوایی وامیدارد ، خاموش شد .
از روی ارواحی که باران سنگین بر زمینشان افکنده بود گذشتیم و پا بر اشباح آنان که آدمیانی واقعی مینمودند گذاشتیم .
همه بر زمین میخزیدند ، بجز یکی که چون مارا از برابر خویش در گذر یافت ، از جای برخاست تا برپای نشیند ،
و بمن گفت : « تو که بدین جهنم آمده ای ، اگر میتوانی ، بکوش تا مرا بشناسی . زیرا تو آنوقت بجهنم آمدی که من هنوز از جهان نرفته بودم ^۱ » .
و من بدو گفتم : « شاید پریشانی کنونی تست که از یاد منت بدر برده است ، چنانکه پندارم هرگزت باز ندیده ام .
اما تو خود بمن بگو ، که ای که محکوم به اقامتگهی چنین بلاخیز و عذابی چنین گران شده ای ، که اگر هم دردی فروتر از آن بتوان یافت ، ناخوشایندتر از آن نمیتوان یافت ؟ »
و او بمن گفت : « شهر آکنده از رشک و حسد تو ^۲ ، که هم اکنون کاسه اش ازین بابت لبریز آمده است ، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود .

۱ - این جمله ترجمه یکی از استادان تریب ادبیات « کمدی الهی » است که ریزه کاری اصلی آن قابل نقل نیست : « prima ch, io disfatto' fatto. »
« Tu fosti, » (تراش پیش از آن ساختند ، که مرا خراب کرده باشند) ، یعنی موقعی که تو متولد شدی من هنوز زنده بودم ، و ناچار باید در شهر فلورانس همدیگر را دیده و شناخته باشیم .

۲ - اشاره به فلورانس .



راهنمای من کفی دو ، خاک برداشت و آنرا در پوزه های این سگ حریص فروریخت . (سنگه، ۱۵۷)

سرود ششم

شما همشهریان من ، مرا «چیا کو» مینامیدید^۱ و چنانکه می‌بینی ، اکنون بگناه شکم خوارگی در زیر این باران دست و پا میزنم .

و من تنها روح درد کش این مائمکده نیستم ، زیرا جمله این ارواح که می‌بینی بخاطر خطائی نظیر خطای من به عقابی چون عقاب من محکوم آمده‌اند . و دیگر چیزی نگفت .

جوابش دادم : «چیا کو ، رنج تو چنان بر دلم سنگین آمده که به گریستنم میخواند . اما اگر واقفی ، بمن بگوی

که سرنوشت مردم این شهر پر نفاق چیست ، و آیا هنوز هم منصفی درین شهر میتوان یافت ؟ و بمن بگو که برای چه تا بدین حد تفرقه بر آن روی آور شده است ؟^۲»

و او بمن گفت : « پس از کشمکشی دراز ، کز اینان به خونریزی

۱ - Ciacco این کلمه به ایتالیائی معنی «خوک» میدهد ، و درست معلوم نیست کسیکه این لقب را داشته کیست . عده‌ای اورایکی از صرافان فلورانس معاصر دانته دانسته‌اند ، عده‌ای نیز ویرا «چیا کو دلانگویلا» یکی از شعرای فلورانس شمرده‌اند . تنها جائی (غیر از دوزخ دانته) که در آن از او نام برده شده «دکامرون» معروف بوکاچیو Bocaccio است (روز نهم ، قصه هشتم) .

۲ - در اینجاست پیشگوییهای معروف «کمدی الهی» درباره وضع ایتالیای آغاز قرن چهاردهم شروع میشود . در زمانی که دانته «دوزخ» را میسرود ، این وقایع که بدان اشاره شده همه اتفاق افتاده بود ، ولی در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ که سفر خیالی دانته به دوزخ در آن صورت گرفته ، هنوز هیچکدام ازین حوادث روی نداده بود؛ برای درک مفهوم صحیح این پیشگویی باید بوضع اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس در آغاز قرن چهاردهم مسیحی توجه کرد . در این زمان فلورانس که شهر آباد و ثروتمندی بود ، مثل غالب شهر های ایتالیا دستخوش اختلافات داخلی فراوان بود . پیش از سال ۱۳۰۰ ، دو دسته سیاسی بزرگ «گولفو ها» Guelfi و «گیبلینو ها» Ghibellini سالیان دراز بر سر فرمانروائی برین شهر اختلاف داشتند تا آخر الامر گیبلین ها بکلی مغلوب و متلاشی شدند و گولفو ها بتنهائی زمام امور شهر را بدست گرفتند . ولی طولی نکشد که اینان بقیه در صفحه بعد

دوزخ

خواهد کشید، و فرقه جنگل آن فرقه دیگر^۱ را آزار بسیار خواهد رسانید و سرانجام طردش خواهد کرد،

سپس لازم خواهد آمد که خود این فرقه، در سه دور گردش خورشید از پای در افتد^۲، و آن فرقه دیگر با کمک آن کس که اکنون کج دار و مریز میکند^۳ پیروز آید.

از آن پس، دیری این فرقه سر بلند خواهد داشت و حریف راست منکوب خواهد کرد و به سرافکند گیش بی اعتنا خواهد ماند. دومی عادل درین دیارند، اما کسی گوش بدیشان نمیدهد^۴ غرور

بقیه از صفحه قبل

خود به دو دسته « سیاه ها » و « سفیدها » تقسیم شدند و این دو دسته بر سر ریاست بمبارزه پرداختند. در ماه سال ۱۳۰۰ مسیحی بین این دو دسته زد و خوردی مسلحانه در گرفت که اندکی بعد منجر به بیرون راندن « سیاه ها » از شهر شد. داتته که جزو رؤسای دسته « سفیدها » بود موقعیتی ممتاز یافت و بسمت یکی از « زمامداران سه گانه فلورانس » انتخاب شد. اما در سال بعد از آن، دسته « سیاه ها » با کمک مستقیم پاپ « بونیفاتسیوی هشتم که داتته او را در دوزخ خود سخت مورد حمله قرار داده (به شرح ۱ صفحه ۱۱۳ مراجعه شود) فاتحانه به فلورانس باز گشتند و دست به « تصفیة » دامنه داری زدند که داتته یکی از بزرگترین قربانیان آن بود، زیرا وی از فلورانس تبعید شد و دیگر تا پایان عمر نتوانست بدان باز گردد. برای اطلاع بیشتر به مقدمه این کتاب رجوع شود.

۱ - « فرقه جنگل » : *Parte selvaggia*، دسته « سفیدهای » فلورانس، که فرماندهی آنها « چرکی » *Cerchi* سر دسته خاندان معروفی بود که از یکی از روستاهای نزدیک فلورانس بدین شهر آمده بود، و بدین جهت آنها را « جنگلی » می گفتند. « آن فرقه دیگر »: دسته « سیاه ها ».

۲ - *infra tre soli* یعنی در عرض سه سال شمسی. چنانکه گفته شد این پیشگویی در سال ۱۳۰۰ صورت گرفته و وقایع پیش بینی شده در آن، در سال ۱۳۰۲ یعنی سه سال، یا بحساب صحیح تر دو سال و چند ماه بعد روی داده است.

۳ - اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم.

۴ - هويت این دونفری که داتته بطور مبهم بدیشان اشاره میکند معلوم نیست. با احتمال قوی، خود او یکی از اینهاست.



و او بمن گفت : « شور آکنده از حسد تو ، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود » . (صفحه ۱۵۸)

سرود ششم

وحسد و خستسه اخگری هستند که دردلهای مردم این شهر افتاده اند^۱.
وی بسخنان نامیمون خود پایان داد، و من بدو گفتم: «میل
دارم که بمن اطلاعاتی دگر دهی و موافقت کنی که درین باره بیشتر
سخن گوئی».

«فاریناتا» و «تگیایو» که مردمانی چنین شایسته بودند، و «یا کوپوروستیکوچی»
و «آریگو» و «موسکا» و آن دیگران که کوشیدند تا براه نکوروند،^۲
بمن بگوی که اینان در کجایند؟ و کاری کن که ایشان را بازشناسم،
زیرا بسیار مشتاق دانستن آنم که اینان مشمول شیرینی لطف آسمان قرار
گرفته اند یا تلخی عذاب دوزخ».

و او بمن گفت: «ایشان در زمره سیاه ترین ارواحند. گناهان

۱ - این همان سه طبقه گناهی است که در سرود اول دوزخ، بشکل شیروپلنک
و ماده گریک بدانها اشاره شده و طبقه بندی گناهکاران در جهنم نیز طبق آنها صورت
گرفته است.

۲ - Farinata - فاریناتا دیلی اوبرتی، رئیس کیبلین های فلورانس در قرن
سیزدهم مسیحی بود. (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۶۱) که در سرود دهم دوزخ مفصلاً
بدان اشاره خواهد شد - Tegghiaio تگیایو والدو براندی، یکی از افراد خاندان بزرگ
فلورانس «ادیعاری» که در ۱۲۶۶ مرده بود و دانته در طبقه هفتم جهنم در قسمت
«اهل لواط» با او برخورد میکند. - Jacopo Rusticucci یا کوپوروستیکوچی،
یکی از اهالی نسبتاً سرشناس فلورانس که در ۱۲۵۴ بنمایندگی از طرف شهر فلورانس
مأمور مذاکرات سیاسی شد، ولی اطلاع چندانی درباره زندگی او در دست نیست، و
دانته با او نیز در طبقه هفتم جهنم، حلقه لواط کنندگان ملاقات میکند - Arrigo آریگو،
ازین آدم، در بقیه دوزخ دیگر صحبتی بمیان نمیآید، و درست هم معلوم نیست که کیست؛
عده ای او را «آودریگودئی فیفاتتی» یکی از افراد دسته فاتلین بوتون دلمونته (رجوع
شود برود بیست و هشتم دوزخ) دانسته اند - Mosca موسکادئی لامبرتی، کسی که
یکدسته از متنفذین فلورانس را بکشتن «بوتون دلمونتی» که حاضر بازواج با دختری
از خاندان «امیدئی» نشده بود برانگیخت، و این قتل باعث تقسیم مردم شهر بدو دسته
گوتلفها و کیبلینها شد که در سراسر قرن سیزدهم شهر فلورانس در آتش این
اختلاف سوخت، بدیت جهت روح این «موسکا» در طبقه نهم دوزخ، یعنی سخت ترین
طبقات آن، در قسمت مخصوص «نفاق افکنان» جای دارد، و دانته در آنجا با او ملاقات میکند.

دوزخ

گوناگون باعماق دوزخشان افکنده، و اگر بحد کافی پائین روی خود، آنان را خواهی دید .

اما، تقاضا دارم که چون بدنمای دلپذیر باز گردی، مرانیز بخاطر دیگران آری^۱ . دیگر باتو سخنی نمیگویم و دیگر پاسخت نمیدهم .»

سپس دیدگان خویش را که تا آن دم در رو متوجه من بود، تاب داد و لحظه‌ای چند از گوشه چشم نگاهم کرد و پس سر بزیر افکند و چون سایر کوران از سر بر زمین افتاد .

و راهنما بمن گفت : «وی دیگر تا آن هنگام کد نفخه صور بر خیزد و آن خصم قادر^۲ بیاید ، از جای بر نخواهد خاست :

در آن زمان ، هر کس گور اندوه زای خویش را باز خواهد یافت و از نو در قالب زمینی خود جای خواهد گرفت تا صدائی را کد برای ابد طنین انداز میشود بشنود .»

بدین سان، ما از میان ترکیب فرومایه باران و ارواح ، با قدمپائی آرام گذشتیم و اندکی از حیات آینده سخن گفتیم .

و من گفتم : «ای استاد ، آیا این عذاب ها پس از روز رستاخیز فرون خواهند شد یا کاهش خواهند یافت ، یا بهمین تلخی باقی خواهند ماند ؟»

۱ - در همه قسمت‌های دوزخ ، جز در طبقه آخرجهنم ، دوزخیان از دانه تقاشا می‌کنند که هنگام مراجعت بدنمای زندگان از آنها یاد کند و ایشان را بخاطر دیگران نیز بیاورد . بدین ترتیب ، دانه نشان میدهد که مردگان برای فراموش نشدن چشم بدنمای زندگان دوخته اند ، زیرا هیچ رنجی برایشان بدتر از رنج آنکه خود را بکلی فراموش شده دانند نیست . فقط دوزخیان طبقه آخرجهنمند که از فرط گناهکاری، اصرار دارند که زندگان آنها را مطلقاً فراموش کنند .

۲ - « la nimica Podesta » اشاره به عیسی، که چنانکه گفته شد نامش در هیچ‌جای «دوزخ» صریحاً برده نمیشود .

سرود ششم

و اوبمن گفت: «بدانش خویش رجوع کن^۱، که بر طبق آن هر قدر چیزی کاملتر باشد، باید هم نیکی و هم رنج را بیشتر احساس کند. و این ملعونان، هر چند که هرگز بکمال واقعی نخواهند رسید، در انتظار آنند که بعد از آن روز، بیش از آن دوران بدین کمال نزدیک شوند.^۲»

گرداگرد این جاده گشتیم و بیش از آن اندازه که نقل میکنم سخن گفتیم، تا بدان نقطه‌ای که جاده رو بیائین میرود رسیدیم؛ و آنجا «پلوتو»، دشمن بزرگ را دز برابر خود یافتیم.^۳

۱ - «دانش» بطور اعم، در زمان دانته بفسفۀ ارسطو و تفسیرهایی که بر آن شده بود اطلاق میشد.

۲ - مقصود اینست که باقر رسیدن روز رستاخیز برای صدور رأی قطعی درباره گناهکاران از طرف محکمه عدل الهی، این ارواح دوباره در قالب زمینی خود جای خواهند گرفت و بدین تریب صورتی کاملتر پیدا خواهند کرد.

۳ - Pluto - در زبان ایتالیائی، دو کلمه لاتینی Plutus و Plutus که دو خدای مختلف میتولوژی یونانند، به صورت واحد «پلوتو» درمیآیند، بدین جهت درست معلوم نیست که اشاره دانته به کدامیک از این دو خداست. پلوتن نام لاتینی شده Hades رب النوع یونانی دوزخ است که برادر خدای خدایان بود، و «پلوتوس» نام لاتینی شده Plutos رب النوع یونانی ثروت است که پسر دمترا (سرس)، خواهر خدای خدایان بود. غالب مفسرین «کمدی الهی» این نظریه اخیر را مرجح شمرده‌اند. دانته این خدا را نیز در اینجا تبدیل بشیطانی کرده که نگاهبان طبقه خسیس‌ها و مرفها است.

سرود، پنجم

طبقه چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین

طبقه پنجم دوزخ : ارباب غضب

دومسافر، بعد از دیدار شهوت پرستان و شکمخواران ، بدیدار یکدسته دیگر از آنهاییکه در زندگی اسیر هواهای نفسانی بوده‌اند ، یعنی به طبقه چهارم که خاص بندگان دینار و درم است میروند . درین حلقه ، دودسته از دوزخیان جای دارند که گناهان هر دو مربوط به پول و دارائی است، منتها در دو قطب مخالف جای دارد: یکدسته از اینان خسیسان و لثامت پیشگان و دسته دیگر مبنذین و اسرافکارانند ، که هر دو در زندگی از حد تعادل دور افتاده و بسراغ افراط و تفریط رفته‌اند ، و هر دو بخاطر پول، از توجه بعوالم معنوی یعنی توجه بدانچه باید آدمی را بسوی کمال واقعی برد غافل مانده‌اند.

نیمی از محیط دایره طبقه چهارم مخصوص ممسکین و نیم دیگر آن مخصوص ولخرجهاست . دوزخیان این دو دسته که هر کدام وزنه سنگینی (نشان آنکه در زندگی همیشه فکر پول تمام حواسشان را مصروف خود داشته و حکم‌بندی را برایشان داشته است) همراه دارند، هر یک در نیم‌دایره خاص خود با سرعت از یکسو بسوی دیگر میروند و در دو نقطه‌ای که این دو نیم‌دایره باهم تلاقی میکنند ، سخت بی یکدیگر بر می‌خورند و بعد ناسزا گویان جدا میشوند تا در نقطه دیگر باهم برخورد کنند. این اصطکاک و ناسزا ، نشان اختلاف نظری است که در دوران زندگی همیشه میان دو طبقه وجود داشته ، ولی هیچکدام از آنها در دوزخ بردیگری رجحان ندارند ، زیرا هر دو زندانی پول و اسیر افراط و تفریط بوده‌اند .

در همین سرود ، ویرژیل ودانته پا بطبقه پنجم دوزخ می‌گذارند که آخرین قسمت « طبقه علیای جهنم » دانته است، و گناهان مربوط به

« ماده گرگ یعنی آزمندیها و شهوات نفسانی و افسراطکاریها در آن کیفر می‌بینند». طبقه پنجم خاص اهل خشم و غضب یعنی دسته دیگری از آن مردمان است که در زندگی راه میانه‌روی را از دست نهاده و اسیر آن هواجس نفسانی شده‌اند که سعدی ما آنها را «خور و خواب و خشم و شهوت» نامیده است. این ارباب غضب نیز مثل دوزخیان طبقات پیش مقام معنوی آدمی را تا سرحد چهارپایان تنزل داده و خود را بصورت دامان و ددانی در آورده‌اند که محرکشان نه عقل و منطق بشری است، نه توجه به کمال و جمال الهی.

مردابی که اینان در درون امواج آن سخنانی نامفهوم بر زبان می‌آورند مظهر خشم و غضبی است که صدا را در گلوی آدمی خفه می‌کنند، و آن دسته که در زیر آب بسر می‌برند، نماینده آن کسانی هستند که خشم خود را در دل نگاه میدارند تا آنرا اندک اندک بدل به کینه تیزی کنند.

سرود هفتم

پلو تو با صدای خشن خود چنین آغاز کرد: «پاپه ساتان، پاپه ساتان،
آله په^۱»، و این خردمند پاك نهاد که معنی سخن او را دریافت^۲،
از پی دلداری من گفت: «ترس تو پریشانست نکند، زیرا قدرت
وی هر چه باشد، ترا از فرود آمدن ازین صخره باز نمیتواند داشت.»
سپس رو بدان چهره از خشم بر آمده کرد و گفت: «ای گرک
ملعون^۳، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور!
ما بی سبب به ژرفنای دوزخ نمیرویم، زیرا در آن مقام اعلی که

۱ - « Papè Satàn ' papè Sattàn aleppe ! » این جمله در هیچیک از
زبان های دنیا معنی ندارد، و ظاهراً دانتی آن را بکار برده است تا طرز سخن گفتن
شیطانها را نشان داده باشد. از لحاظ آهنگ تلفظ، این جمله شکلی یونانی دارد، و باید
هم که چنین باشد، زیرا از زبان شیطانی گفته میشود که در اصل يك خدای یونانی بوده
است. در يك جای دیگر « دوزخ » (سرود سی و یکم، شعر شصت و هفتم) دانتی جمله
بیمعنی دیگری را از زبان « نمرود » نقل میکند که این بار بعلمت آنکه از قول يك
شیطان سامی گفته میشود، آهنگی عبرانی دارد. منظور دانتی از نقل این هر دو جمله
اینست که خشونت و عدم توازن فکری شیطانها را نشان دهد. - تا کنون تفسیرهای
مختلف درباره این جمله کرده و بکرات کوشیده اند که آنرا بازبانهای فرانسه، یونانی،
عبری، عربی و غیره ارتباط دهند. شاید بتوان تصور کرد که کلمه « پاپه ساتان » معنی
« پاپ شیاطین » یا شیطان اعظم را بدهد.

۲ - اشاره به ویرژیل است، و از اینجا معلوم میشود که ارواح بعکس آدمیان
بر زبان شیاطین وقوف دارند.

۳ - قبلاً توضیح داده شد که گرک در اینجا مظهر آز و خست است (رجوع بشرح



... و گفت: « ای کز ک مالمون ، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور ... » (سنگدانه ۱۷۰)

سرود هفتم

میکائیل عصیان غرور آمیز را در هم شکست چنین خواسته‌اند.^۱ «
چونانکه با شکستن دکل کشتی بادبانهای بر آمده از باد بر روی
هم فرو می افتند، حیوان ستمگر بر زمین افتاد.

و ما بدینسان به گودال چهارمین سرازیر شدیم، و منزلی دیگر در
وادی رنج و غم که جمله درد های کائنات را در خود انباشته دارد پیش رفتیم.
اه، ای عدل خداوندی! که میتواند اینهمه عذاب و عقاب ناشنیده
را که من بچشم دیدم در یکجا کرد آورد، و چرا ما بایدها گناهکاری خود
خویش را مستحق چنین عذابها کنیم؟^۲

همچنانکه در کنار کاریدی^۳ امواج دریا با امواج دیگر میخورند
و در هم میشکنند، در اینجا نیز ارواح جاودانه بدین صورت بیکدیگر
برخورد میکنند.

اینجا مردمانی فراوانتر از آن جاهای دیگر دیدم، که از این سو و آن
سو، فریاد کشان و زنه هائی سنگین را با سینه خود حرکت میدادند.
هنگام رسیدن بیکدیگر، سخت بهم بر میخوردند^۴ و آنگاه در این

۱- Michele میکائیل، از ملائک مقرب، که بفرمان خداوند شیطان و پیروان
اورا که عاصی شده بودند از آسمان راند و شیطان را بزیر زمین پرتاب کرد. مراد از
«عصیان غرور آمیز» عصیان شیطان بخداوند، و مراد از «آنجا که میکائیل عصیان
غرور آمیز را در هم شکست» آسمان است که صحنه این پیکار بود. در اصل چنین است:
«از عصیان غرور آمیز انتقام ستاند»... «در آنجا... چنین اراده کرده‌اند» یعنی: صاحب
اختیار آسمان (خداوند) چنین خواسته است.

۲ - جمله اصلی چنین است: «چرا گناهکاری ما، ما را چنین پاره پاره
میکند؟»

۳- Caliddi (به لاتینی کاریبیدیس Charibdis)، صخره معروفی در کنار تنگه
«مسینا» (Messina)، میان شبه جزیره ایتالیا و جزیره سیسیل، که در آن دو دریای
«یونیو» و «تیرنیو» بهم می پیوندند، و در حوادث تاریخی بارها بدین صخره اشاره
شده است.

۴- اشاره به دو دسته خسیسان و امرافکاران.

دوزخ

نقطه هر کدام نیم چرخى بعقب میزدند و باز میگشتند، درحالی که دسته - ای فریاد میکشیدند: «چرا خرج نمیکنی؟» و دسته دیگر میگفتند: «چرا تفریط میکنی؟»

بدینسان، جملگی در داخل حلقه تیره میچرخیدند و از هر جانب تا نقطه مقابل میرفتند و پیوسته ترجیع بند شرم آور خود را فریاد زنان برزبان داشتند .

سپس، هر يك از آنها که در نیم چرخ خود بدانسوی مسیر خویش رسیده بود باز میگشت و راه پیموده را از سر میگرفت . و من که دلم سخت بدرد آمده بود

گفتم: «ای استاد من، آگاهم کن که اینان کیانند، و آیا جمله این فرق تراشیدگان که در جانب چپ^۱ مایند، کشیش بوده اند؟»
و او بمن گفت: «همه اینها درزندگانی پیشین خود چنان کوتاه بین بودند که هیچیک در صرف مال میانه روی پیشه نکردند .

و مضمون پارس های سگانه ایشان در هنگام رسیدن بدو نقطه این دایره، که در آنجا خطاهای مخالف ازهم جدایشان میکند، بر این نکته نیک گواه است .

اینان که دیگر پوششی بر سر ندارند، کشیش بودند، و پاپ، و کاردینال، و بر همه آنها لئامت بافراط مستولی بود .»

۱- یعنی: در قسمت مخصوص خسیس ها.

۲- کشیشان غالب فرقه های روحانی کاتولیک عادتاً قسمت سرخود را می تراشند و اطراف آن را باقی میگذارند، بدینجهت در اینجاصفت «فرق تراشیدگان» «cercuti» مرادف با «کشیشان» آورده شده است .

سرود هفتم

ومن گفتم: «استاد، در جمع چنین کسانی، حقاً میبایست برخی
از این گناه آلودگانرا بشناسم.»

و او بمن گفت: «خطامی‌پنداری، زیرا آن کور باطنی که اینانرا
چنین ناکس کرد، اکنون تیره تر از آ نشان دارد که باز شان بتوان
شناخت^۱

اینان جاودانه بدین دو نقطه تلاقی باز خواهند گشت: و در روز
رستاخیز، دسته‌ای بامشت‌های فرو بسته و دسته‌ای دیگر با سرهای بیمو از
کور بر خواهند آمد^۲.

بد دادن^۳ و بد اندوختن، آنها را از دیدار دنیای زیبا^۴ باز داشته
و بدین کشمکش گرفتار آورده است، و من حق ندارم آنچه را که هست،
زیبا کنم.

و تو، پسر جان^۵، بدین ترتیب نیک می‌توانی دید که آن خوشی که
به اقبال ناپایدار و بسته است، و مردمان جهان را چنین برنج و تلاش
و امیدارد، وهمی و خیالی بیش نیست؛

زیرا همه آن طلائی که در زیر ماه هست و پیش ازین بوده^۶، حتی

۱- این تنها طبقه جهنم است که در آن دانتی هیچیک از دوزخیان مقیم
آنها شخصاً نمیشناسد. در تمام طبقات دیگر وی با آشنایانی روبرو میشود و از آنها
احوال میپرسد.

۲- «مشتهای فرو بسته» نشان خسیسان است که هیچوقت دست خود را باز
نمیکنند. «سرهای طاس» نشان اسراف کنندگان است، که بنا به يك ضرب المثل ایتالیائی:
«تاموی سرشان راهم خرج کرده اند».

۳- Mal dare: یعنی بد خرج کردن (و لخرجی).

۴- عالم جمیل lo mondo pulcro: آسمان.

۵- «Figliuolo»، اصطلاح پدرانه و صمیمانه ایتالیائی! که مفهوم «پسر جان»

ما را دارد.

۶- زیر ماه: دوروی زمین. چنانکه قبلاً گفته شد (شرح ۲ صفحه ۱۵۱) فلك ماه

اولین فلك بالای زمین است.

دوزخ

یکی ازین ارواح بلا کش را از نعمت آرامش برخوردار نمیتواند کرد .
بدو گفتم: «ای استاد ، اکنون این را نیز بمن بگوی که این اقبالی
که تو از آن با من سخن میگوئی چیست که نعمتهای دنیارا چنین در زیر
چنگ خود دارد؟ »

واو بمن گفت: «ای آفریدگان نادان ، تا بچه اندازه اسیر جهالتید !
اما حالا که چنین است ، میل دارم نظریه مرا خوب دریابی و آنرا
درک کنی :

آنکس که دانائیش از هر چه بوهم آید فرون است ، آسمانها را آفریده ،
و آنها را راهنمایانی گزیده ، و بانسبتهائی متساوی از روشنائی برخوردارشان
کرده است ،

چنانکه هر جزء از افلاک بر روی جزئی دیگر بدرخشد ؛ بهمین سان ،
برای نعمتهای روی زمین نیز نیروی حاکمه ای بر گزیده ،

واورا فرموده است که در لحظه مقدر ، ثروتها و قدرتهای موهوم را
علی رغم مساعی عقل و تدبیر بشری ، از قومی بقوم دیگر و از خاندانی
بخاندانی دیگر سپارد :

ازین رو است که بر طبق صلاح اندیشی این نیروی قاهر ، که چون

۱- Fortuna ، بخت و طالع . یکی از ربه النوع های میتولوژی یونان و روم که
بصورت زنی زیبا تجسم داده میشد که همیشه در پرواز بود و چرخش را که دائماً گردش
میکرد و علامت این بود که ثروت و مقام پایدار نماند ، در دست داشت . دانه این
ربه النوع را درزمره فرشتگان در آورده و او را در خدمت خداوند عالم مسیحیت قرار
داده است . در آنجا این فرشته وظیفه دارد طبق مشیت الهی ، ثروت و مقام و شهرت را
« از خانواده بخانواده ای ، و از ملتی به ملتی » انتقال دهد . این عقیده ای که دانه بتفصیل
از زبان ویرژیل شرح داده به فلسفه جبری ما بسیار نزدیک است .



«... زیرا همهٔ طلایی که در زیر ماه هست، و ازین پیش بوده، حتی یکی ازین ارواح بلاکش را آرامش نمیتوانند داد.»
(صفحهٔ ۱۷۵)

ماری در علفزار ازدیده کسان پنهان است، ملتی کردن فرازی میکند و ملتی دیگر سر در زیر بار بندگی فرو میآورد.

دانش شما در برابر این نیرو پای نمیتواند داشت، و او همچنان عوامل لازم را پدید میآورد، و صلاح اندیشی میکند، و مانند خدایان دیگر^۱ بفرمانروائی خویش ادامه میدهد.

تحوالات آن را وقفه ای در کار نیست. ضرورت بدو سرعت عمل بخشیده است، و ازین رو است که وضع مردمان جهان غالباً بناگهان زیر و زبر میشود.

اینست آن بخت و طالعی که بکرات از جانب همان کسان که باید مدیحه سرایش باشند مورد اتهام قرار میگیرد^۲، در صورتیکه اینسان بناحق سرزنش میکنند و زبان به بد گوئیش میکشایند.

اما او همچنان خرسند است و برای این سخنان گوش شنوا ندارد. در جمع سایر مخلوقات نخستین^۳، سرشاد و خرم، چرخ خویش را بگردش میآورد و از سعادت خود لذت میبرد.

اکنون روی بجانب غمگده ای بزرگتر بریم^۴، زیرا بهمین زودی

۱- خدایان دیگر: ملائکی که بفرمان خداوند هر کدام یکی از افلاک را در زیر فرمان دارند.

۲- این جمله در اصل چنین است: «ch' è tanto Posta in croce» (که بازها بصلیب کشیده میشود) و طبعاً مفهوم این اشاره اینست که ظالمانه مورد اتهام قرار میگیرد و محکوم میشود. این اصطلاح که اشاره بمحکومیت و مرگ عیسی است، بکرات در ادبیات مغرب زمین بکار میرود.

۳- یعنی: فرشتگان.

۴- یعنی: بسمت طبقه دیگر و روزخ براه بیفتیم، که از لحاظ وسعت کوچکترولی «غمگده ای» بزرگتر است.

دوزخ

جملهٔ اخترانی که در آغاز حرکت من روبالا داشتند ، راه پائین در پیش گرفته‌اند^۱ ، و ما اجازت آن نداریم که در مسیر خویش چندان درنگ کنیم^۲ .

حلقه را^۳ تا آن کنارهٔ دیگرش در نور دیدیم و بیالای چشمه‌های جوشان رسیدیم که آبهایش بدرون گودالی که چشمه خود پدید آورده است فرو میریزد .

آب ، بیش از آنکه سبز تیره باشد سیاه بود^۴ ، و مادر دنبال امواج تاریک آن از راهی صعب‌العبور بیائین رفتیم .

این جویبارشوم هنگام رسیدن بیای دیواره‌های منحوس خاکستری رنگ ، مردابی تشکیل میدهد که « استیجه»^۵ نام دارد .

۱- اشاره بدانکه نیمه شب گذشته وستارگان که در نیمهٔ اول شب در آسمان روبالامیرفته‌اند، اینک نیمهٔ گردش خود را رو بافق شروع کرده‌اند . بنابراین در سفر خیالی دانته اکنون پنجشنبهٔ مقدس پایان رسیده و آدینهٔ مقدس آغاز شده است .

۲- یعنی: ارادهٔ خداوندی بما اجازهٔ توقف طولانی در مسیر خویش را نداده ، زیرا برای این سفر ما وقتی محدود معین شده است .

۳- مقصود طبقهٔ چهارم دوزخ است .

۴- piu che persa ؛ اشاره بدانکه حتی کمترین شعاعی بدرون ظلمت آن

نمی‌تافت .

۵- Stige - این همان استوکس Styx یونانیان است که در میتولوژی یونان

وروم رودخانه‌ای در سرزمین دوزخ بود ، و در اینجا این رودخانه که تشکیل مردابی را

میدهد ، حد فاصل قسمت اول و دوم از قسمت‌های سه‌گانهٔ اساسی دوزخ است، بدین ترتیب

که این رود چهار طبقهٔ اول جهنم را که اختصاص بمجازات گناهان نا پرهیزکاری و بی

عفتی (گناهان گریک دارد)، از طبقات بعدی آن که اختصاص بگناهان خشونت و حيله (شیر

ویلنک) دارد جدا میکند . «سمبولیسم» دانته در اینجا خوب نشان میدهد که چگونه

وی در عبور از طبقه‌ای بطبقه‌ای، بتدریج خوی ترحم و ناز کدالی خویش را از دست میدهد و

در مقابل گناه بی‌اعتنا و سنگدل میشود، زیرا خداوند هر گونه توجه و علاقه را نسبت بگناه

منع کرده است . مفهوم واقعی این بی‌اعتنائی دانته اینست که قلب آدمی، هر قدر بیشتر در

گناه خود غوطه‌ور شود بیشتر با گناهکاری خومیگردد .

سرود هفتم

ومن که میکوشیدم تاهر چه نیکو تر بینم، در این منجلاب مردمانی
سرایا برهنه را دیدم که از گل ولجن پوشیده بودند و چهره هائی دژم
داشتند.

و نه تنها با دست خود، بلکه با سروسینه و پاهای خویش باهم در
زدو خورد بودند و با دندان یکدگر را پاره پاره میکردند.

استاد بزرگوار گفت: «پسرم، اینجا ارواح کج خلقانی را می بینی که
درزندگانی خود زیر سلطه خشم و غضب بودند، و مایلم اینرا نیز بیقین بدانی
که در زیر آب کسانی دیگر هستند که آه میکشند و چنانکه با
دیدگان خویش میتوانی دید، از هر جانب که میچرخند از آه های خود
حبابهائی در سطح آب پدید میآورند.

این در لجن فرو رفتگان میگویند: ما در فضای تابناکی که آفتاب
بدان نشاط میبخشد، افسرده دل بودیم و پیوسته درون خویش را بادودی
تلخ^۱ انباشتیم،

و لاجرم اکنون در این لجنزار سیاه، محکوم به افسردگی جاودان

۱- اشاره شاعر بدان طبقه از اهل غضب است که خشم خود را در دل نگاه میدارند
و آشکار نمیکنند. ارسطو، که دانتی غالباً بنوشته های او نظر دارد، آدمهای سوداوی
مزاج را به سه طبقه تقسیم میکند: تندها، تلخها، سختها؛ دسته اول آنهائی هستند
که خشم خود را فوراً بروز میدهند و دست بداد و فریاد میزنند. دسته دوم آنها که
این خشم را در دل نگاه میدارند و تبدیل به کینه میکنند، و دسته سوم آنها که فوراً
دست بکار انتقام گرفتن میشوند. در اینجا، گناهکاران دسته اول در سطح مرداب، و آن
دو دسته دیگر در درون آن بسر میبرند. در انجیل نیز، هم خشم و هم اندوه و غم «که آدمی
را از نکوکاری باز میدارد» جزو معاصی بشمار آمده، و قطعاً دانتی در این مورد بگفته
کتاب مقدس نظر داشته است. کلمه Accidioso که دانتی در وصف این طبقه بکار
برده، اکنون در ایتالیائی معنی «تنبل» میدهد، ولی سابقاً بمعنی تلخ بکار می-
رفته است.

دوزخ

شده‌ایم. - این سخنان را با کلماتی نامفهوم ادا میکنند، زیرا منظور خویش را با کلمات مشخص نمیتوانند گفت^۱. «

بدین ترتیب، قوسی بزرگ را در پیرامون این لجنزار آلوده، میان پی خشک دیواره‌ها و مرداب در نور دیدیم، و پیوسته چشم بدانان داشتیم که خوراکشان گل و لجن است؛

و عاقبت، بیای برجی رسیدیم.

۱- یعنی: از فرط خشم کلماتشان نامفهوم است.



... اینجا ارواح کج خلقانی را می بینیم که در زندگانی خود زیر ساطعۀ خشم و غضب بودند ... (صفحة ۱۸۱)

سرود هشتم

طبقه پنجم دوزخ (بقیه) : ارباب غضب شهر شیطان (دیده)

ویرژیل ودانته با زورق از رود استیجه میگذرند و پبای حصار رفیع و مستحکم شهر «دیده» میرسند. دیده نامی است که در «دوزخ» هم بشیطان وهم به دژ مستحکم او که چهار طبقه آخر دوزخ در داخل آن قرار دارد اطلاق شده. در اینجا، قسمت علیای دوزخ که شامل پنج طبقه اول آن بود پایان میرسد و قسمت‌های دوم و سوم آن، یعنی «دوزخ سفلی» که مخصوص دو نوع دیگر از گناهان است آغاز میشود. این دو نوع عبارتند از: گناهان شیر (زور گوئی، ستمگری، خشونت پیشگی) و گناهان پلنگ (حیله‌گری، خیانتکاری، ناجوانمردی) - صاحبان این معاصی عذابهایی سنگین‌تر می‌بینند و بهمین دلیل در طبقات پائین‌تر جای دارند. گناه غدرو ریا در نظر دانته از گناه ستمکاری نیز بیشتر است، زیرا مکاران و خیانتکاران در دو طبقه نهائی دوزخ، بعد از زور گویان و متجاوزین جای دارند.

در اینجا برای اولین بار، ویرژیل ودانته با مقاومت غیر منتظره و عجیبی از طرف شیاطین مدافع دژ مستحکم «دیده» مواجه میشوند که با مقاومت‌های قبلی پاسداران طبقات مختلف دوزخ فرق دارد، زیرا قبلاً هر يك از این پاسداران بخاطر انجام وظیفه از عبور آنها جلوگیری میکرد و ولی بعد از اطلاع بر اینکه اینان را خداوند فرستاده راه برویشان می‌گشوده است. اما در اینجا نه فقط شیاطین مدافع بعد از این اطلاع بدین دوراه نمیدهند، بلکه دروازه‌های قلعه را می‌بندند و سنگر بندی میکنند و آمادهٔ پیکار میشوند، بطوریکه ویرژیل برای اولین بار، و تنها بار، دست و پای خود را گم میکند و تلویحاً به دانته اعتراف میکند که برای آنها از این مهلکه باید سروشی آسمانی بکمک آنها برسد، و این قاصد در آخرین سطور سرود پا بعیدان میگذازد، از نظر تمثیلی، این مقاومت شیاطین و عجز ویرژیل و کمک غیبی، نشان آنست که عقل و منطق انسانی، آنجا که پای ماهیت و جوهر «شر» در میان باشد، قادر بکاری نیست، زیرا استدلال و تعقل آدمی بر اساس منطق تکیه دارد که «شر» و «شیطان» (اهریمن) از آن بیخبرند و بنا برین اینان زرهی بر تن دارند که این سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد. در این مورد تنها راه نجات اینست که کمک الهی، بصورتی غیر از منطق و استدلال بشری، یعنی بشکل ایمان و خلوص، برسد و «امید» را که اساس این پیکار است از تاریکی نجات دهد.

سرود هشتم

در دنبال سخن خود می‌گوییم^۱ که بسیار پیش از آنکه پپای برج بلند رسیده باشیم، دیدگان ما متوجه بالای این برج شد، زیرا دو شعله کوچک در آن بالا افروخته دیدیم، و شعله دیگری، که بدین دو تا از فاصله‌ای چنان دور علامت داد که چشم بسختی آنرا میتوانست دید^۲.

روی به دریای دانش^۳ کردم و پرسیدم: « مفهوم این علامت

۱ - Io dico seguitando... - این جمله حد فاصل دو قسمت مشخص از «دوزخ» دانته است که میان آنها بطور محسوس اختلافی اساسی وجود دارد، بدین معنی که هفت سرود اول که مربوط به چهار طبقه نخستین دوزخ است بر زمینه‌ای بسیار ساده‌تر و کلی‌تر از بقیه سرودها که مربوط به پنج طبقه بعدی است سروده شده است. تا اینجا هر سرود بیک طبقه از دوزخ اختصاص یافته، بطوریکه دوزخ دانته اگر بر همین زمینه ادامه می‌یافت شامل دوازده سرود بیشتر نمی‌شد، در صورتیکه در حال حاضر شامل ۳۴ سرود است، که تنها طبقه هشتم دوزخ، ۱۳ سرود از آنرا شامل شده است. ظاهراً هنگام سرودن قسمت اول دوزخ، شاعر طرحی ساده تر داشته، و در قسمت دوم این طرح را خیلی مفصلتر کرده است. «هانری هووت» H. Hauvette یکی از دانته‌شناسان بزرگ معاصر، از تحقیقات خود بدین نتیجه رسیده که هفت سرود اول را دانته پیش از تبعید خود از فلورانس سروده، و نسخه خطی این سرودها پس از تبعید در خانه‌اش بساقی مانده، تا آنکه تصادفاً زن او پنج سال بعد آنرا یافته و بی‌توجه خاص با اهمیت این اوراق آنها را همراه با سایر نامه‌های محرمانه خود برای شوهرش که در این هنگام در تبعید بسر می‌برد و در فلورانس محکوم بمرگ بوده است فرستاده، و دانته پس از دریافت آنها بقیه «دوزخ» را ساخته است. این جمله «در دنبال داستان خود می‌گوییم...» در حقیقت سریشمی است که این دو قسمت مجزای دوزخ را بهم اتصال میدهد. البته صحت این فرضیه مسلم نیست، ولی این جمله که از آن پس بسیار مصطلح شده است، نماینده تغییر اساسی است که ازین جا بعد در «دوزخ» دانته روی میدهد.

۲ - اشاره بدانکه شیطانهای پاسدار قلعه، نزدیکی دو بیگانه را بداخل برج اطلاع میدهند.

۳ - Il mar di tutto il senno : «دریای جمله دانش‌ها» یا «بحر العلوم» که لقب بسیاری از روحانیون ما را بخاطر می‌آورد - اشاره به ویرژیل.

سرود هشتم

چیست؟ و آن آتش دیگر بدان چه پاسخ میگوید؟ و کیانند آنان که چنین میکنند؟»

بمن گفت: «اگر بخارهای لجنزار مانع دیدارت نشود، از هم اکنون در روی آبهای پر گل ولای، آنچه را که در اینجا در انتظار آنند میتوانی دید.»

هرگز تیری از چله کمان بدر نیامده که فضا را شتابان تر از آن زورق کوچک که در این لحظه بجانب خویشمان روانش یافتیم شکافته باشد. زورق از روی آب بسوی ما آمد، و راننده آن زورق بانی یکه و تنها بود که فریاد میزد: «ای روح دغل، آخر آمدی!»

اما مرشد من گفت: «فلجیاس، فلجیاس^۱، این بار فریاد بیهوده میکشی، زیرا ما را جز در مدت عبورمان از این لجنزار، در اختیار خویش نخواهی داشت.»

۱ - Flegiās؛ یکی از قهرمانان افسانه‌خدايان يونان (بيونانی فلگواس phlegyas) وی طبق روایات یونانی، پسری بود که مریخ، خدای جنگ، از پیوند بایک زن زیبای روی زمین پیدا کرده بود. این پسر پادشاه سرزمین «بئوسیا» Beotia در یونان شد که شهر معروف «تب» پایتخت آن بود روزی آپولون، خدای موسیقی و هنر و غیبگوئی، عاشق دختر او شد و این دختر را فریب داد و از این ارتباط نامشروع اسکولاپیوس Aesculapius خدای علم طب، بدنیا آمده. فلگواس که از این کار آپولون سخت خشمگین شده بود، بعنوان تلافی، معبد بزرگ و بسیار مشهور «دلف» Delphi را که برای پرستش این خدا ساخته شده بود و از مقدسترین معابد یونانی بشمار میرفت، آتش زد. آپولون، بمجازات این عمل فلگواس را کشت و روحش را به قلمرو هادس Hades رب النوع دوزخ فرستاد تا آنقدر در آنجا بماند که حکم قطعی خدایان درباره وی صادر شود. دانته ظاهراً از آن جهت ویرا فایق ران طبقه پنجم جهنم کرده، که او از یک طرف (بخاطر آنکه فرزند مریخ است) مظهر خشم و غضب، و از طرف دیگر مظهر عصیان در برابر خداوند بشمار میآید، یعنی حقاً باید رابط طبقه چهارم جهنم (منطقه اهل غضب) و طبقه پنجم (شهر شیاطین) باشد.

دوزخ

حال فلجیاس که بناچار خشم خود را فرو خورد ، حال آن کس بود
که دامی بزرگ فرا روی خویش گسترده یابد و به پیریشانی آید ؛
آنوقت راهنمای من به قایق فرود آمد و مرا نیز در کنار خود
جای داد ، و فقط هنگامی اثر سنگینی در قایق نمودار شد که من پای
بدان نهادم^۱

چون من و راهنمایم بر زورق نشستیم ، قایق کهن بر اه افتاد و با شدتی
بیش از آنچه شیوه اش بود ، آبها را درهم شکافت
و چون ما بشتاب در روی این آب بی تلاطم پیش میرفتیم ، یکی از
دوزخیان ، غرق لجن ، در پیش روی من قد بر افراشت و گفت : « تو کیستی
که پیش از ساعت مقدر بدینجا آمده ای ؟ »^۲
و من بدو گفتم ؛ « آمده ام ، اما نمی مانم . ولی تو خود که هستی
که سر و وضعی چنین ناخوش داری ؟ » جواب داد : « می بینی که روحی
پیریشانم » .

و من بدو گفتم : « ای روح ملعون ، همچنان با اشک ورنج خود دمساز
بمان ، زیرا که ترا ، با آنکه سرایا لجن آلوده ای ، شناختم . »^۳

۱- یعنی فقط بدن دانه بوده که سنگینی داشته ، زیرا ویرژیل شبی بیش
نیوده است .

۲- دوزخی از توجه به فرورفتن غیر عادی قایق در آب ، دریافته که دانه هنوز
نمرده است ، بدین جهت اینقدر سنگینی دارد .

۳- این دوزخی (چنانکه در سطور بعد معلوم میشود) ، مردی است بنام فیلیپو از جنتی
Filippo Argenti که یکی از افراد سرشناس خانواده «آدیاماری» فلورانس بود ، و
این خاندانی بود که بزرگترین دشمن سیاسی دانه بشمار میرفت . خشونت غیر منتظره
دانه نسبت بدو درین قطعه ، نشان میدهد که بین وی و شاعر در دوره زندگی وی خورده
حسابی وجود داشته است . یکبار دیگر نیز در «بهشت» دانه بدین دوزخی و خاندان او
نیش میزند

آنوقت او دودست خود را بسوی زورق دراز کرد^۱، اما استاد
هوشیار من بدورش راند و گفت: «گمشو، وبا دیگرسگان ره خویش گیر!»
سپس بازوان خود را بگردنم حلقه کرد و روی مرا بوسید و گفت:
«ای روح پر مناعت^۲، رحمت بر آن زنی باد که ترا در بطن خود پرورید^۳!
این مرد در روی زمین، مغرور مردی بود که کاری نکو نکرد، و
لاجرم در اینجا روحی از خشم و کین آکنده دارد.

چه بسیار کسان که امروز در آن بالا خود را شاهانی بزرگ می‌شمارند،
و در اینجا چون خوکانی در منجلاب خواهند زیست و از خود جز نفرت
بر جای نخواهند نهاد!»

و من گفتم: «استاد، دلم می‌خواهد پیش از آنکه از دریاچه بیرون
رفته باشیم، او را در این آب کثیف^۴ غوطه ور بینم.»
و او بمن گفت: «پیشتر از آنکه آن کرانه دیگر را بچشم دیده باشی
چنین خواهد شد، زیرا حق است که این خواهش خود را بر آورده بینی
و شاد شوی.»

اندکی پس ازین گفتگو چنان رفتاری از جانب دوزخیان لجنزار
با وی دیدم که هنوز خدای را از این بابت پاس میدارم و سپاس می‌گزارم.

۱ - بدین منظور که دانه را در درون لجن زار افکند.

۲ - «Alma sdegrosa» اشاره بدانکه این خشم دانه در دوزخ کاری
بسیار بجاست، زیرا شایسته دوزخیان است.

۳ - این جمله ایست که «لوقا» حواری عیسی، در انجیل خطاب به عیسی بر-
زبان می‌آورد.

۴ - questa broda . . . (آبگوشت، جوشانده بدطعم)

دوزخ

همه فریاد میزدند: «فیلیپو آرجنتی را بگیریدا!» و روح تندخوی این فلورانسی از فرط خشم خویشتن را بدنندان میگزید .
 اورا همانجا گذاشتیم ، و بیش ازین در باره اش سخنی نمیگویم .
 اما در این هنگام غریو ضجه ای بگوش ما خورد که نگاه مرا متوجه رو برو کرد .

استاد مهربان گفت: « پسر جان ، اینک بشهری که « دپته » نام دارد و جمعی کثیر از بلاکشان در آن بسر میبرند نزدیک میشویم .^۱ »
 و من گفتم: « استاد ، از هم اکنون معابد آنرا^۲ در آن دره دور دست می بینم که رنگی قرمز دارند ، و تو گوئی از آتش بیرون آمده اند .

و او بمن گفت: « آن آتش جاودان که درونشان را میگدازد ،

۱ - اشار به شهر Dite که دانته آنرا شهر ودژ مستحکم شیاطین قرار داده است، و دوزخ ، از طبقه پنجم بعد در درون حصار و باروهای این شهر قرار دارد. «دپته» مرادف ایتالیائی Dis است که در یونان قدیم به « هادس » (پلوتون) رب النوع دوزخ گفته میشد، و بخاطر این اسم غالباً دوزخ محلی را که هادس بر آن حکومت میکرد ، شهر « دیس » یا « دپته » مینامیدند. دانته لقب دپته را به شیطان اعظم که فرمانروای اصلی جمله طبقات درون این حصار است داده ، و خود شهر را نیز بهمان اسم نامیده است. ازین طبقه بعد است که « آتش » بعنوان یکی از وسائل عذاب دوزخیان مورد استفاده قرار میگیرد.

۲ - Meschite (م-اجد) که دانته آنرا بجای کلمه Moschea که در ایتالیائی بمسجد گفته میشود بکار برده است تا بدین کلمه آهنگ عربی کاملتری داده باشد .
 در زمان دانته ، یعنی در اواخر دوره جنگهای صلیبی ، مسجد اسلامی در نظر مسیحیان بالاترین مظهر کفر بود ، زیرا در این هنگام مسیحیان سخت به مسلمین کینه داشتند . بدین جهت شاعر به عبادتگاههای درون شهر دپته لقب مسجد داده است. اما بحقیقت در زمان دانته خود کلیسا و دستگاه پاپ بود که مظهر واقعی فساد بشمار میرفت، و دانته بکرات بدین فساد کلیسا اشاره کرده است .



استاد من بدورش راند و گفت: «گمشو» و با دیگر سگان ره خویش گیر! (مفسط ۱۸۹)

این جمله را چنانکه می‌بینی، در این درکات سفلی^۱ برنگ آتشین درآورده است.

درین میان قدم بدرون گودالهای عمیقی نهادیم که خندقهای این ماتمکه اند، و حصارهای شهر جملگی در نظر آهتین آمدند.

چون پیچی بزرگ زدیم، بمکانی رسیدیم که زورق بان در آن ایستاد و فریاد کنان بما گفت: «بیرون آئید، اینجا مدخل شهر است».

در دروازه‌ها بیش از هزارانده شده از آسمان را دیدم^۲ که خشم آلوده میگفتند: «این کیست که بی آنکه مرده باشد،

پای به قلمرو مردگان نهاده است^۳؟» و استاد خردمند من اشاره کرد که با آنان سخنی محرمانه دارد.

آنگاه ایشان خشم فراوان خویش را بیش و کم فرو خوردند و گفتند: «تنها تو بنزده‌ای، اما این دیگری که گستاخانه پا بدین مرز وبوم نهاده است، سر خویش گیرد

و بتمهائی براه جنون خود رود، تا اگر میتواند این راه را بیلو ماید، زیرا تو که او را در این سرزمین ظلمت راهنما بوده‌ای، در همینجا خواهی ماند.» ای خواننده، خود ببندیش که این سخنان شوم بچه اندازه پریشانم کرد، زیرا پنداشتم که دیگر هر کز از آنجا باز نخواهم گشت.

۱ - Basso Inferno ، جحیم سفلی یا «درك سافل» ، اشاره بطبقه پنجم بیعد .

۲ - یعنی هزارتن از شیاطینی را که به پیروی شیطان درك بغدادند عصیان ورزیدند و همراه او از آسمان ساقط شدند .

۳ - اشاره بدانکه شیطانها نیز ، از روی سنگینی غیر عادی قایق فلجیاس ، دریافته‌اند که یکی از آنها که بر این قایق نشسته هنوز نمرده است .

دوزخ

گفتم: «ای راهنمای عزیز که بیش از هفت بار در پناه خویشم گرفتی^۱ و از خطراتی گران در امانم داشتی ، مرا در این از یافتادگی بحال خویش مگذار ، و اگر نباید ازین پیشتر رویم ، بیا تا زودتر راهی را که از آن آمده‌ایم باز یابیم» .
و آن مرشدی که مرا تابدانجا راهبری کرده بود ، بمن گفت: «بیم مدار ، که هیچکس را درین راه یارای جلو گیری از ما نیست، زیرا هشیث بر این تعلق گرفته است^۲»

اما تو در اینجا در انتظار من بمان و با کمک امیدروح خستهات را تاب و توان بخش، و یقین دان که در این ورطهات تنها نخواهم گذاشت.^۳ «
بدین سان ، پدر مهربان رفت و مرا بحال خود گذاشت ؛ و من در تردید باقی ماندم ، زیرا « آری » و « نه » در سرم بکشمکش در آمدند.^۴
نتوانستم آنچه را که وی با ایشان گفت بشنوم ؛ اما دیدم که او در نزد آنان نماند و ایشان در سرعت برهم پیشی گرفتند و بدرون حصار باز گشتند .

۱ - رقم هفت درین جا مفهوم کلی «بکرات» را دارد . در ایتالیائی غالباً بعنوان ضرب المثل میگویند « هفت دفعه فلان طور شد » ، یعنی کراراً این اتفاق افتاد . در تورات نیز این رقم بهمین منظور بکار رفته است (امثال سلیمان نبی ، باب بیست و چهارم): « ... زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد بر خواهد خاست، اما شریران در بلا خواهند افتاد » .

۲ - یکی از اصطلاحات «سهل و ممتنع» دوزخ که غالباً مورد اقتباس قرار میگیرد: « Da tal n'è dato » .

۳ - کنایه از آنکه در مواجهه بامشکلات اساسی، روح بشری همیشه احتیاج بر راهنمایی عقل و منطق دارد . چنانکه قبلاً گفته شد ویرژیل در « کمدی الهی » مظهر عقل و استدلال انسانی است ،

۴ - «si» e «no» nel capo mi tenciona - این جمله در ایتالیائی ضرب المثل شده است ، و در توصیف حالت کسی بکار میرود که میان خوف و رجا گیر کرده باشد .



... نتوانستم آنچه را که وی با شیطانها میگفت بشنوم . (صفحه ۱۹۴)

سرود هشتم

و آنکه حریفان ما دروازه‌ها را بروی مر شدمن بستند، واو که در بیرون مانده بود با گامهای آهسته بسوی من باز آمد .

دیده بر زمین داشت و از ابروانش هر گونه نشان اطمینان رخت بر بسته بود . آه کشان میگفت : « کیست که راه این ماتم سرا را بر من بسته است ؟ »

و بمن گفت : « از اینکه مرا خشمگین بینی دل بد مکن ، زیرا با همه آنکه اینان سخت برای دفاع از شهر خویش در تلاشند ، من در این کشمکش پیروز خواهم آمد .

تفرعن اینان تازگی ندارد ، زیرا پیش ازین نیز همین تبختر را در کنار دروازه‌ای آشکارتر که هنوز بی چفت و بست مانده است بروز دادند^۱

این همان در است که تو نوشته مرگ^۲ را بر بالایش خواندی؛ و اکنون می بینم که از آن سوی این در ، کسی که دروازه این شهر را بروی ما خواهد گشود ،

در سرایشی روان است و بی آنکه یار و یابوری در دنبال داشته باشد از حلقه های دوزخ میگذرد تا بسوی ما آید . »

۱ - طبق روایات مذهبی قسرون وسطی ، هنگامیکه مسیح میخواست برای نجات ارواح عده‌ای از گذشتگان وارد طبقه اول دوزخ شود ، شیاطین دروازه اصلی جهنم را بروی او بستند ، ولی وی آنرا با اشاره انگشت درهم شکست . این همان دروازه جهنم است که داتته در آغاز سرود سوم از آن گذر میکند و بر بالایش کتیبه معروف را نوشته می بیند ، و این در از زمان ورود مسیح ، همچنان گشوده مانده است . هنوز هم دعای کاتولیکها در روز شنبه مقدس بزبان لاتینی چنین حاکی است : « ... در این روزه نجاتی ما در دروازه مرگ را گشود و چفت و بستهای آنرا درهم شکست . »

Hodie portasmortis, et Seras pariter, Savator noster dirupit .

۲ - « Scritta morta » : نوشته مرده ، نوشته‌ای که از محکومیت و فنای جاودانی ارواح دوزخیان حکایت میکند .

سرود نهم

طبقه ششم دوزخ : اهل زندقه

مقاومت شیطانها در حصار شهر دیته ، که تنها مقاومت واقعی وجدی دوزخ در مقابل ویرزید و دانته است ، با دخالت پیک آسمانی پایان میرسد و در دنبال آن این دو نفر قدم بدرون طبقه ششم میگذارند که اولین طبقه « جحیم سفلی » است. این موقع، طبق حساب فرضی دانه ساعت دو یاسه بامداد شنبه مقدس است. یعنی مسافرین دوزخ دو تلت از شب را در طبقات پنج گانه دوزخ علیا گذارنده اند .

طبقه ششم مخصوص دوزخیانی است که بجرم بدعت در دین و زندقه و العناد (*eresia*) محکوم شده اند. این دوزخیان در گورهای قبرستانی پهناور خفته اند که پیوسته در آنها آتش شعله ور است، و در این گورستان، هر یک از طبقات مختلف این زندقه و پیروان آنان ، قسمتی خاص خود دارند. عذاب زندیقانی که در این طبقه هستند ، مثل همه طبقات جهنم طبق قانون کلی « تاوان » صورت میگیرد، یعنی چون اینان در این دنیا منکر ابدیت روح شده اند، در آن دنیا محکوم بدانند که روحشان الی الابد در دوزن گوری خاموش جای داشته باشد ، که در آن شعله های آتش یعنی قهر و خشم خداوندی زبانه میکشد .

سرود نهم

این رنگی که زبونی من ، بدیدار باز گشت راهنمایم بر چهره
من نقش زد ، باعث آمد که او زودتر تغییر رنگ خویش را از من پنهان دارد.
همچون کسی که گوش بسختی فرا داده باشد هشیارانه بر جای
ایستاد ، زیرا دیدگان او در این فضای تاریک و از خلال این مه غلیظ
چیزی نمیتوانستند دید .

با صدای بلند گفت : « بهر حال ما باید در این مبارزه پیروز شویم ،
و گرنه ... کسی بیا وعده یاری داد که یقین دارم فرستاده اش هر چه زودتر
بیاریمان خواهد آمد ! ۲ »

۱ - اشاره بدانکه ویرژیل خود از بیم رنگ از رخ داده است ، اما چون
پریدگی رنگ دانتته را می بیند ، نگرانی خود را پنهان میدارد تا بدو قوت قلب بخشیده
باشد . واضح است که این ترس ویرژیل و انتظار بیصبرانه او در اینکه کمک غیبی برسد
و آنها را از این مخمصه نجات دهد مفهوم استعاری دارد ، و کنایه از این است که حدود
قدرت عقل و منطق بشری محدود است و در خیلی موارد این عامل از حل مشکلات عاجز
میماند ، و درین موارد فقط کمک الهی میتواند نجاتش دهد . اضطراب ویرژیل در اینجا ،
در حقیقت نگرانی عقل و تدبیر انسانی است که پی بضعف و ناتوانی خود برده است و منتظر
است که : « دستی از غیب برون آید و کاری بکند » . - این صحنه را ، تمام مفسرین
دانتته و استادان ادب ، یکی از عالیترین صحنه های کمدی الهی و یکی از بهترین صفحات
ادبیات غرب دانسته اند ، زیرا در آن کلیه حالات تردید ، اضطراب ، امید ، انتظار ، بیم ،
ضعف و قدرت با مفهوم تمثیلی آن در طی جملاتی معدود و کوتاه ، با مهارت فراوان تشریح
شده است . غالباً اظهار داشته اند که این فصل ، یکی از نمونه های کمال شعر دراماتیک
در ادبیات اروپاست .

۲ - ویرژیل جمله اول خود را نیمه کاره میگذارد ، تا بیم دانتته را بدل به
امید کرده باشد . مراد از « آن کسی که بیا وعده پشتیبانی داد » بئاتریس یعنی حقیقت
الهی است که او را فرستاده است . درست معلوم نیست پایان آن جمله ای که نیمه تمام
مانده چیست ، شاید ویرژیل خواسته است بگوید : « ... و گرنه مجبور ببازگشت
خواهیم شد » .

دوزخ

خوب دریافتیم که وی چگونه آغاز سخن خویش را با کلماتی که پس از آن گفت تعدیل کرد، زیرا مفهوم این کلمات با آنچه قبلاً گفته شده بود فرق داشت.

با اینهمه، لحن گفتار او بهر اسامی افکند، شاید از آن رو که برای جمله نیمه تمام مفهومی بدتر از آنچه او خود در نظر داشت، قائل شده بودم.

« آیا هرگز کسی از افراد حلقه اول که تنها کیفرش از کف دادن امید است، بدین درک سفلی این ورطه هولناک فرود آمده است؟ » این را پرسیدم^۱، و او بمن پاسخ داد: « بسیار کم اتفاق افتاده که کسی از جمع ما این راهی را که من در پیش گرفته‌ام پیموده باشد. هر چند من خود باری دیگر با جادوی این اریتونه سنگدل^۲ که اشباح را بدرون کالبدهایشان فرا میخواند، در این راه قدم گذاشتیم. تازه قالب تهی کرده بودم که وی داخل این حصارم کرد تا در آن،

۱- دانت، در اینکه ویرژیل راه خود را خوب می‌شناسد یا خیر بتدرید افتاده است، اما نمیخواهد این تدرید خود را که از آن بوی بی‌اعتمادی می‌آید مستقیماً با راهنمای خویش در میان نهاده باشد. بدین جهت در لفافه از او می‌پرسد که آیا پیش ازین نیز وی بدین جا آمده و با این مشکل مواجه شده است یا خیر. اما ویرژیل با پاسخ خود نشان میدهد که کاملاً به کنه اندیشه وی پی برده است.

۲- Eritone؛ (به لاتینی «اریکتون» Erichon) زن جادوگری که بنا بر گفته لوکانوس شاعر رومی (در کتاب «فارسالیا» که دانت به آن آشنائی کامل دارد) مرده‌ای را زنده میکند تا عاقبت کار پمپئوس را در جنگ معروف فارسال با ژول سزار از او بپرسد و برای پمپئوس بگوید.

سرود نهم

روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم^۱ .

این حلقه پائین‌ترین و تاریکترین حلقات دوزخ و دورترین طبقات آن از این آسمانی است که همه چیز را در زیر خویش دارد^۲ ؛ بنابراین مطمئن باش که من راه را خوب می‌شناسم

این مرداب که از آن بخاراتی چنین گندآلوده برمیخیزد، از همه سو شهر آلام را که برای ورود بدان مارا دیگ‌گرداهی بجز اعمال زور نمانده، دربر گرفته است .

چیز دیگری نیز گفت که بیاد ندارم ، زیرا تمام توجه من از راه دیدگانم معطوف به باروی قرمز فام برج بلند شده بود .

در آنجا ناگهان در نقطه‌ای ، سه شیطانۀ دوزخی غرق در خون که اندام و هیئت زنان داشتند قدبر افراشتند^۳ ؛

کمر بندهای آنان ماران هفت سری برنگ سبز بسیار تند بودند^۴ ،

۱ - « روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم » ، یعنی روح يك دوزخی را از طبقهٔ نهم جهنم ، که پائین‌ترین و بدترین طبقات آنست، بیرون آورم و بنزد اوببرم . - باید متذکر شد که جنک فارسالوس میان سزار و پمپه در سال ۴۸ پیش از مسیح اتفاق افتاد ، و درینوقت هنوز ویرژیل زنده بود . بنابراین یاد آنته در حساب تاریخ اشتباه کرده ، یا اشاره او بواقعهٔ دیگری ازین قبیل است که ممکن است پیش از مرگ ویرژیل ، توسط اریکتون جادوگر که درین هنگام بسیار پیر بوده صورت گرفته باشد .

۲ - مفهوم این گفته در سرود بیست و هشتم « بهشت » بتفصیل توضیح داده شده است .

۳ - Furia ها ، که درینجا « شیطانها » ترجمه شده‌اند ، در میتولوژی یونان و روم ارواح شریر انتقامجو بودند . اینان سه ماده شیطان ، بصورت سه زن سنگدل و خون آشام بودند که مرتکبین گناهان کبیره را با انواع شکنجه‌ها و عذابها آزار میدادند . دانتۀ این شیطانها را از انثیس ویرژیل بعاریت گرفته که در آنجا نقشی بزرگ برعهده دارند . - از لحاظ استعاره ، این سه شیطان نمایندهٔ وجدان های معذب گناهکارانند .

۴ - « مار هفت سر idra » (به لاتینی Hydrae) اژدهای هفت سری که بدست هر کول کشته شد - بطور عام به مار دریائی نیز اطلاق میشود .

دوزخ

و گیسوانشان افعیان کوچک و مارانی که پیشانی های خشم آلوده آنها را زیر چنبره های خود گرفته بودند .

واو که بدیدار ایشان مسکینان^۱ ملکه دیار اشکهای جاودان^۲ را شناخته بود ، بمن گفت : « ارینا های درنده خوی را بین :

آنکه در سمت چپ می بینی « مه جرا » است ؛ و آن که در سمت راست میگرید « آلتو » ، و آنکه در میان این دو است « تزیفونه » است^۳ . و چون این بگفت خاموش شد .

هریک ازین سه با ناخن سینه خویش را پاره میکرد و با کف دست بخویش سیلی میزد ، و هر سه چنان سخت فریاد میکشیدند که من خود را از پریشانی بشاعر چسباندم .

جملگی بیاین مینگریستند و میگفتند : « کاش « مدوزا » بیاید تا « تزئو » را سنگ کنیم^۴ . خطا کردیم که او را در حمله نخستینش گوشمالی ندادیم . »

۱ - یعنی : خدمتگذاران جزء - این کلمه « مسکینان » عیناً در اصل ایتالیائی آمده و ریشه عربی دارد : « Le Meschine » .
۲ - اشاره به هکاته Hecatae (به لاتینی پروزرپینا Proserpina ربه الذوع دوزخ در میتولوژی یونان و روم .

۳ - Tesifone ؛ Aletto ؛ Megera اسامی سه شیطانة فوق الذکر است ، که در اصل لاتینی : « مه گرا » ، « الکتون » ، و « تیزیفون » نام دارند .

۴ - Medusa در میتولوژی یونانی ، نام یکی از سه خواهران « گورگون Gorgone » بود که هر کس بدو نگاه میکرد سنک میشد ، و بالاخره « پرسئوس » Perseus یکی از نیمه خدایان که نسیمش بخدای خدایان میرسید او را کشت و سرش را به اولمپ برد . - « تزئو Teseo » (به یونانی Theseos) قهرمان افسانه ای و نیمه خدای یونانی است که بروایت افسانه خدایان همراه با پیرتیوئوس برای ربودن ملکه زیبای دوزخ (هکاته) که زن هادس (رب النوع جهنم) بود به دوزخ رفت ، ولی پیرتیوئوس در راه بدست نفرات هادس کشته شد و تزئوس نیز باسارت در آمد و از طرف خدایان بقیه در صفحه ۲۰۵



... بین گفت : « شیطان‌ها های درنده خوی را بین . » (صفحه ۲۰۲)

سرود نهم

« پشت بدین جانب کن و دید کان خویش را ببند ؛ زیرا اگر
« گورگون^۱ » خود را بنماید و تو او را ببینی ، دیگر امکان باز کشت
بدان بالا را نخواهی داشت^۲ . »

استاد چنین گفت ، و بادست خویش مرا بدور خودم چرخاند ، و برای
بستن دید کان من نیز بدستهای خود من اعتماد نکرد ، بلکه شخصاً دست
بر چشمانم نهاد .

شما کسانی که دیده بصیرت دارید ، حقیقتی را که در زیر حجاب
این اشعار اسرار آمیز نهفته است دریابید^۳ .

بقیه از صفحه ۲۰۲

و از طرف خدایان محکوم بدان شد که الی الابد بازنجیری به تخته سنک عظیمی بسته بماند ،
ولی بالاخر هر کول زنجیر را گسست و او را نجات داد . - در اینجا سه شیطان که از نگاهبانان
حصار جهنم هستند ، بیاد میآوردند که سابقاً تزئوس را که برای ربودن ملکه زیبای دوزخ
آمده بود اسیر کرده ولی نکشته اند ، و این بار که دانته رامیبیند که زنده بدوزخ آمده ،
او را بجای تزئوس میگیرند و کمان میبرند که وی بازگشته است ، بدین جهت است
که فریاد میزنند : « کاش مدوزا بدینجا میآمد تا بدین تزئوی گستاخ منگریست و او
را سنک میکرد ، که دیگری جرئت زنده بدوزخ آمدن را نکند » - از لحاظ استعاری
مفهوم این گفته است که او دیگر جرئت امیدواری به بخشش خداوندی را نداشته باشد ،
زیرا چنانکه قبلاً گفته شد شیطانهای سه گانه مظهر انتقام هستند و با هر گونه عفو و بخشش
گناهکاران مخالفند ،

۱- Gorgôn (e) : رجوع بشرح بالا.

۲- یعنی : با نگاه او سنک خواهی شد و برای همیشه در همینجا خواهی
ماند .

۳- دانته با این شعر که از اشعار معروف کمندی الهی است ، تصریح میکند که
وی در لباس این سخنان میخواهد مفهومی بزرگتر را بخواننده عرضه بدارد ، یعنی این
قهرمانها و شیطانها همه جنبه استعاری دارند . طرز قرار گرفتن شعری است که میتوان
این اشاره را هم شامل آنچه قبلاً گفته شده ، و هم شامل سطور دیگری که بلافاصله بعد از
آن گفته میشود دانست . چنانکه گفته شد قهرمانان این صحنه از دوزخ ، هر کدام مفاهیم
خاصی دارند که آنها را بدین صورت خلاصه میتوان کرد : داقه مظهر نوع انسان که
ازوادی گناه بسوی بخشش و رحمت الهی میروود - ویرژیل مظهر عقل و استدلال بشری ،
که با همه قدرت و دانائی خود در اینجا عاجز مانده و احتیاج بکمکی یافته که از عقل
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و درین هنگام ، از جانب آبهای متلاطم^۱ غریب و گوشخراش و وحشتزائی بر خاست که هر دو ساخل از آن بلرزه افتاد ؛
صدائی همانند غرش بادی بود که از بیش و کمی درجات حرارت پدید آمده باشد و بر سر جنگلها یورش آورد و جمله مواعی را که در پیش خویش یابد از میان بردارد ،

شاخه‌ها را درهم شکند و بر زمین افکند و با خود همراه ببرد ، و چون گرد بادی مغرورانه براه خویش رود و ددان و شبانان را بفرار وا دارد .

دست از پیش دیدگان من برداشت و گفت : « اکنون همه دقت خویش را متوجه این امواج کف‌آلود کهن کن که در بالای آنها بخار را از هر جای دیگر غلیظتر می‌یابی . »

چونانکه غوکان در برابر مار بدانندیش در زیر آب پنهان میشوند و خویشتن را یکایک بر زمین می‌چسبانند ،

بیش از هزار روح وحش‌نزده را دیدم که در برابر آن کسی که بی شتابندگی از « استیجه » می‌گذشت و پایش تر نمیشد ، راه گریز در پیش گرفتند .

بقیه از صفحه قبل
ساخته نیست - شیطان‌های سه‌سانه ، مظهر وجدان معذب گناهکاران ؛ «مدوزا» مظهر لذات دنیائی ، که قلب آدمی را در مقابل اخطارها و تحذیرات آسمانی تأثر ناپذیر یعنی تبدیل به «سنگ» میکند - **یاور غیبی** که برای نجات ویرزیدل ودانته میرسد ، مظهر لطف خداوندی که باید گره از مشکلی که عقل در آن درمانده بگشاید ، تا دانته بتواند بخاطر رستگاری روح خود ، به سیر خویش در جهنم ، یعنی دیدار گناهان مختلف و نتایج آنها ادامه دهد .

۱ - اشاره به امواج رودخانه « استیجه » .

سرود نهم

وی دست چپ خویش را تکان میداد تا بخار غلیظ را از گرد چهره‌اش دور کند، و این ظاهراً تنها چیزی بود که ناراحتش میکرد.
خوب دریافتم که او پیکری از جانب آسمان بود، و رو بسوی استاد کردم، و وی بمن اشاره کرد که خاموش باشم و سر در برابر تازه‌وارد فرود آورم.

اه! چه اندازه وی در نظرم بی اعتنا آمد! بسوی دروازه رفت و بی آنکه با کمترین اشکالی برخورد، آنرا بایک اشاره چوبدستی که بردست داشت گشود؛

آنگاه در آن آستانه موحش ایستاد و چنین گفت: «ای رانده‌شدگان درگاه الهی، ای بدتخمگان، این غرور فضولانه را از کجا آورده‌اید؟ برای چه در برابر آن مشیتی که هیچ چیز سد راهش نمیتواند شد، و تا کنون بارها عذاب شما را افزون کرده است، گردنکشی میکنید؟ چه سود دارد که با قدرت لایزال درآویزید؟ مگر بیاد ندارید که هنوز «چربروی» شما ازین چنین گستاخی، پوست از زنج و گلوی خویش کنده دارد؟»

۱- «چربرو» Cerbero، پاسدار طبقه چهارم دوزخ که قبلاً وصف اورفت، بروایت افسانه خدایان یونانی راه را در برابر هر کول که قصد دخول بدوزخ داشت بست، و هر کول به خاطر این گستاخی زنجیر بگردن او انداخت و او را کشان کشان بروی زمین برد، و از فشار این زنجیر چنان پوست از زنج و گلوی «کربروس» کنده شد که بقول فرشته هنوز اثر آن دروی باقی است، و فرشته با این یادآوری شیطانها را متوجه میکند که در صورت ادامه عصیان چه سرنوشتی در انتظار آنان است ... با اینهمه قدری عجیب بنظر میرسد که فرشته ای که از جانب خداوند عالم مسیحیت بدوزخ آمده باشد، برای تهدید شیاطین، بماجرای هر کول اشاره کند!

دوزخ

این بگفت و بی آنکه باما سخنی گفته باشد از راه پر گل ولای
باز گشت. حال کسی را داشت که به گرفتاریهائی جز آنچه در این دم
دارد اسیر است،

و این گرفتاریها خاطرش را سخت مشغول داشته است؛ و ما که ازین
سخنان مقدس قوت قلب یافته بودیم، بسوی شهر براه افتادیم.

بی جنگ و ستیزی وارد آنجا شدیم، و منکه دلم میخواست سرنوشت
قلعه نشینان را ببینم،

نظر باطراف خویش افکندم، و از هر جانب دهکده‌ای بزرگ دیدم
که از درد و عذابی جانگزا آکنده بود.

همچنانکه در «آرلی»، که در آن «زون» را کد میماند^۱، و در
«پولا»، نزدیک «کوارنارو»^۲ که آخر خاک ایتالیاست و حدود این کشور
را مشروب میکند،

گورها سر تا سر زمین را پست و بلند کرده اند، اینجا نیز پراز
گورهای بلند و پست بود، با این تفاوت که وضع آنها در اینجا با تلخی فروتر
همراه بود،

زیرا، در میان این گورها همه جا شعله های آتش زبانه میکشید

۱ - «آرلی» Arli، شهر آرل (Arles) در ناحیه پروونس فرانسه. -
Rhone رود معروف فرانسه (که تلفظ ایتالیائی آن Rodano است). - در دوران
امپراتوری رم، نزدیک شهر آرل، «آنجا که رود زون را کد میماند» گورستان بزرگی
بود بنام Alyscamp که در قرون وسطی نیز باقی و در سراسر اروپا مشهور بود شاید
بزرگترین قبرستانهای اروپا بشمار میرفت.

۲ - «پولا» Pola شهر معروفی در ایستریا «شمال شرقی ایتالیا» که
در آنجا نیز گورستان مشهوری وجود داشت؛ «کوارنارو» Quarnaro (در
اصطلاح امروزی ایتالیا Quarnero) نام خلیجی در ایستریا، که شهر معروف فیومه
Fiume (ریکا) در کنار آن واقع است.



بِسوی دروازه رفت و آنرا بایک اشاره چو بدست خود بگشود (صفحه ۲۰۷)

سرود نهم

و چنان آنها را در خود می‌گذاخت که هیچ اهل حرفه‌ای^۱ به آهنی گذاخته
ترا از این احتیاج ندارد.

همه سنگها در روی گورها معلق بود و از زیر آنها ضجه‌هایی چنان
تلخ برمیخواست که پیدا بود که از دهان تیره روزان و عذاب‌دیدگان
بر می‌آید.

ومن گفتم: «ای استاد، این مردمانی که در درون این گورها
خفته‌اند و چنین دردناک مینالند، کیانند؟»

واو بمن گفت: «اینان زندیقانند، وبدعت گزاران دین، و پیروانشان،
و درین گورها عده‌ای بسیار فزونتر از آنچه می‌پنداری جای دارند^۲.

در اینجا هم مسلکان باهم در خاک رفته‌اند، و گورهای جمله اینان
است که کم و بیش در آتش می‌سوزد^۳. و بعد از آنکه بدست راست
چرخید،^۲

بمنطقه میان گورهای بلاکشان و حصار بلند شهر قدم گذاشتیم

۱ - اهل حرفه: عنوان کلی آهنگران در قرون وسطی

۲ - یعنی: تعداد زندیق‌ها از آنچه دربدو امر بنظر میرسد فزونتر است،
زیرا بسیاری از ایشان را از روی ظاهر تشخیص نمی‌توان داد. باید توضیح داد که در نظر دانتی
اساس زندیقه (Eresia) انکار ابدیت روح است، زیرا این انکار حکم انکار وجود
خداوند را دارد. بدین جهت غیر مسیحیانی که منکر بقای روح نبوده‌اند، در دوزخ در
طبقاتی بالاتر از زندیق‌ها جای دارند و کمتر عذاب می‌بینند.

۳ - در سراسر «دوزخ»، دانتی ویرژیل برای رفتن از طبقه‌ای بطبقه دیگر،
و همچنین برای گذشتن از قسمتهای فرعی هر طبقه از جهنم، بسمت «چپ» می‌چرخند
(که راه خطاکاری و گناه است) و فقط دو استثنا درین قاعده کلی وجود دارد: یکی
در اینجا، که دانتی تصریح میکند که «بدست راست چرخیده‌اند»، و دیگر در سرود
هفدهم دوزخ، هنگامی که می‌خواهند سوار بر دوش عفریتی بنام «جریو» شوند و
بطبقه هشتم بروند. - مسلم است که این تصریح که «بدست راست چرخیدیم»
مفهوم خاصی دارد، ولسی هنوز مفسرین نتوانسته‌اند نظر افناع کننده‌ای درین باره
بدهند

سرود دوم

طبقه ششم دوزخ : زنداقه

قسمتی از زندیقان که این طبقه از دوزخ بدانان اختصاص یافته ،
آنهایی هستند که دانتۀ ایشان را « اپیکوری » میخوانند. بدیهی است
اپیکور خود زندیق و ملحد نبوده ، ولی این لقبی است که بطور کلی در
قرون وسطی بکسانیکه منکر بقای روح و زندگانی آن جهانی بودند داده شده
بود ، و این ناشی از طبقه بندی خاصی بود که روحانی معروف قرون وسطی
سن توماس داکن Saint Thomas d'Aquin که گفته هایش حجت بود
کرده بود . وی اپیکوری هارا دودسته شمرده بود که عبارت بودند از:
اپیکوریهای رسوم و عادات، و اپیکوریهای فلسفی. دسته اول خوشگذرانها
و دسته دوم منکرین بقای روح بودند. در دوره دانتۀ بطور کلی بسیاری از
متفکرین و آزادفکران یعنی آنهایی را که درخفا با سختگیری های مذهبی
و جمود فکری موافق نبودند « اپیکوری » می شمردند و آنان را از
مخالفین ابدیت روح و معاد ، یعنی از زندیقان و ملحدین میدانستند ؛
گفتگوی دانتۀ با « فاریناتا » که یکی از معروفترین اصول کمدی الهی
است در این سرود صورت میگیرد .



... ولوسن گفتم: «اینان ز ندبقاته» رهدت گزاران دین و بیروان آنان... (صفحه ۲۱۱)

سرود دهم

اکنون استاد من^۱ از کوره راهی پنهان، میان حصارشهر و گورهای
دوزخیان در حرکت است، و من در دنبالش ره میسپرم.
چنین آغاز سخن کردم: «ای خرد اعلی که مرا از حلقه های
ناپاکان میگذرانی، هر آنگونه که مایلی بامن سخن بگو و آتش کنجکاویم
را فرو نشان.

آیا میتوان این کسان را که در درون گورهایند بچشم دید؟ همه
سنگهای زوی گورها را برداشته اند و کسی نیز در اینجا پاسداری نمیکند.»
و او بمن گفت: «وقتی که اینان از دره^۲ یهوشافاط با کالبدهای
خود که در آن بالا بر جای نهاده اند بدینجا باز گردند، همه این گورها
بسته خواهند شد.

۱- Ora sen va ؛ در اینجا مستقیماً کلمه استاد گفته نمیشود، ولی این اشاره
در آن مستتر است.

۲- Josafat ؛ دره «یهوشافاط» در نزدیکی اورشلیم (بیت المقدس) قرار دارد،
و محلی است که بنا بر گفته تورات، در روز رستاخیز محکمۃ الاهی برای رسیدگی به گناهان
بشر در آنجا تشکیل میشود، و در حقیقت همان صحرای محشر است. این عقیده از تورات
(کتاب یوئیل نبی، باب سوم) گرفته شده: «... آنگاه جمیع امتها را جمع کرده به وادی
یهوشافاط فرو خواهم آورد، و در آنجا با ایشان در باره قوم خود و میراث خویش
اسرائیل محاکمه خواهم نمود» و: «... امتها بر انگیزته شوند و به وادی یهوشافاط
بر آیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امتهایی که به اطراف آن
هستند داوری نمایم ... جماعتها، جماعتها، در وادی قضا، زیرا روز خداوند در
وادی قضا نزدیک است، آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را باز میدارند، و
خداوند از صهیون نهره میزند، و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند، و آسمان وزمین
متزلزل میشود.»

دوزخ

گورستان «اپیکورو»^۱ و کلیه پیرامون او که روح را همراه جسم میمیرانند، در این جانب است.

لاجرم بزودی در همین جا خواهشی را که از من داری، و آن خواهش دیگر را نیز که بر زبانش نمیآوردی، بر آورده خواهی یافت^۲»
ومن گفتم: «ای راهبر مهربان، اگر میل درون را از تو پنهان میدارم برای آنست که پر حرفی نکرده باشم، و تو خود بودی که از من چنین خواستی.»

«ای توسکانی^۳ که زنده از شهر آتش میگذری و با چنین احترام و ادب سخن میگوئی، لطفاً اندکی در اینجا درنگ کن.
شیوه سخن گفتن تو، ترا زاده این وطن شریفی^۴ نشان میدهد که شاید من درباره اش فزون از حد سختگیری بخرج دادم.»

۱ - Epicuro؛ اپیکورس (اپیکورس) فیلسوف بزرگ یونانی (۳۴۱ - ۲۷۰ پیش از مسیح) ، یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ جهان ، که فلسفه او را بنا حق تخطئه کرده اند . اساس این فلسفه را در قرون وسطی انکار ابدیت روح و حیات بعد از مرگ می شمردند ، و با همین نظراست که دانته از اپیکور و شاگردان مکتب او نام میبرد .

۲ - تقریباً در تمام «دوزخ» دانته ، ویرژیل میتواند بی آنکه وی خود چیزی گفته باشد بر مکنونات قلبی او واقف شود . در اینجا نیز ویرژیل متوجه شده است که دانته باطناً مایل است با یکی از دوزخیان اهل فلورانس که در آن زمان بسیاری از آنها «از شاگردان مکتب اپیکور» بودند ، در این منطقه که خاص اپیکوریها است ملاقات کند و از او درباره فلورانس و آینده آن اطلاعاتی بگیرد ، و این نظر او اندکی بعد با دیدن «فاریناتا» تأمین خواهد شد .

۳ - Toscano توسکانا ناحیه معروف ایتالیاست که فلورانس جزو آنست ، و به همین دلیل ، این دوزخی دانته را «توسکانی» خطاب میکند . زبان توسکانی زیباترین و صحیحترین لهجه ایتالیائی است ، چنانکه در ایتالیا ضرب المثل است که «زبان توسکانی ، زبان خداست» و نیز رسم است که برای نمایاندن حد کمال ، میگویند : «زبان توسکانی در دهان رومی» ؛ بدین جهت آن دوزخی که در اینجا سخن میگوید ، از لهجه فصیح و سخن گفتن مؤدبانه دانته فوراً پی میبرد که وی اهل توسکانا است .

۴ - اشاره به فلورانس ، که آنرا «زیباترین و مشهورترین دختر روم» لقب داده اند .

این سخنان ، بنا کهان از درون گوری برخاست ؛ لاجرم من ترسیدم
 و خود را اندکی به راهنمای خویش نزدیکتر کردم .
 و او بمن گفت : « چه میکنی ؟ بر گرد و بین : این « فاریناتا »
 است که بر پای خاسته است ^۱ ، و تو او را از کمر تا سر خوب میتوانی
 دید . »

دیده به دیده شبح از گور بر آمده دوختم . وی سینه و پیشانی خود را
 چنان برون آورده بود که گوئی دوزخ را با دیده تحقیر مینگریست ^۲
 و راهنما ، بادستهای نیرومند و چالاک خود ، مرا از میان کورها بسوی
 او راند ؛ و بمن گفت : « بصراحت سخن بگوی . »
 چون بکنار گورش رسیدم اندکی درمن نگریست ، و آنگاه بالحنی
 که بوی بی اعتنائی میداد پرسید : « نیاکان تو که بودند ؟ »
 از آنرو که مایل باطاعتش بودم ، نام و نشان خویش را از وی پنهان

۱- Farinata ، « فاریناتا دیلی اوبرتی » ، یکی از اشراف برجسته فلورانس در قرن
 سیزدهم مسیحی بود . وی رئیس دسته « کیپلین ها » بود (به شرح ۲ صفحه ۱۶۵ مراجعه شود)
 که چند بار با دسته « گوئلف » ها جنگید و آنها را از شهر بیرون راند ، ولی آخر الامر
 خود در سال ۱۲۵۸ از فلورانس طرد شد . بدین جهت با پسر نامشروع قدری گوی دوم پیمان اتحاد
 بست و با کمک او در ۱۲۶۰ به فلورانس حمله برد و در جنگ خونین « مونتاپارتمی » Montaparti
 که دانه از آن نام میبرد حریفان خود را شکست سختی داد و تمام توسکانا را تحت
 استیلای خویش در آورد . وی در سال ۱۲۶۴ ، یکسال پیش از تولد دانه ، در فلورانس مرد
 و دو سال بعد از مرگ او دوباره گوئلفها بر شهر مسلط شدند و بموجب فرمانی خاندان
 اوبرتی را برای همیشه از زمامداری و بسیار حقوق دیگر محروم کردند . در سال ۱۲۸۳ ،
 یعنی ۱۹ سال پس از مرگ فاریناتا ، از طرف کلیسا فتوی داده شد که وی زندیق
 بوده است .

۲- بقول بنونو توچلینی ، هنرمند و شاعر بزرگ ایتالیائی ، که یکی از برجسته ترین
 مفسرین کمدی الهی است و غالباً گفته اودرین مورد سندیت دارد ، « فاریناتا » مردی بسیار
 مغرور و سرکش بود ، چنانکه این غرور را حتی در دوزخ نیز نگاهداشته بود . چلینی
 مینویسد که در هیچ جای دیگر شرحی چنین استادانه در باره غروری مغلوب ناشدنی
 نخوانده است .

دوزخ

نداشتم سوبا وضوح تمام پاسخش دادم. آنوقت وی اندکی ابرو بالا کشید، و گفت: «اینان حریفان سر سخت من و اجدادم و وطنم بودند، چنانکه دوبار بیرونشان راندم.»

بدو جواب دادم: «راست است که دوبار بیرون رانده شدند، اما هر دو بار از هر سو باز گشتند، و این هنری است که کسان شما خوب نیاموخته‌اند.^۱»

آنگاه در برابر نظرم شبیحی دیگر از زمین بر آمد که تنها تا ز نخش نمودار بود، و چنین می‌پندارم که بزانو نشسته بود. پیرامون من نگریست تا ببیند که مگر کسی دیگر نیز با من همراه آمده است^۲، اما چون انتظارش بی‌حاصل ماند،

گریه کنان گفت: «اگر تو بپرکت نبوغ خود ازین زندان تاریک گذرمیکنی، پس پسر من در کجاست^۳؟ و چرا او ترا همراه نیست؟»
و من بدو گفتم: «من بخودی خود نیامده‌ام؛ آنکس که در آنجا

۱- چنانکه گفته شد «فاریناتی» حریفان سیاسی خود را دوبار در سالهای ۱۲۴۸ و ۱۲۶۰ از فلورانس بیرون راند؛ و اینان دوبار، در ۱۲۵۱ و در ۱۲۶۶، بعد از مرگ فاریناتی بدین شهر باز گشتند و فرمانروای آن شدند. ولی افراد خانواده فاریناتی که در سال ۱۲۸۰ از شهر تبعید شده بودند، در سال ۱۳۰۰ که داتته با روح فاریناتی گفتگو میکند همچنان در تبعید بودند، و اشاره داتته که «کسان شما هنر بازگشت بوطن را خوب نیاموخته‌اند» بدین نکته است.

۲- این روح چنانکه اندکی بی‌عده روشن میشود، روح یک فلورانسی معروف است که از مذاکره داتته با فاریناتی به‌ویژه داتته پی‌برده و بدین ترتیب دریافته که وی دوست صمیمی فرزند اوست، بدین جهت امیدوار است که آن دورا با هم ببیند که زنده بدین سفر آمده‌اند و از این راه بدیدارپسرش نائل شود.

۳- مقصود اینست که: اگر نبوغ هنری تو، ترا شایسته این امتیاز خاص کرده که بدین سفر یابائی، چرا پسر من که نبوغش کمتر از توست و چون تو شاعر است، بچنین افتخاری نائل نشده است؟

سرود دهم

بانتظار ایستاده است راهنمای من است ، و شاید گوید وی شما در وی بچشم
حقارت نگریسته بود^۱ ،

سخنان او ، و نوع عذاب وی^۲ نامش را بمن فهمانده بود ، ازینرو
بود که پاسخی بدین صراحتش دادم .

اما وی ناگهان برپاخواست و فریاد زد: « چطور؟ گفتی که: نگریسته
بود؟^۳ پس حالا دیگر پس من زنده نیست ؟ دیگر فسروغ دلپذیر^۴ بر
دید گانش نمیتابد ؟ »

۱- Guido - داتته با ذکر این نام نشان میدهد که او نیز هویت مخاطب خود را
شناخته است . « گویدو کاوالکانتی » شاعر معروف فلورانس معاصر داتته بود که همراه
داتته مکتب ادبی Dolce stil nuovo را بنیاد نهاد ، و داتته در کتاب زندگی نو او را
بهترین دوست خود نامیده است . کسی که در اینجا با داتته گفتگو میکند ، کاوالکانتو کاوالکانتی
(پدر گویدو) است که پیش از سال ۱۲۸۰ مرده بود ، خود « گویدو » پانزده سال بزرگتر
از داتته بود و در همان سال ۱۳۰۰ که داتته بسفر خیالی دوزخ رفته بود مرد . منظور داتته
از اینکه شاید گویدو در ویرژیل بدیده تحقیر نگریسته و بدین جهت نتوانسته است بچنین
سفری آید ، اینست که تنها نبوغ و قریحه کافی نیست ، بلکه کمک ویرژیل و در حقیقت
کمک بئاتریس نیز برای چنین امری ضرورت دارد . شاید مفهوم تمثیلی این گفته باشد
که هم کمک عقل (ویرژیل) و علم الهی و مشیت خداوندی (بئاتریس) برای چنین سفری
لازم بوده ، در صورتیکه « گویدو » به قسمت دوم اعتقاد زیادی نداشته است .

۲- اشاره بدانکه « کاوالکانتی » در حلقه دوزخیانی است که بجرم « عقیده
اپیکوری » به دوزخ رفته اند ، و داتته آگاه بوده که کاوالکانتی یکی از اپیکوری های مشهور
فلورانس بوده است .

۳- Egli ebbe? - در این جا فعل ماضی بکار رفته ، و از این جا مخاطب او چنین
نتیجه گرفته که پسرش اکنون دیگر زنده نیست ، و گرنه داتته بجای ماضی فعل حال استعمال
میکرد . ولی این تعبیر او با شتاب صورت گرفته ، زیرا پسر او تا چهار ماه بعد از آن نیز
زنده مانده است .

۴- dolce lome اشاره به نور خورشید .

دوزخ

وقتی که متوجه درنگ من در ادای پاسخ این سؤال شد^۱، از پشت
بدرون گورخویش افتاد و دیگر سر از آن بر نیاورد.
اما آن روح عالیجاهی^۲ که من بتقاضایش در آنجا ایستاده بودم،
حالت خویش را تغییر نداد^۳، و سر بر نگرداند، و خم نشد،
و در دنبال گفتگوی قبلی ما گفت: «اگر راست باشد که کسان
من این فن را^۴ بد آموخته‌اند، این مرا بیش ازین بستر آتشین می‌آزارد.
اما پیش از آنکه چهره بانوی فرمانروای این دیار پنجاه بار روشن
شده باشد^۵، تو خود در خواهی یافت که این فن، چه فندشواری است^۶».

۱- تأمل دانه که علت آن اندکی بعد معلوم میشود، علامت تصدیق مرگ
گویدو نیست، ولی پدر گویدو این تأمل را چنین معنی میکند، و بر اثر فرط رنج و
ودرد از پای درمی‌آید، چنانکه نمیتواند خیر تندرستی فرزند خود را از زبان شاعر
بشنود.

۲- اشاره به فاریناتا.

۳- گویدو کاراکانتی که دانه درباره او با پدرش صحبت کرده و طوری سخن گفته
که تعبیر مرگ او شده، داماد فاریناتا بود، بدین جهت قاعدتاً میبایست اطلاع بر
این موضوع که ممکن است دخترش بیوه شده باشد، فاریناتا را ناراحت کند و «حالت
قیافه او را تغییر دهد»؛ ولی چنین نشده، زیرا فاریناتا بیشتر بفکر سرنوشت حزب
خود و فلورانس است که قبلاً در باره آن با دانه صحبت کرده و باز هم صحبت
خواهد کرد.

۴- یعنی: بازگشتن بشهر خود را (رجوع بشرح اصفحه).

۵- مقصود پنجاه ماه قمری است، که پنجاه بار ماه را بصورت بدر در می‌آورد
هکاته Hecatae (که رومیان بدو Proserpina می‌گفتند) در میتولوژی یونان ملکه دوزخ
و زنی بسیار زیبا بود که در عین حال مظهر ماه بشمار میرفت، همچنانکه خدای خدایان
مظهر مشتری، ربه النوع عشق مظهر ظهره، رب النوع دریا مظهر زحل، «فبوس مظهر خورشید
و رب النوع جنگ مظهر مریخ بودند. بنابراین معنی این جمله که «چهره آن بانویی که
در اینجا حکومت میکند پنجاه بار روشن شود»، اینست که پنجاه ماه قمری بگذرد.
این نوع ابهام پیچیدگی، که در اینجا اختصاصاً از لحاظ اینکه پای غیبگویی در کار است
مناسب بنظر میرسد بکرات در کمدی الهی دیده میشود: وغالب ایماهای استعاری دانه
از همین قبیل است.

۶- «تو خود در خواهی یافت». یعنی: تو خود از فلورانس تبعید خواهی شد و
تمام کوششهایت برای بازگشت بدان بی نتیجه خواهد ماند.

و اگر بناست که تو بار دیگر بدنیای دلپذیر باز گردی^۱، بمن بگوی: برای چه این مردم^۲، در یکایک از قوانینی که وضع میکنند با کسان من چنین سر ناسازگاری دارند^۳.

بدو گفتم: «قتل عام و کشتار بزرگی که امواج رود «آربیا» را قرمز فام کرد^۴، این چنین دعاها را در عبادتگاه ماموجب آمده است.»^۵
آهی کشید و سر تکان داد و گفت: «من درین میان تنها نبودم، و یقیناً بی سببی نیز بادیگران دست بجدال نمی‌زدم؛

اما در آن هنگام که جملگی تصمیم گرفتند فلورانس را از بیخ و بن ویران کنند، من تنها ماندم. و فقط من بودم که بی پرده پوشی ازین شهر

۱- این جمله در واقع این معنی را میدهد که: «وقتی که بازگشته باشی» زیرا کلمه Se در اینجا صورت شرطی ندارد.

۲- اشاره به فلورانسی ها، که فاریناتا از روی تحقیر از بردن نام آنها خود-داری میکند.

۳- قانونی که در ۱۲۸۶ وضع شده بود حاکی بود که: افراد خانواده اوبرتی برای همیشه از حق استفاده از قوانینی که ممکن است در آینده بنفع تبعیدشدگان سیاسی وضع شود محروم خواهند بود.

۴- کشتار بزرگ: اشاره به پیکار «مونتاپرتی» Montaperti که فاریناتا را پیروز و فرمانروای فلورانس کرد. Arbia رودخانه‌ای در نزدیک «سیهنا» Siena در ایتالیا، که جنگ مونتاپرتی در ده کیلومتری آن روی داد.

۵- این جمله صورت استهزا آمیز دارد و مفهوم آنرا بدو نوع مختلف تفسیر کرده‌اند: بعضی آنرا مربوط به جمله‌ای دانسته‌اند که به آخر دعای روزهای یکشنبه کلیساهای این شهر اضافه شده بود و در آن به خانواده اوبرتی نفرین میشد، در صورتیکه شرع مسیحی اجازه نفرین نمیدهد؛ بعضی دیگر این گفته را اشاره بدان دانسته‌اند که در فلورانس تصمیمات دولتی همیشه در کلیسای معروف سن جوانی گرفته میشد و دانتی تصمیم شدیدی را که علیه خاندان اوبرتی اتخاذ شده بود از جمله این «ادعیه عبادتگاه فلورانس» دانسته است.

دوزخ

دفاع کردم.^۱

بالحنی پرتما ، بدو گفتم : «کاش خاندان شما عاقبت از صلح و آرامش بر خوردار آیند . اما لطفاً این مشکل را که درمن باره بر من روی آورده است حل کنید :

اگر درست فهمیده باشم ، چنین مینماید که شما میتوانید بر آنچه آینده برای ما همراه دارد ، وقوف یابید ، اما ظاهراً در مورد حال چنین قدرتی ندارید.^۲

گفت : « ما ، آن چیزها را که از ما دورند ، چون کسانی که دید روشن ندارند تا حدی تشخیص میتوانیم داد ، و این نعمتی است که راهنمای مطلق درینجا از ما دریغ نکرده است .

اما چون این امور بما نزدیک شوند یا انجام پذیرند ، عقل و ادراک ما از کار باز میماند ، و اگر کسی دیگر مارا آگاه نکند خود از سرنوشت بشری شما هیچ در نمیتوانیم یافت.^۳

۱- بعد از فتح مونتپرتی، روسای گیلین‌ها که تحت فرماندهی فاریناتا بودند در شورائی نظامی و سیاسی ، تصمیم گرفتند که شهر فلورانس را بکلی درهم کوبند و ویران کنند . ولی فاریناتا شخصاً با این نظر مخالفت کرد و آنرا دیوانگی محض نامید ، و حتی اعلام کرد که خود تا جان دارد شمشیر بدست از فلورانس دفاع خواهد کرد .

۲- دانتیه با تعجب متوجه میشود که «فاریناتا» برای او در باره چندین سال بعد پیشگوئی دقیق کرده ، ولی چند لحظه پیش از آن «کاوالکانتی» نتوانسته است بفهمد که پسرش زنده است یا نه ، و این امر برای او «تردیدى» را در پیش میآورد که برای رفع آن از فاریناتا کمک میطلبد .

۳- مفهوم این نظریه، اینست که این ارواح میتوانند آنچه را که در آینده‌ای نسبتاً دور اتفاق خواهد افتاد بطور مبهم ببینند ، ولی از درك آنچه باید بلافاصله روی دهد یا در حال روی دادن است عاجزند . دانتیه خود قبلانمونه‌ای خلاف این نظرات ارائه داده (سرود هشتم دوزخ) بدین معنی که در آن زمان چیا کوحوادثی را پیش بینی میکند که بقیه در صفحه بعد

سرود دهم

بنابراین میتوانی دریابی که علم و اطلاع ما ، در آن لحظه‌ای که دروازه آینده بروی ما بسته شود^۱ یکسره پایان خواهد یافت . «
آنوقت ، مثل اینکه قصد استغفار از خطای خویش داشته باشم^۲ ،
گفتم : « درین صورت لطفاً بدانکس که لحظه‌ای پیش بر زمین افتاد
خبر دهید که فرزندش هنوز در جمع زندگان است ؛
و اگر من پیش از پاسخ گفتن بدو خاموش ماندم ، سبب اشتغال
خاطر من بدان مشکلی بود که شما برایم حل کردید »
استاد من بنزد خویشم میخواند . لاجرم باشتابی بیشتر ، ازین روح
در خواستم که نام همراهان خویش را در اینجا بگوید .
بمن گفت : « در اینجا با بیش از هزارتن خفته‌ام . در درون آن گور
فر دریک و کاردینال بسر میبرند^۳ . در باره آن دیگران ، چیزی بتو
نمیگویم . »

بقیه از صفحه قبل

میبایست در اول ماه مه ۱۳۰۰ یعنی فقط چند روز پس از سفر شاعر بدوزخ رخ دهند ، و حتی اظهار میدارد که «هم اکنون» در فلورانس دونفر عادل وجود دارند ، این اختلاف ، مؤید نظریه حاکی از اختلاف بین تاریخ سرودن هفت سرود اول دوزخ وبقیه سرورهای آن است که قبلاً (شرح ۱، سرود هشتم) درباره آن توضیح داده شد .

۱- «دروازه آینده بسته شود» : اشاره به فرارسیدن روز رستاخیز، که پس از آن دیگر آینده ای وجود نخواهد داشت و علم آتیه بینی دوزخیان نیز بی اثر خواهد شد .

۲- اشاره بدین خطا که وی اندکی پیش خیرتندرسی پسر کاواکانتی را فوراً بدونگفته وویرا پریشان کرده است .

۳- فردریک دوم ، امپراتور معروف آلمان وروم ، بتلفظ ایتالیائی Federigo و دوزخ داتته Federico (۱۱۹۴-۱۲۵۰) در سال ۱۱۹۶ (دوسالگی) بسلطنت روم ، در بقیه در صفحه بعد

دوزخ

سپس از نظر پنهان شد؛ و من بجانب شاعر کهن بر گشتم، در حالی که بدین سخنان که بقال نامی و نشان گرفته بودم میاندیشیدم. وی بر اه افتاد، و در رفتن بمن گفت: «برای چه چنین پیریشان خاطری؟» و من حال خود و ماجرا را با او در میان نهادم. رهنمای خردمند بمن گفت: «آنچه را که بزبان خودت شنیدی در خاطر نگاهدار، اما اکنون خوب بدانچه میگویم هتس دار»، (و انگشت خود را بجانب من بلند کرد): «چون در برابر فروغ دلپذیر آن بانوئی رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه چیز را میتوانند دید^۱، ماجرای واقعی سفر زندگانی خود را از زبان او خواهی شنید^۲».

بقیه از صفحه قبل

۱۱۹۷ (سه سالگی) سلطنت سیسیل، و در ۱۲۱۶ (۲۰ سالگی) سلطنت آلمان بر گزیده شد، و در ۱۲۲۰ سمت «امپراتور مغرب» یافت. وی در تمام مدت حکومت خود با پاپ و قدرت او در جنگ بود و بالاخره نیز از طرف پاپ تکفیر و تحریم شد. مردی اپیکوری و از لحاظ فکری نسبت بدوره خود خیلی جلو بود، زیرا طرفدار اصل آزادی عقیده مذهبی بود که فقط چندین قرن بعد از او مورد قبول قرار گرفت. فردریک دستور داده بود عده‌ای از دانشمندان از کتابهای مقدس تورات و انجیل دلائلی بر اثبات این نظر که روح آدمی پس از مرگ باقی نماند استخراج کنند.

Il Cardinale - اشاره به کاردینال «اوتاوینو دیلی اوبالدینی»، که پاپ اینوچنتوی چهارم او را در سال ۱۲۴۴ بدین سمت منصوب کرد و وی تا ۱۲۷۳ که مرد، زندگی پر ماجرائی گذراند که جنبه سیاسی آن بر جنبه روحانیش میچربید. معروف است که یکبار وی گفته بود: «اگر روحی داشتم، آنرا در راه گیبیلین ها از دست دادم.» و این کلمه «اگر»، او را در اینجا جزو زنداقه و اپیکوری ها در آورده است: همچنانکه برای حافظ ما که گفته بود: وای «اگر» از پس امروز بود فردائی، ققها جماع تکفیر بلند کردند.

۱- «آن بانوئی»... بثاتریس - فروغ دلپذیر Dolce raggio: فروغی که از چشمان زیبای بثاتریس بر میآید - اشاره به بخشش الهی و فروغ آن.
۲- در سرود هفدهم بهشت، بجای بثاتریس، یکی از نیاکان دانتی «ماجرای زندگانی آینده او را» بدو میگوید. بدین ترتیب یا ویرژیل مصلحتاً این حرف را گفته، یا دانتی بعداً طرح اولیه خود را تغییر داده است.

سرود دهم

این بگفت و بدست چپ چرخید؛ من واو حصار را ترك گفتیم^۱ و
بجانب قسمت وسطای آن رفتیم. مسیرمان کوره راهی بود که بدره‌ای
منتهی میشد،

و این همان دره بود که بوی ناخوشایندش تا آن بالا بمشام میرسید^۲.

۱- « از حصار گذشتیم » : اشاره بدانکه تا آن هنگام در کنار حصار ایستاده بودیم که گریز کرد
شهر دیته را فرا گرفته بود راه میرفته و از پای همان حصار باد و زخیان گفتگو میکرده‌اند،
و درین موقع حصار را ترك گفته و وارد کوره راهی شده‌اند تا بقسمتهای داخلی تر سرکشی
کنند، و بعد نیز از آنجا بطبقات پائین تر دوزخ روند.

۲- دره مخصوص زندیق‌هایی که جرمی بیشتر از جرم پیروان ائمه کوردارند.

سرود یازدهم

طبقه ششم (بقیه) : زنادقه

ویرژیل ودانته بقسمت آخر طبقه ششم میرسند که از آن میتوان بطبقه هفتم فرود آمد . فاصله این دو طبقه صخره بلندی است که هنگام مرگ مسیح، بر اثر زلزله ای که پدید آمد ، فروریخته است .

تقریباً در سراسر این سرود ، ویرژیل طبقه بندیهای مختلف دوزخ، و انواع محکومین را که در آن بسر میبرند برای دانته شرح میدهد . توضیحات او بر اصول کتابهای «اخلاق» و «فیزیک» ارسطو متکی است ، و در حقیقت میتوان آنرا طبقه بندی خطاهای انسانی از نظر عقل و منطق بشری دانست . طبق این اصول مرتکبین گناهان : آدمکشی، راهزنی، زورگوئی، خودکشی، کفرگوئی، لواط، رباخواری از یک دسته معین ، یعنی از دسته متعدیان و متجاوزین ، و مرتکبین گناهان : ریاکاری ، چاپلوسی ، دزدی ، فوادی ، غیبگوئی ، کیمیاگری ، جادوگری ، نفاق افکنی ، خیانت ، نا جوانمردی و میهمان کشی از یک دسته دیگر ، یعنی دسته حيله گران و غدارانند ، و ویرژیل علل این طبقه بندی را بتفصیل شرح می دهد .

سرود یازدهم

در منتها الیه صخره‌ای بلند که دایره وار از تخته سنگهای بزرگ و
درهم شکسته پدید آمده بود^۱، بالای سر جمعی رسیدیم که سخت تر از
دیگران عقاب میدیدند،
و در آنجا، بوی کند وحشت زائی که از ژرفنای تیره بر میخواست^۲
مارا واداشت که به پشت سنگ گوری پناه بریم.
بر روی این سنگ، چنین نوشته شده بود: «من نگاهدار پاپ
آناستازیو هستم که با دست فوتینو از صراط‌المستقیم بدررفت.^۳»

۱- اشاره به زلزله‌ای که بر اثر مرگ عیسی در سراسر جهانم روی داده و بطبقات
مختلف آن آسیب رسانده بود ارجوع شود به سرود بیست و دوم دوزخ.
۲- این عفونت که غالباً در دوزخ بدان اشاره میشود، مفهوم ناپاکی دوزخ و
گناهانی را که در آن نهفته شده، یعنی مفهوم طبیعت «گناه» را دارد. دوری گرفتن
دو شاعر از این بد در پشت پناهگاه، اشاره به انزجاری است که از توجه به ماهیت گناه
پدید می‌آید.

۳- Anastasio، پاپ آناستازیوی دوم که ۴۹۶ تا ۴۹۸ مسیحی این سمت را
عهده دار بود، و این سالها مقارن با زمانی بود که میان دو کلیسای یونان و روم اختلاف
افتاده بود. یکی از موارد اساسی این اختلاف، ظهور فرقه مذهبی معروفی در یونان بود
که منکر آن بود که عیسی پسر خداوند است، و عقیده داشت که وی نیز مانند سایر
مردم بدنیا آمده است. از زمره هواداران برجسته این عقیده که کلیسای کاتولیک آنرا
«بدعت» بزرگی در دین محسوب داشت، فوتینو Fottino اسقف کلیسای ناحیه معروف
«تسالونیکا» Tessalonica در یونان بود، که پاپ آناستازیو، طبق منایمی که ظاهر آدانت
در دست داشته، او را مورد تأیید خود قرارداد و بدین جهت این پاپ را متهم به زندقه
و ارتداد کردند. - بطور یقین معلوم شده که پاپ آناستازیو بیجهت مورد این اتهام قرار
گرفته، و ظاهر آدانت نیز او را با امپراتور بیزانس، آناستازیوس اول، که از ۴۹۱ تا ۵۱۸
سلطنت میکرد اشتباه کرده است، زیرا این آناستازیوس امپراتور بیزانس بود که فوتین
و عقیده او را مورد تأیید خود قرارداد.

دوزخ

« پیش از آنکه راه سرازیری را در پیش گیریم ، درنگ کنیم تا شامه
ما اندکی با این بوی بد خو گیرد . از آن پس دیگر توجهی بدان
نخواهیم داشت . »

استاد چنین گفت ، و من بدو گفتم : « پس راهی بیاب تا وقت
خود را بیهوده تلف نکرده باشیم . » و او جواب داد : « می بینی که خود
بهمن فکر هستم . »

سپس چنین آغاز سخن کرد : « پسر جان ، درون این تخته سنگها
سه حلقه کوچک تقسیم شده است که همچون حلقه هائی که از آنها گذر
کردی ، درجات مختلف دارد . »

این حلقه ها جملگی پراز ارواح ملعونند ، اما برای چه اینان در
چنین جائی در هم فشرده شده اند .

هر بدی وزشتکاری که کینه آسمان را برانگیزد ، کاری است که به
بیداد گری میانجامد ، و چنین کاری همیشه یا از راه زور ، یا از راه دغلی ،
بدیگری زیان میرساند .

اما دغلی ، از آن رو که خطائی است که خاص آدمیان است ، خداوند

۱- سه «حلقه کوچک» (Tre Cerchiotti) اشاره به سه طبقه هفتم و هشتم
ونهم دوزخ، که طبق طرح کلی دوزخ دانته، چون بمرکز زمین نزدیکترند از طبقات پیشین
کوچکتر هستند ، ولی تقسیم بندی های داخلی آنها بسیار پیچیده تر و مفصلتر از شش طبقه
اول است . از لحاظ تمثیلی ، اشاره بدین است که هر گناه از گناه پیشین عمیق تر و
پیچیده تر است . مقصود از «درجات مختلف» اینست که هر طبقه از طبقات پیش
کوچکتر میشود .



سرود یازدهم

را ناخوشایند تر است^۱؛ و لاجرم دغلان در طبقه‌ای پائین تر بسر می‌برند و عذابی بیشتر می‌بینند.

نخستین این دایره‌ها، آکنده از متعدیان است^۲؛ و چون این تعدی علیه سه نفر مختلف بکار می‌تواند رفت، این دایره را نیز به سه محوطه تقسیم کرده و بهمان صورتش ساخته‌اند.

میتوان به خداوند تعدی کرد، و به خویشتن، و به دیگران، یعنی به نفس اینان یا باموال و حقوقشان، چنانکه خود بصیرانه در می‌توانی یافت.

با زور، میتوان دیگری را کشت یا بدوزخ‌های منکر زد. میتوان خراب کرد یا آتش زد یا مال کسی را بعنف ستاند،

بدین جهت است که آدمکشان و کسانیکه بدخواهانه دیگران را

۱ - «دائنه» در اینجا مکرور یا صریحاً بدتر از زور گوئی و خشونت تلقی کرده است. اصل این فکر از سیرون (چیچرو) Ciceron خطیب معروف رومی گرفته شده: «بی‌عدالتی از دوزخ حاصل میشود، یا از راه زور گوئی، یا از راه مکر و حیل؛ آن‌اولی کار شیر و این دومی کار روباه است، و هیچکدام کار آدمی نیستند، منتها مکر و تزویر نفرت‌انگیزتر و زشت‌تر است». دائنه حیل و غدر را گناهی خاص انسان شمرده، زیرا حس اعمال زور و خشونت در انسان و حیوان مشترك است.

۲ - دائرة اول از حلقه هفتم. این طبقه خاص زور گویان و خشونت پیشگان است که از راه ستمگری مرتکب بی‌عدالتی و بیدادگری شده‌اند: این طبقه چنانکه بعداً در متن بطور خلاصه توضیح داده میشود، شامل سه دایره است که دسته مختلف زور گویان در آن بسر می‌برند. متجاوزین نسبت به دیگران، نسبت بخود، نسبت بخداوند؛ اما هر يك از این سه دسته گناه نیز شامل دو نوع فرعی است که عبارت است: از تجاوز نسبت بنفس آن کس که مورد تعدی قرار گرفته، و تجاوز به اموال او، بنابراین طبقه باید قاعدتاً شش قسمت فرعی داشته باشد. اما عملاً دائنه آنرا بهفت قسمت فرعی تقسیم کرده، زیرا تجاوز نسبت بخداوند به سه قسمت تقسیم شده است. تمام این طبقه بندیها طبق تقسیم بندی خاص ارسطو صورت گرفته، که در اینجا نظریات مسیحی با آن در آمیخته است.

دوزخ

زخم زدند ، وغارتگران و راهزنان ، جملگی در درون حصار نخستین ، بصورت
دسته‌هایی مجزا عذاب می‌بینند^۱

میتوان دست تعدی به خود یا به اموال خویش دراز کرد ، بدین سبب
حق است که در درون حصار دومین^۲

هر کس که خود را بدست خویش از زندگی در دنیای شما محروم
کند ، یا ارضیه خود را مایه قمار کند و ببازد ، یا آنجا که باید شادمان
باشد بگرید^۳ ، از کرده نادم آید و پشیمانی سورش ندهد .

و میتوان نسبت بمقام الوهیت تعدی کرد ، یعنی دردل منکر خداوند
بود ، وبدو کفر گفت ، وطبیعت ، ولطف الهی را با دیده حقارت نگریست ؛
و از اینرو است که مهر کوچکترین این حلقه‌ها^۴ بر « سدوم »^۵

۱- این‌عده ، محکومین دایره اول حلقه هفتم را تشکیل میدهند که منطقه
متجاوزین نسبت بنفس دیگران ، ومتجاوزین نسبت باموال آنهاست .

۲- این‌عده ، محکومین دایره دوم حلقه هفتمند: متجاوزین نسبت بخود (انتحار
کنندگان) ، متجاوزین نسبت باموال خود (مبدترین وحیف ومیل‌کنندگان) .

۳- « در آنجا که میبایست حقاً شادمان باشد ، بگرید » زیرا خود را محکوم
به بینوائی وتنگدستی کرده است .

۴ - محکومین دایره سوم حلقه هفتم : متجاوزین بخداوند : کفر گویان -
متجاوزین بدانچه مال خداوند است : الف : آنها که خلاف طبیعت رفتار می‌کنند :
لواط‌کنندگان ؛ ب : آنها که به‌فن‌خداوند تجاوز میکنند : رباخواران - وضع این طبقات
بترتیب در سرودهای ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، توصیف شده است .

۵ - Sodoma ، سدوم شهر باستانی فلسطین که در تورات (سفر پیدایش ، باب نوزدهم)

از آن بعنوان مرکز فساد یاد شده است . در این شهر لوط پیغمبر ساکن بود ، و چون مردان شهر
همه اهل لواط بودند ، خداوند بدانان خشم گرفت و دوفرشته را بنزد لوط فرستاد تا
او زن ودخترانش را از شهر بیرون برد ، آنگاه بر شهر باران گوگرد وآتش فروبارید .
زن لوط نیز که پشت سرنگریست تبدیل بستون نمک شد . در ادبیات اروپائی کلمه
« سدومی » معنی « لواط » را میدهد .

سرود یازدهم

و « کائورسا^۱ » و بر هر کسی که خدا را در دل خود یا بر زبان خویش تحقیر کند زده شده است .

دغلی را که مایه آزرده گی هر وجدانی است^۲ ، میتوان در باره آن کس بکار برد که بما ابراز اعتماد میکند ، و آن کس که نمیکند .

این خوی دغل پیشگی پیوند محبتی را که بدست طبیعت استوار آمده میگسلاند ، و از اینرو است که در دایره دومین

دورویی ، چاپلوسی ، جادوگری ، نادرستی ، دزدی ، وقف خواری ، قوادی و اختلاس و کثافتی دیگر ازین قبیل آشیان دارند^۳

نوع دیگری از دغلی ، مایه از یاد بردن آن مهتری میشود که طبیعت پدید میآورد ، و از یاد بردن آن کسی که بدین محبت پیوسته و اعتماد کامل بدان بسته است ،^۴

بدین جهت است که آخرین حلقه دوزخ که مرکز ثقل عالم آفرینش است^۵ و « دیته » در آن جای دارد ، عذابگاه ابدی آن کسی است که مرتکب گناه خیانت شده باشد .

۱ - Caorsa نام ایتالیائی « کاهور » Cahors ، شهری در جنوب فرانسه ، که مردم آن در قرون وسطی به رباخواری شهرت داشتند . « سدوم » و « کاهور » در اینجا مظهر دو نوع « تجاوز » نسبت باصول طبیعت هستند که دانه از آنها نام میبرد : لواط و رباخواری .

۲ - یعنی : غدر و حيله همیشه وجدان را مورد تخطی قرار میدهد ، در صورتیکه خشونت گاهی از اوقات بجا و مشروع است .

۳ - این طبقه بندی ، اساس تقسیمات حلقه های هشتم و نهم دوزخ است که شامل حيله گران طبقه هشتم و خیانتکاران طبقه نهم میشود .

۴ - مقصود فراموش کردن حق نعمت و پشت پازدن بمحبتی است که خویشاوندان و ارباب حقوق را بیکدیگر پیوند میدهد .

۵ - مرکز ثقل عالم آفرینش : طبق نظریه معروف « بظلمیوس » ، زمین مرکز بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و من گفتم: «ای استاد، منطقت بسیار روشن است، و تقسیمات این ورطه هولناک و مردمی را که در آن بسر میبرند چنانکه باید، نشان میدهد؛

اما بمن بگو: آنها که در مرداب پرلای و لجن بسر میبرند، و آنها که دستخوش تند بادند، و آنها که پیوسته در معرض باران قرار دارند، و آنها که باسخنایی چنین ناخوشایند با یکدیگر میستیزند،^۱ اگر جملگی مورد قهر خداوندند، پس چرا در داخل شهر آتشین^۲ کيفر نمی بینند؟ و اگر مورد این قهر نیستند، پس چرا در دوزخ بسر میبرند؟»
واو بمن گفت: «برای چه قدرت تعقل تو، برخلاف شیوه دیرین، راه گم کرده؟ یا شاید فکرت درجائی دیگر مشغول است؟
مگر گفته‌های کتاب اخلاق خود را^۳ در باره آن سه خوی رزیده

بقیه از صفحه قبل

درنیاست و تمام سیارات و ثوابت بدور آن در گردشند. در «دوزخ» دانتته نیز نهمین طبقه جهنم که کوچکترین و ظلمانی‌ترین این طبقات است در پائین‌ترین قسمت جهنم قرار دارد؛ بطوریکه نقطه نهائی و مرکز آن که شیطان اعظم در آن جای دارد، نقطه مرکزی کره زمین است و شهر دیته، که قلمرو اصلی شیطان در دوزخ است، و طبقات هفتم و هشتم و نهم جهنم در آن محصورند؛ براین مرکز بنیاد شده است. بنابراین نقطه مرکزی طبقه نهم دوزخ، مرکز نقل کره زمین است که خود مرکز جهان آفرینش بشمار میرود.

۱- اشاره بدوزخیان طبقات اول تا هفتم.

۲- شهر آتشین Citta roggia، اشاره به «دیته» که در آن گناهکاران با شعله‌های آتش عذاب می‌بینند.

۳- Etica کتاب معروف ارسطو: «اتیکابه نیکوماکوس» Etica Nicomachea در این کتاب که دانتته در کمندی الهی و سایر آثار خود بکرات بدان اشاره میکند ذکر شده است (کتاب هفتم، فصل اول) که فسادسه درجه دارد: عدم اعتدال (شکم پرستی، حرص و خست و غیره)، بدخواهی (دروغگوئی و حيله گری و غیره)؛ بی‌میت (Bestialité) (لواط، آدم‌خواری و غیره) «کتاب اخلاق تو» یعنی: در کتاب اخلاق ارسطو که با آن خوب آشنا هستی.»

سرود یازدهم

که خداوند را سخت ناخوشایندند، از یاد بدر برده‌ای؟
که عبارتند از: ناپرهیز کاری، و زشت طینتی، و درنده خوئی؟ و
چگونه ممکن است که گناه ناپرهیز کاری خدای را کمتر ناپسندافتد و قهری
ناچیز تر را از جانب او موجب آید؟
اگر نیک بدین تعلیم اندیشی، و اگر بخاطر آری که آنان که بالاتر
از این حلقه کيفر می‌بینند چه کسانی،
خوب در خواهی یافت که چرا آنان ازین نادرستان جدا شده‌اند
و چرا عدالت الهی باخشم و قهری کمتر سر کوبشان میکند.
گفتم: «ای آفتابی که هر ضعف و فتور بینائی ما را چاره‌ای، شنیدن
منطق تو چندان مایه رضایت من است که برایم تردید همان لطف یقین را دارد،^۱
اما باز هم اندکی واپس روودر بارهٔ اینکه گفتمی که ربا خواری را
بارحمت خدائی ناسازگاری است گره از مشکلم بگشا.»
بمن گفت: «علم فلسفه، بشرط آنکه تنها از یک جانب خاصش
مورد نظر قرار نگیرد، بدان کسی که اهل ادراک باشد، می‌آموزد که
چسان طبیعت از عقل الهی و از هنرش ناشی شده؛ و اگر تو «فیزیک»^۲
خودت را بدقت بخوانی، بی‌آنکه صفحات بسیار از آن خوانده باشی
در خواهی یافت که هنر و صنعت بشری، همچنانکه شاگرد بدنبال
استاد خود می‌رود، تا آنجا که برایش امکان داشته باشد طبیعت را پیروی
میکند، چنانکه هنر شما تقریباً حکم نوادهٔ خداوند را دارد.

۱ - یعنی: منطق تو چنان قوی و شیرین است که همانقدر که خواستار «یقین»
هستم، خواهان «تردیدم» تا برای رفع آن سخنان ترا بشنوم.
۲ - فیزیک خودت: Fisica، اثر معروف ارسطو که در آغاز آن (کتاب
دوم، فصل دوم) همین نکته‌ای که داتته از زبان ویرژیل نقل میکند، بتفصیل شرح
داده شده است.

دوزخ

و همراه این دو ، اگر آغاز سفر تکوین را بخاطر آری^۱ ، خواهی دانست که آدمیان باید آنچه را که برای زیست و رفاه خود لازم دارند ، ازینراه بدست آرند .

و رباخوار چون راهی دیگر درپیش میگیرد ، هم طبیعت را تحقیر میکند ، و هم هنر و صنعت را که بدنبال آن میآید نادیده میگیرد ، زیرا خود امید بچیزی غیر از آن می بندد

اما اکنون بدنبال من بیا ، زیرا باید براه خویش رویم . بنگر که ماهیان شناور از افق روبالا آورده اند و گردونه بزرگ سراپا بر بستر باد شمال غربی خفته است^۲

و برای پائین رفتن از صخره ، باید مقداری ازین دورتر رفت .

۱ - اشاره به تورات ، سفر پیدایش (باب های دوم و سوم) : « پس خداوند آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید، و پس فرمود که از همه درختان باغ بی ممانعت بخور » و : « .. بعرق پیشانیت نشان خواهی خورد تا بخاک راجع گردی که از آن گرفته شدی . »

۲ - ماهی ها شناگران در افق بالا میآیند .. الی آخر . - مجموعه حوت (ماهی) در آسمان بلافاصله پیش از مجموعه « حمل » قرار داد که در هنگام سفر دانت به دوزخ ، که در شب آدینه مقدس یعنی در اواخر ماه اول بهار (برج حمل) صورت میگیرد ، خورشید در آن واقع است . بنابراین ، درین فصل این مجموعه حوت (ماهیان شناگر) در اواخر شب و اندکی پیش از طلوع آفتاب در افق پیدا میشود . - گردونه (Il Carro) نام عامیانه مجموعه « دب اکبر » (بنات النعش) است که شکل گردونه ای را دارد که با سه اسب زانده شود . - Coro نام ایتالیائی « کاوروس » Caurus ربه النوعی است که در میتولوژی یونان مظهر « باد شمال غربی » بود . - بنابراین از این ترکیب چنین نتیجه میشود که : « درین ساعت ، مجموعه حوت در افق ظاهر شده ، و مجموعه دب اکبر بسمت شمال غربی آسمان چرخیده است » و این هر دو امر ، در حدود دو ساعت پیش از طلوع آفتاب روی میدهد که در شب آدینه مقدس ، یعنی در اواخر فروردین ماه ، مطابق با چهار ساعت پس از نیمه شب یا اندکی بعد از آن است . - در اصل کتاب ، دانت این تعبیر را با جناس لفظی خاصی در شعر توأم کرده است : « e il Carro tutto sova il Coro giace » . - بدیهی است دانت دوزخ شخصاً ستارگان را نمی بیند ، اما ویرژیل باینائی خاص خود میتواند بدو بگوید که در این لحظه اختران در آسمان چه وضعی دارند .

سرود و وارویم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز گاران

منطقه اول : متجاوزین به دیگران

درین طبقه ازدوزخ، شاعران که تازه از راه رسیده اند بادوزخیانی مواجه میشوند که بجرم تجاوزکاری بجهنم رفته اند. این منطقه از طبقه هفتم خاص دسته‌ای ازین متجاوزین است که بنحوی از انحاء بدیگران تعدی کرده‌اند، یعنی یا زندگی آنان را (با آدمکشی) و یا اموال و حقوق آنان را (بادزدی و راهزنی) مورد تجاوز قرار داده‌اند. جنگجویان و غارتگران بزرگ گذشته، وزمامداران ستمگر و خون‌آشام که درزمره آنها از اسکندر و آتیلای پادشاه معروف هیاطله نام برده میشود ازین دسته دوزخیانند.

در سراسر این منطقه از طبقه هفتم، رودخانه‌ای جوشان جاری است که در آن بجای آب خون جریان دارد، و ارواح کسانی که در زندگانی خود از خونخواری سیر نشدند در اینجا برای ابد در درون امواج خون بسر میبرند. « سنتورها » یعنی حیوانات افسانه‌ای نیمه اسب و نیمه انسان، که مظهر درنده خوئی و سنگدلی این دوزخیان در دوران زندگانیند، مراقبند که هر کدام ازین محکومین را که لحظه‌ای سر از امواج جوشان خون بیرون آورند آماج تیرهای جانکشکار خود کنند.

سرود دوازدهم

مکانی که میبایست در آن از صخره فرود آئیم کوهستانی بود، و
بر اثر وجود آنکس که در آن بسر میبرد^۱، وضع خاصی داشت که نظر هر کس
را در بدو امر بجانبی دیگر معطوف میکرد.^۲
همچنانکه در پائین دست «ترنتو»، در آن جانب که رود «آدیچه»
جاری میشود، خواه بر اثر زلزله‌ای و خواه بخاطر فقدان تکیه گاه استواری،
قسمتی از کوه ریزش کرده^۳
و صخره فرود آمده، از قلعه کوهستان که جایگاه اصلی آن بوده
تا سطح زمین بشکلی فرو ریخته که هر کسی باسانی از روی آن راه فرود
آمدن میتواند جست،
راهی که بدرون ورطه میرفت نیز راهی سرایشب بود که چنین شکلی
داشت، و بر نوك صخره فرور ریخته، غول کرت^۴

۱ - اشاره به «مینوتاورو» Minotauro غول جزیره کرت، که در سطور بعد از او سخن میرود.

۲ - یعنی: از ترس این غول کسی جرئت ایستادن و راه پیدا کردن نداشت.

۳ - اشاره به فروریختگی کوهستانی معروف به «Siavini di Marco» که در ایالت ونیز ایتالیا بین دو شهر «راونا» و «ترنتو» واقع است. بعضی از مفرین «کمدی الهی» درباره اینکه اشاره داتته قطعاً بدین ریزش بوده، تردید کرده‌اند.

۴ - infamia di Creti (ننگ کرت) اشاره به «مینوتاورو» یکی از قهرمانان افسانه خدایان یونان - چنانکه در میتولوژی یونان نقل شده، «مینوس» Minos پادشاه جزیره کرت (رجوع بصفحه - شرح ۳) زنی بنام «پاسیفائه» Pasiphae داشت. این زن عاشق گاوحشی سفیدی شد و عاقبت در داخل بدن گوساله‌ای چوبین با این گاو در آمیخت، و از این همخوابگی فرزندی بدنیا آمد که Minotauros بقیه در صفحه ۲۴۱



... برنوك صخره فرو ريخته ، غول جزيره كرت بر زمين خفته بود . . . (صفحه ۲۳۸)

سرود دوازدهم

که نطفه‌اش در درون ماده گاو دروغین بسته شد بر زمین خفته بود ،
و بیدار ما چون آنکس که درونش مقهور خشم باشد خوبستن را
بدندان گزید .

راهنمای خردمند من رو بدو کرد و فریاد زد : « شاید گمان میبری
که فرمانروای « آتن »^۱ که در آن جهان بدست مرگت سپرد ، بدینجا
آمده است ؟

برو ، حیوان : زیر این کس که می بینی بدستور خواهر تو بدینجا نیامده^۲
بلکه آمده است تا ناظر عذابهای شما باشد . »

همچون گاو وحشی که با اصابت ضربت مهلك زنجیرها

بقیه از صفحه ۲۳۸

نام داشت و نیمی از بدنش انسان و نیم دیگر آن حیوان بود . مینوس ، برای اینکه
این مولود عجیب الخلقه از نظر مردمان پنهان ماند او را در لایبرنت پریپج و خمی جای
داد که فرار از آن امکان نداشت . اندکی بعد مردم آتن که تحت تسلط پادشاه
جزیره کرت بودند شوریدند و پسر پادشاه را کشتند ، و مینوس برای تنبیه ایشان
فرمان داد که آتنی‌ها از آن پس هر سال هفت دختر زیبا و هفت پسر جوان را به کرت
بفرستند تا غذای « مینوتاور » شوند . - بالاخره « تزئوس » Teseus قهرمان افسانه‌ای
آتن ، با کمک « آریانا » Arianae دختر پادشاه کرت که در حقیقت خواهر ناتنی مینوتاور
بود ، و به تزئوس عشق میورزید ، این غول را کشت ، بدین ترتیب که « آریانا » بدو
ریسمانی داد که وی آنرا در راهروهای پیچاپیچ لایبرنت بر زمین گسترانید تا راه را کم
نکند « و از آن پس اصطلاح ریسمان آریان بعنوان حلال مشکلات ضرب المثل شده
است) . - در افسانه خدایان یونان آمده که تولد این غول از راه آمیختگی غیر
طبیعی گاو وحشی با ملکه کرت ، یعنی از راه لواط صورت گرفته بود ، بدین جهت جنبه
حیوانی این غول بر جنبه انسانی‌اش میچربید ، و مایه شهرت او نیز همین درنده خویش بود .
قطعاً از همین نظر است که وی در « دوزخ » پاسدار قسمتی شده که گناهکاران « درنده‌خو »
در آن بسر میبرند .

۱ - il duca d' Atene اشاره به « تزئوس » .

۲ - اشاره بدانکه « تزئوس » بر اهنمائی و دستور آریانا خواهر مینوتاوروس

به لایبرنت راه یافته بود .

دوزخ

را می‌گسلاند، اما نمیداند بکجا رود و فقط سراسیمه بدینسو و آن سو می‌جهد،

« مینوتاورو » را دیدم که بهمین سان از جای جست، و راهنمای من که مراقب او بود بانگ زد: « تاخشمش فرو ننشسته است بگذر گاه بشتاب و فرصت را برای پائین رفتن غنیمت‌شمار. »

بدینسان از روی این تخته سنگهای فروریخته که بر اثر سنگینی نامانوس من غالباً در زیر پاهایم می‌غلطیدند^۱، براه خویش رفتیم.

من غرق در فکر بودم، و او بمن گفت: « شاید بدین فروریختگی کوه، که تحت حراست این غضب بهیمی است که دمی پیش مقهورش کردم می‌اندیشی؟ »

میل دارم بدانم که آن بار پیشین که من بدین دوزخ سفلی فرود آمدم، هنوز این صخره فروریخته بود^۲

اما اگر درست تمیز توانم داد، اندکی پیش از آمدن آن کس که طعمه بزرگ حلقه علیا را از چنگ شیطان بیرون کشید،

این گنه‌زار، ازهرسو چنان بلرزه افتاد که من با خود اندیشیدم که

۱ - مقصود اینست که برای نخستین بار يك آدم زنده ازین جا گذر میکند.
۲ - این صخره، چنانکه درسطور بعد گفته میشود، بر اثر مرگ عیسی و زلزله‌ای که در نتیجه آن دزراسر دوزخ روی داد فروریخته بود، بنابراین فرو ریختگی در سفر گذشته ویرژیل به دوزخ که اندکی پس از مرگ ویرژیل، یعنی پیش از آنکه عیسی بصلیب کشیده شود روی داده بود، وجود نداشته است. - مأخذ اشاره بدین زلزله، انجیل است (انجیل متی، باب بیست و هفتم) که در آن چنین تصریح شده است: « ... عیسی باز با آواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود - که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دوباره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید - و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند ». - این زلزله، جهنم را نیز که دشمنان شخص عیسی در دوطبقه آخر آن بسر می‌برند بلرزه در آورده و بسیاری از قسمتهای آنرا ویران کرده است.

سرود دوازدهم

مگر کائنات، از کشش آن عشقی که بنا به عقیده برخی کسان تا کنون چندین بار عالم آفرینش را با شفتگی نخستین باز گردانده است^۱ بخویش میلرزد؛ و در آن هنگام بود که این صخره‌های کهنسال در اینجا و جاهای دیگر، بدین‌صورت فروریختند.

اما کنون نظر بدرون دره افکن، زیرا نزدیک به رود خون شده‌ایم^۲ که جوششگاه آن کسانی است که از راه تعدی بدیگران آسیب رسانند. تفوبر تو، ای آزمندی نابخردانه و ای خشم جنون‌آمیز که ما را در دوران کوتاه زندگی چنین سخت درزیر مهمیز خویش داری، و از آن پس نیز، در حیات جاودان با چنین رنجی دمسازمان میکنی!

گودالی ژرف و کمائی شکل دیدم که بر اثر این وضع خاص خود، چنانکه راهنمایم بمن گفته بود، همه دشت را در برابر خویش داشت و در فاصله میان صخره و گودال، «چنتائورو» های مسلح به تیرو کمان^۳، همچو آن روز کاران که در روی زمین به شکار میرفتند، در

۱- اشاره به فرضیه فلسفی Empedocles فیلسوف معروف یونانی، که معتقد بود که عناصر اربعه جهان (آب، آتش، باد، خاک) بر اثر جدائی ذرات و دوری متقابل آنها از یکدیگر بصورت کنونی خود درآمده‌اند، و اگر روزی این ذرات دست از این جدائی بردارند، یعنی عشق و جاذبه نخستین را باز گیرند، دوباره همه بیسکدیگر روی خواهند آورد و باهم درخواهند آمیخت، و بدین ترتیب جهان از نوبه یکنواختی و بی شکلی اولیه باز خواهد گشت. ویرژیل کمان برده که چنین واقعه‌ای روی داده که دوزخ را چنین بلرزه افکنده است.

۲- اشاره به رود خونین «فلجوتوته» Flegetonte که در سرود چهاردهم بتفصیل از آن سخن خواهد رفت.

۳- Centauri - چنتائوروها (به لاتینی سنتوروس Centaurus) در میتولوژی یونان موجوداتی بودند که از سر تا کمر شکل انسان و از کمر به پایین صورت اسب داشتند، و صفت مشخصه آنها تندخویی و طغیان امیال و غرائز بود. بدین جهت اینان نیز در اینجا مانند مینوتاوروها، مأموریت آزارگناهکارانی را دارند که بخاطر همین نوع گناهان به دوزخ رفته‌اند.

دوزخ

دنبال هم میدویدند .

چون ما را دیدند که فرود می‌آمدیم ، جملگی برجای ایستادند و سه تن از ایشان با زوبین‌ها و تیرهایی که پیشاپیش از ترکش بر آورده بودند از جمع جدا شدند .

و یکی از آنان از دور بانگ برداشت : « شما که از این کناره فرود می‌آئید ، محکوم بکدام عذابید و از کجا آمده‌اید ؟ بگوئید و گرنه کمانرا میکشم . »

استاد من گفت : « پاسخی را که لازم باشد در آن پائین تر ، و از نزدیک ، به کیرونه خواهیم داد ^۱ . تو از دیرباز چندان شتابندگی کرده‌ای که به بیماری شتابزدگی دچار آمده‌ای . »

آنگاه بازوی مرا گرفت و گفت : « این «نسو» است که بخاطر «دیانیرا»ی زیبا مرد ، و خود انتقام مرگ خویش را گرفت ^۲

۱ - Chiron(e) - کیرونه ، در افسانه خدایان یونان فهمیده ترین و درستکار ترین « سنتور » ها بود . وی زاده عشق‌بازی زحل بایکی از پریان بود و یونانیان معتقد بودند که او آموزگار و مربی اشیل پهلوان افسانه‌ای یونان و بسیاری از دیگر قهرمانان بوده و بدیشان فنون تیر افکنی و شکار و طب و اختر شناسی و موسیقی و تفأل آموخته است .

۲ - Nesso (به لاتینی Nessus) ، یکی از سنتورهای معروف میتولوژی یونان بود . - نسوس ، طبق روایتی که یکی از شاعرانه ترین فصول افسانه خدایان یونان بشمار میرود ، بجرم گناهان گوناگون خود محکوم بدان شده بود که مردمان را بردوش خود بنشانند و از رود عریض « اونوس » بگذرانند . بکروز وی « دیانیرا » Dejanirae زن زیبای هرکول پهلوان نامی یونان را بر پشت خود نشاند تا بدان سوی رود برد ، اما همینکه بجزیره کوچکی در وسط رودخانه رسید زیبائی « دیانیرا » او را بوسوسه انداخت و پایش را سست کرد ؛ ولی وقتی که میخواست بتاموس زن زیبا دست درازی کند هرکول که در ساحل رود بود تیری زهر آلود بدو افکند و ویرا کشت . نسوس در وقت مردن منتهی از خون خود را بجامه خویش آلود و آنرا به دیانیرا داد و بدو گفت که چون هرکول این جامه را بر تن کند ، از جانب او بزنش خیانتی سر نخواهد

بقیه در صفحه بعد

سرود دوازدهم

و آن نفر میانین که بسینه خود مینگرد «کیرونه» کبیر است که
« اکیله » را پرورید ، و آن دیگری «فولو»^۱ است که در زندگی طبعی
آکنده از غضب داشت .

اینان هزاران هزار در پیرامون گودال روانند و هر روحی را که
بیش از حد اجازت خویش سر از غرقاب خون بر آرد ، آماج تیر میکنند^۲ .
بدین ددان چالاک نزدیک شدیم و کیرونه را دیدیم که تیری برداشت
و با چوب نشانه ریش خود را بیشت فکین خویش افکند ،

و چون دهان فراخش هویدا شد بهمراهان خویش گفت : « آیا
توجه بدان دارید که آنکس که از عقب میآید ، هر چه را که با تنش در تماس
آید بحرکت میآورد ؟

پاهای مردگان چنین نمیتوانند کرد . » و راهنمای مهربان
من که درین هنگام بکنار آن قسمتی از سینه او رسیده و ایستاده بود که

بقیه از صفحه قبل

زد ، زیرا خون سنتورها اکسیرعشق است . چندی بعد ، یکروز هر کول که قصد جنگ
داشت کسی را برای آوردن زره خود نزد زنتش فرستاد و دیانیرا چون میدانست که
شوهرش تازگیها دل بعشق «یولای» زیبا روی بسته ، جامه سنتور را که با خون او
آلوده شده بود برایش فرستاد . هر کول بمحض بر تن کردن این جامه ، که از راه
آن قطره‌ای از خون سنتور وارد بدنش شده بود ، در درون خود آتشی شعله ور
یافت و آنقدر این سوزندگی رنجش داد که طاقت نیاورد و پس از تحمل زجری
طولانی عربده‌کنان جنگلی را که در آن بود آتش زد و خود را در آن سوخت تا از این
عذاب آسوده شود . اشاره ویرژیل که «نسوس خودش انتقام مرگ خویش را کشید»
بدین موضوع است .

۱- Folo (به لاتینی pholus) ، یکی دیگر از سنتورها در افسانه خدایان
یونان است که یکبار باتفاق همراهان خود در صدد ربودن زنان زیبای لاپیت ها بر-
آمد که در بزم عروسی پیرتوتوس و ایپودامیا ، پادشاه و ملکه یکی از ایالات یونان شرکت
جسته بودند .

۲- منظور از این تیراندازی جلوگیری از دوزخیانی است که قصد خروج از
درون امواج رود را دارند ، و اندکی بعد بدانها اشاره خواهد شد .

دوزخ

در آن دو طبع مختلف بهم می‌پیوندند ،^۱
پاسخ داد : « آری ، او زنده است ، و من وظیفه دارم که یکه و تنها
درهٔ ظلمات را بوی نشان دهم ، و آنچه مرا بدین و امیدارد میل من نیست ،
الزام است .
کسی^۲ سرود « هلولویاه » خویش را^۳ ناتمام گذاشته است تا بنزد
من آید و این مأموریت تازه را بمن وا گذارد . این کس که می بینی
راهزنی نیست ، من نیز روح دزدی نیستم .
اما ترا سوگند بدان فضیلتی که مرا به طی راهی چنین صعب‌العبور
واداشته ، که یکی ازین کسان خویش را که در کنارشان ایستاده‌ایم در
اختیار ما نهی
تا گذار این رودخانه را بما نشان دهد ، و رفیق مرا بر پشت خود
نشاند ، زیرا وی روحی مجرد نیست تا در فضا پرواز تواند کرد^۴ .
کیرونه بجانب سینهٔ خود چرخید و به‌نسو گفت : « برگرد و آنها را
چنانکه وی می‌خواهد راهنمایی کن ، و مراقب باش که از دسته های دیگر
که ممکن است مزاحم باشند ، دوری گزینی .

۱- یعنی : آنجا که نیمهٔ اسب ، و نیمهٔ انسان ، بهم متصل میشوند .

۲- اشارهٔ بشارتیس .

۳- Alleluia « هلولویاه » ، کلمهٔ عبری بمعنای « خداوند را بستائید » که غالباً
در تورات آمده ، و بسیاری از سرودهای مذهبی مسیحیان و یهودان با آنان شروع میشود .
در مزامیر داود (تورات ، کتاب زبور) این کلمه در آغاز چندین مزمور نقل شده : « هلولویاه ،
خداوند را حمد بگوئید » (مزمور ۱۰۶) ، « هلولویاه ، خداوند را بتامی دل حمد
خواهم گفت » (مزمور ۱۱۱) ، « هلولویاه ، خوشابحال کسیکه از خداوند می‌ترسد » (مزمور
۱۱۲) ، « هلولویاه ، ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید (مزمور ۱۱۳) - جملهٔ « کسی
سرود هلولویای خود را قطع کرده » اشارهٔ بدین است که این بانو از آسمان فرود آمده
است تا چنین مأموریتی را بمن بدهد .

۴- یعنی : چون او نمیتواند مثل من پرواز کند ، در صورت پیاده رفتن بناچار
پاهایش در آب جوشان خواهد سوخت .



بدین دوران چالاک نزدیک شدیم . (صفحه ۲۴۵)

سرود دوازدهم

آنگاه ما همراه محافظی معتمد در طول کناره رود جوشان قرمز فامی که در آن جوشیدگان فریادهای گوشخراش بر میکشیدند بر اه افتادیم. کسانی را دیدم که تماژگان خویش در آن غوطه ور بودند، و چنتائوری کبیر گفت: « اینان آن زمامداران ستمکارند که دست به جان و مال دیگران گشودند.

و در اینجا بخاطر جنایات و ستمگریهای خویش میگیرند. اسکندر^۱، و « دیونیزیوی » ستمکار^۲ که سیسیل را سالیان دراز اسیر زنج کرد، در این جمعند.

و این سری که موهائی چنین سیاه دارد، از آن « آتسولینو » است^۳، و این دیگری که گیسوانی بور دارد « اوبیتسودا استی »^۴ است که بحقیقت

۱- اسکندر مقدونی- برخی نیز این اشاره را به الکسندر فرس پادشاه تسالونیای یونان دانسته اند که دشمنان خود را زنده زنده خاک میکرد یا آنها را با پوست حیوانات به میان شیران می افکند. ولی احتمال « اسکندر » خیلی قوی تر بنظر میرسد.

۲ - Dionisio - دیونیزیوس اول Dionysins پادشاه سیراکوز (جزیره سیسیل) که در ۳۶۷ پیش از مسیح مرد . این پادشاه و پسرش دیونیزیوس دوم ، در تاریخ مظهر ستمگری و جباری شناخته شده اند .

۳ - Azzolino - « اتسولینو دا رومانو » یکی از اشراف معروف ایتالیا در قرن سیزدهم مسیحی (۱۱۹۴ - ۱۲۵۹) که از طرف امپراتور فردریک دوم حاکم ایالت « پادوا » Padova در ایتالیا شد ، و در دوره حکومت خود قساوت قلب فراوان بخرج داد و بالاخره نیز خود در زندان جان سپرد .

۴ - Obizzo da Esti - « اوبیتسو دسته » d' Este ملقب به مارکزه دی فرارا (مارکی فرارا) یکی دیگر از اشراف ایتالیائی قرن سیزدهم مسیحی است که در ۲۹ سالگی مرد (۱۲۶۴ - ۱۲۹۳) و اطلاع زیادی از خصوصیات زندگی او در دست نیست ، جز آنکه بنا بگفته داتته بدست فرزند نامشروع خود بقتل رسید ، بدین ترتیب که طبق تحقیقات مورخین او را در بستر خواب خفه کرد ، و ظاهراً کسی در آن موقع بر این امر اطلاع کامل نداشته ، زیرا داتته درین جا از قول نسوس به رازی تقریباً ناگفته اشاره میکند .

دوزخ

در روی زمین بدست فرزند حرامزاده خود کشته شد.^۱ «
آنوقت رو بشاعر کردم و وی گفت: «بہتر است کہ اکنون او ترا
راہنما باشد، و من از پشت سرتان آیم.»
اندکی دورتر، چنتا اورود برابر کسانی ایستاد کہ تا گلو گاہ خویش
را ازین غرقاب خروشان بیرون آورده بودند.
وروحی را کہ در کناری تنها بود^۲ نشانمان داد و گفت: «این کسی
است کہ در قدمگاہ خداوند، دلی را کہ هنوز در بالای تایمز مورد تقدیس
است سوراخ کرد^۳.
آنگاہ کسانی را دیدم کہ سر خود و تمامی نیمه بدنشان را از رودخانہ
بیرون آورده بود، و از میان ایشان نیز بسیاری را شناختم.
بدین ترتیب، سطح خون بیش از پیش پائین میآمد، تا جائیکہ فقط
تا پیاہا میرسید، و در آنجا بود کہ ما از گودال گذشتیم.»

۱ - فرزند حرامزاده «figliastro». شاید مفهوم واقعی این کلمہ در اینجا «پسر بد نهاد» یعنی پسری باشد کہ خوی انسانی خود را از دست دادہ است تا پدر کشی کند.
۲ - یعنی: گناہ او بقدرتی بزرگ بود کہ حتی دوزخیان نیز از وی دوری جسته و او را تنها گذاشته بودند.
۳ - اشارہ بہ گی دو مونفور *Cuy de Monfort*، حاکم فرانسوی ایالت توسکانای ایتالیا (کہ در ایتالیائی «گویدودی مونفورته» *Guido di Monforte* خوانندہ میشود) وی کہ از طرف شارل داترو (شارل اول) بدین سمت منصوب شدہ بود، در سال ۱۲۷۲ هنگام اجرای مراسم مذہبی مخصوص یکشنبہ در کلیسا، ہنری پسر ریچارد پادشاہ انگلستان را کہ مشغول انجام فریضہ مذہبی بود بخونخواہی پدر خود بقتل رسانید، و ادوارد اول برادر مقتول، قلب برادر خویش را بیرون آورد و آنرا در صندوقچہ ای بہ لندن فرستاد، و در آنجا این قلب را در داخل ستونی (و بروایتی در داخل دست مجسمہ ای) درزوی یکی از بلہای رود تایمز جای دادند و نسبت بدان احترامات رسمی فراوان بجای آوردند. - بعضی از مفسرین دانته این گفتہ را کہ «هنوز مورد تقدیس قرار دارد» بدینصورت معنی کردہ اند کہ «هنوز از آن خون میچکد»، یعنی هنوز این تہکازی را بہموطنان خود یادآوری میکند.

سرود دوازدهم

چنتائورو گفت : « همچنانکه درین جانب عمق رود جوشان
پیوسته روبکاوش می‌رود ، از من بپذیر
که در آن جانب دیگر این عمق فزونتر و فزونتر میشود ، تا بدان
محل رسد که بحق باید ستمکاران بزرگ در آن بنالند .
در آنجاست که عدالت الہی « آتیلا » را که تازیانه روی زمین
بود^۱ ، و « پیرو »^۲ و « سستو »^۳ را بدست مکافات سپرده است .
و شدت جوشش ، الی الابد از چشمان « رینیر دار کورنتو » و « رینیر
پاتسو » که اینهمه در شاهراه ها جنگ و جدال کردند ، قطرات اشک
بر میآورد^۴ .
سپس بعقب باز گشت و از گذار گذشت .

۱- Attila پادشاه معروف هون‌ها (هیاطله) در قرن پنجم مسیحی، که اصلا از آسیارفته بود و قسمت اعظم از اروپا را بدست ویرانی و قتل و غارت و حشتزائی سپرد ، چنانکه او را تازیانه خدا لقب دادند و نامش ضرب المثل خرابی و توحش شده است معروف است که وی گفته بود : «هرجا که اسب من پامیگذارد، نباید علف بروید».

۲- pirro - «پوروس» pyrrhus ، اشاره بیکى از دو «پوروس» معروف تاریخ : پسر «اشیل» قهرمان افسانه‌ای یونان که در جنگهای ترویا و غارت آن سنگدلی بسیار بخرج داد ، یا پادشاه نامی یونان (۳۰۹-۳۷۲) که مدتی دراز با رومیان جنگید و در راه دفاع از سرزمین خود دلاوری بسیار بخرج داد ، و در عین حال با رومیان به سختی و قساوت رفتار کرد .

۳- Sesto - سکستوس پمپئوس پسر سردار و کنسول معروف روم و حریف بزرگ سزار - سکستوس در جنگهای دریائی راهزنی‌های بسیار کرد که با آدمکشی توأم بود . برخی نیز اشاره داته را به «سکستوس تارکینوس» پسر تارکینوس آخرین پادشاه روم دانسته‌اند .

۴- Rinier da Corneto ، راهزن معروفی در ناحیه «مارما» در ایتالیا ، که دامنه راهزنیهای او تا دروازه‌های روم توسعه یافت . - Rinier pazzo یا «رینه‌ری» دئی پاتسی» راهزن معروف دیگر ایتالیائی در ناحیه وال دارنو، که در ۱۲۶۸ بفرمان پاپ کلمنتوی چهارم باتهام قتل نفس و دزدی مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفت .

سرود سیزدهم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه دوم : متعلیان به نفس

ویرزیدل و داتته از رودخانه خون جوشان میگذرند و به منطقه دوم طبقه هفتم میرسند که در آن دومین دسته از تجاوز کاران ، یعنی آنها که به نفس خود تعدی کرده اند کیفر میبینند .

اینان خود بدو گروه تقسیم میشوند : کسانی که به هستی خود متجاوز بوده یعنی خود کشتی کرده اند ، و کسانی که وسیله زندگی خود یعنی دارائی خویش را از راه تفریط و حیف و میل از میان برده اند . این عده را نباید با مبذرین طبقه چهارم دوزخ یکی دانست ، زیرا آنان فقط از راه تعادل خارج شده و ولخرجی کرده اند ، در صورتیکه اینان کسانی هستند که با حیف و میل دارائی خویش زندگی خود را یکسره تباه کرده و خویش را « به روز سیاه نشانده اند »

ارواح انتحار کنندگان در جنگلی بنام « جنگل خود کشتی » بسر میبرند که در آن هر کدام از این ارواح بصورت درختی خشک در آمده اند ، و جز در یک مورد دیگر این تنها موردی در دوزخ است که ارواح بشکلی غیر از شکل زمینی خود جلوه میکنند . این درختها در معرض تطاول پرندگان شوم آدمی روئی قرار دارند که شاخه های آنها را میشکنند ، و چون هر شاخه در حقیقت عضوی از اعضای تن این دوزخیان است از جای شکستگی خون برمی آید . و این ارواح فقط وقتی سخن میتوانند گفت که از جای زخم آنها همراه هر کلام خون از بدنشان روان باشد .

در این جنگل ، « سمبولیسم » داتته بصورت بارزی جلوه گراست : اینان چون خود را کشته و در حقیقت شکل و صورت انسانی خود را بدست خویش از میان برده اند ، در دوزخ این شکل بشری از ایشان گرفته شده است . و چون بالاترین کاری که در زندگی کرده اند انهدام خودشان بوده ، درین جا اظهار وجود (سخن گفتن) برای ایشان جز با انهدام تدریجی آنها صورت پذیر نیست ، یعنی صدایشان باید با خون بدن که مایه هستی و وجودشان است در آمیزد . از طرف دیگر این درختان بدست تطاول پرندگان شومی سپرده شده اند که بنا به افسانه خدایان یونان بال و پنجه آنان بهر غذائی که میخورده باعث فساد آن میشده است ، و چنین پرندگان موظفند که دائماً زخم این محکومین را تازه کنند .

دسته دوم از دوزخیان این منطقه ، یعنی آنها که دارائی خود را تفریط کرده و بفقرو مسکنت نشسته اند ، صورت آدمی خویش را حفظ کرده اند ولی دائماً در معرض حمله ماده سگانی سیاه قرار دارند . این سگان مظهر آن پریشان فکری و ناراحتی دائمی هستند که آنان برای خود پدید آورده اند .

سرود سیزدهم

پیش از آنکه «نسو» بدان سوی رود رسیده باشد قدم بجنگلی
نهادیم که در آن هیچ کوره راهی دیده نمیشد.
بر گها رنگ سبز نداشتند، بلکه رنگی تیره داشتند؛ و شاخه ها
نرم و صاف نبودند، بلکه همه پر گره و بهم پیچیده بودند؛ سیبی نیز^۱
بر درختی نبود، زیرا همه جا پرازخارهای زهر آگین بود.
حتی آن ددان که در میان «چچینا» و «کورتو»^۲ از آبادیها
گریزانند درخارستانهایی چنین صعب العبور مسکن ندارند.
در اینجا «آربی» های ناهنجار که ترویثیان را با پیشگوئی شوم
مصائب آینده آنان از «استروفاده» بیرون راندند، آشیان کرده اند.^۳

۱- «سیب» در اینجا مفهوم کلی میوه را دارد.
۲- بین Cecina (چچینا) و Corneto (کورتو)، یعنی منطقه‌ای در ناحیه
«مارما» Maremma واقع در ایالت معروف «توسکانا» در ایتالیا، که از شمال به چچینا
و از جنوب به رود مارتا که شهر «کورتو» در کنار آن قرار دارد محدود میشود؛ و منطقه‌ای
ناسالم و سنگلاخ و بخصوص مالاریا خیز است.
۳- Arpia - در میتولوژی یونان «هاریها» پرندگان بودند که صورت دختران
جوانی را داشتند و بعدها آنانرا با شیطانهای سه گانه (Furia) که قبلاً کرشان رفت
در آمیختند. وظیفه اصلی آنان این بود که بفرمان خدایان روح مردمان را از تن ایشان
بیرون آورند و همراه خود ببرند، و تدریجاً مأموریت آنها فاسد کردن اغذیه و بطور کلی
هر چیزی شد که با بدنشان تماس مییافت. بطوریکه در «انثیس» ویرژیل نقل شده،
«انثا» و همراهانش پس از عزیمت از ترویا، ضمن سفر خود به جزیره استروفادس
Strophades که مسکن این پرندگان بود رسیدند و در آنجا هاریها به سفره ایشان
هجوم آوردند و همه غذاها را آلوده کردند؛ انثا و کسانش با خشم بتعقیب و شکار آنها
پرداختند، اما نتیجه نگرفتند، و در این موقع سلاتو یکی ازین پرندگان بدیشان خبر
داد که بزودی دچار قحطی موحشی خواهند شد و این همان پیشگوئی شوم است که دانته
بدان اشاره میکند.

دوزخ

اینان بالهائی پهن و سرو گردنی آدمی شکل و پنجه‌هائی چنگالدار و شکمی بزرگ و پوشیده از پر دارند و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند.

و استاد مهربان بمن چنین گفت: «پیش از آنکه فراتر رفته باشی، بدان که اکنون دردایرهٔ دومین این حلقه‌ای،

و تا آندم که به شنزار موخش رسی^۱، در همین جا خواهی بود: لاجرم نیک بنگر، زیرا چیزهائی را خواهی دید که شاید اگر پیشاپیش از آنها سخن گویم گفته‌هایم را باور نتوانی کرد.»

از هر سو ناله‌هائی دردناک میشنیدم و ناله کنان را نمیدیدم. بناچار پریشان و آشفته حال بر جای ایستادم.

پندارم وی چنین پنداشت که من پنداشته‌ام^۲ جملهٔ این صداها از جانب کسانی می‌آید که خود را در میان درختان از دیدهٔ ما پنهان کرده‌اند. لاجرم بمن گفت: «اگر شاخه‌ای کوچک از یکی از این درختان را بشکنی، آن توهمی که اکنون داری از میان خواهد رفت.»

دست دراز کردم و شاخه‌ای کوچک از بوتهٔ بزرگ خاری چیدم؛ و درخت فریاد بر آورد: «چرا ناقص میکنی؟»

و چون مدتی از جای این شکستگی خونی تیره بر آمد،

۱- منطقهٔ شن‌های سوزان: سومین دایرهٔ حلقهٔ هفتم.

۲- cred'io ch'ei credette ch'io credesse - این مصرع که با ریزم

کاری لفظی ظریفی در آمیخته است، بنا بشیوهٔ فصاحت خاص قرون وسطائی مکتب شعری معروفی بنام مکتب سیسیل سروده شده. دانته اصولاً این طریقهٔ پراستعاره را در «کمدی الهی» خود کنار گذاشته و فقط در دوسه مورد استثنائی منجمله در مصرع دیگری در این سرود، آنرا بعنوان نمونه آورده است.



بوته از نو بانگ برداشت : « برای چه مرا میشکنی ؟ مگر مروت نداری ؟

ما همه آدمیانی بودیم که اکنون بوته های خاری شده ایم ؛ و بفرض آن هم که ارواح مارانی بوده باشیم ، دست تو باید بیش ازین جانب انصاف را نگهدارد .

همچون چوب تر نیم سوخته ای که از سوئی بسوزد و از سوئی دگر بر اثر خروج هوا بنالد و بخرشد ، از این چوب شکسته هم سخن و هم خون بر می آید ؛ لاجرم شاخه را رها کردم و هراسان بر جای ایستادم .

و پیر دانای من پاسخ داد : « ای روح مجروح ، اگر وی پیش ازین آنچه را که فقط در اشعار من خوانده بود^۱ بتصور در آورده و باور داشته بود

چنین دست بسویت دراز نمی کرد . اما این امر باور نکردنی ، او را بتشویق من وادار بکاری کرد که اکنون خود از آن تأسف دارم . ولی بدو بگویی که تو که بودی ، تا وی بجبران خطای خود خاطره ترا در روی زمین که بازگشت بدان را اجازتش داده اند تازه کند .

و درخت گفت : « مرا با سخنانی چنان شیرین اغوا میکنی که

۱- ویرژیل در آغاز سرود سوم « انیس » نقل میکند که انا هنگام ورود به مراکیه نهال موردی را شکست تا با شاخ و برگ آن عبادتگاهی را بیاراید ؛ اما با شکستی بسیار دید که از جای شکستگی شاخها خونی سیاه رنگ بیرون جست و در سومین باری که وی این کار را کرد ، صدای « پولیدوروس » پسر مقتول پریام پادشاه ترویا را که دژست صمیمی او بود شنید که وی را از شکستن اعضای تن خود ملامت میکرد .

دوزخ

بناچار خاموش نمیتوانم ماند؛ ولی ناراحت میشوید اگر در میان گفتار خود گاه بگاه مکثی کنم^۱.

من آن کسم که هر دو کلید دل «فدریگو» را در اختیار خویش گرفتم^۲ و آنها را با چنان ملایمت چرخاندم و بستم و گشودم که تقریباً جمله دیگر کسان را از نهانخانه دلش بیرون راندم؛ و چندان بدین وظیفه پر افتخار خویش وفادار بودم که درین راه هم خواب و هم توان از کف دادم.

اما آن روسپی که هر گز دیدگان بی آزرم خویش را از کاخ قیصر^۳ بر نگرفت، آن مایه فتنای نوع و فساد دربارها،

۱- اشاره بدانکه باید میان هر دو نفس از جای شکستگی شاخه خون بیرون آید.
۲- روحی که سخن میگوید پیردلاوینیا Pier della Vigna صدر اعظم مقتدر امپراتور فردریک دوم است (رجوع شود به صفحه ۲۲۳ شرح ۳). وی در ۱۱۹۰ متولد شد، و مدت بیست سال از ۱۲۷۷ تا ۱۲۴۷ با اقتدار تمام حکومت کرد و در همه این مدت مورد اعتماد امپراتور بود، ولی درین سال ناگهان مغضوب شد و به تهمت خیانت بزندان افتاد و اندکی بعد بفرمان^۴ «پوزازدو چشم کور شد و دو سال پس از آن برای اینکه بیش از آن عذاب نمیند خود کشتی برد». پیردلاوینیا از حامیان مکتب شعر سیسیل بود که از طریقهای پر استعاره و پیچیده نظیر آنچه در اشعار فارسی بسبک هندی معروف است پیروی میکرد. بدین جهت قسمت اول گفته او در اینجا با همان روش مغلط ادبی بیان شده، ولی پس از آن، یعنی وقتی که وی از زبان دل خود حرف میزند، بسبک سخن گفتش ناگهان ساده و بی پیرایه میشود.

اصطلاح «کلیددار» عادتاً درباره پاپ که بنمایندگی عیسی کلید دار بهشت در روی زمین است بکار میرود، و مفهوم این عبارت اینست که «من نسبت به فردریک همان وضعی را داشتم که پاپ نسبت بخداوند دارد».

۳- قیصر: اشاره به فردریک دوم که رسماً عنوان قیصر امپراتوری مقدس ژرمن را داشت. این عنوان بطور کلی شامل هر دو پادشاه و امپراتوری میشود که بخواهند او را «بزرگ» بشمارند.

۴- روسپی. مرگ نوع بشر. مایه فساد دربارها: تعبیرات مختلفی است که از «حسد» شده است.



و درخت فریاد برآورد : « چرا مرا میشکستی ؟ » (صفحه ۲۶۴)

دلها را علیه من بر افروخت؛ و بر افروختگان شاه را^۱ چنان
بر افروختند که شیرینی جلال من جای خود را بتلخی سوگواری سپرد.
روح من در عالم مناعت خویش، بدین پندار که با دست مرگ از
سرافکنندگی خواهد رست مرا که آدمی دادگستر بودم به بیدادگری
بخویش واداشت^۲.

اما بدین ریشه‌های نورسته^۳ سوگند که هرگز دست از آن ایمانی
که میبایست بخداوند کار بزرگوار خود داشته باشم، برنداشتم.
و اگر یکی از شما دو تن بروی زمین باز گردد، بیاد داشته باشد
که از نام نکوی من که هنوز سر از ضربت حسد بر نداشته است
جانبداری کند.

شاعر لحظه‌ای درنگ کرد و آنگاه مرا گفت: «اکنون که وی
خاموش شده وقت را بیهوده تلف مکن، اما اگر مایل باشی، باز باوی سخن
بگوی و هر چه میخواهی پیرس.»

و من بدو گفتم: «تو خود هر چه را که مطبوع طبع من میپنداری
از وی بخواه، زیرا خود چنان برحم آمده‌ام که یارای پیرس ندارم.»
آنگاه، وی از نو چنین آغاز کرد: «ای روح زندانی، که بحق

۱ - اشاره به فردریک دوم. در متن بجای شاه «اوگوستو» آورده شده که در
حقیقت لقبی برای شاه است.

۲ - یعنی: باعث شد که خودم را بکشم

۳ - ریشه‌های نورسته: *Nuove radici*؛ اشاره بدانکه بیش از مدت کمی
روئیدن آنها نمیکنند، زیرا در این تاریخ فقط پنجاه و یکسال از مرگ پیرو دلاوینیا
میگذشته است. این اصطلاح را میتوان «ریشه‌های نوین» نیز معنی کرد و آنرا
اشاره به غرابت این ریشه‌ها، یعنی به نوع خاص آنها دانست که در جنگلهای دیگر
دیدن نمیشود.

دوزخ

باید آنچه را که خواستی از صمیم دل بتو دهند ، لطف کن
و بما بگویی که چسان روح آدمی با این ساقه‌های پر گره در میتواند
آمیخت ، و اگر میتوانی گفت بما بگویی که آیا هر گز روحی توانسته است
خود را از قید چنین اعضائی برهاند ؟ »

ساقه درخت نفسی سخت بر کشید ، و هوائی که ازین راه وزید
بصورت این گفته در آمد : « در پاسخ شما سخن کوتاه خواهم کرد .
چون روح شریب آن قالب خاکی را که با دست خویش از آن جدائی
گزیده ترك گفته باشد ، « مینوس » بگودال هقتمینش میفرستد ،
و این روح درین جنگل فرود می افتد ، اما پیشاپیش جائی خاص
برایش معین نمیشود ^۱ . لاجرم در همانجا که تصادفاً بر زمین افتاده است چون
دانه گندمی تند روی ، از دل خاک میروید »

و رشد کنان ساقه‌ای و بعد درختی وحشی میشود ؛ « آرپی‌ها » از
بر گهای آن تغذیه میکنند تا هم او را بدرد آرند و هم دریچه‌ای بر روی
این درد بگشایند ^۲ .

ما نیز چون دیگران بجستجوی کالبدهای خویش باز خواهیم آمد ،
اما هیچیک دوباره بقالب خود باز نخواهیم گشت ، زیرا معقول نیست که
آدمی آنچه را که خود از خویش گرفته است باز ستاند .

۱ - یعنی : چون روح آدمی که خود کشی کرده از قبول مقررات خداوندی در
روی زمین سرپیچی کرده و خود را بدست بی قانونی سپرده است ، درینجا این روح
محکوم بدان است که هیچ قانونی از او حمایت نکند و سر نوشتش صرفاً تابع اتفاق و
تصادف باشد .

۲ - یعنی : روح میتواند از راه این زخمی که باعث رنج اوست زبان بگشاید
و ناله کند و راه تسلائی بیابد . در واقع اشاره بدانست که خود کشی هم باعث رنج است ،
و هم راهی برای پایان رنج ها بدست میدهد .

سرود سیزدهم

بناچار این کالبدها را بدین جا خواهیم کشانید تا درین جنگل محنت
زا ، هر يك از آنها از درختی که روح دشمن او در آن خانه دارد فرو آویزد^۱ .
همچنان نظر بدرخت دوخته بودیم و می پنداشتیم که باز باما سخن
دارد ، اما بنا گمان غوغائی بر خاست که سخت بشگفتمان افکند ،
چنان بود که کسی صدای نزدیک شدن گرازی را که شکارچیان
سر در دنبالش نهاده اند بشنود و از جای خود گوش به سر و صدای حیوان
و ساقه های درخت دهد .

و دو تن از آنان را دیدیم که از جانب چپ ما سر بر آوردند . سراپا
برهنه بودند و تنی مجروح داشتند ، و چنان سخت میگریختند که شاخه
های بهم پیچیده درختان را در هم میشکستند .
آنکه جلوتر بود نعره میزد که : « ای مرگ ، بشتاب ، بشتاب و
بیا ! » و آن دیگری ، که گوئی می پنداشت که بسیار عقب مانده است ،
بانگ میزد :

« لانو ، در زور آزمائی های «توپو» چنین چالاک نمیدویدی ! »^۲

۱- یعنی در روز رستاخیز همه ارواح بدرون قالبهای زمینی خود باز میگردند ،
بجز ارواح کسانی که خود کشی کرده اند ، و این کالبدها فقط به شاخه های درختان این
جنگل آویخته خواهند شد . - « روح دشمن » یعنی روحی که دشمن جسم خود بوده
و آنرا نابود کرده است

۲ - Lano . لانو ، معروف به لانوداسینا (اهل Sienna) که در جنگ توپو
Toppo (که دانته بدان اشاره میکند) میان سیه نی ها و آرتینی ها (در سال ۱۲۸۷)
خود را بمیان دشمنان افکند تا با استقبال مرگی محتمل رفته باشد ، و گفته آنکس که او
را دنبال میکند این معنی را میدهد که : پس چرا در میدان جنگ توپو فرار نمی کردی ؟
برخی از مفسرین بالعکس معتقدند که وی در آن میدان راه فرار در پیش گرفته . درین
صورت گفته فوق این معنی را میدهد که : تو حتی از آنوقت هم تندتر فرار میکنی . ظاهراً
نظراول بحقیقت نزدیکتر است .

دوزخ

و شاید چون نفسش بند آمده بود ، خود را با بوته‌ خاری در آمیخت .
پشت سر آن دو ، جنگل پر از ماده سگانی سیه فام بود که چون
تازیهای از بند رسته ، حریصانه میدویدند .^۱
سگان دندان در تن آن کس که بر زمین نشسته بود فرو بردند و
تکه تکه اش کردند و آنگاه این قطعات درد کش را بدنشان گرفتند
و رفتند .

وراهنمای من دستمرا گرفت و بنزد بوته‌ خار که از راه شکستگیهای
خونین خود گریه‌ بیحاصل سر داده بود ، برد .
بوته میگفت : « ای جا کومودا سنت آندرئا^۲ ، چه سودت کرد که
پشت من پناه جستی ؟ مگر مرا سهمی در زندگانی تبهارانه تو بود ؟ »
استاد من کنارش ایستاد و گفت : « تو کیستی که با خون خود ،
و از راه این همه شکستگیها که بر تن داری چنین دردمندانه سخن میگوئی ؟ »
و او بما گفت : « ای ارواحی که بدینجا آمده‌اید تا شاهد آن رفتار
ناشایستی شوید که مرا از بر گهای خود عاری کرد^۳ ،
این بر گها را در پای این بوته‌ بینوا گرد آرید ، زیرا من اهل آن

۱ - ماده سگان سیاه ، اشاره به طلبکاران که پیوسته درد نبال بدهکارند . در
معنی ، اشاره به پریشان خیالی واضطرابیکه دائماً اینان را نگران میدارد .
۲ - Giacomo da Sant' Andrea ، یکی از اهالی شهر پادوا Padova
که به‌ولخرجی فراوان شهرت داشت ، چنانکه یکبار که عده‌ای از بزرگان شهر بعنوان
میهمان بخانه‌ بیلاقی او وارد میشدند ، تمام خانه‌های روستائیان و کارگران ده خود را
بعنوان چراغانی آتش زد . وی در سال ۱۲۳۹ بدست مخالفین بقتل رسید .
۳ - هویت این روحی که بگناه خود کشی بدینجا آمده صریحاً ذکر نمیشود ،
ولسی غالب مفسرین دوزخ این اشاره را مربوط به قاضی معروفی بنام لوتودیلی آیلی
Lotto degli Agli دانسته اند .

شهری بودم که مقام حامی اولین خویش را به « معمد » سپرد^۱ ، و لاجرم
آن سرپرست نخستین
با فنی که خاص اوست پیوسته این شهر را اسیر فلاکت خواهد
داشت ، و اگر بخاطر بقایای چندی که هنوز دریل آرنو^۲ از او بر جای
مانده نبود ،
مردمان این شهر که آنرا از نو بر فراز ویرانه های باز مانده از
آتیلای پی افکنندگان کاری عبث کرده بودند^۳ .
من آن کسم که خانه خود را برای خویش داری کردم^۴ .

۱ - اشاره به شهر فلورانس. شهرهای اروپائی، عموماً یکی از مقدسین را حامی و سرپرست خود می‌شمارند. حامی اولیه فلورانس در دورانی که هنوز این شهر آئین مسیح را نپذیرفته بود مریخ خدای جنگ بود، ولی پس از استقرار مسیحیت شهر فلورانس خود را تحت حمایت یحیی معمد (San Giovanni Battista) قرارداد. این همان پیشوای مقدسی است که مردمان را در رود ارنو تعمید داد و اعلام کرد که ظهور مسیح نزدیک است؛ وی پیغمبر قبیله معروف صبی است که در بین‌النهرین و جنوب ایران بر می‌برند.

۲ - پل آرنو Arno ، نام قدیمی پونته و کیو Ponte Vecchio در فلورانس است. در زمان رومیان مجسمه بزرگی از خدای جنگ در مدخل این پل برپا بود که در دوران حمله توتیلا ، سردار وحشی استروگت ، خراب شد و برودخانه آرنو افتاد. در دوره مسیحیت مردم بجای معبد مریخ کلیسائی برای یحیی معمد ساختند. ولی چون غیبگویان گفته بودند که تا وقتی که مجسمه مریخ بر جای نخستین خود قرار نگرفته باشد فلورانس آباد نخواهد شد ، این مجسمه را از رودخانه بیرون آوردند و در محل اولیه آن نصب کردند ، تا آنکه در سیل بزرگ سال ۱۳۳۳ بکلی از میان رفت.

۳ - ظاهراً داتنه آتیلای سردار و پادشاه معروف هون هارا با توتیلا Totila سردار اوستروگت‌ها که قبیله‌ای آریائی بودند و از اسکاندیناوی بجانب امپراطوری روم سرافراز شده بودند هوسی گرفته است ، زیرا شهر فلورانس بدست توتیلا ویران شد ، نه آتیلای ، که بسیار شهرهای دیگر شمال ایتالیا را خراب کرد. عقیده خرافی مردم این بود که مریخ بانقمام آنکه او را از سرپرستی شهر فلورانس خلع کرده اند این شهر را برای همیشه بدست جنگهای داخلی و خارجی سپرده است.

۴ - یعنی : خودم را در خانه خویش بدار آویختم . یقین است که اشاره واقعی داتنه در اینجا به اختلافات داخلی احزاب و دسته های سیاسی فلورانس در نیمه دوم قرن سیزدهم است .

سرود چهارم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز گاران

منطقه سوم : متجاوزین به خداوند

گروه اول : کفر گویان *

قسمت سوم از طبقه هفتم، خاص دوزخیانی است که بجرم تعدی بخداوند و حقوق او بدین حلقه آمده اند. این محکومین بطور کلی به دسته مختلف تقسیم میشوند: متعدیان به ذات خداوند (کفر گویان)؛ متعدیان به «طبیعت» که یکی از مظاهر ذات خداوندی است (لواط کنندگان)؛ متعدیان به فن و صنعت که ویرزیدل آنرا قبلاً زاده طبیعت و نواده خداوند نامیده است (رباخواران). درباره هر یک از این سه در حواشی این سرود و سرودهای بعد توضیحات کافی داده شده است. عذابگاه این هر سه دسته دشت سوزان و خشکی است که دائماً بارانی آتشین بر آن فرو میبارد. در زیر این باران آتش، و در روی شنهای سوزان، دسته کفر گویان خفته و دست‌رباخواران نشسته اند و دسته لواط کنندگان باشتاب در حرکتند. بدیهی است این دشت سوزان و باران آتش مثل همیشه در اینجا جنبه تمثیلی دارد: دشت خشک مظهر بی حاصلی و عمیقی است که وجه مشترک زندگی گانی این هر سه دسته است، زیرا این زندگی صرف اموری شده که هیچکدام بر کتی نداشته و حاصلی نداده اند. اهل لواط از تولید مثل خود داری کرده اند، اهل ربا پول را در راهی که جنبه تولیدی نداشته بکار انداخته اند، کفر گویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده و آنرا علیه سرچشمه برکت و تولید صرف کرده اند. باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس العمل روش ایشان بشمار میرود، زیرا باران که قاعدتاً باید مایه باروری و برکت باشد، در اینجا خشکی و بی برکتی همراه می‌آورد. در قسمتی از این سرود اشاره به پیرمرد جزیره گرت میشود که برجسته ترین قیافه سه بولیک دوزخ است و وجود او حیات بشر را، از عصر طلائی معصومیت و صفا تا دوران قرون وسطائی تجسم میدهد. در باره این پیرمرد که هر چهار ودخانه دوزخ از اشکهای او سرچشمه گرفته اند، در حواشی این سرود توضیحات کافی داده شده است.

سرود چهاردهم

علاقهٔ من به زادگاهم مرا بتأثر در آورد^۱ و واداشت تا بر گه‌های
پراکنده را گرد آرم و آنها را بدان کس که زبان در کشیده بود بازدهم.
سپس بدان حدی رسیدیم که منطقهٔ دومین را از سومین جدا میکند،
و در آنجا خود را با طریقهٔ موحشی از اجرای عدالت مواجه یافتیم.
برای آنکه این مشهودات تازه را چنانکه باید شرح دهیم، می‌گویم
که ما بزمنی بایر رسیدیم که هر گونه روینده‌ای را از بستر خود طرد
کرده بود.

جنگل محنت‌زا این زمین را چون تاجی در میان گرفته بود،
همچنانکه گودال شوم، خود جنگل را در میان داشت: آنجا کناری
رفتیم و ایستادیم^۲

این منطقه شنزاری خشک و در هم فشرده بود که با آن شنزاری که
پیش ازین «کاتن» در نور دیده بود تفاوتی نداشت^۳.
ای انتقام الهی! چقدر در نظر آن کس که بخواند که در آن وقت

۱ - اشاره بدانکه روح دوزخی ساکن این درخت روح يك فلورانس
بوده است.
۲ - a randa a randa ، یعنی: بطوریکه نه در جنگل بودیم و نه
در شنزار.

۳ - Cato (به لاتینی کاتون Caton) سردار رومی که در سال ۴۷ پیش از میلاد مسیح
بازماندهٔ سپاهیان پمپئوس کنسول و سردار معروف روم را که از سزار شکست خورده بودند
بافریقا برد و از صحرای لیبی کنترانید و سرزمین مراکش (نومیدیا) که تحت فرمانروائی
یوبا Juba بود رسانید. بنابراین مفهوم این گفته اینست که این منطقه از دوزخ بنی‌شبهت
به شنزار خشک و وحشی شمال آفریقا نبود.

دوزخ

من باچشمان خود چه ها دیدم ، رعب انگیز خواهی آمد !
کله هائی بی‌شمار از ارواح برهنه تن را دیدم که با تلخی بسیار
میگریستند و هر جمعی از آنان پیرو قانونی خاص مینمودند :
برخی از پشت بر زمین افتاده بودند و برخی چند ک زده بودند ؛
بعضی نیز بی وقفه و آرامشی راه میرفتند .

آنها که بدور حلقه در گردش بودند تعدادی بیش داشتند ، و آن
عذاب کشانی که نشسته یا خفته بودند از لحاظ شمارش کمتر بودند ، اما
از فرط رنج ناله‌هائی سخت‌تر بر میکشیدند .

بر سراسر این شنزار اخگرهای درشت آتشین همچون برفی که
بی‌وزش بادی بر کوهستان^۱ ببارد آرام آرام فرو میریخت^۲ .

همچنانکه اسکندر در نواحی گرم هندوستان بارانی از شعله‌های
آتش دید که بر سر سپاهیان^۳ فرو بارید و این شعله‌ها تاروی زمین کشیده
شد^۳

و لاجرم سربازان خود را فرمود که زمین را لگد کنند تا این
اخگرها از هم جدا آیند و بهتر خاموش شوند ،

۱- در اصل چنین است : « که بر آلپ ببارد » - ولی آلپ درین جا بعنوان اسم
خاص نیامده است و معنی کلی کوهستان را دارد .

۲- دانتی در این مورد از تورات الهام گرفته است که در آنجا مردم دو شهر
سدوم و عموره بجرم لواط بهمین صورت در معرض باران آتش قرار گرفتند (تورات ،
سفر پیدایش ، باب نوزدهم) : « آنوقت خداوند باران گوگرد و آتش بر سدوم و عموره
فروبارید . »

۳- اشاره بنامه‌ایکه اسکندر از هندوستان به ارسطو نوشته بود . منتها در اصل
این نامه نوشته شده که سپاهان او از روی برف گذشته‌اند نه از روی آتش ، و ظاهراً
اشتباه اصلی از آلبرتموس ماگنوس معروف است که این نامه را در کتاب خود بدین
صورت نقل کرده ، و قطعاً منبع دانتی همین نوشته آلبرت کبیر بوده است .

سرود چهاردهم

این آتش جاودان نیز ، بهمین سان فرو میریخت ودانه های شن را
چون فتیله‌ای که باچخماق آشنا شده باشد آتش میزد تا درد و رنج این
دوزخیان را افزون کرده باشد .

دستهای مضطرب که پیوسته میکوشیدند تا راه را بر سوختگیهای
تازه ببندند، سر گرم رقصی شوم بودند که با اندک وقفه‌ای همراه نبود.
چنین آغاز سخن کردم : « ای استاد ، تو که بر هر مانعی جز بر
آن شیاطین سر سخت که راه دروازه شهر را بر ما بستند فائق آمدی ،
بگو :

این بزرگ مردی که پنداری آتش سوزان را بچیزی نمیگیرد و
چنان بی اعتنا و سرکش بر زمین خفته است که باران آتشین مقهورش
نمیکند^۱ ، کیست ؟

و آن مرد، که دریافت که احوال او را از راهنمای خویش میپرسم ،
خود بانگ زد : « در زندگانی چنین بودم ، در مرگ نیز چنینم .
« جووه »^۲ را بگوی که هر چه بخواهد آهنگر خویش را ، که
وی در عالم خشم خود از او صاعقه‌ای هستی سوز گرفت و در واپسین روز

۱ - اشاره به Capaneo که نام او از دکی بعد خواهد آمد . کاپاتوس
Capaneos در افسانه خدایان یونان یکی از هفت پادشاهی بود که شهر تبارا در محاصره
گرفتند. درین پیکار وی بخدای خدایان کفرگفت و نسبت بدو خیره سری کرد، و خدای
خدایان ویرا پیش از آنکه کفر گوئیش پایان رسیده باشد در صاعقه خشم خود بسوخت
و خاکستر کرد .

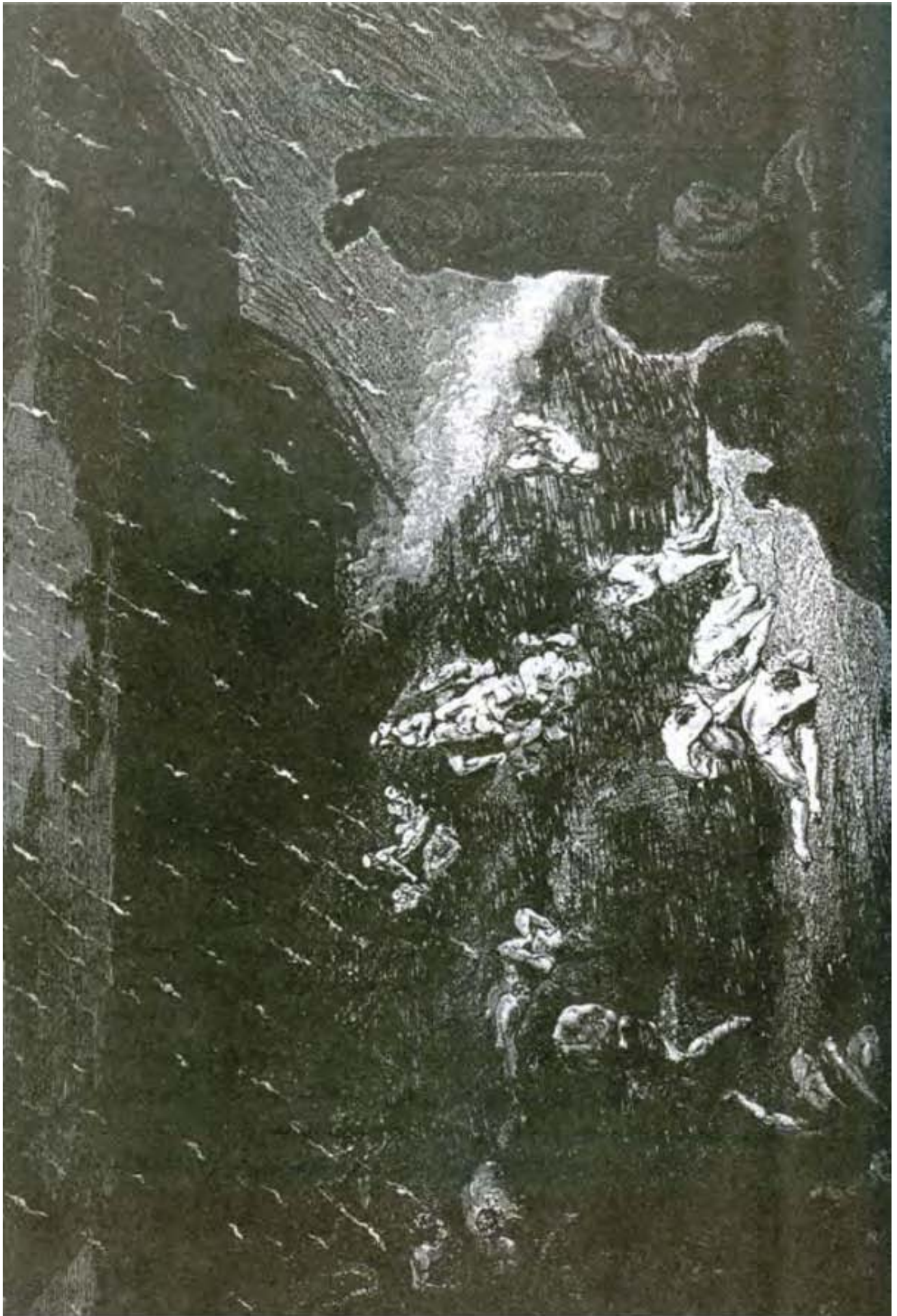
۲ - Giove ، نام ایتالیائی ژوپیتر (زئوس Zeus یونانیان و یوپیتر Jupiter
رومیان) : خدای خدایان .

دوزخ

زندگانی من بر سرم فرود آورد، از کار بفرساید^۱ و دست
و دیگر کارگران خویش را یکایک در «مونجیلو» در کوره سنیا
آهنگری بکار کشد و همچون گرما گرم پیکار «فلگرا»^۲ نعره بردارد که:-
ای وولکانوی مهربان، بکمکم بیا! بکمکم بیا!
و با تمام نیروئی که دارد مرا آماج تیرهای خویش کند، اما بهر
حال شاد از آن نمیتواند شد که انتقام خویش را از من ستانده است.
بند در پاسخ او راهنمای من با چنان حرارتی به سخن پرداخت که هرگز
نظیرش را در او ندیده بودم؛ و گفت: «ای «کاپائو»، بهمین جهت که
غرور تو سر فرود نمی آورد، ش... پ... ر...
تو در معرض کیفری سخت تر قرار داری، زیرا هیچ عذابی بیش از
همین خشم تو رنجی شایسته سر سختی تو نمیتواند بود.»

۱ - بنا به میتولوژی یونان، هفائستوس (وولکانوی Vulcano رومیان) ،
خدای صنعت و آهنگری، کارگاه خود را کوه اتنا Etna در جزیره سیسیل فرار داده بود
و در آنجا کارگران بی شمار زیر فرمان خود داشت که کو کلوپ ها Cyclopus خوانده
میشدند. مرکز ایشان در این کوه، جایی بنام مونجیلو Mongibello بود (این نام
که بعدها بدین کوه داده شده از کلمه عربی جبل گرفته شده است). خدای خدایان
هنگامیکه میخواست انسان یا خدا یا غول گستاخی را در آتش خشم خود بسوزاند، یکی
از صاعقه های خدای صنعت را از او میگرفت، و اشاره دانه بدین نکته است.

۲ - در میتولوژی یونان، تیتان ها Tianos یعنی غولان افسانه ای که نخستین
فرمانروایان جهان بودند و بدست زئوس خدای خدایان مغلوب شده بودند، یکبار
در دره فلگراس Flegras در ناحیه Tessalonia تسالونیای یونان گرد آمدند و از آنجا
بکوه المپ مفرحمر وائی خدای خدایان و ارباب انواع دیوازده گانه حمله ور شدند.
درین نبرد، خدای خدایان صاعقه های بسیار را که رب النوع صنعت بدو داد بر سر ایشان
فروراید و آنها را تارومار کرد. دانه در دوزخ این افسانه یونانی را با ماجرای عصیان
شیطان بخداوند ور نده شدن او از آسمان در آمیخته و از لحاظ تمثیلی این هردو را
مظهر عصیان گناه و شکست آن شمرده است.



کلهائی بیشمار از ارواح برهنه تن را دیدم که بر سر آنها اخگرهای دشت آتشین فرو میریخت . (صفحه ۲۸۱)

سرود چهاردهم

سپس باحالتی آرامتر بسوی من برگشت و گفت: «وی یکی از هفت پادشاهی است که شهر «تبه» را در محاصره گرفتند^۱؛ و او در آنوقت نشان داد، و همچنان نشان میدهد که خدای را تحقیر میکند و چنین مینماید که او را از ارجی چندان نمیکذارد؛ اما چنانکه وی را کفتم، غیظ و خشم او خود زبوری شایسته دل اوست.

اکنون در پی من آی، و هشدار که پای بر شن سوزان مگذاری و هر دوپا را پیوسته در جانب جنگل داشته باشی.»
خاموش، بمکانی رسیدیم که در آن جویباری بسیار کوچک از دل جنگل بر میآمد که هنوز یاد رنگ خونینش مرا بلرزه میآورد.
و چنان از میان شنها سرازیر میشد، که گوئی آن جویی بود که از «بولیکامه» بر میآید و روسپیان هر يك حصه‌ای از آبش را بر میگیرند.^۲
بستر این جوی، و هر دو جدارش، و نیز دولبه بیرون آن سنگ شده بود، و این بمن فهمانید که باید آنجا را برای گذر بر گزینم.^۳

۱ - این محاصره از طرف پولونیکس صورت گرفت که میخواست شهر را از تصرف برادرش ائوکلس خارج کند (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ).
۲ - بولیکامه Bulicame چشمه آب معدنی معروفی در نزدیکی ویتربو Viterbo در ایتالیا. آب این چشمه بعلت آنکه منطقه اطراف آن گوگردی است در بیرون آمدن از زمین جوشان است، و ترکیب املاح معدنی که در آن است بدان رنگی قرمز میدهد. در روم قدیم طبق قانون یکربیع ازین آب به فواجش تعلق داشت، زیرا اینان اجازه استحمام در حمامهای عمومی شهر را نداشتند. مجسمه معروف وینریو که در سال ۱۴۶۹ ساخته شده از این رسم کهن حکایت میکند.
۳ - اشاره بدانکه بیرون از این دو کناره جوی، همه جا پوشیده از شن سوزنده است؛

دوزخ

« از هنگام عبور ما از آن دری که بر روی هیچکس بسته نیست^۱ ،
 میان جمله آن چیزها که نشانت دادم ،
 هنوز دیدگان تو چیزی جالب تر از این جوینار که جمله شراره‌ها
 و اخگرها را در خود خاموش میکنند ندیده‌اند .
 چنین بود سخنان راهنمای من ؛ و لاجرم از او خواستم که آن
 مائده^۲ که خود میل خوردنش را در من پدید آورده بود از من دریغ
 مدارد^۳ .
 پس وی گفت : « در میان دریا^۴ ، سرزمینی است ویران که « کرتا »
 نام دارد و روزگاری جهان در زیر نگین پادشاه آن دریا کی و صفا میزیست^۵ .
 در این جزیره کوهستانی است بنام « ایدا »^۶ که پیش ازین رودخانه‌ها
 و درختان ، خرمی بخش آن بودند و اکنون متروک مکانی بی آب و
 درخت است .
 زمانی « رآ » این کوزستان را بر گزید تا کهوازه^۷ امنی برای
 پسرش شود ، و برای اینکه این پسر را نکوتر پنهان کرده باشد ،

۱ - دروازه جهنم (رجوع شود به صفحه ۱۵۹) - درین جا ویرژیل سخن
 میگوید .

۲ - یعنی : مشکلی را که خود برایم پیش آورده بود ، حل کند !

۳ - دریای مدیترانه .

۴ - کرت Creta جزیره معروف مدیترانه ، در جنوب یونان - پادشاه کرت :

زحل Cronos که طبق میتولوژی یونان ، پیش از آنکه خدایان بدنی آیند یعنی در

« عصر طلایی » پادشاه جزیره کرت بود .

۵ - ایدا Ida کوهستان معروف جزیره کرت .

سرود چهاردهم

فرمان داد که بهنگام گریهٔ کودک سروصدای بسیار کنند^۱ .
در دل این کوهستان، پیر مردی ستبر ایستاده که پشت به «دمیاط»
دارد و چنان به روم مینگرد که گوئی این شهر آئینهٔ اوست^۲ ،
سرش از زرناب^۳ ساخته شده و بازوان و سینه‌اش از سیم خالص ، و
بقیهٔ بدنش ، تا آنجا که تن بدوشاخه میشود از مفرغ^۴ ،
واز آن جا بیائین او را از آهن بی غش ساخته‌اند ، بجز کف
پای راستش که از گل پخته است ، و او بدین پا بیش از آن پای دیگر
تکیه میکند^۳ .

۱ - Rea ، در افسانهٔ خدایان زن «کرونوس» و مادر ژوپیتر (زئوس)
خدای خدایان بود . کرونوس (زحل) میدانست که یکی از فرزندانش بر او حسیان
خواهد کرد و جایش را خواهد گرفت ، بدین جهت تمام بچه‌های خویش را بمحض
تولد آنها می‌بلعید . هنگام تولد زئوس Zeus مادرش «آ» سنگی را بشکل بچه
در آورد و قنداقش کرد ، و کرونوس سنک را خورد . آنگاه «آ» کودک نوزاد را در
کوه «ایدا» پنهان کرد و جمعی از ندیمه‌های خود را که Coryantes نام داشتند
و اداشت که هر وقت بچه خواست گریه کند سروصدا براه اندازند تا کرونوس متوجه
وجود کودک نشود و بدین ترتیب بود که زئوس بزرگ شد و پدرش را از تخت خدائی
فرود آورد . در یونان کهن رقص مذهبی معروفی بنام «کوروانتاها» وجود داشت که
در آن حرکات مختلف این ندیمه‌ها برای جلوگیری از رسیدن صدای بچه بگوش
پدر او نمایش داده میشد .

۲ - دامیاتا «Damiata» . بندر «دمیاط» در شمال مصر نزدیک اسکندریه ،
که از لحاظ جغرافیائی در مشرق جزیرهٔ کرت واقع شده - بنابراین مفهوم این جمله
اینست که این مرد پشت بمشرق و رو به مغرب (روم) کرده است (چنانکه گوئی روم
آئینهٔ اوست) .

۳ - این «پیرمرد قوی هیکل» برجسته‌ترین قیافهٔ «سمبولیک» در دوزخ
دانته است و مظهر کلی بشریت بشمار میرود . اصل فکر ، بیقین از تورات گرفته شده
(کتاب دانیال نبی ، باب دوم) که در آن نبوکدنصر پادشاه آشور خواب عجیبی
می‌بیند و تعبیر آنرا از معبرین کلدان و آشور خواستار میشود و بالاخره دانیال نبی مشکل
اورا حل میکند . درین باره در تورات عیناً چنین آمده است : « . . . تو ای پادشاه
میدیدی ، و اینک تمثال عظیمی بود ، و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بینهایت و
منظرهٔ آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد - سر این تمثال از طلای خالص و سینه و
بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

هر يك از اعضاء تنش ، بجز آن قسمت زرین ، شكافی دارد كه از آن قطره های اشك بر میآید ، و همین اشكهايند كه اين مغاره را پديد آورده اند . آ

درین دره ، اشكها از سنگی سنگی سرازير میشوند ، و رودخانه های « آكرونته » و « استیجه » و « فلجتونتا » را تشكيل میدهند ^۱ ، و آنگاه این رودها از مجرائی باریك برآه می افتند . تا بدان نقطه ای رسند كه دیگر مسیرشان سرایشیب نیست ^۲ ، و در

بقیه از صلهٔ قبل بازوهایش از نقره و شكم و رانهایش از برنج بود - و ساقهایش از آهن و پاییهایش قدری از آهن و قدری از گل بود « بنابراین دانه این صورت را از تورات گرفته ، و بتغییر مختصری در این جا آورده ، ولی برای آن مفهوم و تعبیری غیر از آنچه در تورات آمده قائل شده است - این « پیرمرد درشت اندام » در اینجا مظهر بشریت و اجزاء مختلف بدن او هر يك نمایندهٔ يك دوره از تاریخ جهانند . سر وی كه از زر ناب ساخته شده ، مظهر عصر طلائی گذشته ، یعنی دوره ای است كه هنوز بشر مرتكب گناهی نشده بود و « عصر بیگناهی » بشمار میرفت (این لقبی است كه اوبیدیوس در كتاب معروف خود « استحالات » بدان دوره داده است) . قسمت نقره ای و قسمت مفرغین نمایندهٔ دوره های تدریجی انحطاط و سقوط بشریتند . دو پای راست و چپ پیرمرد ، نمایندهٔ « امپراطوری مقدس روم و ژرمن » (پای آهنین) و « کلیسای كاتوليك روم » (پای سفالین) هستند . این پای دومی ، پایه ای سست تر دارد ، و باوجود این « پیرمرد » بیشتر بر روی آن تكيه کرده است . - اشكهای پیرمرد مظهر خطاها و گناهان بشرند ، بدین جهت است كه این قطرات اشك از تمام قسمتهای بدن او جریان دارد ، بجز از قسمت سرش كه نمایندهٔ عصر طلائی یعنی دوره ایست كه هنوز گناهی در آن صورت نگرفته بوده است . این اشكها از كوچهستان سرازير میشوند (اشاره به سقوط و انحطاط) و آنگاه بصورت جویباری در میآیند تا بعد تشكيل رودخانه های دوزخ (رودهای گناه) بدهند . قرارگاه این پیرمرد و طرز ایستادن او نیز مفهوم « سمبوليك » خاص دارد : وی در جزیرهٔ كرت ، یعنی در محلی كه تقریباً نقطهٔ اتصال هر سه قارهٔ آسیا و اروپا و افریقا بشمار میرود (و در این جا مفهوم مركزیت زمانی را دارد) ایستاده ، پشت به مشرق (مظهر « گذشته » از نظر زمان و زادگان اولیهٔ مذاهب از نظر مكان) و رو به مغرب (مظهر « آینده » از نظر زمان ، و کلیسای كاتوليك از نظر مكان) كرده است . علت آنكه پائی كه مظهر حكومت پاپ است از گل و خاك ساخته شده ، اینست كه بنظر داتنه دستگاه پاپ استحكام و قدرت كافی برای حكومت جهانی ندارد .

۱ - سه رودخانهٔ دوزخ .

۲ - یعنی: به طبقهٔ آخر دوزخ میروند كه در آن سراسیمهٔ جهنم پایان میرسد .

سرود چهاردهم

آنجاست که «کوچیتو»^۱ را پدید می‌آورند، و تو خود خواهی دید که این چگونه مردابی است، لاجرم اکنون از آن سخنی نگوئیم.

ومن بدو گفتم: «اگر این جویبار بدین صورت که گفتمی از دنیای ما سر چشمه گرفته باشد، برای چه تنها در اینجایش بچشم میتوان دید؟»
و او بمن گفت: «میدانی که این مکان شکلی مدور دارد، و تو با آنکه در سیر نزولی خویش، پیوسته رو بجانب چپ راهی بس دراز پیموده ای،

- با این همه، هنوز محیط حلقه را سراسر در نور دیده‌ای؛ لاجرم اگر چیزی تازه بینی نباید که شکفتت آید».

و من باز گفتم: «استاد، پس «فله جتونتتا»^۲ و «لته» کجایند؟ که تو از یکی اصلا سخن نگفتمی، و از آن دیگری گفتمی که از این باران اشک پدید آمده است».

جوابم داد: «شک‌مدار که جمله پرسشهای ترا با گوش دل میشنوم، اما قاعدتاً باید دیدار این آب جوشان قرمز فام یکی از این دواشکال ترا حل کرده باشد»^۳؛

۱- کوچیتو Cocito - (به لاتینی کوسیتوس Cocythus)، پائین‌ترین رودخانه-
های دوزخ، که شیطان اعظم در وسط آن جای دارد (رجوع شود به سرود های
۳۲، ۳۳، ۳۴ دوزخ)

۲- Flegetonta، بمعنای رودخانه جوشان یا جوشش آب قرمزرنک. نام
این رود که دانته آنرا یکی از رودهای چهارگانه دوزخ دانسته از کلمه یونانی فلکوس
گرفته شده، بدین جهت برخی از مفسرین دانته ویرا بخطا آشنا بزبان یونانی
دانسته‌اند.

۳- یعنی: این رود: فله جتونتتا یکی از آن دو رودخانه‌ایست که مورد

دوزخ

لته^۱ را نیز بچشم خواهی دید ، ولی آنرا بیرون از این غرقاب
در آنجا خواهی یافت که ارواح ، پس از تطهیر از آلائش گناهی که از
آن توبه کرده‌اند ، برای غسل بدان خواهند رفت . «
آنگاه گفت : «اکنون وقت است که از جنگل دور شویم . هس دار
که درست در پی من قدم برداری ، زیرا در راه ما از حاشیه‌های باریک
و آتش نگرفته ، راهی پدید می‌آید که بر بالای آن جمله شراره‌ها
خاموش میشوند . «

۱ - Letè نام رودخانه‌ای در میتولوژی یونان ، که هر کس جرعه‌ای از آب
آنرا بخورد گذشته را فراموش میکند . در کمدی الهی رود لته همین مفهوم را فراموشی
را دارد ، بهمین جهت است که در دوزخ کسی حق فراموش کردن گذشته را ندارد .
گفته ویرژیل که بعدها رود را خواهی دید اشاره بدان وقتی است که این دو نفر از
دوزخ گذشته و وارد برزخ شده باشند که در آن باید خطاهای گذشته فراموش شود .

ووپا دهم

سبقة هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه دوم : اهل لواط

در طول کناره رود « فلجتوته » ، دانه وویژیل آن قسمت را که خاص کفر گویان است در پشت سر میگذارند و بقسمتی دیگر میرسند که « اهل لواط » ، آنجا در حرکتند . اینان در راه خود حق توقف ندارند، زیرا جریمه يك لحظه تهقف آنها صد سال خفتن در روی ریگهای سوزان است. بدین ترتیب این دسته رامیتوان سرگردانان و آوارگان جاوید دوزخ خوانند .

غالب این دوزخیان مردمانی هنرمند و مشهورند که در بین آنها شاعر، حکیم، سیاستمدار، فیلسوف و اسقف میتوان یافت، ودانته باتعجب وناراحتی یکی از استادان عزیز خویش رانیز در این جمع مییابد. اینان کسانی هستند که با همه خردمندی مرتکب گناه لواط شده و از این راه خود، مستحق دوزخ کرده اند، وشاید جای تعجب باشد که در آن زمان، یعنی در دوران جنگهای صلیبی وطنیان احساسات مذهبی در اروپا این اندازه اهل لواط وجود داشته باشد .

سرود پانزدهم

اکنون در طول یکی از دو کناره سخت جویبار روانیم ، و بخاری
که از جوی بر میخیزد بر فراز آن سایه‌ای پدید می‌آورد که هم امواج
جوی وهم کرانه های آنرا از آتش مصون میدارد .
همچنانکه فلاماند ها ، میان « گویتسانته » و « بروجا » از بیم
دراز دستی امواج سدهائی میسازند تا دربارا دور کنند^۱ ،
و همچنانکه مردم « پادووا » در طول رود « برنتا » برای حفظ شهر ها
و کاخهای خویش ، پیش از آنکه « کیارنتانا » احساس گرما کرده باشد
آهنك سد سازی میکنند^۲

در این رودخانه نیز چنین کرده بودند ، با این تفاوت که استاد این

۱ - Fiamminghi تلفظ ایتالیائی « فلاماندها » ، مردم ناحیه فلاندر (نیمه
شمالی بلژیک) ، که خود را فلمینگ میخوانند - گویتسانته Guizzante نام ایتالیائی
ویسنت Wissant بندر معروف ساحل دریای شمال ، نزدیک بندر فرانسوی « کاله » ،
که در قرون وسطی بندر گاه مهم و پر رفت و آمدی بود - بروجا Bruggia ، تلفظ
ایتالیائی بروژ Bruges شهر معروف بلژیک ، که در زمان دانه از امروز بدریانزدیکتر
بود - « بین ویسنت و بروژ » یعنی منطقه‌ای که میان دوحد غربی و شرقی فلاندر
قرار دارد ، و طبعاً اشاره بخود ناحیه فلاندر است که در ایتالیائی Eiadre خوانده
میشود .

۲ - Padovani ، پادوئی ها ، اهالی شهر معروف پادووا Padova در ایتالیا ،
در ایالت ونیز . برنتا Brenta رودخانه‌ای در شمال ایتالیا ، که از پادووا میگذرد
و بدریای آدریاتیک میریزد . - کیارنتانا Chiarentana (به لاتینی کلارنتانا
Clarentana) ، دوک نشین معروف ایتالیائی قرون وسطی که رود برنتا از اراضی آن
سرچشمه میگرفت و امروزه کارینتسیا Carinzia نام دارد . - « پیش از آنکه کیارنتانا
احساس گرما کند » ، اشاره بدین است که بر اثر گرما برفهای کوهستانهای این ناحیه
ذوب میشود و باذوب آنها رود خانه برنتا طغیان میکند و بدین جهت مردم پادووا قبلا
در کنار اینرود سد میسازند تا علاج واقعه را قبل از وقوع کرده باشند .

سرود پانزدهم

بنا، هر که باشد^۱، سدها را نه بدان بلندا و نه بدان پهنا ساخته بود.
کم کم چنان از جنگل دو شده بودیم که دیگر، حتی اگر بیشت
سر مینگریستم، آنجا نمیتوانستم دید.

ودرین هنگام صفی از ارواح را دیدیم که در طول حاشیه رود بسوی
ما میآمدند، و هر يك از ایشان مارا بدان سان مینگریست که مردمان
در هلال نو،

یکدیگر را در تاریک روشن شامگاهان مینگردند^۲، و جملگی
همچو خیاطی سالخورده که بسورخ سوزن خود نظر دوزد، بدیدن ما
مژگان بهم میزدند.

درین جمع که چنین بر اندازم میکردند^۳ یکی مرا بشناخت
و دامنم را برگرفت و بانگ برداشت: «چه اعجازی!»

ومن، چون وی دست بسویم آورد، بدقت بچهره بریان شده اش
نگریستم، و سوختگی صورتش مانع از آن نشد

که وی را بفرست بشناسم. لاجرم دست بسوی چهره اش پائین
آوردم و پاسخ دادم: «سر بروتو، شمائید که اینجائید؟»^۴

۱ - یعنی: یا خداوند یا شیطان.

۲ - اشاره بدانکه در هنگام هلال (اول ماه قمری) شب تاریک است و مردم
ناگزیرند برای دیدن یکدیگر نزدیکتر شوند و بادقتی بیشتر بهم نگاه کنند.

۳ - در متن چنین است: *da cotal famiglia* (در چنین خانواده ای).

۴ - *Ser Brunetto Latini* سربرونتلواتینی دانشمند و سیاستمدار فلورانس
قرن سیزدهم - میخی (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۰ - ۱۲۹۴) که چندین سال سفیر فلورانس در
دربارهای مختلف بود و یکبار در ۱۲۹۰ بر اثر پیروزی کیبیلین هایمنی رقبای سیاسی خود
مجبور بفرار از فلورانس شد، اما در ۱۲۶۶ پس از پیروزی مجدد گوئلف ها بشهر
خویش بازگشت و مقامات بلند یافت. وی مؤلف چندین کتاب مشهور است که از جمله
بقیه در صفحه بعد

« و او گفت « پسر من ، بدت نیاید اگر « برونتو. لائینو » قدمی چند همراه تو واپس آید و دیگر یارانش را براه خویش گذارد .
 بدو گفتم : « تا آنجا که در اختیار من است خود این را از شما نخواهانم ؛ و اگر مایل باشید که در کنارتان نشینم چنین خواهم کرد . بشرط آنکه مصاحب من با چنین کاری موافق باشد ، زیرا من در اختیار اویم . »

وی گفت : « پسر جان ، هر کس از جمیع ما که دمی بز جای ایستد ناگزیر باید صدسال پس از آن بر روی زمین خفته ماند ، و در زیر باران آتش از جای نجنبید .

تا آنکه لاجرم تو همچنان براه خویش زو ، و من در کنارت خواهم آمد و خواهم کوشید تا دست بز جامه‌ها داشته باشم ، و آنگاه دوباره به یاران خویش خواهم پیوست که میروند و بر عذاب جاودان خود میگیرند .

دل آن نداشتم که پای از کناره جویبار بیرون نهم تا دوشادوش او زوم ؛ اما سر بزیر افکنده بودم و حال آن کس را داشتم که با فروتنی در کنار کسی دیگر زوان است .

و وی چنین آغاز کرد : « چه طالعی یا سر نوشتی ترا پیش از

بقیه از صفحه بعد
 آنها Treator (بزبان فرانسه) و Tesoretto (به زبان ایتالیائی) را باید نام برد .
 که در حقیقت نوعی دائره المعارف علوم آن دوره بشمار میرود . غالباً بدلیل آنکه دانته ویرا استاد خطاب کرده او را معلم دانته شمرده اند ، اما ظاهراً این خطاب استاد بیشتر صورت تکریم ویرا دارد . در تمام دوزخ ، دانته فقط بدو نفر از دوزخیان بجای تو (Tu) ، شما (Voi) خطاب میکند ، که یکی از آنها همین سربروتو ، و دیگری فاریناتا است (رجوع شود به سرود دهم دوزخ ، صفحه ۲۱۸)



« . . . سیریز، تو، شمائید که اینجائید ؟ » (صنحه ۲۸۱)

سرود پانزدهم

روز باز پسینت بدینجا کشانده؟ و این مردی که ترا رهنمون است ،
کیست ؟ »

پاسخش گفتم : « در آن جهان بالا ، در زندگانی شیرین ، پیش از
آنکه ایام عمرم بکمال رشد رسیده باشد راه را در دره‌ای کم کردم^۱
دیروز بامداد پشت بدین دره کردم ، ولی درست در آن هنگام که
از نو بدان باز می‌گشتم با این مرد روبرو شدم و اکنون او ازین راه به‌خانه^۲
خویشم باز میگرداند^۳ . »

و او بمن گفت: «اگر راست باشد که من در دوران زندگانی خود
پیشگوئی‌هایی بجا کردم ، درینصورت آگه باش که چون بدنبال ستاره^۴
خوش‌زوی، بیقین بساحل رستگاری خواهی رسید ؛
و اگر من زودتر از آنچه باید نمرده بودم^۳ ، ترا مشمول لطف
آسمان میدیدم و درانجام مهمی که درپیش داری قویدلت می‌کردم .
اما این ناسپاسان زشت نهاد که در روزگار ان پیشین^۴ از فیزوله

۱ - بعقیده دانته کمال رشد در نیمه زندگی (۳۵ سالگی) حاصل میشود که
در آن منحنی شخصیت بلندترین نقطه خود میرسد و از آن پس این منحنی روبه نزول
میرود (آغاز سرود اول دوزخ)

۲ - *riducemi a ca* در اینجا کلمه خانه *Casa* بصورت مخفف آن *Ca* که
نشانه صمیمیت و صفای خاص است بکار رفته ، زیرا مراد از خانه یا کانون خانوادگی
در اینجا خانه واقعی نیست ، بلکه بهشت است که آدمی در آن خوشبختی و آرامش واقعی
خانه را احساس میکند ، و دانته بمخاطب خود میفهماند که اکنون بدنبال خانه گمشده
خود میگردد .

۳ - هنگام *مرك* سربرونتو لاتینی ، دانته ۲۹ سال داشت .

۴ - *ab antica* کلمه لاتینی ، بمعنی سابقاً ، که در اینجا بهمان صورت لاتینی
آن آورده شده است ،

دوزخ

سرازیر شدند و هنوز هم بدین کوهستانه صخره آن پیوسته اند^۱ .
بخاطر فضائل تو با تو دشمنی پیشه خواهند کرد ، ه باید
هم که چنین کنند ، زیرا انجیر شبد آگین را میان غبیراهای تلخ
جای نیست .
اینان از دیر باز به کور باطنی شهره اند^۲ . مردمی هستند خسیس
وحسادت پیشه و مغرور : هشدار که از این کسان پرهیزی
طالع تو آن اندازه افتخارت ذخیره دارد که هر دو دسته این شهر
ترا دشمن جان خواهند بود^۳ ، اما از خواستن تا توانستن راهی
دراز است^۴

۱ - Fiesole - فیزوله شهری بود که اتروسک ها در دورانی که بر قسمت
اعظم از ایتالیا تسلط داشتند ، در دامنه تپه ای در چهار کیلومتری شمال فلورانس کنونی
ساخته بودند .

مردم این شهر در پیکاری که میان سزار و کاتیلینا در گرفت جانب کاتیلینا را
گرفتند ، در نتیجه سزار پس از پیروزی خود این شهر را با خاک یکسان کرد و شهری
دیگر در نزدیک آن کنار رود آرنه ساخت که آنرا فلورانس نامید ، و بازماندگان شهر
فیزوله وعده ای از رومیان تازه نفس را بدانجا کوچ داد . در شهر جدید ، رومیان طبقه
اشراف را تشکیل می دادند ولی تعداد فیزولی ها بیشتر بود ، بدین جهت حیات اجتماعی
و سیاسی شهر فلورانس پیوسته دستخوش اختلافات و مبارزات داخلی بود . دانته خودش
را از اعقاب رومیانی میدانند که درین شهر متوطن شدند .

۲ - هنوز هم در ایتالیا ضرب المثل است که : «مثل فلورانسی ها کور است» ،
یعنی زود فریب میخورد ، یا دیده بصیرت ندارد . ظاهراً منبع مثل افسانه ای قدیمی
است که طبق آن مردم شهر پیزا دوستون کهنه سنگ سماق را بجای دوستون نو و تازه
ساز به فلورانسی ها قبولاندند و بقول ما بدانها قالب کردند ، و نیز این افسانه که مردم
فلورانس فریب توتیلا سردار استروکت را خوردند و دروازه های شهر را بسوی او
گشودند ، و در نتیجه وی شهر را بباد غارت داد .

۳ - در اصل چنین است : *Avranno fame di te* (گرسنه تو خواهند
بود) ، یعنی : دسته سیاه ها که دشمنان تو اند ترا محکوم به تبعید و مرگ خواهند
کرد ، و دسته سفیدها نیز به پندهایت واقعی نخواهند گذاشت ، و این هر دو مایه افتخار تست .
۴ - در اصل این ضرب المثل آورده شده که در فارسی نامأنوس است :
ma lungi fia dal becco l'erba « از منقار تغلف راهی دراز است » .

سرود پانزدهم

این ددان فیزولی^۱ را بگذا. تا خویشتن را بچنگک و دندان بدرند،
اما حق دست درازی بدان کس را نداشته باشند که شاید پسای بر تخته
پهن ایشان گذا.د

ود، خون خود بقایای نطفه مقدس آن رومیانی را داشته باشد که
پس از پیدایش آشیان این همه فساد و بد نهادی، همچنان در آن شهر
باقی ماندند.»

پاسخش دادم: «اگر جمله دعاهای من اجابت پذیر بودند، شما
تا کنون از جرگه زندگان بیرون نرفته بودید،

زیرا هنوز چهره پدانه محبوب و عزیز شما را، در آن روزگاران
که در روی زمین در هر فرصتی مساعدم میآموختید

که چگونه آدمی خویشتن را حیات جاودان میتواند داد، بر لوح
خاطر دادم و پیوسته یادش افسرده ام میکند، و بسیار بجاست که
تا زنده ام از زبان خود من بشنوید که تا چه اندازه از این بابت
همدانشمایم.

آنچه را که در باره سر نوشت من گفتید، مینویسم و محفوظش
میدام تا در باره آن، و نیز در باره سخنی دیگر که بمن گفته اند^۲،
از بانوئی که بر حقیقت امر آگاهست پرسش کنم، بدین شرط که بنزد
این بانو توانم سید^۳

۱ - ددان فیزولی، اشاره به اهالی فیزوله که بعد از انهدام شهر خود به
فلو، انس آمدند و دانته از ایشان با تحقیر نام میبرد، زیرا چنانکه گفته شد، ی خود را از
رومیانی میدانند که بدین شهر آمدند - بخت پهن ایشان، یعنی آنکه همدیگر را
ند، ند و از کشتگان بهتری برای زندگان بسازند.

۲ - اشاره به فته فارینانا (به صفحه ۲۲۵ شرح ۶ مراجعه شود)

۳ - اشاره به پماریس

دوزخ

فقط مایلم بر این نکته نیک آگاه باشید که من تا آنجا که از وجدان خویش ملامتی نشنوم، آماده‌آم که اراده‌تقدیر را گردن نه‌م. این پیشگوئی نیز در کوش من تازگی ندارد^۱؛ درین صورت بگذاید فرشته‌اقبال هر انسان که می‌خواهد چرخ خویش را بگرداند و روستائی کج بیل خویش را^۲!

و استاد من که این بشنید در جانب‌راست خویش بیشت سربرگشت و در من نگریت و گفت: «کسی خوب می‌شنود که خوب بخاطر سپارد»^۳.

ومن همچنان با «سربروتو» سخن می‌گفتم و راه می‌رفتم، و پرسیدم که سرشناسترین و برجسته‌ترین همراهانش کیانند: و او بمن گفت: «شایسته است که تنی چند از ایشان را بشناسی، اما در باره‌دیگران سخن ناگفتن اولی است، زیرا وقت برای شمارشی چنین دراز، تنگ است.

همین اندازه بدان که اینان جملگی کشیشانی بودند، و نام آورانی، که جملگی در آن جهان با کناهی واحد آلوده شدند^۴.

«پرشیانو»^۵ در جمع این تیره روزانست، و نیز «فرانچسکو»

۱ - اشاره به پیشگوئیهای جیاکو (سرود ششم) و فاریناتا (سرود دهم).
۱ - ضرب‌المثل ایتالیائی *Giri Fortuna la sua ruota coma la piace e il villan la sua marra!* که مفهوم آن اینست: بگذار هر کسی مشغول کار خودش باشد.
۳ - اصطلاح دیگر ایتالیائی *Bene ascolta chi la nota* که مفسرین دانته تعبیر مفهوم واقعی آن اختلاف نظر دارند.
۴ - یعنی همه اهل لواط بودند.
۵ - *Priscian (o)* شاعر و نحوی معروف لاتینی، که در نیمه اول قرن ششم میلادی در آسیای صغیر میزیست.

سرود پانزدهم

دا کورسو^۱؛ و اگر باز خواهان شناسائی درد کشانی چینی،
آن کس را در این جمع میتوانی دید که بدست خدمتگذار
خدمتگذاران خداوند^۲ از «آرنو» به «با کیلیونه» رفت تا گک و پی
هرزه خوی خویش^۳ در آنجا بدست خاک سپارد.
دل میخواست سخن درازتر کنم، اما فزون از این با تو همراهی
نتوانم کرد، زیرا ازدور دودی تازه در شنزار می بینم.
کسانی دیگر بجانب ما می آیند که مرا حق در آمیختن با آنان
نیست. لاجرم کنجینه خویش را که هنوز مایه زندگانی منست^۴ بدست
تو می سپارم و میروم و بیش ازین چیزی از تو نمی طلبم.
آنگاه بعقب باز گشت و بصورت یکی از آن کسان در آمد که در

۱ - Francesco d'Accorso حقوق دان معروف ایتالیائی در قرن سیزدهم
میلادی که در بولونیا (ایتالیا) میزیست و از ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۰ در Oxford انگلستان
تدریس کرد و در ۱۲۹۴ در بولونیا مرد.

۲ - خدمتگذار خدمتگذاران خداوند: یکی از القاب رسمی پاپ است که
همیشه به لاتینی گفته میشود (Servus servorum Dei)، و در اینجا دانه آنرا
با استموزا در مورد پاپ بونیفاتسیوی هشتم بکار برده است. - Arno، آرنو رودخانه ای
است که از فلورانس میگذرد و شرح آن قبلا داده شد. - Bacchiglione با کیلیونه
رودخانه ای است در شمال ایتالیا، که از کنار شهر ویچنتسا Vicenza میگذرد و
بدریای آدریاتیک میریزد. - اشاره دانه در اینجا به شخصی است بنام آندرتا دئی موتسی
Andrea dei Mozzi که اسقف فلورانس بود و پاپ اورا باغوای برادر این اسقف که
میخواست جای اورا بگیرد و ویرا متهم به لواط کرده بود، از آرنو به با کیلیونه
انتقال داد، یعنی از شهر فلورانس در کنار رود آرنو به شهر Vicenza در کنار رود
با کیلیونه فرستاد، و وی اندکی بعد در آن شهر مرد.

۳ - li mal protesi nervi؛ این ترکیب را هم میتوان اعصاب هرزه خو و
فاسد معنی کرد و هم نموظ در غیر مورد مجاز، و شاید این تعبیر اخیر، با توجه به
اتهام لواط که به اسقف مورد بحث وارد آمده مناسب تر باشد.

۴ - اشاره به کتاب Tresor (کنجینه) برونو لاتینی، که قبلا ذکر
آن رفت.

دوزخ

روستای « ورونه » بدنبال پرچم سبز میدوند ، وی دین میان
آن کس بنظر میرسید که برنده است ، نه آنکه بازنده است^۱

۱ - در شهر Verona (شمال ایتالیا) سالی یکروز در دشتی در حومه شهر که سنتالوجیا Santa Lucia نام داشت میان جوانان شهر مسابقه دو برقرار میشد ، و جایزه برنده این مسابقه یک پرچم سبز بود که وی حق داشت در همه سال آنرا همراه داشته باشد . اشته دانتته به تند دویدن سربروتته ازین روست که وی برای همراهی بادانتته وسخن گفتن با او راه زیادی را بقهقرا آمده وناچار برای رسیدن بسایر همدردان خود میبایست مسافتی راه را بدود .

دوشا دم

طبقه هفتم: تجاوزکاران

منطقه صوم: متجاوزین به خداوند

گروه دوم: اهل لواط

ویرژیل ودانته همچنان به راه خود میروند و در این مسیر با دسته ای دیگر از اهل لواط مواجه میشوند . اینان نیز غالباً از بزرگان معاصر دانته یا بزرگان گذشته هستند، که سه تن از رجال برجسته قرن سیزدهم را در میان آنها میتوان یافت. درباره برخی از ایشان اطلاعات تاریخی که حاکی از صحت این اتهام باشد در دست هست، ولی برخی دیگر هستند که جز ادعای دانته هیچ دلیلی بر این نوع انحراف آنان وجود ندارد . اهل لواط سرود پیش بیشتر اهل علم و هنر بودند ، و در این سرود بیشتر اهل سیاست هستند . در آخر سرود یعنی هنگامی که شاعران به بالای پرتگاهی میرسند که مشرف به طبقه هشتم دوزخ است ، دانته بدستور ویرژیل طنابی را که بجای کمر بند بر کمر دارد باز میکند و به ویرژیل میدهد درباره مفهوم این طناب بحث های بسیار شده که رئوس آن در حاشیه مربوطه آمده است .

سرود شانزدهم

بجائی رسیده بودم که در آن صدای ریزش آبی که بحلقهٔ
دیگر فرو میریخت، همانند صدائی که از کندوی زنبوران بر خیزد
بگوش ما میرسید؛

و ناگهان سه شب را دیدم که از جمع دوزخیانی که زیر باران
شکنجه زاروان بودند جدا شدند

و دوان دوان بسوی ما آمدند، و هر يك از ایشان بانگ میزد:
« تو که از روی جامه‌ات یکی از زادگان شهر فساد آلودهٔ ما مینمائی،
بر جای بایست. »

آوخ که در تن آنان چه بسیار زخمها و شکافهای تازه و کهنه دیدم
که از شعله‌های آتش پدید آمده بود، و تنها یادشان بس است که هنوز هم
دل را بدر آرد.

مرشد من که فریاد آنان را بشنید بر جای ایستاد و نظر بجانب
من گرداند و گفت: « درنگ کن، که شایسته است با ایشان بنزاکت
رفتار کنی؛

و اگر این آتش طاقت فرسای سوزان درکار نبود، یقین میگفتمت
که شتابندگی در گفتگو با این چنین کسان بیش از آنکه آنانرا مفید
افتد ترا سودمند است. »

سرود شانزدهم

بر جای ایستادیم و آنان ضجه کهن از سر گرفتند، و چون بکنار
ما سیدند هر سه گرداگرد هم بچرخ در آمدند^۱،
و چون کشتی کیران برهنه و تن به روغن آلوده که پیش از آنکه
با حریف دست بگریبان آیند دیری برای آماده کردن خود بدور خویش
میچرخند، از گردش خود حلقه‌ای ساختند
و چرخ زنان پیوسته روی بجانب من داشتند، چنانکه گردنهای
آنان همواره در جهتی خلاف حرکت پاهایشان در سفر بود.
و یکی از ایشان سخن چنین آغاز کرد: «هر چند سختی این شنزار
و سروروی سیاه شده و در آتش سوخته ما بناچار بی‌اعتنائی کسان را بما
و خواهشهای ما بر میانگیزد،
تو لااقل بخاطر نام آوری ما با ما از در مدارا د آی و بگو: که هستی
که با قدمهایی استوار چنین آسوده خاطر از دوزخ گذر میکنی؟
این کس که مرا در دنبالش روان می‌بینی، با همه برهنه تنی و
پوست کندگی که اکنون دارد در آن جهان مقامی بالاتر از آن داشت که
میتوانی پنداشت.

وی نواده «گوالدرادی» نیکنهادو «کویدو کوئرا» نام داشت

۱ - در - رود پیش گفته شد که دوزخیان این قسمت حق ندارند حتی لحظه‌ای
بر جای خود آرام گیرند، و گرنه بجرم هر لحظه توقف صد سال تمام بر روی زمین
سوزان خفته خواهند ماند. مفهوم این بند و دو بند بعد، اینست که این سه نفر مجبورند
در حین گفتگو با دانه پیوسته بدور خود بگردند و از خویشتن چرخ بی‌سازند و در عین
حال دائماً نگاه خود را متوجه شاعر کنند تا بدین ترتیب هم با او صحبت کرده و هم متوقف
نشدند باشند.

دوزخ

و در دوران زندگی، از راه خردمندی و از راه شمشیر زنی، کارهایی بزرگ کرد^۱

آن دیگری که در پشت سر من بر روی شنها روان است «تگیایه آلدو براندی» است که حق بود سخنش در آن جهان بالا مسموع افتاده باشد^۲

و من که همراه ایشان بدین عذاب گرفتارم، «یا کوپو، وستیکوچی» هستم که زن تر شرویم بیش از هر کس دیگرم آزارتانید^۳.
اگر از آتش در امان بودم، بیقین خویش را بیائین میافکندم تا

۱ - Gualdrada گوالدرادا دختر یکی از اشراف ایتالیایی اهل راوننا بود. این زن زیبا را افسانه‌های قرون وسطایی در سراسر اروپا مشهور کرد. طبق این افسانه، اوتون Otton چهارم امپراتور آلمان و ایتالیا، یک روز وی را در حین اجرای مراسم مذهبی در کلیسا دید و از پدر دختر که در کنارش ایستاده بود پرسید که این دختر زیبا کیست؟ پدرش گفت: وی دختر کسی است که مفتخر خواهد بود اگر امپراتور روی دخترش را ببوسد. گوالدرادا که این حرف را شنید با اعتراض گفت: هیچکس، حتی امپراتور، حق بوسیدن مرا ندارد مگر اینکه شوهرم باشد. اوتون بقدری این گفته را پسندید که دختر را بیکی از اشراف بزرگ کشورش بزنی داد و ناحیه‌ای آباد را تیول او کرد. از این ازدواج کنت‌های گیدی ناحیه مه‌دیلیانو پدید آمدند که یکی از آنها گویدو گوئرا Guido Guerra است که در این جا نام برده شده است. این کنت سردار معروفی بود که فرماندهی دسته گوتلف هارا در فلورانس داشت و لقب گوئرا (جنگ) بخاطر دلاوریهای او بوی داده شده بود.
دائمه تنها کسی است که او را اهل له‌اط شمرده است.

۲ - Tegghiaio Aldobrandi تگیایو آلدوبراندی از خاندان اشرافی معروف فلورانس «آدیماچی» بود، و در حدود سال ۱۲۶۶ مرد. مردی بود هم شجاع و هم باتدبیر، چنانکه پیش از جنگ مشهور مه‌تاپرتی (رجوع شود بسورود دهم و حواشی آن) میان فلورانس‌ها و سیه‌نی‌ها، به مردم فلورانس توصیه کرد که از این جنگ اجتناب کنند، اما فلورانس‌ها پند وی را نشنیدند و شلستی‌خوبین خوردند. اشاره‌دائمه باینکه میبایست پند او مورد قبول قرار گرفته باشد بدین موضوع است. وی نیز از کسانی است که فقط از طرف دائمه متهم بلواط شده است.

۳ - Iacopo Rusticucci یکی از نجیب‌ای فلورانس، که از زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست. وی در قرن سیزدهم مسیحی میزیست و در سال ۱۲۵۴ بنمایندگی این شهر مأمور مذاکره با شهرهای ایالت ته‌سکاناشد و بعد از ۱۲۶۶ مرد. زن او زنی ترش‌روی و بدخلق بود، بطوریکه شهرش را از نوع زن بیزار کرده و بعشقبازی با مردان واداشته بود.

سرود شانزدهم

بمیان اینان روم، و پندام که، راهنمای خردمند من نیز چنین کاری را
اجازتم میداد.

آنگاه چنین آغاز کردم: « آنچه بدیدار شما احساس میکنم،
حس بی اعتنائی نیست، نج و غمی چنان سخت است که دیری خواهد
گذشت تا آنرا یکسره از دل بیرون توانم برد.

و این، نج گران را از همان هنگام، خود یافتم که این مرشد
من با سخنان خویش بمن فهماند که نزدیک شوندگان کسانی چون
شمایند.

من نیز از شهر شما هستم و همواره نامهای پر افتخار شما و داستانهای
هنر نمائیهایتان را با علاقه بسیار شنیده و باز گو کرده‌ام.

اکنون از حنظل دوری میگزینم تا در پی آن سیبهای شهد آکینی
روم که راهنمای حقیقت گوی من وعده آنها را بمن داده است^۱. اما برای
اینکار باید نخست تا نقطه مرکزی پائین روم^۲.

آنگاه مخاطب من پاسخ داد: « کاش دیر زمانی روح تو نت را
، اهنمون باشد، و پس از مرگ نیز نام بلندت بر جای بماند؛

اما، بگوی که آیا هنوز هم نزاکت و ارزندگی، شهر ما بشیوه
دیرین مقامی دارند یا برای همیشه از آن رخت بر بسته‌اند؟

۱ - حنظل: اشاره به گناه - سیبهای شیرین: اشاره برستگاری و بخشش
خداوندی.

۲ - یعنی: باید قبلا تا آخرین نقطه جهنم که نقطه مرکزی زمین است بروم
تا بعد از آن بتوانم راه عالم رستگاری را، پیش گیرم.

دوزخ

زیرا « گولیمو بر سیره»^۱ که دیر زمانی نیست که همراه ما بفرغان
بر خاسته است، و هم اکنون نیز در آن کنارش با سایر یاران ما روان می بینی،
با سخنان خود مارا درین باره سخت پریشان کرده است .
« تازه بدوران رسیدگان^۲ و نوکیسگان ، ترا ، ای فلوراتس ،
آکنده از آن افراطکاری و غروری کرده اند که امروز از دستش بفرغان
آمده ای .»

این کلمات را با بانگی بلند و با سری افراشته گفتم ، و آن هر سه
که این پاسخ مرا شنیدند بیکدیگر نگریستند ، بدانسان که بر چهره
حقیقت بنگرند ؛

و جملگی پاسخ دادند : « اگر همواره کسان را چنین ارزان راضی
توانی کرد^۳ ، بسی نیکبختی که اندیشه را با گفتار یکی داری !
درین صورت ، اگر این ظلمتکده را ترک گوئی و بدانجائی باز گردی
که در آن جلوه ستارگان زیبا را میتوان دید ، در آنوقت که با تردماغی
بگوئی که - آنجا بودم . . .^۴ -

۱ - Guglielmo Borsiere ؛ درباره این شخص نیز اطلاعات زیادی در دست
نیست . چون نامش معنی سکه ساز میدهد ، تصور میرود که وی بصرافی اشتغال داشته
و بنا بگفته دانته اندکی پیش از سال ۱۳۰۰ مرده است . در کتاب معروف « دکامرونه»
بوکاجو Boccaccio (روز اول - داستان هشتم) بسو اشاره شده ، و در آنجا از وی
با احترام یاد شده است . ظاهراً وی مردی بی آزار بوده که بیشتر بدلالی محبت و شوهر -
دادن دخترهای اعیان اشتغال داشته است .

۲ - La gente nuova - برخی از مفسرین دانته این اشاره را شامل اهالی
دهات اطراف فلورانس دانسته اند که در اواخر قرن سیزدهم بشهر روی آوردند و در
آن سکنی گرفتند و دانته در سرودهای پانزدهم و شانزدهم بهشت مهاجرت آنها
را یکی از عوامل انحطاط فلورانس شمرده است . درین صورت باید این کلمه را تازه
آمدگان معنی کرد .

۳ - یعنی : اگر بهمین آسانی بتوانی مشکل دیگران را حل کنی

۴ - یعنی : آنوقت که از دوزخ میگذشتم ...

سرود شانزدهم

کاری کن که مردمان ما را نیز بیاد آرند « آنگاه ایشان چرخ خود
را گسستند و پاهایشان با چنان چالاکی راه کریز در پیش گرفت که گوئی
بالهائی بود که بر تنشان رسته بود .

و در چنان کوتاه زمانی از نظر پنهان شدند که حتی گفتن
« آمینی » را بس نبود . و درین هنگام بود که استاد من صلاح ما را در
عزیمت دید .

در دنبالش براه افتادم ، و چون اندکی رفتیم صدای آب ، چنان
نزدیک یافتیم که بدشواری سخنان یکدیگر را میتوانستیم شنید .
همچو آن رودخانه‌ای که بسترش نخست در « مونت‌وزو » ، دامنه
چپ « آپنینو » بجانب مشرق گسترده است ،

و در بالادست کوه ، پیش از آنکه به بستر سفلی خود فرود آید و در
« فورلی » نام خویش را از کف دهد « آکواکتا » نام دارد ،
و در بالای « سن بنه‌دتو » از فراز « آلپ » در محلی که حقا هزار
رهبان در آن سکنی میتوانند جست به پرتگاهی عمیق فرو میریزد و
میخروشد^۱

این آب تیره را نیز در پای صخره‌ای پر شیب چنان خروشان یافتیم

۱- اشاره به رود Montone (مونتونه) ، که از کوهستان وزو Monte Yeso
(در اصطلاح امروزی مونویزو Monviso) در شمال ایتالیا سرچشمه میگیرد و تا
پیش از رسیدن به شهر معروف فورلی Forli ، آکواکتا Acquacheta نام دارد -
آپنینو Appennino نام رشته جبال معروف ایتالیاست که از شمال بجنوب قسمت‌شبه
جزیره‌ای این کشور کشیده میشود - سن بنه‌دتو San Benedetto نام دیر مشهور
فرقه مذهبی بندیتینی (بندیکن) است که اندکی بالاتر از شهر فورلی ، در دامنه جبال
آپنین قرار دارد- آلپه Alpe رشته جبال معروف آلپ در شمال ایتالیاست که در
ادبیات ایتالیائی بطور اعم نیز بمعنی کوه بکار میرود .

دوزخ

که چیزی نمانده بود غریب آن پرده گوش ما را بدرد .
طنابی بجای کمر بند همراه داشتم که بسیار در صدد بر آمده بودم
با آن پلنگی را که پوست لکه لکه داشت اسیر کنم^۱
بفرمان . اهنمای خویش این طناب را از کمر باز کردم و تابش دادم
به صورت کلافی در آوردم و بدویش سپردم .
آنگاه وی بجانب راست چرخید و طناب را اندکی دورتر از کناره
در داخل ورطه بلند بیابان افکند .

در دل منتم : « بناچار این کار تازه استاد من نتیجه ای تازه در پی
داد که دیدگان وی با چنین دقت نگران آن است »
اه! چه اندازه باید جانب احتیاط را در کنار آن کسان نگاه داشت
که نه تنها کارهای ما را می بینند ، بلکه اندیشه های پنهان ما نیز از دیده
بصیرتشان پوشیده نمی ماند^۲ !

و او بمن گفت : زود باشد که آنچه ۱۰ که من در انتظار آنم و تو در
اندیشه اش هستی ببینی ، زود باشد که او خویشتن ۱۰ بتو بنماید .
آدمی را باید که دهان از گفتن حقیقتی دروغ نما بر بندد تا

۱ - این طناب که در اینجا بطور ناگهانی از آن گفتگو میشود ، و نیز دانه
برای اولین بار اظهار میدارد که در جنگل تاریک خواسته است پلنگ را با آن اسیر کند
و موفق نشده است ، تا کتون باعث بحث های بسیار شده است . تردیدی نیست که چنین
طنابی مفهوم سمبولیک دارد ، ولی مقصود از آن واقعاً چیست ؟ خیلی ها آنرا مظهر پاکی
و برخی مظهر ناپاکی دانسته اند . آنچه بحقیقت نزدیکتر می نماید اینست که این طناب ،
مظاهر از خود گذشته گی و ریاضت نفس است که اساس آئین فرانسیسکن بشمار می رود
دانه در هنگام جوانی عضو این فرقه معروف فرانسیسکن بود که علامت مشخصه آنها
طنابی است که بر کمر دارند ، ولی رسماً جزو این فرقه در نیامده بود .

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل این اندیشه پنهان او را بلافاصله دریافته است .

سرود شانزدهم

بی سببی خویشتن را بد نام نکرده باشد ،
اما من در اینجا خاموش نمیتوانم ماند ؛ و برای تو ، ای خواننده ،
بد اشعار این « کمدی » که کاش دیرزمانی پسند خاطر کسان ماند^۱ سو گند
میخوام

کد از خلال فضائی غلیظ و تیره ، هیکلی را که دیدارش هراس در
بیباک ترین دلها می افکند دیدم که شنا کنان بالا آمد ،
و حال آن کسی را داشت که برای آزاد کردن لنگری کد بصخره ای
یا چیز دیگری در زیر دریا قلاب شده باشد ، در آب فرو رود و هنگام
بر آمدن بازوان را ببالا بگشاید و پاهای خود را بجانب خویش کشد .

۱ - بجز در اهداء نامه کتاب (رجوع شود بصفحه) این تنها موردی است که
دائمه نام اثر خه دیرا ذکر کرده و آنرا کمدی Commedia نامیده است. در تلفظ ایتالیائی
این کلمه ، باید تکیه کلام را روی حرف e گذاشت ، ولی در شعر دانتیه این کلمه طوری
آورده شده که باید تکیه کلام ، وی حرف i گذاشته شود ، این طرز تلفظ ، تلفظ یونانی
است . در یک جای دیگر این اثر ، (بهشت ، سرود بیست و پنجم ، بند اول) دانتیه کتاب
خود را شعر مقدس Il Poema sacro نامیده است

دوہفتم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز گاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه سوم : رباخواران

دانتہ به آخرین قسمت طبقه هفتم دوزخ رسیده است که قلمرو دومین دسته از دسته بندیهای سه گانه دوزخ یعنی دسته تجاوز گاران در آنجا پایان میرسد و سومین طبقه که خاص اهل غدر و حيله است آغاز میشود .

قسمت آخر از طبقه هفتم را که در آن رباخواران مسکن دارند دانتہ بتنهائی بازدید میکند ، زیرا در این ضمن ویرژیل مشغول چانه زدن با عفریتی است که باید این دورا بر بال خود نشاند و بطبقه هشتم برود . دانتہ این عفریت را که از چهره های برجسته دوزخ است مظهر ناهنجار غدر و شنعت مینامد ، بنا بر این وی تجسم خیانت و نادرستی است که وجه مشخص گناهکاران دو طبقه آخر دوزخ است .

در جمع رباخواران که چهارزانو در روی شن های سوزان وزیر باران آتش بر زمین نشسته و دائماً دیده به کیسه های پول خود دوخته اند دانتہ کسی را شخصاً نمیشناسد ، ولی علائم روی این کیسه ها نشان میدهد که بزرگترین صرافان عصر بجرم رباخواری بدین صحرای سوزانی آمده اند که مثل کار خرد آنها در روی زمین بی حاصل و بی برکت است .

مورد هشتم

« اینست آن عفریت تیز دم که کوهها را در مینوردد و حصارها و
جوشن ها را میشکند و جهان را پربلا میکند^۱ !
راهنمای من با من چنین سخن ساز کرد ؛ و با اشارتی عفریت را
بکنار صخره‌ای خواند که ما بر آن روان بودیم .
و آن مظهر ناهنجار غدر و شنعت پیش آمد و سر و سینه خویش را
بالا آورد ، اما دم خود را به کرانه نیاورد^۲ »

۱ - Gerion (e) (جریونه) ، این حیوان عجیب الخلقه ، یکی از معروفترین
ساخته‌های دانته در که‌دی الهی است - گرون Geryon در اصل یکی از قهرمانان
افسانه‌ خدایان یونان است که پادشاه Iberia (اسپانیا و پرتغال) بود و سه سر و سه بدن
داشت و صاحب گاوهای قرمز رنگ معروفی بود که هر کول پهلوان داستانی یونان برای
تصاحب آنها بسرزمین ایبریا رفت و پس از ماجراهای بسیار گرون را که عادت داشت
هر بیگانه را که پا بقلعرو وی گذارد بعنوان پذیرائی بکاخ خود برد و نزد گاوان وحشی
افکند، کشت. شاید بدلیل همین غدر و دورویی گرون باشد که دانته این غول افسانه‌ای
را در دوزخ پاسدار خاص حیلہ گران و خیانتکاران کرده است . يك قسمت از ترکیب این
عفریت ، بیقین از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا رسول باب نهم) : « . . . و صدای
بالهای ایشان مثل صدای ازابه‌های اسبهای بسیار بود که بچنگ همی تازند ، و دمها
چون دم عفرها بانیشها داشتند ، و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را
اذیت نمایند . . . و در رؤیا دیدیم که جوشنهای آتشین دارند . . . و از دهانشان آتش
و دود بیرون می‌آید . . . قدرت آنها در دهان و دم ایشان است ، زیرا که دمهای آنها چون
مارها است که سرها دارد و آنها اذیت میکنند . ولی ترکیب کلی این عفریت پرداخته
خود دانته است . این ترکیب ، مخلوطی است از پلنگ و شیر و انسان ، یعنی مظاهر
مختلف حیلہ و خشونت و تدبیر . دانته خود در بند سوم این سرود ، صریحاً ویرا
مظهر زشتروی حیلہ‌گری نامیده است ، بنابراین در مفهوم تمثیلی عفریت جای تردید
نیست .

توصیفی که در اینجا از عفریت شده در واقع توصیف کلی است که از مفهوم مکر
و حیلہ شده است .

۲- یعنی : حیلہ‌گر همیشه قسمتی از آنچه را که در چنجه دارد پنهان نگاه میدارد .

دوزخ

از آراسته ظاهری ، چهرهٔ آدمی درستکار را داشت ، اما بقیهٔ تنش
تن ماری بود .

دوپائی پشم آلود داشت که تا زیر بغلش آمده بود ، و پشت و سینه و
هر دو پهلویش نقش و نگاری بسیار از گره‌ها و لکه‌های مدور داشت .
هر گز تا تاران و ترکان پارچه‌هایی رنگارنگ تر و پر نقش تر و برجسته تر
از این نساختند ، و هر گز «آرا کنه»^۱ تازوپودی چنین در آمیخته نبافت .
همچنانکه گاه زورق با نان زورقهای کوچک را چنان بر ساحل
میکشند که نیمی از آنها در آب و نیمی در خشکی میماند ، و همچنانکه در
سرزمین آلمانیهای شکم پرست^۲

سك آبی در گوشه‌ای چمباتمه میزند و در انتظار شکار می‌نشیند ، این
حیوان نفرت زان نیز چنان در کنارهٔ تخته سنگ محصور در شنزار جای
گرفته بود

که دمش در فضا تاب میخورد و چنگک زهر آلودهٔ نوک این دم که
شکل دم عقربی را داشت رو به بالا بود .

راهنمای من گفت: «اکنون باید در راه خود کمی پیچ بخوریم تا بکنار

۱ - Aragne - آرا کنه (Aracnae) دختری بود که طبق روایات میتولوژی
یونان ، در فن بافندگی و فلابدوزی چنان تیره دست بود که با آتنا Athena
زبانهٔ نوع خرد که خدای بافندگی نیز بود لاف برابری زد . آتنا بخشم در آمد و او را
بمسابقه با خود خواند ، و چون هیچ ایرادی به کار آرا کنه وارد نیامد ، از زوی حسد
ویرا بصورت عنکبوتی در آورد (آرا کنه در یونانی معنی عنکبوت میدهد) تا همیشه مشغول
تار تنیدن باشد .

۲ - Li Tedschi lurchi - شکم پرستی و میخوارگی آلمانها از قدیم
معروف بود ، و در دوران رومیان نیز مانند قرون وسطی بصورت ضرب المثل در آمده
بودند «در سرزمین آلمانها» یعنی در ساحل دریای شمال .
سك آبی . . . اشاره بدانکه این حیوان نیز نیمی از تن خود را از آب بیرون
میاورد و نیم دیگر را در آب نگاه میدارد .



« اینست آن مغریت نیزدم که جهان را پربلا میکند . . . » (صفحه ۳۰۱)

سرود هفدهم

این حیوان شرور که در انتظار ما نشسته است برسیم .
بجانب راست خود سرازیر شدیم^۱ و ده قدم در طول لبه پرتگاه^۲
پیش رفتیم تا از شن‌ها و شراره‌های آتش در امان باشیم .
استاد بمن گفت : « برای اینکه این حصار را با وقوف کامل ترك
گفته باشی ، برو و ببین که اینان چگونه روز کار میگذرانند .
اما با ایشان سخن کوتاه کن ؛ من نیز تا باز گشت تو با این عفریت
گفتگو خواهم کرد ، مگر بدو بقبولانم که ما را بر شانه‌های نیرومند
خویش نشاند . »

و من بکه و تنها مسافتی دیگر درحد نهائی این حلقه هفتمین^۱ پیش
رفتم و پریشان روز کارانی را در آنجا بر زمین نشسته دیدم
که رنج نهانشان از راه دیدگان برون میآمد ؛ و پیوسته دست فرا
وی خویش داشتند تا خویشتن را گاه از شراره‌های آتش و گاه از زمین
سوزنده در امان دارند ،

۱- این دومین و آخرین باری است که دوشاه‌رود دوزخ بسمت راست میچرخند،
زیرا بقیه کردن آنان بی‌استثنا بطرف چپ صورت میگیرد. این هر دو گردش بطرف
راست در دو موقعی اتفاق می‌افتد که طبقه بندی تازه‌ای از طبقه بندی های سه گانه اصلی
دوزخ آغاز میشود. بار اول ، موقعی که پنج طبقه اول جهنم (طبقات آزمندان و افراط-
گاران) تمام شده و طبقات مخصوص زور گویان و متجاوزین شروع شده است ، و این
بار موقعی است که سه طبقه مخصوص دسته دوم تمام شده و نوبت دو طبقه آخر که
مخصوص مکاران و حيله گران است رسیده است . در مفهوم این دو استثناء که قطعاً دانته
در ذکر آنها تعدد داشته ، میان مفسرین اختلاف نظر بسیار است . در این مورد اخیر
غالباً این مفهوم را چنین تعبیر کرده اند که بهترین راه مبارزه با عدو و حيله گری راه
صداقت و درستی (راه راست) است . يك نظر دیگر نیز این است که مکر و حيله
همیشه ظاهر خود را غیر از باطن جلوه میدهد ، و بدین جهت است که عفریت که همیشه
رو به چپ (خطا و گناه) دارد ، بسمت راست آنان آمده است

۲- اشاره با آخرین قسمت طبقه هفتم، در کنار پرتگاهی که طبقه هشتم میرود.

دوزخ

و این همان کاری است که سگان در تابستان ، هنگامیکه در معرض گزش شپشان و مگسان و خر مگسانند با پوزه و چنگال خود می‌کنند . بدقت بچهرهٔ برخی از این کسان که آتش دردناک بر سرشان فرو میریخت نگریستم و هیچکدام^۱ نشناختم ، اما دیدم که هر يك از آنان کیسه‌ای با رنگی خاص و منقش به نشانی خاص بر گردن خویش آویخته داشت و چنین مینمود که سخت دیده بدان ده خته است^۱ !

• چون نظاره کنان از میان ایشان گذشتم ، بر روی کیسه‌ای زرد رنگ نقشی لاجوردین دیدم که نمودار صورت و اندام شیری بود^۲ سپس ، بدو تر نگریستم و کیسه‌ای دیگر را بر رنگی قرمز دیدم که بر آن تصویر غازی سپید تر از کره منقش بود^۳ و یکی از اینان که کیسهٔ کوچک سپید رنگش نقش ماده خوکی لاجوردین و فربه داشت^۴ ، بمن گفت : « در این گودال چه میکنی ؟

۱- دانه بادستهٔ رباخواران و صرافان روبرو شده است . کیسه‌هایی که بر گردن هر کدام از اینان آویخته ، علامت مشخصهٔ هر يك از این صرافان و رباخواران است ، زیرا در قرون وسطی هر خانه‌اده دارای نشان خاصی بود که وجه ممیز آن بشمار میرفت .
۲- نقش شیر لاجوردی رنگ درزمینهٔ طلائی ، نشان خانوادگی خاندان معروف فلو، انسی جانفیلیپاتی Gianfigliuzzi بود که غالب افراد آن صرافانی سرشناس بودند . معرئهٔ قترین این عده کاتلودی ، و سه جانفیلیاتی بود که دستگاه صرافی خود را در فرانسه دائر کرده بود و طهراً وی همان دوزخی است که در اینجا بادانته روبرو شده است

۳- نقش غاز سفید درزمینهٔ قرمز ، نشان خاندان اوبریاتی Ubriacchi در فلو، انسی بود که از سران دستهٔ سیاسی گیپلین‌ها و صرافانی بنام بودند . کسیکه بادانته برخهٔ د کرده ، طهراً چیپپو اوبریاتی ، رئیس این خاندان است .

۴- نقش ماده خوک فربه لاجوردین درزمینهٔ سفید، نشان خاندان اسکروونی Scrovegni در پادووا بود کسی که در اینجا بادانته روبرو شده طهراً رجینالدو اسکروونی صراف مشهوری است که پسرش جیوتو بانی نقاشی عالی محراب معروفی در ایتالیا شد .

سرود هفدهم

بیدرنکک براه خود رو ، و حالا که هنوز زنده‌ای ، بدان که بزودی همشهری من « ویتالیانو »^۱ بدینجا خواهد آمد و در جانب چپ من خواهد نشست .

با این فلورانس‌ها ، من پاده‌ائی^۲ هستم . اینان پیوسته گوش مرا می‌آزاردند و بانگ می‌زدند که : کاش هرچه زودتر شوالیه بزرگ کیسه‌ای را که نقش سه بزدارند بدینجا آرد^۳ .

این بگفت و دهان به‌پیچ و تاب آورد و زبانش را چون گاوی که منخزین خویش را بلیسد از آن بیرون کشید .

و من از بیم آنکه بافزون ایستادن خود آنکس را که بمن فرمان شتابندگی داده بود خشمگین کنم ، بترك این خسته دلان گفتم و از همان راه که آمده بودم باز گشتم .

راهنمایم را دیدم که بر پشت عفریت نشسته بود ، بمن گفت : « اکنون دل قوی دار و دلیر باش ؛

ازین پس ما همواره با این چنین نردبان‌ها پائین خواهیم رفت ؛ جلو بنشین ، زیرا می‌خواهم خود در میان باشم تادم حیوان گزندت نرساند .»

۱ - Vitaliano ، ویتالیانودل دنته، یا ویتالیانو دی یا کوپو ویتالیانو ، یکی دیگر از صرافان برجسته پدووا بود که در باره او اطلاعات زیادی در دست نیست . در متن در باره وی اصطلاح il mio vicin(o) (هم‌مایه من) بکار رفته که اشاره بدین است که هر دو از یک شهر هستند .

۲ - یعنی از همشهری بودن با آنها بیزارم .

۳ - این لقب تمسخرآمیز در باره جوانی دی بویا مونته Giovanni di Buiamonte بکار رفته که اوزاد رفله‌رانی پیش‌گوت صرافان و رباخواران می‌شمرده‌اند: بویامونته که سیاستمدار معروفی بعد از خانواده بکی Becchi بود که نشان آن سه بزسیاه در زمینه‌ای طلائی بود. (یکی خود در ایتالیائی معنی بزهارا میدهد) .

دوزخ

همچو آن بیمار نوبه‌ای که با نزدیکی لرز تب ربع^۱، پیشا پیش ناخنهایش از بیم کبود میشود و دیدار هر سایه‌ای نیم‌نگ سرپایش را بلرزه می‌آورد^۲

من نیز بشنیدن این سخنان بلرزه در آمدم، اما حس آزرم که همیشه خادم را در برابر آقای مهربانش دلگرمی مینبخشد، مرا از ابراز بیم مانع آمد.

بر شانه‌های رعب آور غریت نشستم، و خواستم بگویم، اما زبانم چنانکه میخواستم یاری نکرد، که: «مرا همچنان در بازوان خویش داشته باش.»

ولی او که باردیگر از خطری دیگر در امان داشته بود، در آن دم که سوار شدم خود بازوان خویش را بر تنم حلقه کرد و بر جای نگاهم داشت. و گفت: «جریونه، اکنون براه افت، و در مسیر خود دورهای بزرگ بزن تا با شیبی ملایم فرود آئی؛ هتس دار که باری نسا مانوس بر پشت داری.»

غریت همچو زورقی که عقب عقب^۳ از بندر گاه بیرون رود، دمی چند بقهقرا رفت تا آنزمان که احساس آزادی عمل کرد، آنگاه دم خویش را بدان جانب که قبل‌اجایگاه سینه او بود چرخاند

۱ - Quartana، تب ربع (با کسر راء) نوع خاصی از تب نوبه است که هر چهار روز یکبار بروز میکند و بالرزی بسیار شدید همراه است.

۲ - یعنی: بیمار چون می‌لرزد احساس سرما میکند، بدین جهت از سایه که برای اوسردی بیشتری همراه می‌آورد می‌ترسد.

۳ - این اصطلاح عیناً در اصل آمده است: in dietro in dietro

و آنرا کشود چون دم مار ماهی بحر کت در آورد ، وبا پنجه های خویش
هوا را بسوی خود راند ؛

پندام که «فتونه» هنگام فرو هشتن عنان گردونه‌ای که آن
آتش‌یای برج‌آدر آسمان افکند ، هر اسی فزونتر ازین احساس کرده بود^۱ ،
و نه «ایکارو» وحشتی ازین بیش ، در آن هنگام که با ذوب موم‌ها
دریافت که پرها از تهی گاهش جدا شده‌اند ، و پدرش را شنید که بانگ میزد:
«براه خطا میروی»^۲ !

حیوان شناوران و آرام آرام برآه خود میرفت و چرخ زنان فرود
می‌آمد ، اما من حرکت خودمان را جز از جهت وزش باد که از جانب پائین
بچهره من می‌خورد در نمی‌یافتم .

و مرا چه بیمی عارض شد ، هنگامیکه خویشتن را از هر جانب در
میان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خویش پنهان یافتم!

۱- Feton(e) (بیونانی فائتون Phaeton) ؛ در افسانه خدایان یونان فائتون
پسر فبوس Phoebus خدای خورشید بود. وی از پدرش اجازه گرفت که یکروز بجای
او گردونه دار خورشید در آسمان شود و او این خواهش را پذیرفت ، اما فائتون از عهدۀ
اداره اسبهای شرور این گردونه بر نیامد و با چموشی آنها از بالا بزمین پرتاب شد ،
و اسب‌ها که خود را آزاد یافتند بیش از حد با آسمان نزدیک شدند ، چنانکه حرارت
خورشید قسمتی از آسمان را سوزاند تا بالاخره خدای خدایان صاعقه خشم خود را بسوی
آنها فرستاد و همه را بسوخت خط سفید کهکشانش یادگاری است که از پیشروی این
گردونه در آسمان برجای مانده است ، و این همان آتش‌پا برجائی است که دانه بدان
اشاره میکند .

۲- ایکارو Icaro (به لاتینی Icaros (ایکاروس) ؛ در میتولوژی یونان آمده
که ددالوس Dedalos ، پدر ایکاروس ، برای خود و پسرش بال‌ویری ساخت تا با کمک
آن از جزیره کرت با آسمان روند ، و آنرا با موم ببدن خود واوچسباند . اما ایکاروس
که گوش به راهنمایی پدر نداده بود فزون از اندازه به خورشید نزدیک شد ، چنانکه
حرارت آفتاب موم را برتنش آب کرد و ایکاروس که بی‌بال شده بود بدریای اژه فرود
افتاد . در کتاب استحالات اووید، ناله پدر ایکاروس بصورت بیتی نقل شده که از ابیات
معروف زبان لاتین است : « ایکاروس ، ایکاروس ، کجائی ؟ کجا دنبالت بگردم ؛
ایکاروس ؟ »

دوزخ

عاقبت از جانب . است غریو گوشخراش آبخاری ، ا در زیرپای خود شنیدم ، ، این صدا مرا واداشت که سر فرود آرم و نظر بیائین افندم . و آنوقت بیش از پیش از احتمال سقوط خویش بترس افتادم ، زیرا در زیرپای خودمان آتش‌هایی را دیدم و ناله‌هایی را شنیدم ، و لاجرم ترسان و لرزان بخویش پیچیدم .

و در آندم آنچه را که تا بدان هنگام ندیده بودم دیدم . از غوغای شگفتی که از هرسو بما نزدیک میشد به سیر نزولی و دهرهای مار پیچی خودمان پی بردم .

چون شاهینی که دیری در پرواز گذرانیده و پرنده‌ای و جفتی در راه خود ندیده باشد ، و شاهین بان را بگفتن آن وا دارد که : « دریغا ! فرود می‌آئی ! »

و خود خسته و فرسوده بدانجا که سبکپا از آن براه افتاده بود باز گردد ، و پس از صد دور چرخیدن ، بی اعتنا و خشمگین درجائی دور از صاحب خویش فرو نشیند ،

« جریونه » ما را در پائین پرتگاه ، درست در پای صخره عمودی بر زمین نشاند ، و چون پشت خویش را از بار ما دو تن آزاد یافت ، چون تیری که از چله کمان بدر آید^۱ نا پدید شد .

۱- این اصطلاح معروف زبان فاسی ، تقریباً عین همان است که در اصل آورده

شده است : Come da corda cocca



خوش را از هرجانب در میان فنا دیدم و همه چیز را بجز غریت از دیدگان خود پنهان بمانم. (سابقه ۳۵۹)

...
 ...
دوازدهم
 ...

...
طبقه هشتم دوزخ: حيله گران
گروه اول: قوادان و دزدان ناموس
گروه دوم: چاپلوان

ازین سرود، طبقه هشتم دوزخ آغاز میشود که از لحاظ شرح و بسط کاملترین طبقات دوزخ است. این طبقه بتنهائی سیزده سرود از سرودهای سی و چهارگانه دوزخ، یعنی بیش از نلک از تمام دوزخ دانته را شامل میشود، در صورتی که بهشش طبقه اول روینهم زفته فقط شش سرود تخصیص یافته است.

برای درک ماهیت آنچه در این طبقه میگذرد باید وضع «جنرافیائی» این طبقه هشتم از دوزخ را، آنطور که دانته فرض کرده است، با توجهی خاص نگریست.

طبقه هشتم، و طبقه نهم دوزخ، دو طبقه ای هستند که بدترین نوع کنایه کاران یعنی حيله گران و خیانتکاران در آنها کیفر می بینند.

طبقه هشتم مثل تمام طبقات دیگر دوزخ دایره ای شکل است و منطقه مدور عظیمی را شامل میشود که گرداگرد آنرا صخره ای عمودی و غیر قابل عبور فرا گرفته است. در وسط این منطقه، یعنی در مرکز دایره، چاهی بزرگ وجود دارد که از آن طبقه نهم دوزخ میروند. منطقه حلقه ای شکل و سنعی که در میان دیواره خارجی و چاه مرکزی دیده میشود، منطقه ای است که سراسر طبقه هشتم دوزخ در آن قرار گرفته است. این منطقه شامل ده ردیف فرورفتگی است که تمام آنها شکل شیارهای مدوری را را دارند و در حقیقت دواثری هستند که باشعاع های مختلف گرداگرد مرکز دایره ترسیم شده باشند. هر یک از این گودالها یا دره های ده گانه، که يك دسته از دوزخیان در آنها بسر میبرند، خورجین (bolgia) نام دارد؛ این کلمه «بولجیا» تقریباً در تمام ترجمه های دوزخ، بزبانهای مختلف بهمان صورت ایتالیائی آن نقل شده، ما نیز در ترجمه فارسی همین صورت را بکار برده ایم.

ویژگی و دانته برای مشاهده دوزخیان این گودالها مستقیماً وارد هر گودال نمیشوند، بلکه از روی پلهائی میگذرند که بر بالای این گودالها جای دارند. هر یک از این پلهای قسمتی از پل سرقاسری بزرگی

دوزخ

است که از کنار صخره خارجی شروع میشود و در مسیر خود از روی تمام گودالهای ده گانه میگذرد و به چاه مرکزی میرسد ، و فقط تمام این پلها بعلتی که بعداً معلوم خواهد شد در آن قسمت که از روی گودال ششمین میگذرد شکسته اند ، و ناچار برای گذشتن از این گودال باید داخل آن شد و از جانب دیگر بیرون آمد .

آنچه گفته شد نموداری کلی از وضع « جغرافیائی » این طبقه هشتم دوزخ بود که بسیاری از صحنه های جالب جهنم در آن میگذرد . در گودال های ده گانه این طبقه هشتم ، ده دسته مختلف از دوزخیان بر میبرند که هر یک از آنان گناهی خاص دارند ، ولی وجه مشترك همه این گناه ها غدر و حيله گری است . دسته ای دیگر ازین اهل غدر که گناهشان سنگین تر است در طبقه بعدی (طبقه نهم) جای دارند .

در بالای نخستین بلجیا (گودال اول) که این سرود مربوط بدان است ، دانه و ویرزیل روی پل میایستند و بدرون آن نظر میدوزند . کف این گودال بطور عرضی بدو قسمت شده که در یک قسمت آن دوزخیان بصورت صفی دراز روبه یک جانب و در قسمت دیگر در حرکتند ، و بدین ترتیب اصطکاک باهم پیدا نمیکنند . دسته ای ازین گودال نشینان که به بیرون یعنی دیواره خارجی گودال نزدیکترند ، دسته قوادان هستند که زنان را برای خاطر لذت دیگران از راه بدر برده اند ، و دسته دیگر که در سمت دیوار درونی گودال روانند ، دزدان ناموسند که زنان را برای خاطر لذت شخصی خود فریفته اند . در تمام مسیر این دوزخیان شیاطینی تازیانه بردست آنان را بحرکت و امیدارند ، و این توان ایشان است ، زیرا در دوران زندگی ، آنها بوده اند که دیگران را (زنان را) بخاطر خود بکار واداشته اند . شیطانهای تازیانه دار مظهر طبیعت فاسد این عده اند ، و شلاق های آنها نماینده عذاب وجدانی است که بدیشان تازیانه میزند . دوشاخه این تازیانه ها چنانکه برخی از مفسرین تفسیر کرده اند ، نشانه دوسوع مختلف فحشای اینان ، یعنی هم آغوشی با زنان هر جائی و زنا با زنان شوهر دار است .

در اواخر سرود ویرزیل و دانه از روی پل اول میگذرند و بداخل گودال دوم مینگرند که خاص چاپلوسان است . این چاپلوسان درون نجاسات و کثافات خود غوطه ورنند ، و طبعاً این نجاست مظهر تملق های دروغین و آلوده آنان در روی زمین است .

در تمام دوزخ ، این تنها موردی است که بدو دسته مختلف از دوزخیان تنها یک سرود اختصاص داده شده ، و شاید مفهوم آن این باشد که دانه این دسته اخیر از گناهکاران ، بخصوص دسته چاپلوسان را شایسته توجهی بیش از این نهمرده است ، در صورتیکه قبلاً بیش از دوسرود کامل به اهل لواط تخصیص یافته بود .

سرود هیچکدام

در جهنم ، جایی است بنام «ماله بولجه»^۱ که سراسر ازسنگ ساخته شده و همچون صخره‌هائی که آنرا حلقه وارد در میان گرفته‌اند رنگی بسان آهن دارد .

درست در میان این محوطه شوم ، چاهی است پهن و بسیار گود که در جای خود^۲ شرح آنرا خواهم داد .

بنا بر این محلی که چاه و دیواره سخت و بلند بر جای میماند ، شکلی مدور دارد ، و این مکان به ده دره تقسیم شده است .

شکل این دره ها شبیه آن خندقهای متعددی است که گرداگرد قلعه‌های جنگی را فرا گرفته‌اند تا حصارهای آنها را در حراست خویش آرند ؛ و همچنانکه این قلعه ها را جسر هائی است که از دروازه های دژ تا ساحل بیرونین خندق کشیده میشود ،

در اینجا نیز از پای دیواره بلند تخته سنگهائی بر آمده که از فراز سدها و گودالها میگذرد و تا چاه مرکزی که آنها را میبرد و در خود فرو میبرد ، امتداد مییابد .

در چنین مکانی بود که ما از پشت «جریونه» فرود آمدیم . آنجا شاعر راه سمت چپ را در پیش گرفت و من در دنبالش براه افتادم .

۱ - Malebolge - این کلمه ساخته خود داتته است ، و از دو کلمه Mala (بد) و Bolgia (خورجین ، توپره) ترکیب شده است (به مقدمه این سرود رجوع شود)

۲ - Suo loco ، اصطلاح لاتینی، که بهمان صورت اصلی در متن آورده شده .

دوزخ

در دست راست ، مناظر اندوهزائی تازه و عذابهای تازه و دژخیمانی تازه دیدم که « بلجیای » اولین از آنها آکنده بود .
در ته این گودال گناهکاران برهنه تن جای داشتند : در نیمه‌ای از عرض گودال که در جانب ما بود ایشان از روبرو بسوی ما می‌آمدند . و در آن نیمه دیگر در جهت ما منتها با قدم‌هایی تند تر از ماراه می‌پیمودند .

این همان طریقه‌ای است که رومیان برای سالهای « یوبیل »^۱ وضع کرده‌اند تا سپاه فراوان مؤمنین .
که از يك سو بقلعه مینگرند و راه « سنتوییترو » را در پیش دارند ، و از سوی دیگر بجانب کوه میروند ، باسانی از پل بتوانند گذشت^۲ .

۱ - Jubilee (عیدالیوبیل) سال مقدس مسیحیان در آئین کاتولیک ، که مراسم آن در آغاز و نیمه هر قرن مسیحی و نیز در موارد دیگری که پاپ اختصاصاً تعیین کند ، برپا میشود . در سال یوبیل مسیحیان از همه نواحی دنیای کاتولیک ، مانند مسلمانان که در ایام حج اسلامی بمکه میروند ، بشهر مقدس روم روی می‌آورند تا در مراسم مذهبی عفو و بخشش عمومی که توسط پاپ صورت میگیرد شرکت جویند . این رسم برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ مسیحی بفرمان پاپ بونیفاتسیوی (بونیفاس) هشتم بنیاد نهاده شد . نخستین یوبیل در همان سال صورت گرفت که داتته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام داد . با احتمال قوی او خود نیز درین سفر یوبیل به روم شرکت جسته و این جریان را که نقل میکند از نزدیک دیده بود ، و نیز تقریباً مسلم است که وی بهمین سبب سال ۱۳۰۰ ، یعنی سالی را که سال بخشش خاص الهی اعلام شده بود برای این سفر خیالی خود بدنای دیگر که بمنظور تمسبه مردمان و ارائه طریق آمرزش الهی بدیشان صورت گرفته انتخاب کرده است .

۲ - Castello ، اشاره به قلعه معروف Castel sant'Angelo در کنار رود ته‌وده Tevere (تیبر) رود مشهور روم . - سن‌پیترو San Pietro ، بزرگترین کلیسای روم ، که اجرای مراسم مذهبی از طرف پاپ در آن صورت میگیرد . - در متن کتاب ، این کلمه بصورت Santo Pietro آورده شده که تلفظ قدیمی نام این کلیسا است . کوه (il monte) ، اشاره بکوه جوردانو Monte Giordano است که نسبت به پل سنت آنجلو در طرف مقابل واتیکان و کلیسای سن‌پیر قرار دارد .

سرود هیجدهم

اینجا و آنجا، بر روی سنگهای تیره شیاطینی شاخ دار را با تازیانه های بزرگ دیدم که این گناهکاران را از پشت سر سخت شلاق میزدند و با نخستین ضربات خود ایشانرا و امیداشتند که پاشنه ها را بلند کنند، چنانکه هیچیک از اینان انتظار ضربت های دومین و سومین را نمیبرد^۱.

چون میرفتم، چشمم بچشم یکی از ایشان افتاد، و بیدرنگ گفتم: «این بار اول نیست که اورا می بینم».

لاجرم برجای ایستادم تا نیک در او بینگرم؛ و راهنمای مهربان من کنارم ایستاد و اجازتم داد که کمی واپس روم.

آن تازیانه خورده پنداشت که اگر سر بزیر افکند خویش را از من نهان خواهد داشت، اما این تدبیر سودش نکرد، و من بدو گفتم: «تو که دیده بر زمین دوخته ای،

اگر پای شباهتی فریبنده در کار نباشد، بیقین «وندیکو کاجانیمیکو» هستی^۲؛ اما چه باعث شده که بعدابی چنین جانگاہ گرفتار آمده ای؟^۳»

۱ - یعنی: همان ضربت اول آنانرا از پای درمی افکند. این طرز تعبیر کمی نامأنوس است.

۲ - Venedico Caccianimico، یکی از نجبای شهر بولونیا Bolonia در ایتالیا که سردسته گولف های این ناحیه بود. وی در فاصله سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۳ مأموزیت های سیاسی برجسته بهمه گرفت، ولی مردی جاه طلب بود که برای پیشرفت کار خود از هیچ چیز ابا نداشت، بدین جهت کوشید تا خواهر زیبای خود را با آغوش مار کی-دی فرارا بیفکند. درسطور بعد در این باره با تفصیل بیشتر صحبت شده است.

۳ - در اصل چنین است: چه چیز ترا بدین چنین سالسه ها آورده؟ Che ti amena a si pungenti Salse? سالسه نام خندق مترو کی بود در نزدیک بولونیا، که عادتاً نعلش اعدام شدگانرا در آن می افکندند، بدین جهت مفهومی شوم و نامیمون داشت. در اینجا Salse بعنوان مظهر مرگ و عذاب آورده شده است.

دوزخ

و او بمن گفت: « آنچه را که میخواهی دانست علیرغم خویشتن بتو میگویم، زیرا صراحت گفتار تو مرا بیاد دنیای کهن می افکند و بسخن گفتن وادارم میکند.

من آن کسم که « گیزولابلا » را وا داشتم تا تسلیم هوای مار کی^۱ شود، هر چند دیگران این ماجرای ننگین را باشکال گوناگون حکایت کنند.

اما من درینجا تنها بولونی نیستم که بر حال زار خویش میگیریم، زیرا تعداد این چنین کسان که در اینجایند از تعداد « Sipa » گویان میان « ساونا » و « رنو » بیشتر است^۲؛ و اگر درین باره دلیلی یا گواهی میخواهی، گرسنه چشمی دل های ما را بیاد آر.

چون چنین میگفت، شیطانی بر او تازیانه نواخت و گفت: « برو، جا کش^۳! اینجا زن فروختنی نمیتوان یافت. »

۱ - Ghisolabella خواهر و ندیکو کاجانیمیکو. این کلمه از ترکیب Ghiso که نام اصلی این دختر است و la Bella (زیبا) پدید آمده است - Marchese (مارکی) مورد بحث با احتمال قوی مار کزه اوبیستو دسته Oblzzo d'Este است که از اشراف بزرگ ناحیه فرارا Ferrara بود و مشهور بود که وندیکو برای جلب توجه او خواهر زیبای خود را باغوش وی افکنده است.

۲ - Savena (ساونا) و Reno (رنو)، دو رود خانه در ایتالیا هستند که از مشرق و مغرب بولونیا میگذرند.

Sipa کلمه ایست که اهالی بولونیا بالهجه محلی خاص خود بجای کلمه sia (باشد، بلی) میگویند، و نظر دانتی از « گویندگان سیپا » اشاره به مردم بولونیاست. بطور کلی مفهوم گفته این دوزخی اینست که تعداد بولونی هائی که بجرم فوادی درین طبقه از دوزخ جای دارند از تعداد زندگان این شهر یعنی از تمام جمعیت آن بیشتر است. شاید تذکر این نکته بی مورد نباشد که مردم بولونیا از قدیم در ایتالیا بدین صفت شهرت داشته اند و هنوز هم دارند.

۳ - از متن کتاب: Via, ruffian!

به راهنمای خویش پیوستم ، و پس از گامی چند بمکانی رسیدیم که
در آن پلی سنگی از صخره جدا شده بود .
بآسانی بر سر پل بالا رفتیم ، و در طول دامنه آن بسوی راست
چرخیدیم و این حلقه های سرمدی^۱ را ترك گفتیم .
چون بدان جا رسیدیم که این پل فضائی خالی در زیر خود دارد
تا تازیانه خوران را راه عبوری باشد ، راهنما بمن گفت : « بر جای ایست
و هش دار
تا این بد زادگان دگر را از روبروی بنگری ، که چون در همان
جانب ما روان بوده اند هنوز چهره هایشان را ندیده ای . »
از پل کهن بصف دراز آن دسته دیگر که بسوی ما می آمدند و
همچنان تازیانه می خوردند نظر دوختیم .
و استاد نیکدل ، بی آنکه از او پرسشی کرده باشم بمن گفت :
« این بزرگ مردی را که بجانب ما می آید ببا آنکه رنجی گران دارد گریبان
نمینماید ،^۲ ببین
که هنوز چه جلوه ای شاهانه دارد ! وی « جازونه » است که بنیروی
دلیری و تدبیر ، قوچ زرین پشم را از کولکی ها ربود^۳ .

۱- اشاره به قوادان و ناموس دزدان ، که بطور ابدی حلقه وار در درون گودال
اول در حرکتند .

۲- Giasone ، تلفظ ایتالیائی Jason (یاسون) - بنا بافسانه خدایان یونان ،
وی پسر پادشاه تسالیا ایالت معروف یونان بود ، و میخواست بهر قیمت شده پشم زرین
قوچ های مخصوصی را که در سرزمین کلکی ها بودند بدست آورد ، اما پاسبان کله این
قوچها اژدهائی بود که هرگز بخواب نمی رفت . عاقبت مدئا Medea دختر پادشاه
این سرزمین که عاشق یاسون شده بود راز در خواب کردن اژدها را بدو آموخت و یاسون
از این راه توانست قوچها را بدزدد . اما چندی بعد مدئا را بخاطر عشق دختر دیگری
بنام Creusa بحال خود رها کرد و بکشور خویش بازگشت . در راه گذارش به جزیره
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و از آن پس که زنان دلاور و سنگدل جزیره « لنو » جمله مردان خود را بدست مرگ سپرده بودند ، ازین جزیره گذر کرد و در آنجا با ظاهر آرائی و چرب زبانی ، « ایریفیله » آن دختر کی را که پیش از آن جمله دیگر زنان را فریب داده بود ، بفریفت .
و پس وی را باز دار و بیکس بحال خود رها کرد : چنین خطائی است که او را بچنین عذابی دچار کرده ، و از این راه انتقام «مدئا» نیز ستانده شده است

اینگونه فریبکاران جمله‌گی در این جا همراه وی روانند . اما درباره گودال اولین و آنها که در آن عذاب می‌بینند همین اندازه شناسائی ترا بس است .

در راه خود بدانجا رسیده بودیم که کوره راه باریک پل با دیواره دومین تقاطع میکند و آنرا پایه‌ای برای پلی تازه قرار میدهد .

بقیه از صفحه قبل

لنوس (بایتالیائی لنو Lenno) افتاد که در این هنگام دوران بحران آمیزی را میگذرانید ، زیرا چندی پیش از آن زهره ربه النوع عشق بر زنان جزیره خشم گرفته و مردان جزیره را ازهم آغوشی با ایشان بیزار کرده بود ، و زنان که از بی‌اعتنائی ممتد شوهران و عشاق خود بخشم آمده بودند ، پس از شور بایکدیگر درغذای مردان زهر ریخته جمله را کشته بودند . در این میان فقط Isifile (به یونانی Hypsipylae) دختر توانته (Thoas) پادشاه جزیره) بدروغ خبر قتل پدر خود را بسایر زنان جزیره داده و بدینوسیله او را از مرگ نجات داده بود . یاسون هنگام گذشتن از جزیره کرت از مرگ مصون ماند ، زیرا راهگذری بیش نبود . اما در دوره اقامت خود در آنجا دختر پادشاه را بدام عشق خویش افکند و چون وی از مردان جزیره نبود و مشمول نفرین زهره نمیشد ازهم آغوشی با دختر پادشاه دوری نجست ؛ در نتیجه این دختر از او باردار شد ، ولی یاسون اندکی بعد این معشوقه تازه را نیز ترك گفت و رفت . اشارات مختلف این بند و چهار بند بعد تماماً به قسمتهای مختلف این داستان که نقل شد ، مربوط است .

سرود هیجدهم

از آنجا صدای مردمانی را شنیدم که در آن « بلجیای » دیگر ندبه
میکردند و نفسهای سخت بر میکشیدند و با کفهای دست بخویشتن سیلی
میزدند.

جدا، ها پوشیده از قشر کپکی بود که زاده بخارات ته گودال بود،
و این بخارها در آنجا بشکل خمیری درمیآمد که چشم و بینی را آزار میداد.
و ته این دره چنان تاریک بود که جز با رفتن بر روی برآمده ترین
نقطه پل، از هیچ جانب چیزی در آن دیده نمیشد.

بدین نقطه بالا رفتیم، و من از آنجا به گودال نگریستم و مردمانی را
غوطه ور در مدفوعی دیدم که گوئی از مبالهای انسانی برآمده بود.

و چون بدقت در آن باین نگریستم، کسی را با سری چنان که آلوده^۱
دیدم که معلوم نمیشد کشیشی است یا عامی^۲؛

و وی بالحنی عتاب آلوده بمن گفت: « برای چه مرا با چنین سماجت،
بیش از این زشتخویان دگر بر انداز میکنی؟ » و من بدو گفتم: « برای
اینکه، اگر حافظه ام خطا نکند،

ترا ازین پیش نیز با موهای نیالوده دیده ام^۳؛ تو « آلسیوا اینتر مینی^۴ »
لوکائی هستی^۴ و ازین رواست که ترا بیش از آن جمله دیگر نگاه میکنم.»

۱ - نقل از متن : di merde lordo . . .

۲ - کشیشهای مسیحی، چنانکه قبلاً نیز گفته شد، غالباً وسط سرخود را
میتراشند و این وجه مشخص آنها است. مقصود شاعر در اینجا اینست که بر اثر آلودگی
سرهای این دوزخیان نمیتوان دانست که اینان مو برس دارند یا فرق تراشیده اند.

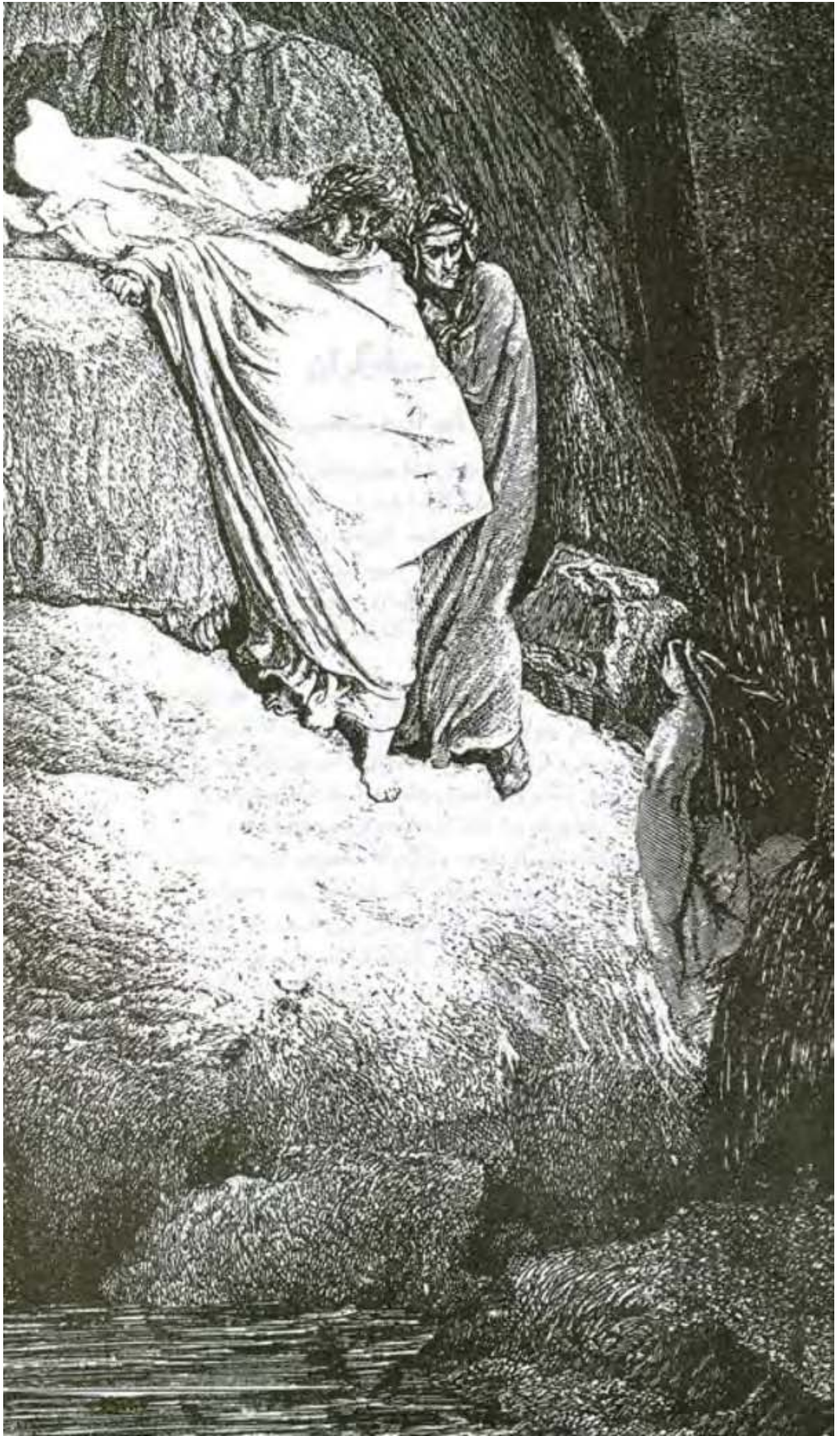
۳ - یعنی: وقتی که روی زمین بودی و موهایت چنین آلوده نبود.

۴ - Alessio Intermini این شخص که نام صحیحش اینتر مینیلی است از
اشراف شهر لوکا Lucca و تقریباً معاصر بادانته بوده است؛ مسلم است که در ۱۲۹۵
وی هنوز زنده بوده ولی اطلاعات دیگری درباره او در دست نیست، همچنانکه معلوم
نیست بجرم چه نوع تملق گوئی بدین طبقه از دوزخ آمده است.

دوزخ

و آنوقت او دست به کله خود زد و گفت: «مرا چاپلوسیهائی که هرگز زبانم از آنها باز نایستاد بدین درك افکند» .
پس از این گفتگو ، راهنما بمن گفت: « بکوش تا اندکی دوزتر نگری ، و زوی در زوی بچهره این ضعیفه کثیف ژولیده موی نظر افکنی که در آن گوشه باناخنهای که آلوده بر تن خویش چنک میزند ، و گاه چنک می‌نشیند و گاه نیز برپای میایستد .
وی «تائیده» ، آن روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که « آیا حق عشقبازی را با توبجا میآوردم؟ » جوابش داد: « اعجاز میکنی^۱ ! »
و دیگر بس است آنچه در اینجا دیدیم .

۱ - در اصل : دست به کدوی خود زد . اطلاق صفت کدو (la zucca) به سر در فارسی نیز معمول است ، ولی در نرد ما اصطلاح کله کدو (تهی از مو) مفهوم ایتالیائی آنرا (تهی مغز) ندارد
۲ - Taide (به یونانی تائیس Thais) یکی از فواحش معروف آن بود (باتائیس دیگری که بدست اسکندر تخت جمشید را آتش زد اشتباه نشود) . این روسپی آتنی قهرمان اصلی کمدی خواجه Eünuchus اثر منظوم Terentius (ترنسیوس) شاعر لاتین قرن دوم پیش از مسیح است ، ولی این گفتگو که در اینجا بین تائیس و فاسق اوصورت میگیرد ، در اصل بیس میان این فاسق و کسی که دلال محبت تائیس است رد و بدل میشود ، بدین ترتیب که ترازینون کنیز زیبائی به معشوقه خود تائیس هدیه میدهد ، و چند روز بعد از آن از گناتون که برای تائیس دلالی عشق میکند میپرسد که تائیس این کنیز را پسندیده یا خیر ، و او جواب میدهد : Ingentes - این کلمه لاتینی را که دانه به anzi meravigliose بدل کرده ، سیرون خطیب معروف رومی ، نمونه حداءلای تملق گوئی و چاپلوسی شمرده است (کتاب De Amicitia) و طاهرأ دانه این گفتگو را با اشتباهی که در نام یکی از طرفین آن شده ، از همین کتاب نقل کرده است .



دوازدهم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی

سومین بولجیا (گودال سوم) از طبقه هشتم خاص کسانیست که مرتکب خرید و فروش اموال و مناصب کلیسا شده اند و قاعدتاً باید مال وقف خواران ما نیز در آن جای داشته باشند. این عده در جمع حيله گران مکن گرفته اند، زیرا اموال خدا را بنام خود در معرض بیع و شری گذاشته اند. در زمان دانته عده این قبیل کسان بسیار زیاد بود، زیرا کلیسا مرکز اصلی ثروت بود و غالب مؤمنین کما بیش اموال خود را بدان هدیه میکردند.

در گودال سوم این طبقه، این دوزخیان هر کدام در درون حفره ای جای دارند که در داخل دیوار حفره شده است، بدین ترتیب که از سر تا ساقهای ایشان در این حفره فرورفته و فقط دو پایشان از آن بیرون است، و چون کف هر کدام ازین پاهای روغن اندوده و شعله ور است، این دوزخیان از سوزش آتش دائماً پاهای خود را تکان میدهند و فریاد میکشند.

دانته اختصاصاً بحفره ای توجه میکند که مخصوص پاپ ها است و یکی از پاپ ها را در آن می بیند که فریاد کشان در انتظار پاپ بعدی است تا بیاید و او را از آنجا برهاند، زیرا قانون کلی این قسمت از دوزخ اینست که چون دوزخی بعدی بدانجا آید، آنکه قبلاً در حفره بود با عمق آن فرو خواهد رفت و برای ابد ناپدید خواهد شد، و قتیکه روزی ستاخیز فرارسد. برای این حفره دانته از سه پاپ بعنوان داوطلب مسلم نام برده است.

در اینجا نیز، مثل همه قسمت های دیگر دوزخ دانته، مجازات متناسب با جرم است: حفره ای که این دوزخیان در آن بسر میبرند کاملاً شباهت با حفره هائی دارد که در کلیساهای قدیم میساخته اند و در متن و حواشی این سرود از آنها سخن رفته است. همچنانکه اینان مقررات کلیسا را بمسخره گرفته بودند، در اینجا خود در درون حفره بمسخره گرفته شده اند، و چون آب مقدس تعمید را در زندگی مورد ریشخند قرار داده بودند در اینجا با آتش تعمید داده میشوند. روغن مقدس مخصوص تبرک اموات نیز در اینجا بپای آنان آلوده شده است تا آنرا شعله ور کند. در تمام این سرود لحن دانته نیشدار و زننده است و چندین جا نیز عمداً اصطلاحات عامیانه در آن بکار رفته است.

صورت نوزدهم

ای شمعون ساحر^۱، و شما ای پیروان واژگون بخت او، شما ارباب طمع که اموال خداوند را که باید فقط با خیر و صفا عقد زناشوئی بندد بیهای زر و سیم بیبازار زنا میآورید^۲، اکنون وقت آن رسیده که شیپور برای شما نواخته شود، زیرا شمائید که در « بلجیای » سومین جای دارید.

در مسیر خویش بگور بعدی^۳ بالا رفته و در آن قسمت از پل سنگی

۱- Simone mago (سیمونه جادوگر) یهودی معروفی بود که به حواریون مسیح پیشنهاد کرد پولی بدیشان بدهد و در مقابل آن این امتیاز را خریداری کند که روح القدس بهر کس که وی دست بر سرش گذارد نازل شود؛ کلمه سیمونیا Simonis که به عمل خرید و فروش اموال و مناصب مذهبی اطلاق میشود، و سیمونیا کو Simoniaco که به عمل چنین کاری گفته میشود، از اسم این شخص آمده است. اصل این ماجرا بتفصیل در انجیل آمده (کتاب اعمال رسولان، باب هشتم)؛ «... اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری نمود و اهل سامره را متحیر میساخت... بعدی که خورد و بزرگ گوش داده میگفتند اینست قوت عظیم خدا... لیکن چون بشارت فیلیپس که بملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد ایمان آوردند مردان و زنان تعمید یافتند، و شمعون خود نیز ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس میبود... اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند... و ایشان آمده و بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند... پس دستها بر ایشان گذارده روح القدس را یافتند. اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا میشود مبلغی پیش ایشان آورده گفت مرا نیز این قدرت دهید که بهر کس دست گذارم روح القدس را بیاید - پطرس بدو گفت زرت با تو هلاک باد چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل میشود.»

۲ - یعنی: باید منحصرأ در اختیار کلیسا که خانه خداست بماند، نه آنکه چون زنان هر جائی بیهای پول بتملك این و آن درآید.

۳ - گور بعدی: بولجیای سوم - مراد از گور اینست که همچنانکه گور مظهر مرگ موفقی است این ورطه دوزخ مظهر مرگ دائمی بشمار است.

سرود نوزدهم

که درست بر بالای میانه گودال جای دارد ایستاده بودیم .
ای حکمت متعال ، چه مقتدرانه در آسمان و در روی زمین و در
جهان شرا هنر نمائی میکنی ، و احکام قدرت قاهره ات چه عادلانه
صادر میشود !

در روی دیواره ها و در ته گودال ، همه جا دیواره سنگی کبود فام
را پر از سوراخهای مدور دیدم که همه قطری یکسان داشتند :
و بنظر من نه کوچکترونه بزرگتر از آن حفره ها آمدند که در
سن جووانی ، زیبای من برای جای دادن تعمیر دهندگان ساخته شده اند^۱ .
همین چند سال پیش بود که من یکی از آنها را شکستم ، زیرا در
آن کسی در حال غرق شدن بود ، و این تذکر من مدرکی باشد که هر کسی
را درین باره از خطا بیرون آورد^۲ .

۱ - دوزخ .

۲ - San Giovanni کلیسای معروف فلورانس که در قرن یازدهم مسیحی
ساخته شده بود و در دوره دانتی در اوج شهرت خود بود و هنوز هم از کلیساهای بزرگ
ایتالیا بشمار است . در قرون وسطی رسم بود که فقط در روزهای شنبه مقدس و عید پاک
مراسم تبرک و تقدیس مؤمنین انجام میشد ، و طبعاً در این روزها تعداد جمعیت بسیار
زیاد بود ، بطوریکه فشار آنها برای کشیشان تبرک کننده خطر جانی داشت . بدین جهت
در این کلیسا حفره هائی در داخل سنک مرمر ساخته بودند تا کشیشان برای اجرای مراسم
در آنها جای گیرند . امروزه نیز تبرک گاه کلیسای سن جووانی بهمان حال چند قرن
پیش خود باقی است و فقط این حفره ها را برداشته اند ، ولی در کلیسای پیزا هنوز این
حفره ها را میتوان دید . « سن جووانی زیبای من » ، یعنی : سن جووانی زیبا که در شهر
من ساخته شده .

۳ - دانتی در اینجا بکسانی پاسخ میدهد که در آن زمان او را محکوم به توهین
به مقدسات مذهبی کرده بودند ، زیرا یکروز وی یکی از این حفره ها را شکسته بود ، ولی
در اینجا خود توضیح میدهد که اینکار را بخاطر نجات پسرکی کرده بود که تصادفاً در
آن حفره افتاده و در حال خفه شدن بوده است . چنانکه تحقیق کرده اند ، این پسر « آنتونیو
بالاچوودکا و بیچولی » نام داشته است .

دوزخ

از دهانه هر جفره پاها و ساقهای گناهکاری تا ماهیچه بیرون آمده بود و مابقی تنش در درون جفره پنهان بود.

در کف پاهای جمله اینان آتش شعله میکشید، و لاجرم گناهکار چنان تکان میخورد که حرکت او هر طناب مه‌ئین و علفینی را پاره میتوانست کرد.

همچنانکه در روی اشیاء آغشته بچربی، شعله آتش تنها بطور سطحی میلغزد و پیش میرود، در اینجا نیز آتش از پاشنه‌ها تا نوک انگشتان پای آنان، میلغزد و میرفت.

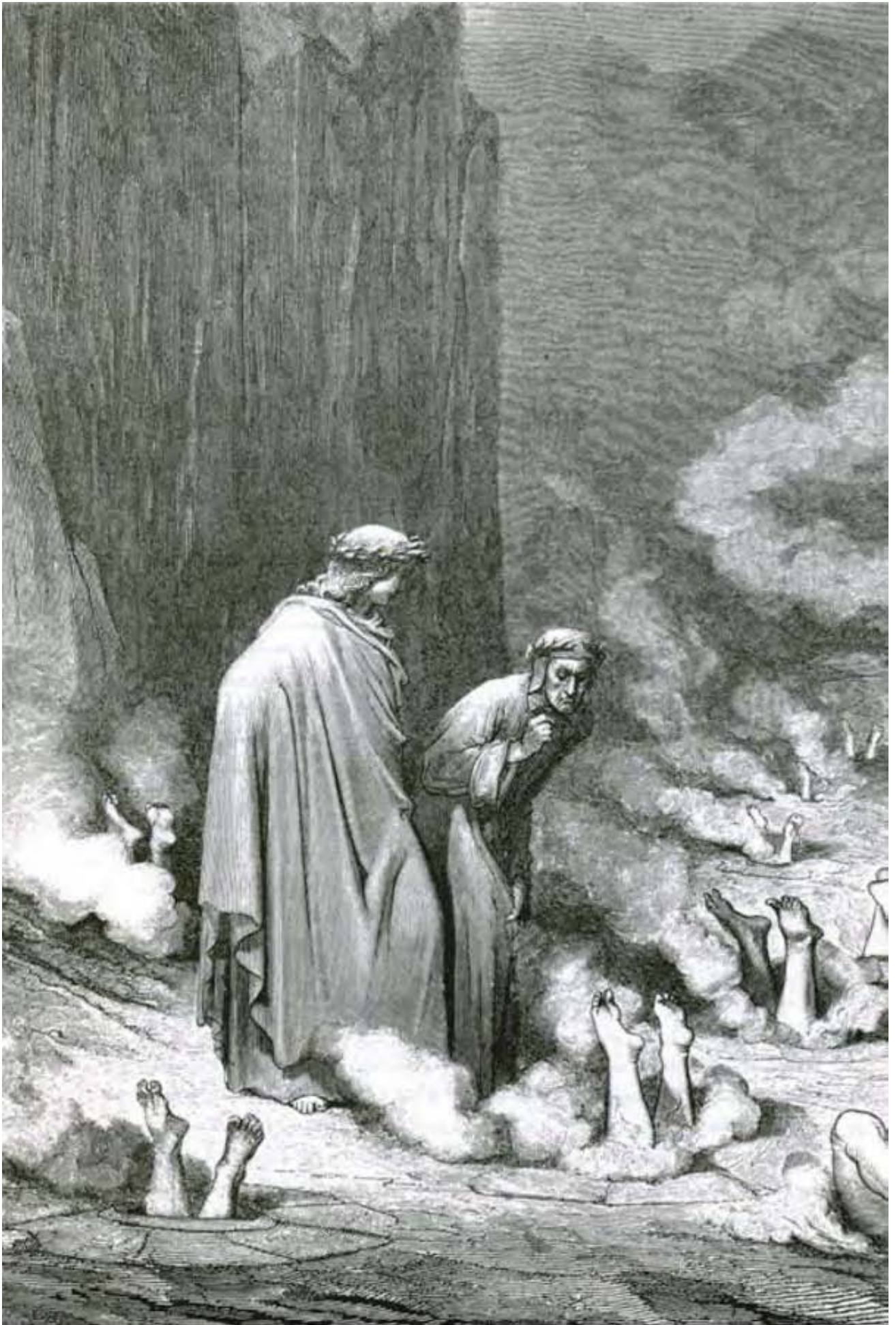
گفتم: «استاد. این کس که در عالم خشم خود بیش از دیگر هم‌مردانش در تقلاست و در شعله‌ای قرمزتر از شعله‌های دیگران میسوزد، کیست؟»
و او بمن گفت: «اگر مایل باشی که از راه این دیواره‌ای که شبی کمتر دارد بدرون گودالت برم، از زبان خود او خواهی شنید که کیست و چه گناه دارد.»

و من گفتم: «هر آنچه را که تو خواهی بجان پذیرایم؛ تو هم‌مرد منی، و نیک میدانی که از اراده‌ات سر نمی‌تابم، و نیز خود بر اندیشه‌های ناگفته‌ام وقوف داری.»

آنگاه بروی دیواره چهارمین رفتم و پشت سر خود چرخیدیم و در دست چپ بگودال تنک و پرحفزه سر ازیر شدیم.

استاد مهربان در آنجا نیز مرا از کمر گاه خود فرو نکذاشت، و یکسره تا جایگاه آن کسم برد که با ساق‌های خود میگریست^۱، و من چنین آغاز کردم:

۱ - یعنی: چون صورتش پیدا نبود گریه‌اش از حرکات شدید پاهایش معلوم



در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید (صفحه ۳۲۸)

سرود نوزدهم

«ای روح بلاکش که چون میخی بدین حفره فرو شده‌ای و سر در جای پای داری، هر که هستی اگر سخن میتوانی گفت بامن سخن بگویی.»
 در کنار او حال کشیشی را بهنگام شنیدن اعترافات آدمکشی نابکار داشتم که با آنکه سر بر زمین نهاده است، مرد خدای را بنزد خویش میخواند تا مگر دمی چند مرگ خود را بتأخیر افکنده باشد.^۱
 و وی بانگ برداشت که: «شگفتا! این توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای؟ توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای، بونیفاتسیو^۲؟ پس کتاب تقدیر چندین سال دروغ گفته بود^۳؟
 چسان بدین زودی از آن همه دینار و درم که بخاطر آنها بانوی زیبا را مکارانه بچنگ آوردی و پاره پاره‌اش کردی، سیر شدی^۴؟»

۱ - در قرون وسطی، کسانی را که اجیر دیگران میشدند و بدستور آنها کسی را میکشند، و نیز پدر کشان را، بدین ترتیب اعدام میکردند که گودالی در زمین میکندند و ایشانرا از سر در آن مینهادند و گودال را از خاک می‌انباشند و بقیه بدنشان را از آن بیرون میگذاشتند. درین موارد غالباً شخص محکوم تقاضا میکرد که کشیشی بر بالینش حاضر شود تا وی اعتراف به گناهان خود کند، و منظورش آن بود که بدینوسیله لحظه‌ای چند مرگ خویش را بتعویق اندازد.
 ۲ - گوینده، پاپ نیکلای سوم (نیکولو Niccolo) «جووانی کائتانو دیلی اورسینی» است که از ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ پاپ بود. وی در اینجا در انتظار است که جانشین او پاپ بونیفاتسیوی Bonifazio هشتم بدوزخ آید و جای او را بگیرد، تا ویرا از این شکنجه خلاص کند. اما خود این پاپ هم باید اندکی بعد از آمدن بدوزخ، جای خود را، پاپ بعدی (کلمنتوی پنجم) Clemento بدهد که حتی از بونیفاتسیو فاسدتر است. دانته این هر سه پاپ را بی‌محافظة کاری و احتیاط در درکات اسفل جهنم جای داده است.
 ۳ - کتاب تقدیر: lo scritto ترجمه تحت‌اللفظی این کلمه «مکتوب» است و این تعبیری است که در ایران و عالم اسلامی غالباً بکار رفته است و میرود. آن دوزخی که صحبت میکند (پاپ نیکلای سوم) در کتاب تقدیر خوانده است که جانشین او (بونیفاس هشتم) باید در سال ۱۳۰۳ بدوزخ آید، در صورتیکه دانته در ۱۳۰۰ بدوزخ سفر کرده، و وی چون دانته را با جانشین خویش عوضی گرفته تصور کرده که در کتاب تقدیر اشتباه شده است.
 ۴ - La bella donna خانم زیبا؛ اشاره بکلیسا (la chiesa) که در زبان ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است. منظور گوینده این است که بونیفاتسیوی هشتم مقام پاپی را با حیل و تصاحب کرده (رجوع شود بسرود سوم دوزخ) و با ارتشاء و حیف و میل اموال روحانی سلامت کلیسارا از بین برده است.

دوزخ

حال آنرا یافتم که بهت زده بر جای میمانند ، زیرا از پاسخی که شنیده‌اند چیزی در نیافته‌اند و هم نمیدانند که خود چه پاسخ گویند .
آنوقت ویرجیلیو گفت : «بیدرنگ بدوبگوی: من آن کس نیستم ، آن کس نیستم که تو پنداشته‌ای .» و من جوابی چنانکه او فرموده بود دادم .
و دوزخی که این بشنید ، پاهارا سخت به پیچ و تاب آورد ، آنگاه آهی کشید و دردمندانه بمن گفت : « درین صورت از من چه میخواهی ؟
اگردانستن نام و نشان من ترا چندان ضرور است که بخاطر آن از این دیوارهٔ سخت فرود آمده ای ، پس بدان که من در جهان بالا ردای فخیم را در بر داشتم^۱ .
و براستی که ماده خرس زاده‌ای بودم^۲ ، و برای آنکه مالی بیش به خرس بچگان خویش رسانم ، چنان دست آزمندی گشودم که در آنجا^۳ نقدینه ها را در کیسه انباشتم ، و در اینجا خویشتن را در کیسه کردم .
آن دیگران که پیش از من دست بفروش اموال خدا گشوده بودند ، اکنون در زیر سر من در شکافهای صخره جای دارند ،
و چون آن کس بدینجا آید که در پرشش عجلوانهٔ خود ترا بجای

۱ - ردای فخیم : ردای پاپی .

۲ - نام خانوادگی این پاپ (نیکلای سوم) چنانکه گفته شد اورسینی Orsini بوده ، که در ایتالیا جمع « بچه خرس » است ، ووی تذکر میدهد که روحاً نیز خوی خرسی داشته ، و سعی میکرده است فرزندان و کسان خود را از هر راه که ممکن است بمال و منال برساند (زیرا محبت خرس با ولادش ضرب المثل است) . در این بند دانته ظرافت لفظی خاصی نیز بکار برده که نقل آن بفارسی ممکن نیست ، و صورت تقریبی آن اینست که : برای انباشتن کیسهٔ کسان خودم در روی زمین گناهای کردم که بکیفر آنها اکنون خود در اینجا در کیسه رفته‌ام (اشاره به حفره‌ایکه در دوزخ بدو تخصیص داده اند) .

۳ - در روی زمین

سرود نوزدهم

او گرفته بودم ، من نیز بنوبت خود بدین کودال نشینان جاوید خواهم پیوست^۱ .

اما دورانی که من چنین واژگون تن و سوخته پا در این جا گذرانده‌ام ، هم اکنون درازتر از آن زمانی شده که وی با پاهای بریان در آن بسر خواهد برد^۲ ،

زیرا پس از او کشیشی خدا نا شناس از جانب مغرب بدینجا خواهد آمد که در نامهٔ اعمالش سیئاتی بسیار فرزونتر از ما خواهد داشت. چندانکه من و او را رو سفید خواهد کرد^۳ .

وی آن « جاسون » تازه خواهد بود که در « سفر مکابیین » از او سخن رفته^۴ ، و همچنانکه پادشاه جاسون در برابر وی ضعف نفس نشان

۱ - یعنی : پس از آمدن پاپ بعدی بدوزخ ، وی پائین تر از آنجا که اکنون هست (در شکافهای زیرین) جای خواهد گرفت و بکلی ناپدید خواهد شد .

۲ - پاپ نیکلای سوم تا این تاریخ بیست سال دردوزخ بسر برده ، زیرا مرگ وی در ۱۲۸۰ اتفاق افتاده است ؛ ولی مدتی که مقدر است جانشین او در این حال بگذرانند کمتر از این است، زیرا پاپ بونیفاتسیوی هشتم در ۱۳۰۳ وفات خواهد یافت و جانشین او دردوزخ (پاپ کلمنتوی پنجم) در ۱۳۱۴ خواهد مرد ، یعنی پاپ بونیفاتسیو بیش از ۱۱ سال درین کودال بسر نخواهد برد .

۳ - اشاره به پاپ کلمنت پنجم ، که اصلاً فرانسوی بوده و از سمت مغرب (برود) آمده بود. وی در ۱۳۰۵ به پای رسیده ، و مقر خود را از واتیکان به آوینیون Avignon در جنوب فرانسه انتقال داد .

۴ - جاسون شیخ بنی اسرائیل بود که از آنتیوخوس پادشاه سیصد و شصت قنطار نقره گرفت و اجازه داد که در اجرای مراسم دین بدعت های شرك آمیز گذاشته شود در تورات (سفر المکابین) از او سخن رفته است. دانتی رفتار آنتیوخوس را نسبت به جاسون با رفتار فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه تشبیه میکند که او نیز این پاپ را با پول خرید و او آدارش کرد که مقر خود را بخاک فرانسه منتقل کند و نفوذ خویش را در راه تأمین مقاصد سیاسی فیلیپ لوبل بکاربرد. بعد از مرگ پاپ بونیفاتسیوی هشتم و پیش از روی کار آمدن پاپ کلمنتوی پنجم ، پاپ دیگری بنام بندتوی یازدهم Benedetto (بندیکتوس) انتخاب شد که یکسال بیش (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) درین سمت نماند و مرد ، و چون پاپ درستکاری بود در اینجا بدوزخ آورده نشده است . در فاصلهٔ مرگ پاپ نیکلای سوم و سفر دانتی بدوزخ نیز چهار پاپ روی کار آمدند که هیچکدام دوزخی نشدند ، بدین جهت پاپ نیکلو همچنان در انتظار پاپ بونیفاتسیو باقی مانده است .

دوزخ

داد ، آن کس که بر فرانسه حکم میراند با این جاسون نو چنین خواهد کرد . »

شاید پاسخ تندی که در آن دم بدو دادم ، سخت بی پروایانه بود که : « شگفتا ! مگر خداوند ما پیش از آنکه کلید های قدرت خود را بدست پطرس مقدس سپارد از او چه گنجینه ای توقع کرد ؟ بجز آنکه گفت : بدنبال من بیا^۱ .

و پطرس ، و دیگر حواریون ، هنگامیکه « متی » بحسب قرعه بجانشینی آن کس برگزیده شد که روحی خطا پیشه بدست مرکش سپرده بود ، از وی سیم و زری نستاندند^۲ .

۱ پس تن بقضا ده، زیرا بجااست که بادافرهی چنین بینی ؛ آن سکه نا مشروع بدست آمده را نیز که چنین گستاخانه با « کارلو » بستیزت

۱- نقل از انجیل متی (باب چهارم) : «ومسیح بدیشان گفت: ازپی من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم».

۲ - بعد از آنکه یهودا باخیانت خود عیسی را بدشمنان سپرد، و خود نیز بدین گناه بصورتی فجیع جان سپرد، حواریون برای تعیین جانشین وی قرعه افکندند و متیاس انتخاب شد ، (انجیل - کتاب اعمال رسولان - باب اول) : «... و در آن ایام پطرس درمیان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب بصد و بیست بود برخاسته و گفت : ای برادران میبایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانکه عیسی را گرفتند ... الحال می باید از آن مردمانیکه همراهان ما بودند در تمام آن مدتیکه عیسی خداوند با ما آمد و رفت میکرد از زمان تعمید یحیی تاروزیکه از نزد ما بالا برده شد یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود - آنگاه دونفر یعنی یوسف مسمی ببرسیا که بیوستس ملقب بود و متیاس را بریا داشتند و دعا کرده گفتند توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدامیک از ایندو را برگزیده ای تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده بمکان خود بیوست. پس قرعه بنام ایشان افکندند و قرعه بنام متیاس بر آمد و او با یازده رسول محسوب گشت.»

روح گناهکار ، اشاره بیهودا است که در بدترین منطقه طبقه آخر جهنم جای دارد (سرود سی و دوم دوزخ) .

سرود نوزدهم

وا داشت برای خویش نگاهدار^۱ .
وا گرا احترام آن کلیدهای حاکی^۲ که تو در زندگانی روی زمین^۳
نگهدارشان بودی مرا مانع نیآمد ،
سخنان سخت تر از ینت میگفتم ، زیرا تنک نظری شماست که
جهانی را اسیر رنج میکند ، نکوکاران را از نکوئی مانع میشود و بدان را
ببندی میخواند .
بحقیقت ، ای کشیش، این شما بودید که بنظر «انجیلی» آمدید^۴ ،
در آنوقت که وی آن روسپی آب نشین را دید که ناموس خویش را
پادشاهان عرضه میداشت^۵ ،
همان زنی را که با هفت سربراز و تا آن زمان که شوهرش خواهان

۱ - Carlo تلفظ ایتالیائی شارل Charles ، اشاره به شارل دانژو d'Anjou پسر لوئی هشتم پادشاه فرانسه ، که سلطنت سیسیل را داشت، و روابطش با پاپ اوربینوی چهارم و کلمنتوی چهارم حسنه بود ولی پاپ نیکلای سوم با او از درنا سازگاری در آمد و این اختلاف بکشمکشها و خونریزیهای بسیار منجر شد. منظور داتنه از سکه نامشروع بدست آمده این است که وی از راه تصرف نامشروع در اموال و اوقاف کلیسا تحصیل پول کرده تا آنرا در راه دسته بندی علیه شارل دانژو بکاربرد .

۲ - اشاره بمقام پاپ که کلید دار بهشت در روی زمین است .

۳ - در اصل Vita lieta : زندگانی خندان .

۴ - il Vangelista یوحنا ی انجیلی یا یوحنا ی رسول ، از حواریون مسیح ، که یکی ز انجیل اربعه از اوست . وی علاوه بر انجیل یوحنا ، کتاب معروف دیگری بنام مکاشفه یوحنا ی رسول Apocalypse دارد که آخرین قسمت انجیل بشمار میرود و شامل مکاشفات خوفناک وی و پیشگوئیهای است که درباره آخرالزمان کرده است .

۵ - نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفدهم) : «...ویکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله را داشتند آمد و بمن خطاب کرده گفت : بیاتاقضای آن فاحشه بزرگ را که بر آب های بسیار نشسته است بتو نشان دهم ، که پادشاهان جهان با او زنا کردند بقیه در صفحه بعد

پارسائی او بود، از هر ده شاخ خویش نیرو گرفت^۱.
 شما از زر و سیم برای خود خدائی ساختید، و چه فرق است میان
 شما و بت پرست، بجز آنکه وی يك بت میپرستد و شما صد بت را؟
 ای کستانتینو^۲، نه تشریف تو بدین مطهر، بلکه این جهیزیه ایکه
 نخستین پاپ توانگر از تو ستاند، زاینده چه تباهی ها شد!
 و چون با او چنین میگفتم، وی یا از روی خشم و یا از عذاب وجدانی
 که او را سخت می آزرده، با پای خود در تلاش بود.
 پندارم که آنچه گفتم راهنمایم را پسند افتاد، زیرا وی تا پایان
 گفتار من با خرسندی فراوان گوش بسخنان پر حقیقتم فرا داد،
 و چون کلامم پایان رسید، مرا در دو بازوی خویش گرفت و
 بر سینه خویش فشرد و از راهی که فرود آمده بود بالا رفت.

بقیه از صفحه قبل

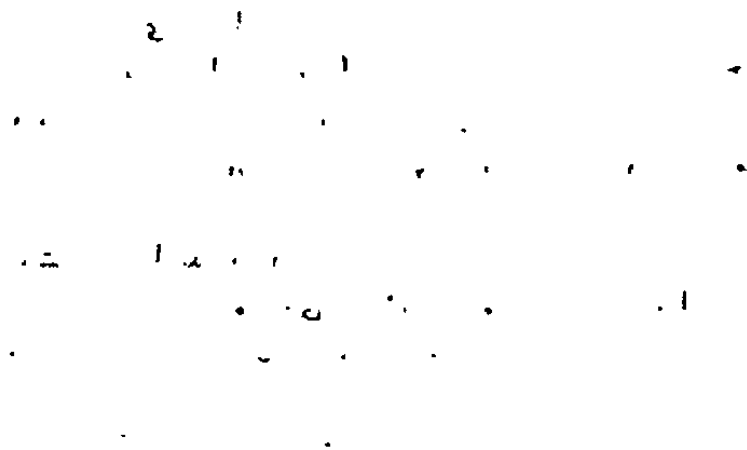
وساکنان زمین از خمر زنای اومست شدند، پس مرا در روح به بیابان برد وزنی را
 دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت و آن
 زن به ارغوانی و قرمز ملبس بود و بطلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله زرین بدست خود
 پراز خبائث و نجاسات زنائی خود داشت و بپیشانی این اسم مرقوم بود: سروبا بل عظیم
 و مادر فواحش و خبائث دنیا، و آن زنی را دیدم مست از خون مقدسین و از خون شهدا ...
 و فرشته مرا گفت زنیکه دیدی آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت میکند. -
 اشاره یوحنا ی رسول در اینجا بشهر روم است که پایتخت امپراتوری روم بود، اما
 داتته این مکاشفه معروف را تعمداً با روم پاپها تطبیق داده و آنرا وصف پاپ و حکومت
 او شمرده است.

۱ - شوهر او: پاپ. شاخهای ده گانه: الواح عشره (قوانین ده گانه موسی).
 ۲ - Costantin(o)، کستانتینوس کبیر (قسطنطین) امپراتور روم (۲۷۴-۳۳۷)
 که آئین مسیح را مذهب رسمی امپراتوری روم اعلام کرد و پایتخت خود را شهر بیزانس
 قرارداد که بنام او قسطنطنیه نامیده شد، روایتی تاریخی حاکی ازین بود که کستانتینوس
 مرکز امپراتوری خود را به نیمه شرقی امپراتوری روم انتقال داده بود تا نیمه غربی
 آنرا تیمول پاپ معاصر خود سیلوستر و جانشینان او کرده باشد. بدین ترتیب وی اولین
 کسی بود که پاپها را که تا آن زمان از مال و منال دنیا بکلی بی بهره بودند و فقط شخصیت
 و عنوان روحانی داشتند صاحب ضیاع و عقار کرد. تحقیقات تاریخی ثابت کرده که چنین
 بخششی واقعیت ندارد، اما نظر داتته کاملاً صحیح است که مال و منال دنیائی دستگاه
 روحانیت را فاسد کرده است.

سرود نوزدهم

و آنجا نیز از فشردن من در آغوش خویش بازنایستاد تا آن دم که
بر بالای آن پل مقوسم رسانید که راه عبور از دیواره چهارمین بدیواره
پنجمین است .

در آنجا یار مطبوع خود را بآرامی بر روی تخته سنگی سخت و
پر پست و بلند نهاد که حتی بزهای کوهی دشوار از آن گذر میتوانند کرد:
و در آن مکان ، دره‌ای تازه در برابر من هویدا شد .



سرود هشتم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران گروه چهارم : فیب گویان

از بالای پل بولجیای چهارم، ویرزیل ودانته بدرون کودالزیرپای خود مینگرند و در آن کسانی را می بینند که سرشان بدور گردن چرخیده و رو پشت قرار گرفته است ، چنانکه درحین راه رفتن ناگزیرند پشت سرخویش بنگرند . اینان که بدینصورت تغییر شکل داده اند مدعیان غیبگوئی و پیش بینی هستند ، که بجرم آنکه خواسته اند قوانین کلی جهان را باشناسائی آینده پنهان برهم زده و تغییر شکل داده باشند ، خود در دوزخ تغییر شکل داده و روی بگذشته کرده اند ، و چون خواسته اند پیش از خدمت جاز پیش روی خود را ببینند در اینجا حتی از دیدن پیش پای خویش محروم شده اند و باید پشت سر خود بنگرند. دیدگان ایشان نیز دائماً از اشک پوشیده است ، زیرا خواسته اند باین دیدگان آنچه را که راز خداوند است ببینند .

سرود بیستم

اکنون باید داستان‌عذابی تازه را به نظم آرم و آنرا زمینه بیستمین سرود این کتاب نخستین^۱ قرار دهم که وقف دوزخیان^۲ شده است .
بادقت به ته کودالی که در برابرم هویدا شده بود و با اشک‌های پریشانی
سیراب میشد نگرستم ،

و در آن درهٔ مدور کسانی را دیدم که خاموش و گریان بجانب
ما می‌آمدند و راه رفتنشان راه رفتن آنان بود که روی زمین تسبیح خوانان
در حرکت باشند^۳ .

چون نگاهم بسوی ایشان فروتر آمد ، این نکتهٔ شکفت را
دریافتم که تن هر يك از آنان ، از زنج تا بی‌الای سینه بگرد خود
تابیده بود ،

چنانکه جملگی چهره در جانب سرین داشتند ، و ناگزیر می‌بایست
باز پس راه روند ، زیرا روبروی خویش را نمیتوانستند دید .
شاید پیش ازین کسانی بر اثر فلج بچنین حالی گرفتار آمده باشند ،

۱ - la prima canzon(e) - این نامی است که داتته بر روی سه قسمت
مجزای کمدی الهی خود : دوزخ ، برزخ ، بهشت نهاده ، یعنی هر کدام از آنها را يك
Canzone (سرود بزرگ) نامیده است . در دو جای دیگر (مطلع کتاب ، و سرود
سی و سوم بهشت) وی کلمهٔ Cantica (آواز و سرود مذهبی) را بدین منظور بکار برده
است .

۲ - در اصل : Sommersi (غرق شدگان) ، اشاره به مغروقین دریای
ظلمت ورنج .

۳ - اشاره به دسته های روحانی که برای خواندن سرود های مذهبی کاتولیک
بصورت صفی دوازده حرکت میکنند و بسیار آهسته راه میروند .

دوزخ

اما من خود این چنین کسان را ندیده‌ام ، وهم نپندارم که بتوانشان دید .
ای خواننده ، خدایت عنایت کناد تا بتوانی از خوانده خویش ثمر
برگیری ! واکنون خود بیندیش که چگونه میتوانستم چهره را به اشک
دیده نیالایم ،

آنوقت که از نزدیک این همرویان خودمان^۱ را چنان بدورخویش
تابیده یافتم که اشکهای آنان را دیدم که از تهیگاهشان جاری بود و
سرینشان را مشروب میکرد .

یکی از تخته سنگهای صخره استوار تکیه کرده بودم و بیگمان
سخت میگریستم ، زیرا راهنمایم را شنیدم که بمن گفت : « مگر تو نیز
از جمله این مخبطانی ؟

در اینجا ترحم وقتی زنده است که کاملاً مرده باشد^۲ ، زیرا تبه‌کارتر از
آن کس کیست که چون خدا قضاوت خود را کرده باشد ، با گناهکار
از در همدردی در آید ؟

سربردار ، و آن کس را ببین که در برابر نظر مردم شهر « تبه »
زمین در پیش پایش دهان گشود ، چنانکه تبیان فریاد بر آوردند :
- انفیاراتو ، کجا می‌افتی ؟ چرا دست از جنگ بر میداری ؟

۱ - یعنی : این کسانیرا که شکلی نظیر شکل انسانی ما دارند .

۲ - Qui viva la pietà, quand è ben morta یکی از معروفترین شعر

های کمدی الهی ، که مفهوم آن اینست که : ترحم واقعی درجه‌بند نداشتن ترحم است ،
زیرا رحم به گناهکاران که موردخشم خداوند قرار گرفته‌اند خودظلم به نکوئی و نکوکاران
است . ویرژیل درینجا تندتر از موارد دیگر بادانته سخن میگوید ، و مفسرین کمدی
الهی این را مربوط بدان دانسته‌اند که چون وی مظهر عقل و منطق بشری است ، با
این دسته از دوزخیان ، یعنی غیبگویان و آنان که از راهی جز منطق و استدلال بسراغ
درک آینده رفته‌اند ، دشمنی خاص دارد .

سرود بیستم

ووی از غلطیدن در آن ورطه باز نایستاد تا سر انجام به مینوس رسید که گناهکاران را از او گریزی نیست^۱.

بنگر که وی چسان شانه‌ها را سینۀ خویش کرده است^۲، و این از آن است که میخواست فزون از اندازه فرا روی خود بنگرد، لاجرم اکنون باز پس مینکرد و باز پس نیز براه خویش میرود.

«تیرزیا» را ببین که مردی بودوزنی شد، و همه اعضای تنش بشکلی دیگر در آمد^۳،

و آنگاه ناگزیر شد که از نوتر که‌ای بدو هاردر هم پیچیده زند تا بال و پر مردانه خویش را باز ستاند.

و این کس که مماس با شکم او روان است، «آرونتا»^۴ است که

۱ - Anfiraáo (به یونانی امفیرائوس Amphiraus)، یکی از هفت پادشاهی که به شهر تب حمله بردند تا پادشاه آنجا را از سلطنت خلع کنند و برادرش را بجایش بنشانند. در افسانۀ خدایان یونان آمده که امفیرائوس قبلاً از زبان غیبگوئی شنیده بود که وی در این جنگ خواهد مرد و لاجرم کوشید تا خود را در کنار حصار شهر پنهان کند، ولی درست در موقعیکه میخواست پنهان شود زمین بفرمان خدای خدایان بازلزله‌ای دهان باز کرد و او را در کام خود کشید، و درین هنگام بود که مردم تب فریاد زدند: «آمفیرائوس، کجا می‌افتی؟ کجا می‌روی؟»

۲ - یعنی: آنجائی که قاعدتاً باید محل سینۀ او باشد اکنون محل پشت و شانه‌های او است.

۳ - Tiresia (به یونانی تیرزیاس Tiresias) غیبگو و جادوگر شهر تب در دورۀ جنگ‌های ترویا. چنانکه او ویدیوس شاعر بزرگ لاتین حکایت میکند (استحالات، کتاب سوم) یک روز وی دوما را که بایکدیگر هم‌خوابه شده بودند با تر که ای از هم جدا کرد و بجرم این کار بدل به زنی شد و محکوم بدان شد که هفت سال تمام بدین حال بماند تا پس از آن مدت، ضربتی دیگر به دوما هم‌بستر بزند و شکل اولیۀ خویش را بازگیرد و بقول دانته صاحب بال و پر مردانه خود شود، یعنی باز ریش بر صورتش برآید.

۴ - Aronta (بلا تینی ارونس Arons)، غیبگوی اتروسکه که در غاری در کوهستان لونی مسکن داشت و جنگ بین سزار و پمپه را پیشگوئی کرده و در لفافه از پیروزی سزار خبر داده بود (لوکانوس، کتاب فارسالیا، سرود اول).

دوزخ

در کوهستان « لونی » دروجین گاه « کاراری » که خود در پائین دست خانه دارد^۱ ، در درون مغاره‌ای میان مرمرهای سپید میزیست که در آنجا هیچ چیز او را از دیدار دریا و ستاره‌کان مانع نمیشد .

و این زن که با کیسوان بر افشاندن خویش دوستانش را که تو بچشم نمیتوانی دید^۲ فرو پوشیده و موهای تنش جمله در آن جانب دیگر روئیده است ، « مانتو »^۳ است که سرزمینهای بسیار را در نور دید و عاقبت رخت بدانجا افکند که زادگاه من شد . ازین رو مایلیم که لختی گوش بسختم فرا داری :

چون پدر او از جهان زندگان بیرون رفت و شهر « باکو »^۴ باسارت درآمد ، این زن دیر زمانی آواره شهرها و دیارها شد . در قسمت علیای ایتالیای زیبا ، در پای کوهستانی که حد نهائی سرزمین آلمان است^۵ ، دریاچه‌ای است در کنار « تیرالی » که « بنا کو »

۱ - Luni لونی ، نام قدیمی کوهستان « اپوا » Apua که شهر کهنسال لونی ، یادگار دوران حکومت اتروسک‌ها در ایتالیا ، در دامنه آن ساخته شده بود و بدان Lunigiane می‌گفتند . Carrarese ، « کاراری » ، یعنی اهل کارارا Carrara ، دره خرمی در پای کوهستان لونی ، که مرمر سفید آن شهرت جهانی دارد و مرمر « کارارا » خوانده میشود .

۲ - یعنی : سینه و پستان او در آن جانب دیگر بدن اوست که ازین طرف پیدا نیست ،

۳ - Manto ، دختر تیرزیاس (به شرح ۳ صفحه قبل رجوع شود) ، که پس از مرگ پدر شهرت را ترک گفت و بایتالیا رفت و « مانتوا » را در آنجا بنیاد نهاد . داستان وی بتفصیل در متن این سرود آمده است .

۴ - la città di Baco ، شهر باکوس (Bacchus) ، خدای شراب و میخوارگی در میتولوژی یونان) ، اشاره به شهر « تب » که تحت حمایت معنوی « باکوس » بود .

۵ « باسارت افتاد » یعنی فرمانروای مطلق العنان این شهر (کرثونتوس Creontos) آزادی مردمان آنرا از دستشان گرفت .
La Magna ، آلمان .

نام دارد^۱.

پندارم که هزار چشمه ، وهم فزون از آن ، در میان « گاردا » و « وال کامونیکا » کوهستان « آپنینو » را با آبهای که بدین دریاچه فرو میریزد ، سیراب میکنند^۲.

در میان این دریاچه جایی است که اسقف « ترنتی » ، واسقف « برشیا » واسقف « ورونی » ، در صورت طی چنین راهی ، در کنار یکدیگر نماز جماعت اقامه میتوانند کرد^۳.

در محلی از آن که کرانه دریاچه از هر جای دیگرش فرو تراست ، شهر مستحکم و زیبای « پسکیرا » سر بر افراشته است تا مهاجمین « برشیائی » و « بر کامائی » را بر جای خویش نشانند^۴.

و باید تمام آبی که « بنا کوه » توانائی جای دادن آنرا در میان دو

۱ - Tiralli نام قلعه‌ای در کنار رود آدیجه علیا ، که اسم ناحیه معروف « تیرویل » (Tyrol) از آن آمده است . - Benaco ، « بنا کوس » ، نام قدیمی دریاچه « گاردا » Garda در شمال ایتالیا .

۲ - Val Camonica دره بزرگ و خرمی در ناحیه معروف « لمباردیا » در شمال ایتالیا . - Apennino ، رشته کوههای « پنین » که غیر از رشته معروف آپنین است ، و میان دریاچه گاردا و واله کامونیکا قرار دارد.

۳ - Trenta ترنتا ، شهر معروف ایالت ونیز ایتالیا - Brescia (برشیا) ، شهر و مرکز صنعتی ایتالیا در ایالت لمباردیا - Verona (ورونا) شهر معروف و باستانی ایتالیا در کنار رود آدیجه - هر یک ازین سه شهر مرکز اسقف نشین مهمی بود که ناحیه وسیعی را شامل میشد ، و معنی این شعر اینست که : در وسط این دریاچه محلی است که نقطه اتصال این سه اسقف نشین بشمار میرود ، چنانکه اسقف های این هر سه ناحیه میتوانند در آن نقطه جمع شوند و در کنار هم اقامه نماز جماعت کنند ، بی آنکه از قلمرو روحانی خود خارج شده باشند. ظاهراً منظور دانته ازین محل ، جزیره فراتی Frati (ایزولادئی فراتی) است که امروزه لکی Lecchi نام دارد .

۴ - Peschiera (پسکیرا) ، شهر نظامی شمال ایتالیا ، در منتهای جنوب شرقی دریاچه گاردا . - Bergamaschi ، مردم شور برماکا در ناحیه لمباردیا ، ایتالیای شمالی .

دوزخ

کرانه خود ندارد ، درین جا روان شود تا در دست پائین رودخانه ای را در میان چمنزارهای سر سبز پدید آرد .

از آن دم که این رودخانه شتابان ، براه می افتد ، دیگر نام آن « بنا کو » نیست ، « منچیو » است ، تا آن زمان که به « کوورنو » رسد و برود « پو » فرو ریزد^۱ .

هنوز این رود راهی دراز نرفته است که پا بجلگه ای پست میگذارد و در آنجا بر اطراف پراکنده میشود و مردابی را تشکیل میدهد که گاه در تابستانها بسی نا سالم است .

دوشیزه وحشی خوی^۲ ، در عبور از آنجا زمین را در میان این مرداب دید که بایر بود و در آن خانه کسی نداشت .

برای گریز از آدمیان ، با خدمتکاران خود در آنجا رخت اقامت افکند و بکار خویش پرداخت ، و در آن زیست و عاقبت نیز تن بی جان خود را در همانجا گذاشت

از آن پس مردمی که در اطراف پراکنده بودند درین مکان که مرداب ازهر سویش در میان گرفته بود و از خطر تهاجم مصونش میداشت ، گرد آمدند .

بر روی استخوانهای این زن شهری پی افکندند و آنجا را بنام آنکس که نخستین بار این مکان را بر گزیده بود « مانتوا » نامیدند و

۱ - Coverno ، کوورنو ، نام قدیمی شهر کوچکی که امروزه Governolo خوانده میشود ، و در ساحل راست رود مین چیو Mincio در لمباردیا واقع است (که در اینجا Mencio آورده شده) - Po یو معروفترین رودخانه ایتالیا ، که در جلگه یو در شمال این کشور جاری است - نام اولیه رود : Benaco

۲ - اشاره به مانتو .

سرود بیستم

برای این نامگذاری دست به تفأل و تطیری نزدند.^۱
پیش از آنکه «کازالودی» دیوانگی کند و فریب «پینامونته» را بخورد،
شماره ساکنان این شهر بسیار فزونتر بود.^۲
لاجرم، هشیارت میکنم که اگر وقتی برای زادگاه من اصلی و
مبدائی بجز این شنوی، سخن دروغ فریبت ندهد.
و من گفتم: «استاد، گفته‌های تو مرا چنان حجتند و من چندان
بدانها ایمان دارم که هرچه جز این گفته شود مرا در حکم ذغالی خاموش
خواهد بود»^۳؛

اما بگویی که آیا در جمع این کسان که بسوی ما می‌آیند کسی
را می‌بینی که شایسته توجه باشد؟ زیرا خیال من پیوسته روی بدین
نکته دارد.

پس وی بمن گفت: «آن کس که ریشی از گونه‌ها تا شانه‌های
کندمگون آویخته دارد، در آن زمان که یونان زمین چنان از مردمان تهی شد
که جز تنی چند در کهواره‌ها برجای نماندند، غیبگوئی پیشه

۱ - رسم کهنی که طبق آن میبایست مراسم نام‌گذاری يك شهر یا محل با
اجرای تشریفات خاص مذهبی توأم باشد.

۲ - Casalodi کنت آلبرتودا کازالودی، حاکم شهر مانتو و رئیس کونفل
های این منطقه بود. پینامونته بونا کورسی Pinamonte یکی از مشاورین او بود که
ریاست گیبلین‌های این منطقه را داشت، و مغرضانه بوی توصیه کرد که اشراف را از شهر
بیرون کند تا خود را با طبقات دوم و سوم نزدیک کرده باشد، ووی همین کار را کرد، و
در نتیجه پینه‌مونه خود با کمک طبقات پائین و بی‌نگرانی از نجبا که طرفداران کازالودی
بودند، شهر را بتصرف در آورد (۲۶۲) و تا سال ۱۲۱۹ بر آنجا حکومت کرد

۳ - یعنی هیچ اثری در من ندارد - این تعبیر از يك اصطلاح متعارف ایتالیائی
گرفته شده.

دوزخ

داشت ، و همزبان با « کالکانتا » نظر داد که نخستین بار در «آولیده» لنگر بردارند^۱.

نامش «اورپیلو» بود ، و ماجرای او بهمین سان در فصلی از تراژدی والای من سروده شده^۲ ؛ تو آنرا سر اپا خوانده ای بر این نکته نیک آگاهی .

و آن دیگری که تهیگاهی چنین لاغر دارد ، «میکله اسکوتو» است که با حیلہ گریهای سحر و جادو نیک آشنا بود^۳.

۱ - یونانیان عادت داشتند که پیش از هر سفر ، مخصوصاً سفرهای جنگی ، باغیگوئی مشورت کنند تاوی ساعتی سعد برای سفر تعیین کند و اصولاً خبر دهد که این سفر ساعت دارد یا خیر . بنا به افسانه های یونانی ، در آن هنگام که مردم یونان برای جنگیدن بامردم ترویا وطن را ترك گفتند و براه افتادند (چنانکه دریونان زمین جز در درون گهواره ها کسی باقی نمانده) دو غیبگوی معروف یونسان بنام اورپیلوس Eurypilos (بایتالیائی اورپیلو Euripilo) و کالکاس Chalcas (بایتالیائی کالکانتا Calcanta) بنا بتقاضای اگاممنون Agamemnon سردار یونانی که قوایش در بندر اولیس Aulis (بایتالیائی Aulide) بر اثر عدم وزش باد مساعدی که میبایست کشتیها را بحر کت آرد مجبور بتوقف طولانی شده بود ، ازخدایان کمک خواستند و تفأل زدند ، واعلام داشتند که برای آنکه باد مساعد بوزد باید يك دختر زیبای یونانی بدرگاه خدایان قربانی شود . ویرژیل خود در اثثیت این داستان را بانذکی تفاوت نقل کرده است .

۲ - l'altamia tragedia : این لقبی است که ویرژیل خود در سرود دوم انثیس بدین اثر خویش داده ، ودانته آنرا بانظر موافق نقل کرده است . خود دانته میگوید که عنوان تراژدی را فقط بر اثر حماسی چون انثیس اطلاق میتوان کرد ، بهمین جهت است که خود نام اثر خویش را کمدی نهاده است (رجوع شود به مقدمه این کتاب).

۳ - Michele Scotto - میچل اسکات Michel Scott ، پزشك اخترشناس اسکاتلندی که در نیمه قرن سیزدهم مسیحی در دربار امپراطور آلمان فردرک دوم خدمت میکرد و چندین کتاب ارسطو را از عربی بزبان لاتینی ترجمه کرده بود . وی شخصاً نیز تألیفات متعدد در باره ماوراءالطبیعه و علم جفر دارد .

سرود لیجتم

«گوید و بوناتی» را بین^۱، و «آسدنته» را^۲ که اکنون درینا گوی
چرم و نخ خویش است، و درینا که بس دیر بیاد توبه افتاده است.
و این زنان بلاکش را بنگر که سوزن و دوک و چرخ خیاطی را
هشتمند و بغیبگوئی پرداختند، تا با علف ها و نقش و نگارها عزائم
بسازند.

اما اکنون براه خود رویم، زیرا «قایل» و پشتۀ خارش سرحد
دو نیمکره رسیده و در پائین «سیبیلیا» همتر از دریا شده اند^۳.

۱ - Guido Bonatti، اختر شناس ایتالیائی اهل فورلی Forli در قرن
سیزدهم مسیحی، که در دربار گوید و دامونته فلترو خدمت میکرد (به سرود ۲۷ دوزخ
مراجعه شود) وساعات سعدونحس را برای شروع سفرهای جنگی او بوی اطلاع میداد.
وی کتاب هیئت معروفی بزبان لاتینی بنام *Decem tractatus astronomiae* دارد که
از آثار علمی برجستۀ قرون وسطی بشمار میرود.

۲ - Asdente آسدنته، کفاشی از اهالی پارما parma بود که هوس طالع بینی و
غیبگوئی کرد و دست از کسب و کار خود برداشت. وی در نیمۀ دوم قرن سیزدهم مسیحی
میزیست.

۳ - قایل Caino و پشتۀ خار او: اشاره به ماه - عقیدۀ مردم قرون وسطی
که هنوز هم در بسیاری از نقاط اروپا، بخصوص اروپای جنوبی، باقی مانده است این
بود که لکه های ماه صورت قایل پسر برادرکش آدم ابولبشر است که بکیفر این تبهکاری
خود الی الابد پشتۀ خاری بردوش دارد.

سویلا Sevilla (بایتالیائی سیبیلیا و به عربی اشبیلیه) شهر معروف اسپانیا است
که ظاهراً از نظر دانته مفهوم تمام اسپانیا را دارد و در قرون وسطی سرحد غربی دنیا محسوب
میشد (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ)، زیرا طبق نقشه ای که در آن هنگام مورد قبول
عامه بود دانته نیز آنرا اساس کمندی الهی خود قرار داده، شهر بیت المقدس (اورشلیم)
مرکز دنیا و رود گنک در هندوستان حد شرقی آن و سویلا در اسپانیا حد غربی آن بود؛
بنابراین گفته ویرژیل که قایل و پشتۀ بار او در پائین دست سویلا به دریا رسیده اند
چنین معنی میدهد که درین ساعت ماه در افق غربی در حال فرورفتن است، و چون قبلا
تصریح شده که شب پیش ماه صورت بدر داشته بنابراین این موقع باید ساعت شش بامداد
شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ باشد.

دوزخ

در صورتیکه شب دوشین ماه صورت بدر تمام داشت ؛ تو باید این نکته را نیک بیاد داشته باشی ، زیرا در آن جنگل تیره چندین بار نور این ماه بیاریت شتافت . «
با من چنین میگفت ، و همچنان براه خویش میرفتیم .

دوبست و کیم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست و مختلسين

درين « بوليجا » ارواح كسانى بسر ميبرند كه در زندگانى خود از هيچ نادرستى در معامله رو كردان نبوده اند تا سودى بيشتري اندوزند. سوداگران نادرست و رشوه خواران و مختلسين و امثال آنها در اين گودال جاى دارند. اين سود جويان كه در زندگى چيزى جز نفع خويش نجسته و هميشه از هر راه مشروع يا نامشروع در پى مال جوئى بوده اند ، در اينجا در دزون قطرانى كداخته و چسبنده كه نماينده علاقه شديد و سماجت آميز ايشان بپول و منفعت است غوطه ورنند ، و هر زمان كه براى هوا خوردن سراز آن بيرون ميكنند چنگكهاى تيز شيطانهاى تيكه مأمور عذاب ايشانند بر تنشان فرو ميرود . اين چنگكها علامت آنند كه انگشتان ايشان در زندگى هميشه براى چنگ انداختن بروى پول و گرفتن رشوه و اختلاس مال آماده بوده است .

سرود بیست و نهم

بدین سان از پلای پلای گذشتیم و از چیزهائی دگر سخن گفتیم
که کمدی مرا سرسروودنشان نیست، و چون بنیمه پل رسیدیم
بر جای ایستادیم تا کودال دیگری از «ماله بولجه» را ببینیم و
ناظر اشکهای بیحاصل تازه‌ای باشیم؛ و این کودال را معجزه آسا
تاریک یافتیم.

همچنانکه در زرادخانه^۱ ونیزیان در سراسر زمستان قطرانی
چسبناک در جوشش است تا بکار قیراندودن کشتیهائی رود که نیازمند
تعمیرند؛

و چون امکان بحرییمائی نمی‌رود، بجای خروج از بندر، یکی
از دریانوردان کشتی خویش را مرمت می‌کند و دیگری درزهای آن کشتی
دگرا که سفرهای بسیار کرده است می‌بندد،

ویکی بجلو کشتی چکش می‌زند و دیگری بعقب آن، و آن دیگری
پارو می‌سازد، و آن یکی دیگر طنابها را بهم تاب می‌دهد، و یکی بادبان
دکل مقدم را وصله می‌کند، و یکی بادبان دکل عقبی را؛

بهمین سان، نه با گرمی آتش، بلکه با قدرت نمائی الهی، در ته

۱ - «arzana»، زرادخانه در زبان محلی ونیزی (در اصل ایتالیائی arsenale) -

در اینجا طبعاً معنی غیرنظامی این کلمه مراد است.

سرود بیست و یکم

این گودال قطرانی غلیظ میجوشید که دیواره‌ها را از هر سو چسبناک
میکرد .

من این مایع جوشان را میدیدم ، اما در آن مراقب چیزی بجز
جبابهائی که بر اثر غلیان بالا میآمدند و آماس میکردند و آنگاه میترکیدند
و فرومیافتادند ، نبودم .

چون خیره خیره بیاین مینگریستم ، راهنمای من از آنجائی که
ایستاده بودم بسوی خویشم کشاند و گفت : - هشدار ! هشدار !
و آنگاه من چون مردی که نگران دیدار آن چیزی است که باید
از آن بگریزد و ترس ناگهانی قدرت حرکتش را سلب میکند ،
و با این همه به خاطر نگاه کردن عزیزمتمش را بتأخیر نمیافکند ،
پشت سر خویش بر گشتم و شیطانی سیاه را دیدم که دوان دوان بسوی
پل بالا میآمد .

چه بد هیبت بود ، و در آن هنگام که گشوده بال و سبکپا پیش
میآمد چه اندازه ترشو و سنگدلش یافتم !

برشانه نوك تیز و برآمده اش گناهکاری را دیدیم که روی دو جانب
تهیگاه خود نشسته بود و شیطان پی های دوپایش را سخت درهم میفشرد .
چون ببالای پل رسید ، گفت : «ای بدچنگالان^۱ ، یکی از قدیمی های

۱- Malebranche ترکیب دیگری که دانه ازدو کلمه Mala (بد) و Branca

(چنگال در زبان قدیم ایتالیائی) ساخته است (رجوع شود به سرود ۱۸ دوزخ) و میتوان
آنرا «بد چنگال» معنی کرد . این کلمه لقب شیطانهای پاسدار این قسمت از طبقه
هشتم دوزخ است .

دوزخ

سنتاتسیتا را آورده‌ام^۱! او را در گودال جای دهید تا من دوباره بدان شهری^۲ که ازین کسان فراوان دارد باز گردم: در این شهر همه، بجز بونتورو، مشغول سوداگری هستند^۳، و با پول از «نه» «بلی» میسازند^۴.

ویرا بیائین پرتاب کرد و خود شتابان از راه صخره سخت باز گشت، چنانکه هر گز سگک پاسبانی با چنین شتاب دزدی را دنبال نکرده است. و آن دورخی غوطه‌ای خورد و بسطح قطران باز آمد؛ اما شیاطینی که در زیر پل بودند بدو فریاد زدند: «اینجا دیگر یاری جستن از سنتوولتو سودت نمیتواند کرد»^۵.

۱- Santa Zita «سنتاتسیتا» قدیسه معروفی است که حامی معنوی شهر لوکا Luccai در ایتالیا است. - «قدیمی‌ها» anziani عنوان يك هیئت ده نفری از زیرمردان بود که درحقیقت مقام سناتورها را داشتند و باتفاق نماینده پاپ و فرمانده سپاه، امورشهر را اداره میکردند. بنابراین جمله «یکی از قدیمی‌های سنتاتسیتا» این معنی را میدهد که: «روح یکی از سناتورهای ده گانه شهر لوکا را بدینجا آورده‌ام» چون طبق تحقیقات مفسرین داتته در روز آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ یکی از این سناتورها بنام «مارتینوبونایو» مرده بود، اینطور تعبیر شده که اشاره داتته بدین شخص است؛ ولی بیشتر احتمال میرود که وی شخص معینی را در نظر نداشته است.

۲- شهر لوکا

۳- Bonturo، «بونتوروداتی» سیاستمدار «لوکا»ئی که از معامله گران بی-انصاف شهر بود، و طبعاً این اشاره داتته بدو صورت استهزا آمیز دارد.

۴- Del no per il denar vi si fa ita، یکی از اشعار معروف کمدی الهی؛ «ita» کلمه لاتینی بمعنای «بلی» است و مفهوم این جمله اینست که در این شهر بازشوه هر «نه» را «آری» میتوان کرد.

۵- Santo Volto مجسمه معروفی بود که از تصویر عیسی با چوب تراشیده بودند و در کلیسای بزرگ شهر «لوکا» نگاهداری میشد. این مجسمه در ایتالیای قرون وسطی بسیار مقدس بود، چنانکه نه فقط مردم لوکا از آرمایه افتخار شهر خود می‌شمرند بلکه زائرین بی‌شمار نیز در راه رم در این شهر توقف میکردند تا بزیارت آن روند. - گفته شیاطین در اینجا این معنی را میدهد که: «اینجا دیگر توسل جستن به عیسی فایده ندارد.»

سرود بیست و یکم

زیرا در اینجا شیوه شناوری با «سرکیو»^۱ فرق بسیار دارد!
پس اگر هوای آن نداری که سر و کارت با چنگالهای ما افتد، روی
در سطح قطران منماید!

سپس بیش از صد قلاب در تنش فرو بردند و بدو گفتند: «در
اینجا باید پوشیده روی پای کوبی، تا بتوانی اگر ممکن آید طعمه‌ای را
بدندان گیری»^۲.

کار ایشان چون کار طب‌باخان بود که بدست شاگردان خود گوشت
را با چنگک‌ها دردیگ فرو می‌برند تا بسطح آب باز نیاید.

استاد مهربان بمن گفت: «برای اینکه در اینجایت نبینند، خم
شو و خویشتن را در پس تخته سنگی که ترا پناهگاهی شود، پنهان کن؛

و از هیچ توهینی که نسبت بمن بینی بیم مدار، زیرا من بر جمله
این اوضاع واقفم و باری دگر دچار کشمکشی چنین بوده‌ام»^۳.

سپس بدان سوی پل رفت و چون بروی دیواره ششمین رسید، کوشید
تا خویش را قوی دل نشان دهد.

شیطانها، با خشم وحدت طوفانی سگان در حمله بدان بینوائی که
در طلب صدقه می‌ایستد،

آزیریل کوچک بیرون آمدند و قلابهای خود را بسوی او گرداندند.
اما وی بانگ برداشت: «شرارت بیجا می‌کنید!

۱- Serchio سرکیو، رودخانه کوچکی در نزدیکی شهر لوکا.

۲- accaffi - این کلمه صورت عامیانه دارد، و تقریباً مرادف با اصطلاح
«قاپ زدن» است که در فارسی بکار می‌رود.

۳- اشاره به بار گذشته‌ای که ویرزیل بجهنم رفته است (رجوع شود به صفحه
۲۵۲، شرح ۱).

دوزخ

پیش از آنکه چنگک های خود را بمن افکنید ، یکی از شما پیش
آید و سخنم را بشنود ، سپس جملگی برای قلاب افکنی بمن شورائی
کنید و رای زنید .»

همه فریاد زدند : «بددم^۱ برود!» و آنگاه یکی از ایشان پیش آمد
و سایرین بیحرکت بر جای ماندند ، آنکه بجانب او رفته بود گفت :
«از این کار چه سود؟»

و استاد من گفت : « بددم ، گمان میبری که اگر مشیت الهی و
تقدیر مساعد در کار نبود ، میتوانستم علیرغم دامگسترهای شما ، چنانکه
می بینی ، صحیح و سالم تا بدینجا رسم ؟

بگذار برویم ، زیرا خواست آسمانی چنین است که من کسی دیگر
را در این راه ناهموار راهنمون باشم .

شیطان که این بشنید چنان از گردن فرازی فرود آمد که چنگک
را در پای خود افکند و بدیگران گفت : «دست از وی بدارید» .

و راهنمای من بمن گفت : «تو که آرام آرام^۲ میان تخته سنگهای
پل نشسته ای ، اکنون دیگر آسوده خاطر بسوی من باز آی» .

چون این بشنیدم برخاستم و شتابان بسوی او رفتم؛ شیطانها را دیدم که
جمله پیش آمدند ، و من از آن بیمناک شدم که اینان پیمان شکنی کنند .
پیش از این ، سربازانی را که با اعتماد به پیمان حریف از کاپرونا

۱- Malacoda ، ترکیب دیگری که دانه ساخته و از Mala (بد) و Coda

(دم) پدید آمده است و میتوان آنرا «بددم» منعی کرد . این نام یکی از شیاطین طبقه
هشتم دوزخ است .

۲- quatto quatto ؛ اصطلاح «خودمانی» ایتالیائی .



... سپس بیش از صد قلاب در تنش فرو بردند ... (سرود بیست و یکم) صفحه ۳۵۳

سرود بیست و یکم

برون میآمدند و خویشتر را در میان دشمنان مییافتند، دیدم که اینچنین میلرزیدند^۱
 سراپای خویش را براهنمایم چسبانده بودم ، و همچنان نگران
 رفتار ایشان بودم که بس اضطراب انگیز مینمود .
 دیدم که قلابهای خود را فرود آورده بودند و هر يك از ایشان بدیگری
 میگفت : « بتهیگاهش افکنم ؟ » و جمله گوی پاسخ میدادند : « آری ،
 بکوش تا او را بچنگ بگیری ! »
 اما آن شیطانی که براهنمای من سخن گفته بود بتندی بر گشت
 و گفت : « آرام بگیر ، اسکار میلیون^۲ . آرام بگیر ! »
 و بما گفت : « از راه این پل دورتر از این نمیتوانید رفت ، زیرا
 پل ششمین درهم شکسته و در گودال فروریخته است .
 و اگر با اینوصف بخواهید که دورتر از این روید ، راه خود را
 در روی همین صخره ها باز گیرید ؛ نزدیک اینجا پل دیگری است که از آن
 میتوان گذشت^۳ .

۱ - Caprona نام قلعه نظامی مستحکمی در نزدیک شهر « پیزا » در مغرب
 ایتالیا . در سال ۱۲۸۹ نیروی نظامی ایالت توسکانا بدین قلعه حمله برد و مدافعین
 در پس از پافشاری ممتد حاضر بتسلیم شدند بشرط آنکه دشمن بدیشان امان دهد و
 جانشان در خطر نباشد . فلورانس ها و متحدینشان که نیروی توسکانیهارا تشکیل میدادند
 این شرط را پذیرفتند ، و دانته چون ظاهراً در این نیرو خدمت میکرد خود بیرون
 آمدن مدافعین را از قلعه و شتاب آنها را در دور شدن از آنجا بچشم دیده است .
 چنین پیداست که پس از خروج مدافعین ، فلورانس ها پیمان شکنی کرده و ایشان را
 بقتل رسانده اند ، و این کاری است که در تاریخ ایتالیا نظایر بسیار دارد .

۲ - Scarmiglione نام یکی از شیطانها این کلمه بایتالیائی تقریباً معنی
 « مردم آزار » یا جنجال گر و بهم زنده نظم و آرامش میدهد
 ۳ - اندکی بعد معلوم میشود که پلی که بر روی گودال ششمین این طبقه بوده
 بر اثر زلزله ای که بامرك مسیح و سفرا و طبقه اول دوزخ روی داده درهم شکسته است ...
 شیطان در اینجا نیز دست از خبث طینت خود برنمیدارد ، زیرا به ویرزید و دانته می
 گوید که در اینجا پل شکسته ، ولی پل دیگری که اندکی دورتر از آن در روی همین
 گودال ششم وجود دارد برپاست و ایشان میتوانند از آن بگذرند ، در صورتیکه آنجا
 نیز پل شکسته است ، و شیطان ایشان را باصطلاح « بدنبال نخود سیاه میفرستد » .

دوزخ

دیروز ، ساعتی پنج دیرتر از این ساعت ، هزار ودویست و شصت و شش سال از آنهنگام که این راه بریده شده بود^۱ .

هم اکنون باید چند تن از نفرات خویش بدانجانب فرستم تا مراقب آن باشند که دوزخیی سر از قطران بیرون نیاورد . همراه اینان روید و از شیطنتشان بیم مدارید^۲ .

و بدانان چنین گفت : « آلیکینو و کالکابرینا ، وتو ، کانیاتسو ، براه افتید ؛ و بارباریچا این گروه ده نفری را راهنما باشد .

لیبیکو کوودرا کینیاتسو و چیریاتوی گرازدندان ، و گرافیاکانه ، و فارفارلو ، و روبیکانت^۳ه بیمخ نیز بروند^۴ .

۱- این محاسبه شیطان ، معروفترین محاسبه « دوزخ » دانت^۵ است ، زیرا مفسرین کمدی الهی از روی آن توانسته اند روز و ساعت سفر خیالی دانت^۶ را بدقت تعیین کنند . - بنا بگفته انجیل ، عیسی در روز آدینه مقدس درسی و چهار سالگی بشهادت رسید و در آن هنگام ساعت بین شش و نه از آفتاب بر آمده بود (انجیل لوقا باب بیست و سوم) : « و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را گرفت ، و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت ، و عیسی بصدای بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم . این بگفت و جان را تسلیم نمود . » طبق این حساب ساعتی که شیطان باو بریزیل و دانت^۷ سخن میگردد ، ساعت هفت صبح روز شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ مسیحی است ، زیرا بسیاری از مفسرین انجیل عقیده دارند که عیسی درست در ظهر جمعه مقدس وفات یافته است . از طرف دیگر ، در سه انجیل دیگر : انجیل متی ، انجیل مرقس ، انجیل لوقا ، جریان مرگ عیسی طوری ذکر شده که ساعت مرگ او با سه بعد از ظهر تطبیق میکند ، در اینصورت این موقع باید ساعت ۱۰ صبح روز شنبه مقدس باشد .

۲- این اسامی عجیب و غریب ، نام هائی است که دانت^۸ بروی شیطانها گذاشته است . هر چند برای غالب این اسامی میتوان معنی هائی تقریبی در ایتالیائی پیدا کرد ، ولی معلوم نیست که گوینده واقعا اصرار داشته است که نام هائی با معنی آورده باشد . املائی اصلی این اسامی ، و معنی های تقریبی آنها چنین است : الیکینو Alichino (بال بسته) ؛ کالکابرینا Calcabrina (منگنه یخی) ؛ کانیاتسو Cagnazzo (پاچه گیر) ؛ بارباریچا Barbariccia (بدریش) ؛ لیبی کو کو Libicocco (افریقائی) ؛ درا کینیاتسو Draghignazzo (ازدهای غضبناک) ؛ چیریاتو Cirjatto (خوک) ؛ گرافیاکانه Graffiacane (سک چنگال) ؛ فارفارلو Farfarello (مردم آزار) ؛ روبیکانت^۹ه Rubicante (سرخرو) .

سرود بیست و یکم

گرداگرد محوطه قطران گذاخته را خوب بکاوید ، و این دو تن را
بسلامت تا آن دل سرتاسری دیگر که از روی مغاره‌ها میگذرد برسانید .
گفتم : «وای ، ای استاد من ، این چه وضع است که می بینم؟
اگر راه را می شناسی ، بیاتاً تنها و بی اینچنین هم‌هان بدانسو رویم ، زیرا
من مایل بهمراهی اینان نیستم .

اگر تو دقت دیرینه خویش را داشته باشی ، چسان نمی بینی که
اینان دندان برهم میسایند و با اشاره ابروان تهدیدمان میکنند؟
و او بمن گفت : « نمیخواهم هراسانت بینم . بگذار اینان
هرچه میخواهند دندان برهم سایند ، زیرا اینکار را برای ما نمیکند ،
برای این گذاختگان بلاکش میکنند .»

ابلیسان در روی سد بجانب چپ چرخیدند ، اما پیش از عزیمت ،
هر يك از آنان زبان از میان دندانهای خود بیرون آورد و برئیس خویش
علامتی داد

و او نیز مقعد خود را بدل بشیپوری کرد^۱ .

۱- چون شیطانها تشکیلات شبه نظامی دارند ، «بارباریچا» فرمانده این
دسته ده نفری با این علامت آمادگی خودشان را برای اجرای فرمان اعلام میدارد ،
و فرمانده کل ، در جواب او با «شیپور نظامی» شیاطین دستور حرکت میدهد . کلمه ای که
دائمه در اینجا بکار برده (il cul) معنی صریح و بی ابهامی دارد .

سرود بیت دوم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران
گروه پنجم : سودا گران نادرست و مختلسین

این سرود نیز همچنان وقف سوداگران و مختلسین شده است ولی آنچه در آن گفته شده ، از لحاظ ارزش باهیچیک از سرودهای دیگر «دوزخ» برابری نمیکند ، زیرا قسمت اعظم از آن وقف کشمکشها و بازیهای «قایم باشک» بین دوزخیان و شیطانها میشود که بالاخره با افتادن دوشیطان در قطران گداخته و سوختن قسمتی از بدن آنها پایان میپذیرد. چنین بنظر میرسد که دانته عمداً خواسته است این سرود را صورتی استهزا آمیز دهد و قهرمانان آنرا بشکل دلک های دوزخ در آورد ، و از این راه میتواند نتیجه خاصی گرفت که شاید در این مورد منظور اصلی دانته بوده ، منتها وی مثل همیشه آنرا در لفافه و بطور مبهم عرضه داشته است ، و آن اینست که بگوید : «ببینید مرا در ردیف چه کسانی قلمداد کرده اند» ، زیرا ، چنانکه در شرح حال دانته ذکر شد ، مخالفین سیاسی وی برای لجن مال کردن او ، ویرا با اتهام سیاسی از فلورانس تبعید نکردند ، بلکه بدو تهمت اختلاس بستند .

سرود پیست و دو

پیش ازین سوارانی را دیدم که از اردو گاه خود براه افتادند، و
بپیکار برخاستند، و سان دادند، و گاه نیز از میدان گریختند تا جان خویش
را نجات داده باشند؛

و دوندگانی را در سرزمین شما، ای آرتیان^۱، دیدم، و دسته‌های
زور آزمایان را، که گاه با صدای شیپور و گاه با بانگ ناقوس،
همراه با طبیلها و با علامتهای دژها، بشیوه ما یا با آئین بیکانگان، برای
شرکت در مسابقه‌های نظامی یا نیزه‌بازی‌ها براه افتادند^۲؛
اما هرگز نه سوارانی را دیدم، نه پیادگانی را، و نه کشتیهائی
را بر اهنمائی علائم ساحلی یا ستارگان، که با بانگ چنین قره‌نی عجیبی
براه افتاده باشند.

و ما همراه این ده شیطان رهسپار بودیم: چه یاران ناهنجاری!
اما بکلیسا با پارسایان باید رفت، و بمیخانه با باده نوشان^۳!

۱ - Aretini، اهالی شهر و ناحیه «آرتسو» Arezzo. - در سال ۱۲۸۹
دسته «کولف» های فلورانس و اوکا دسته کیبلین های این شهر را در نبردی که
کامپالدینو Campaldino نام گرفت شکست دادند. داتته در این زد و خورد شرکت
داشت، ولی احتمال میرود که وی مستقیماً نچنگیده باشد.
۲ - در قرون وسطی رسم بر این بود که هر یک از طرفین متخاصم ارا به ای آراسته
بپرچمها و نشانهای بسیار در پیشاپیش صفوف خود داشت که حامل زنگ اعلام جنگ
بود، و صدای این زنگ در تمام طول مخاصمه ادامه مییافت؛
۳ - ضرب المثل ایتالیائی: 'Nella chiesa co' santi, e in taverna co' ghiottoni'
ترجمه تحت اللفظی جمله آخر این ضرب المثل چنین است: «به میخانه
باشکم پرستان».

دوزخ

درین میان توجه من یکسره معطوف بقطران گذاخته بود، تا جمله آنچه را که در این بولجیا بود و آن کسان را که در آن میگذاختند ببینم.

همچنانکه گراز ماهیان باخمدگی کرده خود دریا نوردانرا هشیار میکند که برای نجات کشتی خود دست بکار آیند،

گاه بگاه یکی از گناهکاران برای کاهش رنج خود پشت خویش را در مدت زمانی کوتاهتر از آن ماهی، بیرون میآورد و بازینهان میکرد. و همچنانکه غوکان در کنار گودال آبی پوزه خود را بیرون میآورند، ولی هر دو پا و بیشترین قسمت از تنشانرا در آب پنهان میدارند،

این گناهکاران نیز در گوشه و کنار سر از قطران بیرون آورده بودند، اما بمحض نزدیکی «بارباریچا» بهمان تندی غوکان بدرون قطران گذاخته فرو میرفتند.

یکی از ایشان را دیدم، و هنوز دلم از آنچه دیدم میلرزد، که چون غوکی که دمی از غوکان دگر عقب ماند، در فرو رفتن درزنگ کرد،

و «گرافیاکانه» که از دیگر شیطانها بدو نزدیکتر بود، قلاب در کیسوان قیر آلوده اش افکند و بر هوا بلندش کرد، چنانکه پنداشتم که سموری را در فضا معلق می بینم.

نام جمله این شیطانها را میدانستم، زیرا این اسامی را در آن هنگام که ایشان بدین مأموریت خوانده شده بودند بخاطر سپرده بودم

۱- اشاره بدانکه این ماهی در وقت نزدیکی طوفان روی آب میآید، و دریا نوردان بدیدن او متوجه میشوند که بزودی دریا طوفانی خواهد شد.

سرود بیست و دوم

و بعد از آن نیز که اینان همدیگر را صدامیکردند بدین اسامی توجه
داشتم .

ابلیسان همه فریاد میزدند : « ای روبیکانته ، چنگکهای خود را
چنان در گوشتش فروبر که پوستش را یکسره بکنی .
و من گفتم : «استاد من ، اگر میتوانی ، بکوش تا این واژگون -
بختی را که چنین بدست حریفان خویش افتاده است بشناسی .
این بگفتم ، و راهنمای من بدو نزدیک شد ، و از وی پرسید که اهل
کجاست ، و او پاسخ داد که : «در قلمرو ناوارا^۱ بدنیا آمدم ؛
مادرم مرا از فاسد مردی که تبه کننده خود و دارائی خویش بود
بزاد و در خدمت بزرگی بکارم گماشت^۲ .

سپس در حلقه نزدیکان شاه تبالدوی نیکدل در آمدم^۳ و در آنجا دست
بنادرستیهای زدم که اکنون بتقاضای آنها در این آتش گرفتارم .
و «چیریاتو» که در هر جانب از دهانش دندانانی چون دندان گراز
برآمده بود ، بوی فهماند که هر یک از این دندانها چسان پاره میتواند کرد .

۱ - Navarra سابقاً کشور نیمه مستقلی بود که در جنوب فرانسه و شمال
اسپانیا در دوسوی رشته کوههای پیرنه قرار داشت ، و هانری چهارم پادشاه معروف
فرانسه از آنجا آمده بود .

۲ - « بنونوتودی ملا » یکی از معروفترین مفسرین کمدی الهی مینویسد :
«... این بینوا یک نفر اسپانیائی اهل قلمرو ناوارا بود که از مادری نجیب زاده و اسی
پدزی از طبقات بسیار پائین بدنیا آمده بود . وی تمام دارائی خود را حیف و میل کرد
و آخر کار چنان تنگدست شد که خود را از فرط نومیدی بدار آویخت... اسمش چامپولو
Ciampolo (با اسپانیائی سیامپلو) بود .»

۳ - Tebaldo (در اصل فرانسه «تیبو» Thibaud) : تیبوی دوم ، کنت دوشامپانی
و پادشاه ناوار (از ۱۲۵۳ تا ۱۲۷۰) ، که در سفر جنگی صلیبی سن لوئی پادشاه فرانسه
بتونس شرکت جست و ظاهراً لقب «شاه خوب» (buon re) در اینجا از آن جهت
بدو داده شده که وی نسبت بشعرا و اهل هنر خیلی خوب رفتار میکرد .

دوزخ

موش بمیان کربه های سنگدل افتاده بود^۱. اما «بارباریچا» ویرا در بازوان خویش گرفت و گفت: «تا او در چنگ من است، جملگی بر جای خود آرام گیرید».

وزروبسوی استاد من کرد و گفت: «آنچه را که میخواهی پرسی، پیش از آنکه تکه تکه اش کرده باشی پرس».

راهنمای من که این بشنید، گفت: «باری، بگوی که از میان دیگر تباهاکارانی که در درون قطران گداخته بسر میبرند، کسی رامی شناسی که ایتالیائی^۲ باشد؟» ووی گفت:

«دمی پیش بود که از یکی از اینان جدا شدم، و کاش چنین نکرده بودم، زیرا اگر همانجا مانده بودم اکنون از ناخن و قلاب بیمی نداشتم!»

لیبیکو کو گفت: «حوصله ما بسر رفت» و قلاب بر بازویش افکند، چنانکه چون قلاب را بیرون کشید تکه ای از گوشت بر سر آن مانده بود.

«در اگینیاتسو» نیز خواست قلاب به پاهایش افکند، اما فرمانده این دسته^۳ بدانان نگاهی تهدید آمیز کرد و کرداگرد آن دوزخی بچرخ زدن پرداخت^۴،

۱- ضرب المثل ایتالیائی: Tra male gatte era venuto il sorco

۲- Latino: لاتینی - این کلمه در این کتاب غالباً بمعنی ایتالیائی بکار میرود.
۳- Decurio (در اصل لاتینی Decurion)؛ این کلمه در دوره امپراتوری روم یک اصطلاح نظامی بود و معنی فرماندهی یکدسته ده نفری از سربازان را میداد.
بطوریکه در سرود ۲۱ دوزخ اشاره شده، «بارباریچا» در اینجا فرماندهی دسته ای مرکب از ده شیطان را دارد.

۴- یعنی: او را هر جانب در حمایت خویش گرفت تا شیطانهای دیگر بوی آزادی نرسانند.

سرود بیست و دوم

و چون آنان اند کی آزام گرفتند ، راهنمای من بیدرنگ از آن
دوزخی که هنوز بزخم خویش مینگریست ، پرسید :
« آن کس که ترك گفتنش را برای آمدن بدینجا کاری خطا شمردی
کیست ؟ » و او پاسخ داد : « وی برادر روحانی کومیتا است^۱
که در کالورا ، کانون جمله نادرستیها مقدرات دشمنان آقای خویش
را در اختیار داشت ، و چنان جانب ایشان را گرفت که اینان قضاوت او را
برای خود فوزی عظیم شمردند ،
زیرا وی پولشانرا بستاند و خودشانرا بقول خویش از دادرسی معاف
کرد . و در دیگر مأموریتهای خود نیز نه باختلاسهای کوچک ، بلکه به
دزدیهای کلان پرداخت .
اکنون « دونومیکل تسانکه » که اهل « لوگودورو » است با او
سرگرم صحبت است ، زیرا چون گفتگو از سادینیا بمیان آید زبان
این دو ، از گفتار باز نمیایستد^۲ .

۱- Frate Gomita - در سال ۱۳۰۰ که سال «دوزخ» داتته است، جزیره ساردنی یکی از متصرفات جمهوری «پیزا» در مغرب ایتالیا بود ، و به چهار ناحیه مجزا تقسیم میشد که ناحیه شمال شرقی آن «گارلوریا» نام داشت . «کومیتادی گارلویا» ، برادر روحانی، از طرف فرمانده کل ساردینیا حکومت این ناحیه گالوریا را داشت و در مدت حکومت خود سوء استفاده فراوان کرد، و بالاخره بجرم آنکه پول گرفته و زندانیان را محرمانه فرار داده بود مغموب فرماندار کل فرار گرفت و فرمان وی بدار آویخته شد .
۲- Michel Zanche di Logodoro - «لوگودورو» یکی دیگر از مناطق فضائی چهارگانه جزیره ساردنی بود. شخصی که درینجا نام برده میشود از طرف انتسو Enzo پادشاه ساردنی که پسر امپراتور فردریک دوم بود بحکومت «لوگودورو» منصوب شد، و بعد از آنکه انتسو در یک سفر جنگی باسارت درآمد و دیگر باز نکشت ، وی بالطایف الحیل طلاق ملکه را از شوهرش گرفت و خود با وی زناشوئی کرد و از این راه پادشاه ساردنی شد ، ولی در سال ۱۲۹۰ بدست «برانکادوریا» داماد خود بقتل رسید .
شرح این قتل خائنه در سرود ۳۳ دوزخ داده شده است .

دوزخ

اما، وای بر من! این شیطان را ببینید که چسان دندان برهم میساید؛ دلم می‌خواهد خیلی چیزهای دیگر بگویم، ولی از آن میترسم که وی ناگهان بلائی بر سرم آرد^۱.

و سر فرمانده به «فارفارلو» که چپ‌چپ بدوزخی مینگریست تا مگر بدو ضربتی زند، روی کرد و گفت: «کمشو، پرندۀ منحوس!»
آنگاه دوزخی هر اسان سخن از سر گرفت و گفت: «اگر میخواهید توسکانی‌ها یا لمباردی‌ها را ببینید و با آنان سخن گوئید، بدینجایشان خواهم آورد،

بدین شرط که «بد چنگالان» اندکی دورتر ایستند تا اینان از انتقامشان نهراسند. اگر چنین کنند، از همین جا که نشسته‌ام

یک تنه هفت تن از ایشانرا با صفیری بنزد خویش خواهم خواند، زیرا این شیوۀ ماست که چون یکی از ما برون باشد او را با صفیر خود فرا میخوانیم.

کانیاتسو که این بشنید پوزه بالا آورد و سر تکان داد و گفت:
«بشنوید که چه نقشه‌ای خبیثانه دارد تا مگر ازین راه فرصتی بدست آرد و خویشتن را بیائین پرتاب کند!»

و آن دوزخی که حيله‌های بسیار در چنته داشت، پاسخ داد: «اگر خبیث نبودم بیشین در راه‌یاران خویش دام نمیگسترده‌م.»

۱ - a grattarmi la tigna، اصطلاح ایتالیائی، که معنی تحت‌اللفظی آن

اینست: «سرطاسم را بخاراند»

۲ - «پرندۀ» لقبی است که بمناسبت بال‌داشتن شیطان‌ها در چند جای «کمدی»

بدیشان داده شده است.

اینبار ال‌کینیو طاقت نیاورد و بخلاف دیگران بدو گفت : « اگر خود را بیائین فکنی ، زنهار که بدنالت نخواهم تاخت ، بلکه پرواز کنان تا سطح قطران فرود خواهم آمد ؛ اکنون از کناره دور شویم و دیواره را در پناهگاه تو گذاریم ، تا ببینیم که چسان يك تنه از همه ما بیش توانی ارزید . »

ای خواننده ، اینك داستان بازی ناشیده ای را خواهی شنید : هر يك از ابلیسان نظر بجانب دیگر دیوار کردند و آنكه در این میان بیشتر سنگین دلی کرده بود ، پیش از آن دیگران چنین کرد .

و آن روح ناواری فرصت غنیمت شمرد و هر دو پا را بر زمین استوار کرد و ناگهان فرو جست ، و بدین سان خویش را از گزند آنان دور داشت .

ابلیسان از خطای خود پشیمان شدند ، اما آن که این شکست را باعث آمده بود بیش از همه بخشم در آمد . لاجرم براه افتاد و بانك برداشت که : « گرفتمت ! »

اما این کار سودش نبخشید ، زیرا سرعت بالهای او بر ترس آن دیگری پیشی نتوانست گرفت . دوزخی غوطه ای خورد و فرورفت و سلطان دوباره سینه خود را بلند کرد پرواز ادامه داد ؛

درست بدان میمانست که مرغایی بدیدار نزدیکی شاهین در آب فرو رود ، و شاهین سر خورده و خشمگین بالا باز گردد .

کالابرینا که ازین فریب سخت بخشم آمده بود پرواز کنان بدنبال او رفت ، بدین امید که دوزخی بگریزد و او بهانه ای برای ستیزه بدست آرد .

دوزخ

و چون سودا گر ناپدید شد، وی چنگال بسوی همکار خود دراز کرد و در بالای گودال با او دست بگریبان شد.
اما آن دیگری همچون تندروی تیزبین ویراسخت در چنگ گرفت،
و هر دو بمیان بر که جوشان فرو افتادند.

گرمای سوزنده ناگهان از هم جدایشان کرد؛ اما درین میان
بالهایشان چنان قیر اندوده شده بود که دیگر یارای برخاسته‌شان نبود.
« بارباریچا » که چون دیگر یارانش از این بابت پریشان شده بود،
چهارتن از ابلیمان را واداشت که همه قلاب‌های خود را بر گیرند و بدان
کناره دیگر پرواز کنند؛
و اینان از اینجا و آنجا بمأموریتگاه خود فرود آمدند و چنگک‌های
خویش را بسوی قیر اندودگان که تا بدان هنگام در قشر سوزان برشته شده
بودند دراز کردند؛
و ما آنها را در این گرفتاری گذاشتیم و گذشتیم.



شیطان در دنبال او بال کشود و فریادزد: « گرفتمت ! » (صفحه ۳۶۷)

سرود بیت و سوم

طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

گروه ششم: ریاکاران

«بولجیای» ششمین که اکنون دانته و ویرژیل ، پس از خلاصی از دست شیاطین خطرناک کودال پنجمین بدان فرود آمده‌اند ، محلی است که ریاکاران و ظاهرالصلاحان آلوده دامان در آن بسر میبرند . این تنها کودالی از کودالهای ده گانه طبقه هشتم است که بر روی آن پلای نیست ، زیرا این پل در زمان مرگ عیسی در تمام طول این کودال شکسته و فرو ریخته است ، و شاید علت اینکه اختصاصاً در این قسمت فرو ریخته ، اینست که دشمنان واقعی مسیح ، یعنی روحانی نمایانی که او را محکوم کردند در این جا مسکن دارند .

این دوزخیان ردائی بسیار سنگین بر تن دارند که تحمل وزن آن برای ایشان بزرگترین عذابها است . این ردا از بیرون پرزرق و برق ، ولی از درون سیاه و نا صاف است ، زیرا ریاکاران عادت دارند که همیشه ظاهر خود را غیر از آنچه در باطن دارند جلوه دهند ، و این ظاهر را هر قدر ممکن است بصورتی آراسته تر و فریبنده تر در آورند . سنگین وزنی رداهای فلزی ایشان ، نشان سنگینی دو روئی و ریاست که اینان نمایندگان آتند و در اینجا باید الی الابد این بار گران را بدوش کشند . در زیر پای این جمع که ناله کنان و نفس زنان برآه خود میروند ، «قیافا» رئیس شورای روحانیان بر گزیده یهود که گفت : «هر چند عیسی گناه ندارد ، ولی مصلحت در اینست که او را محکوم کنیم» بر زمین خفته . و محکوم بدان است که تا ابد تمام سنگینی بار ریا و تزویر را بصورت ردیف دوزخیانی که بلا انقطاع از روی او میگذرند تحمل کند ، همچنانکه عیسی بار تمام گناهان بشریت را با مرگ خود ورنجی که بر بالای صلیب کشید ، خریداری کرد .

دانته با علاقه‌ای فراوان وضع دوزخیان این «خانه تزویر و ریا» را مورد مطالعه قرار میدهد ، و کاش حافظ ما نیز با او بودتا با همین علاقه به سرنوشت «توبه فرمایانی که خود توبه کمتر میکنند» مینگریست .

سرود بیست و سوم

خاموش و تنها و بی‌همراهی، چونانکه «برادران کهتر»^۱ راه میپیمایند،
یکی از پیش و دیگری از پس روان بودیم .
این کشمکش قصه‌ای از «ایزوپو» را بیاد من آورده بود که در آن
از وزغ و موش سخن رفته است.^۲

۱ - Frati Minor(i) اعضاء دسته مذهبی معروف «فرانسیسکن» (از فرق بزرگ آئین کاتولیک، که پیروان سن فرانسواداسیز (ایتالیائی سن فرانچسکوداسیزه) هستند و آنانرا در ایتالیا فرانچسکانی Francescani مینامند. افراد این فرقه طرفدار فقر و ریاضت و دوری از جاه و جلال دنیویند و بدینجهت خود را «فقیران حقیر خداوند» مینامند که عنوان برادران کهتر (برادران روحانی فقیر) از این جا آمده است، و در حقیقت این کلمه minore مفهوم «الاحقر» مارا دارد. در شرح حال سن فرانسوا آمده که روزی او و برادر کهتری بنام «لئون» مدتی با هم راه رفتند و وی اصول طریقه مذهبی خود را بتفصیل برای این برادر روحانی شرح داد، و در تمام این مدت لئون با قدری فاصله، و از کنار، پیشا پیش سن فرانسوا راه میرفت. این آن طرز راه رفتن خیلی آهسته است که در این سرود بدان اشاره میکند.

۲ - قورباغه و موش، یکی از افسانه‌های قدیمی یونانی است که آنرا منسوب به ازوپوس Esopus شاعر و افسانه نویس بزرگ یونان (قرن ششم پیش از مسیح) دانسته‌اند و لافوتتن شاعر معروف فرانسیس قسمت اعظم از افسانه‌های خود را از او گرفته است. و لترین شاعر راهمان «لقمان حکیم» معروف شمرده و متولد در ایران دانسته است. این قصه «موش و وزغ» توسط لافوتتن به شعر فرانسه در آمده (قصه‌های لافوتتن، کتاب چهارم، قصه دوم)، ولی تقریباً مسلم است که این قصه بخصوص از ازوپوس (به ایتالیائی ایزوپو Isopo) نیست.

در این داستان، روزی موشی برای عبور از برکه‌ای چاره جوئی میکند. قورباغه‌ای بدو پیشنهاد میکند که او را بر دوش خود نشاند و بدان سوی برکه ببرد، با این نیت که موش را در میان آب غرق کند، و چون می‌بیند که موش بدو اعتماد ندارد بوی پیشنهاد میکند که دم‌خودش را یکی از پاهای قورباغه‌گره بزند تا قورباغه نتواند بقیه در صفحه بعد

زیرا نزدیکی mo و issa بیقین بیش از نزدیکی ایندو ماجرا نیست^۱، بشرط آنکه آغاز وانجام هر دو را موشکافانه بسنجند. و چون از اندیشه‌های اندیشه‌های دیگر میزاید، از این خیال من نیز خیالی دیگر پدید آمد که بیم نخستینم را دوچندان کرد. باخود اندیشیدم که: «این ابلیسان بخاطر ما فریب خورده و آبروی خود را از کف داده اند، و چنان ریشخند شده اند که بی گمان اکنون سخت درخشمند.

و اگر خشم ایشان بابد خواهی در آمیزد، اینان ستمگرانه تر از آن تازی که خرگوشی را بدنندان گیرد، ما را دنبال خواهند کرد.» در یافتم که از فرط بیم مو بر تنم ایستاده است، و چون در پشت سر راهنمایم میرفتم سخت نگران خطر بودم. لاجرم گفتم: «استاد، اگر بیدرنگ خود و مرا پنهان نکنی، سخت از گزند بدچنگالان میترسم، زیرا هم اکنون ایشانرا چنان در دنبال خویش داریم که پنداری وجودشانرا احساس می‌کنم.» و او بمن گفت اگر مرا از شیشه سرب اندوده ساخته بودند^۲

بقیه از صفحه قبل

اورا در میان امواج رها کند. موش چنین میکند، ولی در وسط آب قورباغه در آب فرو میرود و چون دم موش باو گره خورده، موش را نیز باخود بدرون آب میکشد، اما در همان ضمن که موش برای جلوگیری از غرق خود دست و پا میزند بازی که در هوا سراغ طعمه میگیرد اورا می‌بیند و بمنقار میگیرد و بالامیبرد، و چون پای قورباغه بدم او گره خورده بود قورباغه نیز همراه موش طعمه قوش میشود، یعنی این گره زنی که برای هلاک موش صورت گرفته بود باعث هلاک خودش میشود و جاه کن بچاه می‌افتد.

۱ - Mo و Issa هر دو در ایتالیائی معنی « اکنون » میدهند.

۲ - مقصود « آئینه » است. در قرون وسطی برای اندودن پشت آئینه‌ها سرب گداخته بکار میبردند.

دوزخ

چهره خارجی ترا سریعتر از چهره روح تو منعکس نمیتوانستم کرد ،
زیرا درین دم اندیشه‌های تو چنان از حیث صورت و معنی با اندیشه‌های
من هماهنگند که از این هر دو طرحی واحد ساخته‌ام .

اگر سر اشیبی دیواره راست چنان باشد که به بولجیای بعدی فرود
توانیم آمد ، از آن تعاقبی که نگرانت میدارد در امان خواهیم بود .
هنوز از توضیح این نقشه فراغت نیافته بود که آنها را در فاصله ای
نه چندان دور ، دیدم که گشوده بال بجانب ما می آمدند تا مگر بچنگال
خویشمان گیرند .

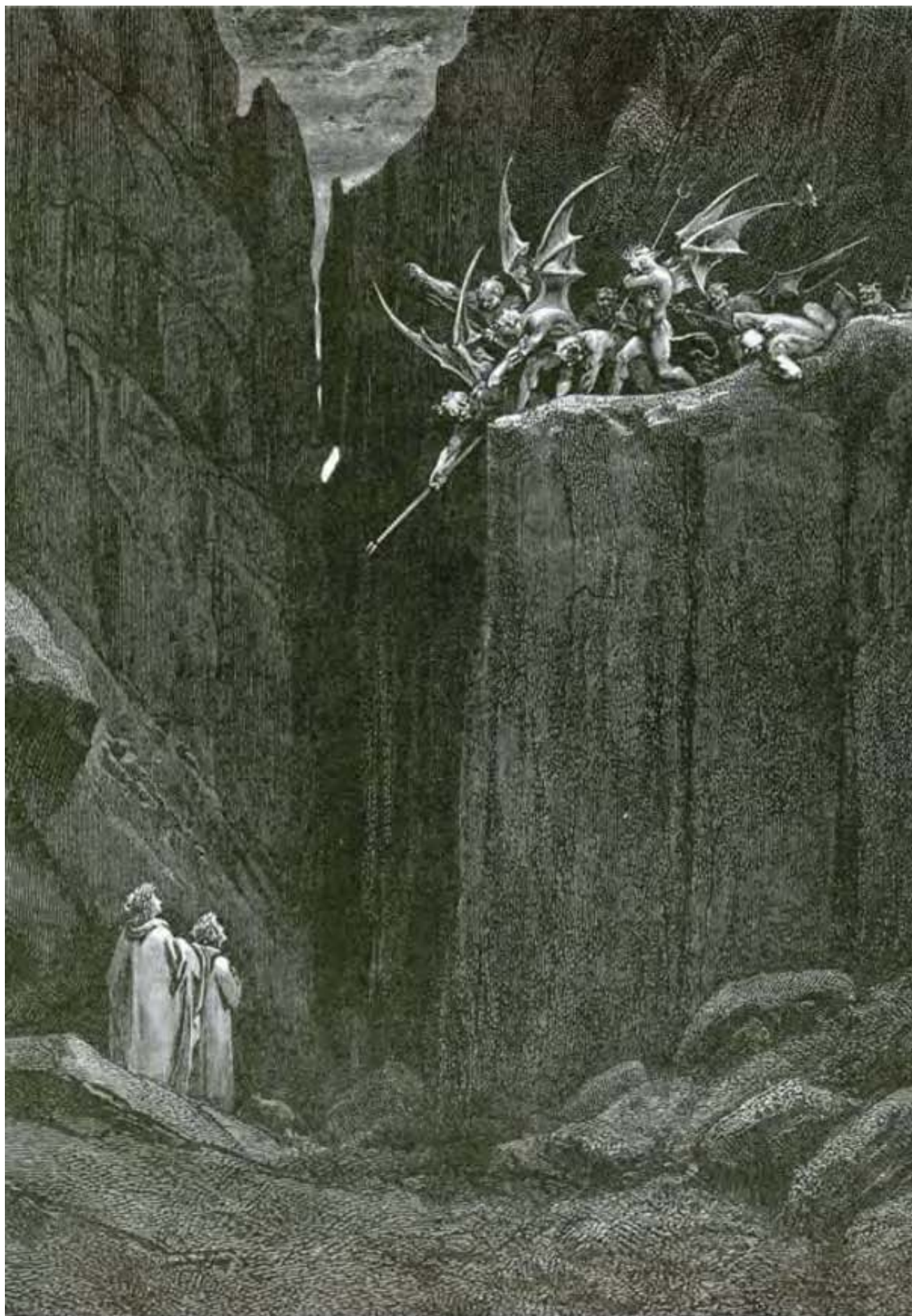
و راهنمای من همچون آن مادری که با صدائی بیدار شود و شعله‌های
آتش را در نزدیک خویش افروخته بیند .

و پسرش را بردارد و بگریزد و از پای نایستد ، و چندان خاطرش
را عزیز تر از خود دارد که یکتا پیرهن راه فراز گیرد ، مرا شتابان در
آغوش گرفت ،

و خود را از بالای دیواره سخت در سر اشیبی صخره ای که یکی از
دو جدار آن بولجیای دیگر بود ، فرو افکند و لغزیدن آغاز کرد .

هر گز آب در درون مجرائی ، در آن دم که بیش از هر هنگام دگر
به سر ازیری آسیا کنار نزدیک می شود تا چرخهای آسیا را بگرداند ،
شتابانتر از استاد من که مرا همچون پسری ، و نه چون همسفری ،
در آغوش گرفته بود براه خود نرفته است .

تازه وی پای بر بستر این گودال نهاده بود که سر و کله ابلیمان



هنوز یابرس کف این کودالتنهاده بودیم که ابلیسان را کشوده بالبالا سرخویش یافتیم.

در بلندی بالای سر ما پیدا شد، اما مارا دیگر جای هر اسی نبود،
 زیرا مشیت اعلی که اینانرا حاکمان گودال پنجمین قرار داده،
 قدرت برون رفتن از گودال را از ایشان ستانده است.
 در آنجا مردمانی رنگ شده را دیدیم^۱ که با قدمهایی بسیار آهسته
 گرداگرد گودال راه می‌پیمودند و فرسوده و کوفته، می‌گریستند.
 همه ردهایی بر تن داشتند که با شلقهایشان تا روی دیدگان آنها
 فرود آمده بود، و دوختشان دوخت لباده‌هایی بود که در کنیا^۲ برای
 کشیشان میدوزند.

از بیرون این ردها چنان زر اندودند که چشم را خیره میکنند،
 اما از درون همه از سرب ساخته شده‌اند و چندان سنگینند که ردهای
 قدری‌گو در برابرشان پرکاهی بیش نمی‌نماید.^۳

۱ - gente dipinta : اشاره بر رنگ طلا که بر جامه‌های این دوزخیان زده‌اند
 و شرح آن در سطور بعد خواهد آمد.

۲ - معلوم نیست اشاره دانت به شهر Köln در آلمان است، یا شهر Cologne
 در ایتالیا (ایالت ورونا)، که هر دوی آنها در ایتالیایی «کولونیا» خوانده میشوند. بیشتر
 احتمال می‌رود که مراد شهر اخیر باشد، زیرا دانت خود آنجا را دیده بود ولی این
 دو شهر هیچکدام از لحاظ مذهبی اهمیت خاصی نداشته‌اند، بدین جهت بعضی از مفسرین
 قدیم عقیده داشته‌اند که در املاء این کلمه اشتباهی روی داده و منظور شاعر، بجای
 «گولونیا» (Cologna) «کلونیا» Clunia بوده است (با صلااح فرانسوی آن
 کلونی Cluny) شهری در فرانسه است که صاحب صومعه معروفی بود بنام صومعه
 «بندیکتن‌های کلونی» (از فرقه مذهبی Benedictin و راهبان این صومعه لباسهایی
 بسیار بلند و فاخر بتن داشتند، چنانکه سن برنار روحانی مقدس معروف مسیحی، در
 نامه‌ای به برادر زاده خود درباره ایشان نوشته است: «اگر طول ردا و عرض باشلق
 پروانه و زود به بهشت باشد لطفاً مرا نیز از پروان حقیر خود محسوب دارید».

۳ - چنانکه نقل کرده‌اند فرد دریک دوم، امپراتور آلمان و ایتالیا، کسانی
 را که بشام‌سوء قصد می‌کردند یا شریک خیانت بوطن میشدند، محکوم بدان می‌کرد که
 در درون ردائی از سربشان گذارند و آنها را در آتش نهند، و آنقدر بهمین حال نگاهشان
 دارند تا سرب از فرط حرارت آب‌شود، و اینان نیز در درون آن بوزند. معلوم نیست این
 اتهام تا چه اندازه وارد باشد.

دوزخ

چه جامه خسته کتنده ای که برای ابد بر تنشان کرده اند! ما نیز همراه اینان بدست چپ چرخیدیم و بزاری و ندبه دردناکشان گوش فرا دادیم.

اما سنگینی بار، قدمهای این فرسودگان را چنان کند میکرد که ما در هر قدم یارانی تازه می یافتیم^۱

براهنمای خود گفتم: « بکوش تا در این جمع کسی را بیابی که با کارهای او یا بانامش آشنا باشیم، و چون براه خود میروی نظر بپیرامون خویش افکن.»

و یکی از دوزخیان که لهجه توسکانی مرا شنید، از پشت سر بانگ زد: « شما که در این ظلمات روانید، آهسته تر روید،

شاید مطلب خویش را از من بر آورده بینید.» آنگاه راهما پشت سر برگشت و بمن گفت: « درنگ کن، و پس خویش را همگام اوساز.»

ایستادم، و دو تن از دوزخیان را دیدم که رخسارشان حاکی از اشتیاق فراوان آنان بشناسائی من بود، اما سنگینی بار و باریکی راه پایشانرا مست میکرد.

چون بما رسیدند، بی سخنی دیری همچو احولان بر اندازم کردند و آنگاه بجانب یکدیگر گشتند و بهم گفتند:

« این یکی از طرز حرکت دهانش زنده مینماید، و اگر ایشان

۱ - یعنی: یکدسته را در پشت سر میگذاشتیم و بکنار دسته ای که پیشاپیش آن میرفت میرسیدیم.

شرو د بیست و سوم

مرده‌اند ، چه امتیازی از کشیدن بارجامه سنگین معافشان دارد؟»
آنگاه بمن گفتند : « ای تسکانی که پای بمجمع ریا کاران ترشرو^۱
نهاده‌ای ، بر ما بچشم حقارت منگر و نامت را بما بگویی.»
و من بدانان گفتم : « مرا در نزدیک رود زیبای آرنو ، در آن شهر
بزرگ زادند و پروردند^۲ ، و در اینجا همراه با آن بدنی آمده‌ام که پیوسته
با خود داشته‌ام .

اما شما که هستید ، که چنانکه می‌بینم از گرانی دردناک فراوان
بر روی روان دارید ؟ و کدام کیفر است که شمارا چنین میدرخشاند؟»
یکی از آنها پاسخ داد : « زدهای مطلا را از سربی چنان سنگین
ساخته‌اند که بار آنها، چنانکه می‌بینی، جمله ترازوها را بفغان آورده است
ما اخوان «گودنتی» هستیم ، و اهل بولونیا بودیم ؛ نام من کاتالانو
و نام رفیقم لودریگو بود^۴ ،

۱ - اصل اصطلاح از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب ششم) : «... اما چون
روزه دارید مانند ریاکاران ، ترشرو مباشید ، زیرا که صورت خویش را تغییر میدهند تا
در نظر مردم روزه دار نمایند» .

۲ - Arno ، چنانکه قبلاً نیز گفته شد ، رودخانه ای در ایتالیاست که از
فلورانس میگذرد . - شهر بزرگ : فلورانس .

۳ - اشاره بدرخشندگی زدهای فلزی این طبقه از دوزخیان .

۴ - Frati Godenti ، «برادران گودنتی» عنوان شوالیه‌های مذهبی فرقه «مریم
باکره» بود که تشکیلات روحانی آنها در سال ۱۲۶۱ در شهر بولونیا پدید آمد و
نامی مرادف با «اخوان الصفا» داشت . اعضای این دسته خود را «سربازان مریم قدیسه»
مینامیدند و هدف این سازمان مذهبی از میان بردن اختلافات اجتماعی و سیاسی و
حمایت از ضعیفان بود که غالباً قربانیان اصلی این اختلافات بودند ، ولی این تشکیلات
روحانی خیلی زود دستخوش فساد شد ، بطوریکه مردم افراد آنرا برادران خوشگذران
لقب دادند (Godenti : خوشحال و خوش گذران) ، و اندکی بعد پاپ این تشکیلات
منحل کرد . - دوبرادری که داتته در اینجا بدیشان اشاره میکند ، دوتفر از افراد
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

و درجائیکه میبایست تنها يك تن را بر گزینند ما هر دو از جانب شهر تو بر گزیده شدیم تا نگهبان صلح و صفا باشیم، اما چنان رفتاری کردیم که هنوز آثار آنرا در پیرامون گاردینگو بچشم میتوان دید.»

سخن چنین آغاز کردم: «ای اخوان، رنجهای شما...»، اما فروتنتر ازین نگفتم، زیرا چشمم بیک دوزخی افتاد که با سه میخ بزرگ بر روی زمین مصلوب شده بود،

بدیدن من، وی سراپای خویش را به پیچ و تاب در آورد و آه کشان بدرون ریش خود دمید، و برادر روحانی «کاتالانو»^۱ که چنین دید بمن گفت:

«این میخ شده، فریسیان را گفت که صلاح قومی را شکنجه و شهادت مردی روا است»^۲.

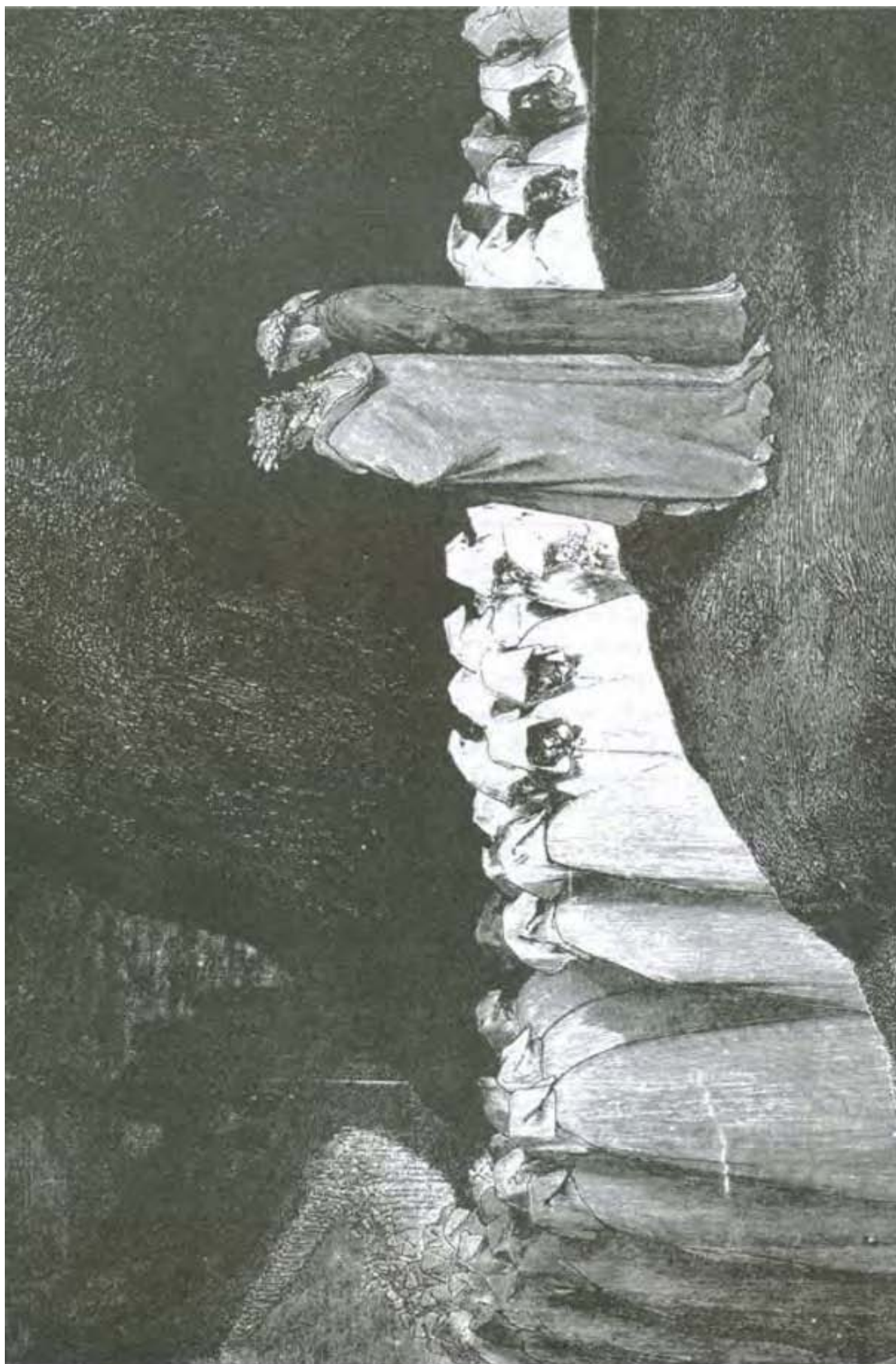
بقیه از صفحه قبل

این سازمان مذهبی بودند که یکی از آنها از خاندان کاتالانی و عضو دسته سیاسی گوئلف و دیگری از خاندان اندالو و عضو دسته سیاسی گیملین بود، و در سال ۱۱۶۶، پس از جنگ بنوتته و شکست گیملین ها مردم فلورانس و چند شهر دیگر فرمانروائی مدنی و روحانی را که باید فقط یک نفر مسئول آن باشد بدین دو نفروا گذار کردند تا از این راه تعادل و سازشی میان دو دسته سیاسی بزرگ این شهر پدید آورده باشند، اما این هر دو بجای حفظ مصالح مردم فقط جیب خود را انباشتند و فکر مصالح خویش را کردند درین موقع بود که گیملین ها از فلورانس رانده شدند و مردم شهر خانه و کاخ خاندان «اوبرتی» را در نزدیک گاردینگو (Gardingo) آتش زدند؛ این جمله که «هنوز آثار آن در نزدیک گاردینگو دیده میشود» اشاره بدین واقعه است.

۱ - Frate Catalan(o)؛ رجوع بشرح بالا شود.

۲ - اشاره به یکی از کهنه یهود، موسوم به «قیافا» Caifas، که فریسیان را (دسته ای از متعصبین ظاهر الصلاح یهود که ادعای پارسائی فراوان میکردند و در انجیل بکرات مورد حمله قرار گرفته اند) علیه عیسی برانگیخت. در این باره در انجیل چنین آورده شده (انجیل یوحنا، باب بازدهم): «پس روسای کهنه و فریسیان شوری نموده گفتند چه کنیم، زیرا که این مرد (عیسی) معجزات بسیار می نماید اگر اوزا چنین وا گذریم همه باو ایمان

بقیه در صفحه ۳۸



.. «ای آنکه پای بمجمع ریاکاران ترشرو نهاده ای ...» (صفحه ۳۷۹)

سرود یست و سوم

و اکنون ، چنانکه می بینی ، برهنه تنش در پهنای جاده نهاده اند
تا سنگینی بار تمام آن کسانیرا که میگذرند دریابد .
و همین عذاب را پدر زن او درین کودال دارد^۱ ، و نیز سایر اعضای
آن شورائی که یهودان را بذر لعنت افشاند^۲ .
آنوقت ویرجیلیو را دیدم که باشگفتی بدین مردی که با صورتی
چنین ننگین درین تبعید گاه ابدی بر زمین مصلوب شده بود هینگریست^۳ .

بقیه از صفحه ۳۸۵

خواهند آورد ورومیان آمده جا و قوم مار خواهند گرفت - یکی از ایشان قیافا نام در آن سال
رئیس کهنه بود ، بدیشان گفت شما هیچ نمیدانید و فکر نمیکنید که بجهت ما مفید است که
یک شخص در راه قوم بهمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردد . و این را از خود نگفت ، بلکه
چون در آن سال رئیس کهنه بود نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد - و نیز
در انجیل یوحنا ، باب هیجدهم : «... و قیافا همان بود که بیهوده اشاره کرده بود که بهتر است
یک شخص در راه قوم بمیرد» - در اینجا قیافا که باعث شد عیسی را بصلیب کشند خود طبق
قانون «تاوان» که قانون دوزخ داتته است بصلیب کشیده شده ، و چون او دیگران را همراه خود
در این راه کشانیده در اینجا دیگرانند که پا بر او ، میگذارند .

۱- «پدرزن او» : «حنا» - وی عضو آن شورائی بود که علیه عیسی تصمیم گرفت .
در انجیل (انجیل یوحنا ، باب هیجدهم) چنین آمده است : «... عیسی به پطرس گفت شمشیر
خود را غلاف کن - آنگاه سر بازان و سر تپیان و خادم یهود عیسی را گرفته او را بستند و
اول او را نزد حنا پدرزن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود آوردند» .

۲- اشاره به جمله ای از انجیل ، که طبق آن یهودان خون عیسی را بگردن خود
و فرزندانش خویش گرفتند تا «پونس پیلانوس» فرماندار رومی اورشلیم را بسدور فرمان مرگ
عیسی راضی کنند (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : «پیلاتس بدیشان گفت با عیسی مشهور
به - یحیح چکنم؟ جمعا گفتند مصلوب شود - والی گفت چرا؟ چه بدی کرده است؟ - ایشان بیشتر
فریاد زده گفتند مصلوب شود - چون پیلاتس دید که ثمره ای ندارد بلکه آشوب زیاد میگرد
آب طلبیده پیش مردم دست خود را شسته گفت من بری هستم از خون این شخص عادل ، شما
بینید تمام قوم در جواب گفتند خون او بر ما و فرزندانش ماباد» .

۳- اشاره بدانکه ویرژیل در سفر پیشین خود بدوزخ (رجوع شود بصفحه ۲۵۱ ، شرح ۱)
که پیش از شهادت عیسی صورت گرفته بود این دوزخی را که با این صورت مجازات میشود
ندیده بود .

دوزخ

ووی برادر روحانی چنین گفت: «اگر اجازت گفتار داشته باشید لطفاً مرا بگوئید که آیا در دست راست راهی برای خروج هست. تا ما دو تن از آن بیرون رویم و ملائک روسیاه را برای بردنمان ازین ورطه، بدینجا نکشانیم^۱؟»

و او پاسخ داد: «نزدیکتر از آنکه امیدمیداری، پلی هست که از حلقه بزرگ آغاز میشود و از بالای جمله دره‌های این ماتمسرامیگذرد. تنها در روی این گودال است که پل شکسته است و گودال را نمیپوشاند. بنابراین میتوانید از راه دامنه فروریخته‌ای که از ته گودال تا بالا میرود براه خود روید.»

راهنمای من دمی سر بزیر افکند و آنگاه گفت: «پس آن شیطانی که در پس این دیوار گناهکاران را بقلاب میکشد، بما دروغ گفت؟ و برادر روحانی پاسخ داد: «پیش ازین در بولونیا شنیدم که میگفتند شیطان را معایب بسیار است، و من جمله شنیدم که وی دروغگو و پدر دروغ است^۲.»

۱- ملائک سیاه: شیطان‌ها این شیاطین سابقاً همه از فرشتگان بوده و در آسمان خدمت میکردند، و فقط بعد از طرد از آسمان، سیاه شده‌اند.

۲- اقتباس از انجیل (انجیل یوحنا، باب هشتم): «... عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدر شما میبود مرادوست میداشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام... شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید بعمل آرید - او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد؛ از آنجهت که در او راستی نیست - هر گاه پدر دروغ‌سخن می‌گوید از ذات خود می‌گوید، زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.»



این سلیب شده فریسیان را گفت که حق است اگر مردی را در راه قومی بشکنند چه بسیارند (صفحه ۳۸۵)

سرود بیستم و سوم

راهنما که چهره‌اش از خشم اندکی درهم رفته بود ، این بشنید و
با قدمهای بلند براه افتاد^۱ و من دوزخیان سنگین با زرا بحال خود گذاشتم
و بدنبال این قدمهای گرامی براه افتادم .

۱- مفهوم حقیقی این خشم ویرزید اینست که عقل و منطق بشری حیل‌های کوچک
را از طرف دیگران قابل قبول و گذشت می‌شمارد، ولی حیل‌گری فزون از اندازه و شیطانی
اورا خشمگین میکند .

سرود بیت چهارم

طبقه هفتم دوزخ: حيله گران

گروه هفتم : دزدان

ویرژیل ودانته دوباره بر روی پل ایستاده اند. این پل است که بر بالای «بولجیای» هفتمین استوار شده، و از منتهای آن میتوان دزون این کودال را که باید بدان «کودال دزدان» نام داد دید.

در این کودال، طبقه دزدان مجازات می بینند و مجازات آنها دست و پنجه نرم کردن دائم با ماران و افعیان است. این کودال طبقه هشتم، و زمین آتشین طبقه هفتم، تنها قسمتهایی از دوزخ دانته اند که با جهنم ما که آتش و افعی از عناصر اصلی آنها شباهت دارند.

نوع مجازات دزدان مثل سایر انواع کیفرهای «دوزخ» دانته با جرم ایشان تطبیق میکند: اینان در زندگی مثل ماران بی سروصدا بخانه‌ها وارد شده و بقربانیان خود حمله برده یعنی اموال آنها را ربهوده اند، و در اینجا حقاً باید بچنگ ماران و افعیان سپرده شوند و چون دستهای آنان عامل اصلی تباهکاریهایشان بوده، در اینجا مارها دستهایشان را بهم می بندند تا قدرت حرکت نداشته باشند؛ و چون دزدان زندگانی دیگران را از راه دزدیدن بوسیله این زندگی تباه کرده اند، در اینجا بنای زندگی خودشان بطور دائم درهم فرو میریزد، و باز بصورت اول درمی آید تا دوباره درهم ریزد.

سرود بیست و چهارم

در آن دوره از سال تازه جوان که مهر فروزان کیسوان خویش
را در زیر دلو گرمی میبخشد و شبها اندک اندک آهنگ همزمانی با روزها
میکنند^۱ ،

آنوقت که ژاله میکوشد تا تصویر خواهر سپید جامه‌اش^۲ را
بر صفحه زمین نقش زند ، اما این نقش او چنان سست است که کوتاه زمانی
بیش نمیپاید ،

روستائی که کمبود علیق دارد ، از جای برمیخیزد و به بیرون
مینگردد ، و چون دهکده را یکسره سپید می‌بیند از اسف دست برپهلوی
میکوبد ،

وبخانه باز میگردد و همچو بینوائی که نمیداند چه کند قدم -
بقدم ناله سر میدهد ، و آنگاه دوباره از خانه بیرون میرود ، و چون
می‌بیند که با گذشت ساعتی چند وضع زمین دگرگون شده است امید از
دست رفته را باز میگیرد .

۱ - اشاره به برج دلو (بهمن ماه) که در آن خورشید حرارت گیوان (اشعه) خود
را اندک اندک زیادتر میکند تا آنرا با فصل تازه ای که در شرف فرارسیدن است (بهار) تطبیق
دهد . مراد «از سال تازه جوان» (Giovinnetto anno) سال نومیسیچی است که از ماه
ژانویه یعنی بیست روز پیش از شروع دلو (بهمن) آغاز شده است . مراد از همزمان شدن
شبها و روزها ، بلندی تدریجی روزها و کاهش تدریجی طول شبها است ، چنانکه در آخر
اسفند (حوت) این هر دو درست بیک اندازه شوند .

۲ - «خواهر سپیده جامه شبنم» : برف .

دوزخ

و چو بدست شبانی خویش را بر میدارد و گوسفند بچگان را بچرا
بیرون میبرد؛ بهمین سان استاد من نیز مرا بدیدار چهره پریشان خویش
بهراس افکند، اما خود بیدرننگ بر زخم مرهم نهاد،
زیرا چون به پل شکسته رسیدیم، وی با همان ملاطفت که در
پای صخره از او دیده بودم بسوی من چرخید.
و آغوش گشود، و چون اطراف و جوانب کار را در دل سنجیده نخست
بادقت بسراشویی نگر است، و پس مرا در بازوان خویش گرفت،
و چون آنکس که اندیشه و کردار را توأم دارد، و چنین مینماید
که پیوسته فکر مبادا را نیز کرده است،
در همان حال که مرا بسوی قلّه صخره‌ای بزرگ بالا میبرد، به
تخته سنگی دیگر نظر دوخت و گفت: « اکنون خویش را بدین سنگ
فرو آویز، اما نخست آنرا بیازمای که طاقت حمل ترا داشته باشد».
این راه، راهی نبود که ردپوشان از آن بالا توانند رفت، زیرا
که وی با همه سبک وزنی خود و من با تمام کمکی که از او میگرفتم
بدشوای میتوانستم از یک برآمدگی آن بر برآمدگی دیگر روم.
و اگر این نبود که راه از این جانب کوتاه‌تر از آنجانب دیگر
بود، نمیدانم که او چه میکرد، اما من بیگمان سپرمی انداختم.
ولی چون سراسر «ماله بولجه» روی بسوی دهانه چاهی دارد
که در پائین ترین قسمت آن واقع شده، بناچار وضع هر یک از دره‌ها
ایجاب میکند.

۱- این اصطلاح رایج ادبیات فارسی عیناً در اینجا بکار رفته است *al mal giunse lo 'mpiaastro*.

سرود بیست و چهارم

که یکی از دو دیواره آنها بلندتر و آن دیگری کوتاه تر باشد بدین سان بود که ماعاقبت ببالای آخرین تخته سنگ این دیواره رسیدیم چون خود را در آن بالا یافتیم، نفس را چنان در سینه تنگ دیدم که بناچار فراتر رفتم و در هماندم که از راه رسیدم بر زمین نشستم و استاد گفت: «ازین پس باید با تنبلی خویش بستیزی، زیرا روی پرنشستن و زیر روپوش خفتن، کسی را به نام آوری نمی‌تواند رسانید،

و آنکس که بی افتخار زندگی کند، از خویش بهمان اندازه اثر می‌گذارد که دود در هوا و کف در آب.

پس برخیز و با آن نیروی معنوی که اگر در زیر بار تن از پای در نیفتد در هر پیمکاری پیروز می‌آید، بر نگرانی خویش فائق شو. ما باید از نردبانی بلندتر ازین بالا رویم^۱، زیرا تنها بترك اینان گفتن ما را بس نمی‌تواند بود. اگر مفهوم سختم را دریافته ای کاری کن که این درس بکارت آید.»

چون چنین شنیدم، برخاستم و خویش را تازه نفس تر از آن نمودم که بودم، و گفتم: «براه افت، که بس نیرومند و مشتاقم.» و آنگاه راه خویش را در روی پل باز گرفتیم: راهی ناهموار و باریک و صعب العبور بود که از جاده پیشین دشوار تر طی می‌شد.

۱- اشاره به سربالائی بزرگتری که باید برای بیرون رفتن ازدوزخ طی کنند. از نظر تمثیلی مفهوم این گفته اینست که ترك گناه دشوارتر از انتقال از يك گناه به گناه دیگر است.

دوزخ

در راه سخن می‌گفتم تا فرسوده نمایم و آنوقت از گودال پیش رویمان صدائی را شنیدم که توانائی آنرا که بصورت کلماتی درآید نداشت با آنکه در آن دم دریلندترین نقطه آن پل کمائی بودم که از فراز این گودال می‌گذرد، از این صدا چیزی در نیافتم؛ اما آنکس که سخن می‌گفت سخت خشمگین می‌نمود.

پهائین خم شده بودم، ولی دیدگان آدمی زنده در تاریکی اعماق این گودال رخنه نمی‌توانست کرد. لاجرم گفتم: «استاد، کاری کن که بدان دیواره دیگر رسی

تا ما از آن فرود آئیم، زیرا، همچنانکه این جا سخنی می‌شنوم و معنی آنرا نمی‌فهمم، در آن پائین نیز چیزهائی را می‌بینم که ماهیتشانرا در نمی‌یابم».

گفت: «بتو جز از راه عمل پاسخی نمیدهم، زیرا هر خواهشی مشروع باید اقدامی در پی داشته باشد، نه حرفی».

بدان سر پل که به دیواره هشتمین میرسد فرود آمدیم، و آن وقت من بلجیا را آشکارا در برابر خویش یافتم،

و در آن توده ای موحش از ماران و افعیان دیدم؟ و این ماران انواعی چنان گوناگون داشتند که تنها یاد آن خونرا در تنم از گردش باز میدارد.

«لیبیا» را بگوئید که دیگر لاف از شنزار خویش نزنند،

۱ - Libia سرزمین ایبوی در شمال افریقا؛ در یونان و روم قدیم غالباً این کلمه «لیبیا» را بمعنی کلی قاره افریقا بکار برده‌اند. - اصل فکر «مارهای افریقا» از فصل نهم کتاب «فارسالیا» از شاعر لاتین «لوکانوس» گرفته شده.

سرود بیست و چهارم

زیرا اگر این شنزارماران زنگی و عینکی و فانوسی و بسیارماران
دگر دارد^۱
هرگز این سر زمین و نیز سر زمین حبشه و آن کشوری که در
بالای بحر احمر است^۲ بر روپهم این اندازه ماران و افعیان نداشته اند.
میان این توده شوم خونخواره، مردمانی برهنه تن و هر اسان بهر-
جانب دوان بودند که امید پناهگاهی یا نوش داروئی نداشتند^۳
و ماران دستهایشان را از پشت بهم بسته و سر و دم خویش را در
تهیگاهشان جای داده بودند تا از جلو بیکدیگر حلقه شوند.
و دیدم که ناگهان ماری خود را بروی یکی از اینان که نزدیک
ما بود افکند و تنش را در آنجا که پیوند گاه گردن و شانه هاست
سوراخ کرد.

۱ - همه این اسامی، نامهایی است که در تاریخ طبیعی بانواع مختلف مارها اطلاق شده است؛ اصل آنها در ایتالیائی چنین است: chelidre; iacule; farea; cencre; amfisbena. لوکانوس، که در بالا بدو اشاره شد، درباره این مارها مینویسد: «کلیدریسها مسیر خود را میسوزانند و از آن دود برمی آورند - یا کولیسها میتوانند تا فاصله زیادی در فضا بجهند - فارزها با خود در درون سنگها فرو میروند و از دور سر برمی آورند - آورندسنگریسها وقت حرکت بدن خود را چون امواج دریا به پیچ و تاب می آورند - آمفیسینوناها، در هر يك از دو جانب سرودم خود سری جداگانه دارند».

۲ - عربستان

۳ - Eliotropa «هلپوتروپوس»؛ این کلمه در لاتینی معنی گل آفتاب گردان را میدهد، ولی در اینجا این معنی آن مراد نیست، بلکه منظور سنگ معجزه اثری است که بعقیده قدما نیش ماز و افعی را التیام می بخشد و بطور کلی کار نوشداروی خودمان را میکند. از آن گذشته هر کسی که این سنگ را همراه داشته باشد، از نظر دیگران نامرئی میماند. این سنگ را در عربی «قبع خفا» می نامند و در داستانهای هزار و یکشب چندبار بدان اشاره شده است.

دوزخ

در مدت زمانی کمتر از آنچه نوشتن يك « O » یا يك « I » را لازم است، آن دوزخی آتش گرفت و سوخت و بر زمین در غلطید و خاکستر شد.

و چون بدین سان از میان رفت، خاکستر او خود بخود گرد آمد و در آنی همان شکل نخستین را باز گرفت.

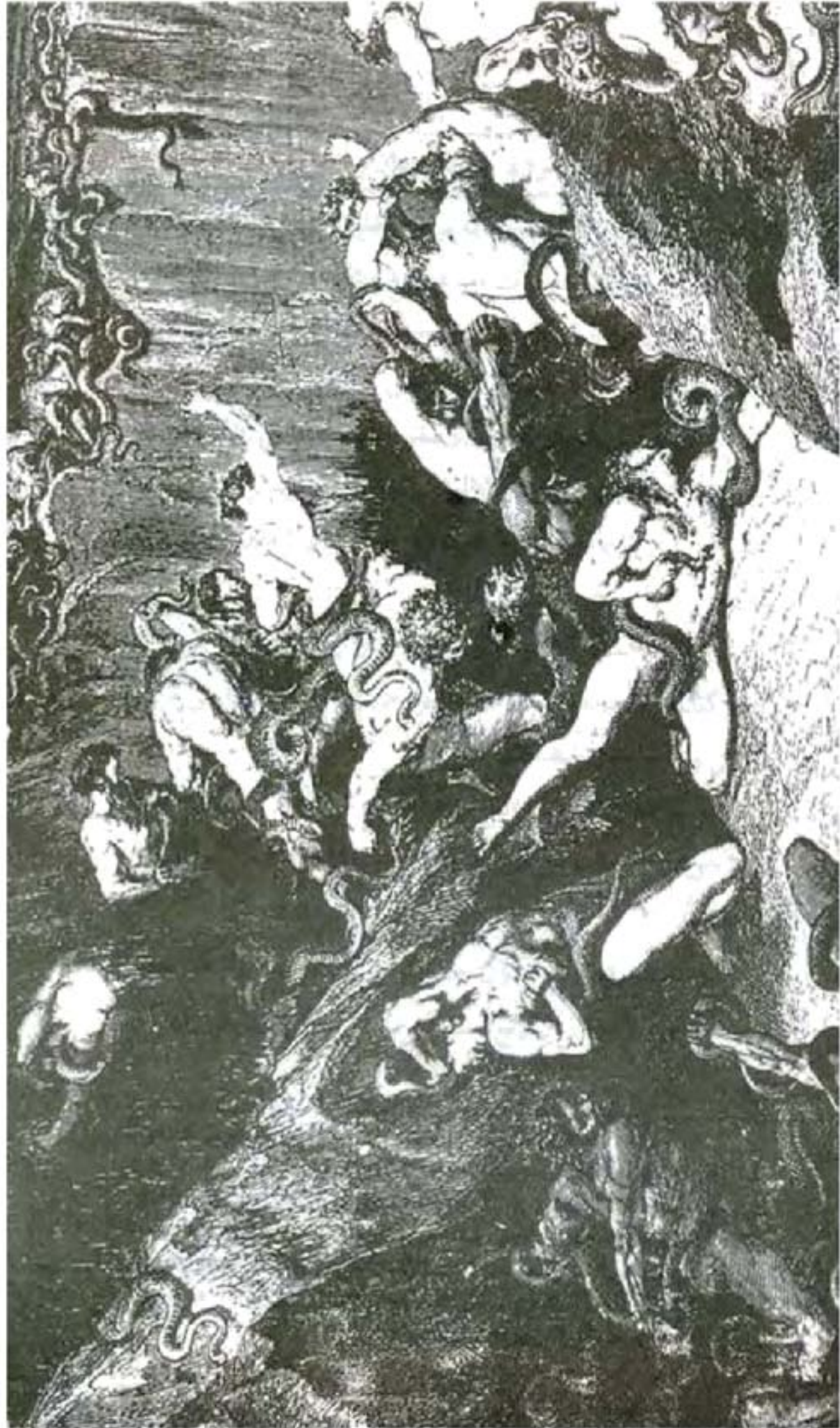
حکیمان گفته‌اند که سمندر در نزدیکی پانصدمین سال زندگانی خویش، بهمین سان میمیرد و باز زنده می‌شود.

در دوران حیات خود نه علفی می‌خورد و نه کندمی و تنها اشکهای عود و کندر تغذیه می‌کند، و آخرین بسترش بر گها و شاخه‌های مورد و سنبل هندی است^۱.

و حالت آنکس که بدست شیطانی نا پیدا بر زمین می‌افتد، یا با تصلب شرائین که آدمی را فلج می‌کند از پای در می‌آید، و نمیداند که چرا افتاده است،

و بهنگام برخاستن پریشان و گیج به پیرامون خویش می‌نگرد و بهرسو نظر میکند و آه میکشد.

۱ - Fenice (به لاتینی Phœnix) یا سمندر، مرغ آتشین بال، که بکرات در ادبیات فارسی آمده است. طبق افسانه‌های کهن (که دات‌ه‌راویان آنها را خردمندانی بزرگ نامیده، و ظاهر اشاره‌اش در این باب به اوویدیوس شاعر معروف لاتین است) سمندر مرغی بزرگ است که اصلاً در عربستان بر می‌میرد، و تنها از عطر گل و بخار کندر تغذیه میکند، و هر پانصد سال یکبار که پایان عمر خویش را نزدیک می‌بیند آشیانی از گل‌های معطر و بر گهای خشک مورد و کندر برای خود می‌سازد و آنرا با گرمی خورشید و حرکت بال‌های خود آتش می‌زند، و آنقدر در این آتش می‌ماند تا بسوزد و خاکستر شود، و از میان این خاکسترها از نو بصورت سمندری سر برزند که باید پانصد سال دیگر زنده بماند.



سرود بیست و چهارم

حالت آن گناهکاری بود که بر پای خاسته بود! شکفتا! عدالت
خداوندی که چنین سخت ضربت میزند، چه منتقم و قهار است!
راهنمای من از او نام و نشان پرسید، ووی پاسخ داد که: «اندک
زمانی پیش، از توسکانا بدین گردنه موخس در افتادم.

در زندگانی خویش بدنیال دد صفتی رفتم، نه در پی آن حیاتی که
آدمی را شایسته است، و حقا که استری چو من میبایست چنین زیسته
باشد. من «وانی فوجی» چارپا خویم، و پیستویا مرا مغازه‌ای شایسته
بود!»

و من به استاد گفتم: «بدو بگوی که از اینجا فرود، و بپرس که
کدام گناهش بدینجا افکنده است، زیرا من وی را درزندگانش مردی
سودائی و شدیدالعمل میشناختم.»

و گناهکار که این بشنید دیگر رازپوشی نکرد، بلکه روح و
چهره خویش را بجانب من گرداند و بر رخس اثر شرمندگی غم آلوده‌ای
هویدا شد.

و گفت: «رنجی که اکنون بدیدارتو میبرم که بدین واژگون بختی
من مینگری، فزون از آن رنج است که بهنگام جدائی از دنیای زندگان

بردم.

۱ - Vanni Fucci از معاریف شهر پیستویا Pistoia (در شمال غربی فلورانس)
که برای نخستین بار اختلاف دودسته معروف سیاسی «سفیدها» و «سیاهها» در قرن
سیزدهم مسیحی در ایتالیا از آن پدید آمد، و در کمندی الهی بارها باین اختلاف اشاره
میشود. «وانی فوجی» خود از نجیبای دسته «سیاهها» و پسر حرامزاده «فوجیودلانسی»
یکی از اعیان شهر بود (و بهمین جهت داتته او را از زبان خودش به «قاطر» تشبیه میکند).
وی آتش اختلاف را میان دسته‌های سیاسی سیاه و سفید دامن زد و از این راه آتش‌افروزی
بزرگی کرد که بعدها فلورانس در آن بسوخت.

دوزخ

با این همه از گفتن آنچه می‌خواهی سر باز نمیتوانم زد: از آنروی در این درک بسر میبرم که بگنجینهٔ مقدس و زیبای کلیسا دستبرد زدم^۱.

و دیگری در جای من بدین گناه متهم آمد^۲. اما برای آنکه خروج احتمالی تو ازین ظلمتکده از دیدار این پریشانحالی من شادمانت نکند،

به پیشگوئی من گوش فرا دار و بشنو که: نخست پیستویا از سیاه‌ها تهی شود، آنگاه فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش را تازه کند،

سپس مریخ از «والدی ماگرا» برقی بجهاند که ابرهائی آشوب‌زا در میانش داشته باشند، و بعد از آن در کشاکش طوفانی سهمگین و ترشرو نبردی گران در «کامبویچنو» درگیرد، و آنگاه این برق‌بنا گهان ابرغلیظ را درهم شکافد و برسر جمله سفیدها فرود آید^۳.

- ۱ - اشاره به خزانهٔ کلیسای «سن‌یا کوپو» در شهر پیستویا.
- ۲ - اشاره به مردی بنام «رامیینودی راجیو فورزی» که او را بانهام دزدی دستگیر کردند و کیفر دادند، دوزخی مخاطب دانته اعتراف میکند که او را بناحق بجای وی گرفته‌اند.
- ۳ - این پیشگوئی از معروفترین پیشگوئی‌های «دوزخ» دانته است، و بر اساس حوادث تاریخی سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ تکیه دارد. در ماه مه ۱۳۰۱، دستهٔ سیاسی «سیاه‌ها» در شهر پیستویا Pistoia شکست خوردند و از آن شهر طرد شدند، و در اول نوامبر همان سال، «کوزسودوناتی» رئیس دسته پیروزمندان وارد فلورانس شد و «سفیدها» را تبعید کرد. «سیاه‌های» پیستویا با فلورانس متحد شدند و در سال ۱۳۰۲ فرماندهی مازکی «مالاسپینا» دژ معروف «سراوالد» را که در اختیار سفیدها بود تصرف کردند و حتی خود شهر پیستویا ۱۰ در سال ۱۳۰۶ بتصرف درآوردند. زدوخود اصلی ایندو دسته در میدان جنگ «پیچنو» Piceno اتفاق افتاد که در آن همهٔ قوای متخاصمین از شهرهای فلورانس ولوکا و پیستویا شرکت جستند.

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود بیست و چهارم

ومن این هم‌مرا بتو می‌گویم تاپ‌ریشانت کرده باشم^۱.

بقیه از صفحه قبل

با توجه بدانچه گفته شد میتوان مفهوم اشارات داتته را دریافت: «پیستویا از سیاه‌ها تهی شود» یعنی: وقتیکه حزب سیاه‌ها از آن رانده شود- «فلورانس صاحب‌نصیبان و قوانین خویش را تازه کند» یعنی: زمامداران دسته سفیدها و قوانینی که ایشان وضع کرده بودند جای خود را به زمامداران دسته سیاه‌ها و قوانینی بدهند که آنان طبق مصالح خود بر حسب نظریات سیاسی خویش وضع خواهند کرد- برقی که مریخ از «والدی ماگرا» *Valdi Magra* بجهاند، یعنی: آتش‌زد و خورد بفرمان خدای جنگ در «والدی ماگرا» دره بزرگ و آبادی در ناحیه «لونجیا» که حمله متحدین فلورانس و پیسویا برای تصرف دژسراواله از آنجا شروع شد (برافروخته شود. «نبردی در کاه‌بوپیچنودر گیرد» : یعنی میدان جنگ بداخل خاک پیستویا منتقل شود .

۱ - اشاره بدانکه داتته خود طرفدار دسته سیاسی سفیدها یعنی آنپائست که شکست خواهند خورد . این پیشگوئی برای سال ۱۳۰۰ واقعاً غیبگوئی بوده ، ولی در آن تاریخ که «دوزخ» سروده شد تمام این وقایع روی داده بود .

سرود بیت پنجم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه هشتم : مشاوران مزور

پس از دیدار دزدان ، ویرژیل ودانته ناظر صحنه مجازات گروه مشاورین نادرست میشوند که شریک دزد و رفیق قافله بوده اند . اینان این قاعده را که «المشاور مؤتمن» در زیر پا گذاشته و بخاطر مصالح و اغراض شخصی ، کسانی را که بدیشان اعتماد بسته بودند براه خطا رانده اند .
بغیر از «جنگل خود کشی کردگان» طبقه هشتم دوزخ ، این تنها موردی است که در آن دوزخیان بصورتی غیر از صورت آدمی تجلی میکنند . در اینجا هر دوزخی در درون شعله آتشی قرار دارد که او را سرپا در میان گرفته است و هر شعله زبانه ای دارد که نشان زبان آن دوزخی است ، زیرا گناه اغفال از راه زبان او صورت گرفته است . شعله آتش نشان وجدان خطاکار این گناهکاران است و پنهان شدن ایشان در آن ، از آن جهت است که درزندگی نیت اصلی خود را در لافاغه دروغ پنهان داشته بودند .

سرود بیست و پنجم

دریایان گفته خود، دزد هر دو دست را بالا برد و علامت انجیری داد و فریاد زد: «بگیر، خدایا، این هم ترا حواله باد!»
از آن روز خویشتن را دوست ماران یافتم، زیرا در آن دم یکی از آنها را دیدم که بر گردن او پیچید و پنداشتی که میخواست بگوید: «نمیخواهم بیش از این بگوئی»:
و ماری دیگر را دیدم که بر گرد بازوانش حلقه زد و آنها را به تنش چسباند، و خود چنان سخت از جانب جلو بدو پیچید که وی را یارای کمترین حرکتی نماند.
اوه! ای پیستویا، ای پیستویا، چرا سر آن نداری که خویش

۱ - علامت انجیر دادن (fare le fiche) يك نوع اشاره با انگشتان دست است که مفهوم مستهجن و وقیحانه‌ای دارد. این علامت چنین است که دست را مشت میکنند و نوک انگشت شست را از وسط دو انگشت دوم و سوم بیرون می‌آورند و آنرا بطرف «حواله میدهند». باید متوجه بود که در یونان و روم قدیم «انجیر» علامت مجازی آلت تناسلی زن و شست دست نشان «فالوس» یا آلت تناسلی مرد بوده است و این علامت اخیر در ایران نیز تا حدی همین معنی را دارد. در ایتالیا «علامت انجیر دادن» از قدیم تا امروز حکم توهین زنده‌ای را نسبت بطرف داشته است و دارد، یکی از مورخین معروف این کشور (ویلانی) در کتاب Cronica مینویسد که: «بر بلندترین نقطه دژ مستحکم کارمینیانو، در ایالت پیستویا، که مردم آن با فلورانس‌ها دشمنی قدیمی داشتند، بالای برجی که از خیلی دور پیدا بود دو بازوی بسیار بزرگ از مرمر روبرو فلورانس حجاری شده بود که هر کدام از آنها بدین شهر علامت انجیر میدادند». «وانی فوجی» دوزخی که در دوره زندگی اموال خدا را دزدیده‌اند، در اینجا به خود خدا علامت انجیر میدهد.

دوزخ

را خاکستر کنی تا ازین بیش در جهان نیائی؟ که در بدکاری از آنها که
فرا زادند نیز فراتر رفته‌ای؟

دز سراسر حلقات مظلّم دوزخ روحی را ندیدم که چنین مفرورانه در
برابر خداوند گردنکشی کند، حتی آنکس که از حصار «تبه» فرود
افتاده بود چنین نکرد.^۱

دوزخی بی کلامی دگربراه گریز رفت، و من «چنتائوروی» خشم-
آلوده‌ای را دیدم که می‌آمد و می‌پرسید که: «این گستاخ کجاست؟»
نپندارم «مارما»^۲ را آن همه مار باشد که او بر ترک خود داشت،
زیرا که ماران تا آن جایی از تن او را که در آن چهره آدمی آغاز میشود^۳
در زیر خود پوشیده بودند.

و در روی شانه‌ها و در پس گردنش اژدهائی گشوده بال نشسته بود
که هر آنچه را که فرا روی خویش میدید آتش میزد.
استاد من گفت: این «کاکو» است که بارها در زیر صخره کوه
آه نینو دریاچه‌ای از خون پدید آورد.^۴

۱ - اشاره به کاتیلینا «Catilina» سردار رومی که علیه سنای روم جنگید و طبق
روایات قدیمی، شهر «پمستویا» را ساخت تا بقایای سپاهیان خود را که جان بدر برده
بودند در آن مسکن دهد.

۲ - اشاره به Capano (رجوع شود به سرود ۱۴ دوزخ)

۳ - Maremma سرزمین مالاریاخیز و ناسالم ناحیه «تبه‌سکانا»، در مغرب ایتالیا

۴ - اشاره بدان قسمت از بدن «سنتور» که در آن، نیمه‌ای که شکل اسب دارد
بنیمه دیگری که شکل انسان را دارد می‌پیوندد

۵ - Caco (به لاتینی Cacus) بنا بر روایات میتولوژی یونان، پسر هفائستوس

(وه‌لکانو) خدای صنعت و آهنگری بود، و در کهستان آونتینه Monte Aventino
کمی بالاتر از روم مسکن داشت، وی بگلسه گوسفندان هر کول که در پای این
تقیه در صفحه بعد

ولی درینجا سرنوشت او از دیگر برادرانش جداست، زیرا وی کله
بزرگی را که در نزدیکی خود داشت مکارانه ربود،
و در آنوقت بود که نابکاری های او در زیر گرز هر کول، که شاید
بوی صدضربت زد و او حتی ده تا ۱۰ احساس نکرد، پایان سید.
چون وی چنین میگفت، «چنتائورو» رفت و سه روح بزیر پای ما
آمدند، که من و راهنمایم هیچیک آمدنشان را در نیافتیم. بودیم^۲
تا آندم که بر ما بانگ زدند: «شما که اید؟» آنوقت ما دست از
گفتگو برداشتیم و از آن پس تنها متوجه ایشان شدیم.

بقیه از صفحه قبل

کومه میچرخیدند حمله برد، و هر کول از این عمل چنان بیخشم آمد که او با چماق
معرف خود کشت و حتی بعد از مرگ او نیز تا مدتی دست از این ضربت زدن برنداشت.
در اینجا «کا کوس» پاسداری منطقه، و دخانه «فلجوتنه» دوزخ را دارد. در میتولوژی یونان،
کا کوس آدم نه «سنتوز»، و شاید این اشتباه دانه از اینجا آمده باشد که ویرژیل
در کتاب اثیس (سرود هشتم) او را لقب «نیمه انسان» داده است، که از نظری مفهومی
«درنده خو»^۱ دارد نه «حیوان شکل».

۱ - یعنی: کا کوس شاید در همین ضربت چماق هر کول مرده بود، و صورتی که
پهلوان از فرط خشم بدو صد ضربت زد. مراد از «نابکاری های او»، این روایت افسانه ای
است که وی برای آنکه هر کول نفسمد که گوسفندان را بکجا برده اند، دم این
گوسفندان، اگر گرفت و آنها را آنقدر واپس برد و تا غار خود رسانید.

۲ - برای دزک آنچه بعد خواهد آمد، و یکی از جالب ترین صفحات «دوزخ» بشمار
می آید، بهتر است قبلاً اصول آن بطور کلی ذکر شود: سه روحی که بدو بصورت انسانی
در برابر دانه و ویرژیل می آیند، سه نفرند بنام آنیلو برونلسکی Agnello Brunelleschi
به توزو دیلی آباتی Buoso degli Abati و پوچیو شانکانو Puccio Sciancato. -
یکی از آن سه می پرسد: «چیانفا دوناتی Cianfa Donati کجا مانده؟» بعد چانفا
می آید، ولی وی آدمی است که مار شده است و این مار با یکی از این سه دوزخی
دو می آمیزد، یکی میشود. سپس ما دیگری که روح مردی بنام فرانچسکو کوالکانتی
Francesco Cavalcanti است بدانجا می آید و به دوزخی دومین حمله میکند،
این بار این دو با یکدیگر عوض و تبدیل میشوند، و فقط دوزخی سوم که دانه او را در
آخرین لحظه می شناسد از این تغییر و تبدیل مصون می ماند.

دوزخ

من آنرا نمی‌شناختم، اما چنانکه گاه اتفاق می‌افتد، یکی از ایشان نام یکی دیگر را بر زبان آورد و گفت: «چیانفا کجا مانده است؟» و من برای اینکه راهنمایم هشیار باشد انگشت بر چانه و بینی نهادم، ای خواننده، اگر آنچه اکنون می‌گویم دشوارت باور آید، شگفت مدار، زیرا من نیز که این ماجرا را بچشم دیدم، خود بسختی قبولش میتوانم کرد.

چون نظر بدیشان دوختم، مازی شش پا را دیدم که خویش را بروی یکی از آنها افکند و سرپا در میانش گرفت. چنانکه بادو پای میانگین خود شکمش را در هم فشرد و با دوپای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فروبرد، و آنگاه هر دوپای عقب را بر رانهایش حلقه کرد و دم خویش را از میان هر دو ران بر آورد و از پشت بر تهیگاهش چسباند. هرگز بوته عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده است که این حیوان موخس اعضای خود را بر تن آن دیگری پیچیده بود، چنان این دو بهم چسبیدند که تو کوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم درآمیختند که هر دو یکسره از صورت پیشین خویش بدرآمدند. و حال کاغذی را یافتند که در برابر شعله آتش برنگی گندمگون درآید که هنوز سیاه نباشد؛ اما در آن از سپید رنگی نخستین نیز نشانی نمانده باشد.

۱ - علامت دعوت بسکت، که تقریباً صورت بین‌المللی دارد.

سرود بیست و پنجم

آن ده تایی دیگر بدو مینگریستند و هر يك از آنها بانك میزد که :
« وای «آن بل»^۱، بین که چگونه دگرگون میشوی ! حال دیگر نه دو تا
هستی ، نه یکی .»

و تازه سرهای دو کانه آنها سری واحد شده بود که دو چهره
دا میخته آنان نیز بشکل يك چهره درآمد که هر دو صورت نخستین در
آن محو شده بودند.

آنگاه از چهار عضو دو بازو پدید آمد ، و رانها و ساقها و شکم و
سینه بدل به اعضائی شدند که هیچ آدمیزاده ندیده است.

شکل پیشین آن هر دو از میان رفته بود ، و این صورت مسخ شده
هم دو کس بنظر میرسید ، هم هیچ کس ؛ و این ترکیب عجیب با قدمهای
آهسته دورشد .

همچو آن سوسماری که در گرمای سوزان قلب الاسد پر چینی
را که پناهگاه خود داد عوض میکند و بتندی برق لامع از مسیر خویش
میگذرد

ماری خشمگین که چون دانه فلفلی کبود و سیاه بود ، با چنین
شتابندگی بجانب شکم آن دو تایی دیگر آمد ،
و تن یکی از آنها را در آن محلی که رساننده نخستین غذای ماست^۲
سوزاخ کرد ، و آنگاه در برابرش بر زمین افتاد.

۱ - Agnèl(lo) - «ان یلو برونلسکی» ، یکی از افراد خاندان برونلسکی شهر
فلورانس که از سر دسته های گیبلین های شریبه دند .
۲ - «ناف» ، که اولین غذای بشر در دوران زندگی جنینی از آن می آید .

دوزخ

سوراخ شده بدو نگریست ، اما هیچ نگفت و فقط خمیازه کشان
بر جای ایستاد ، تو گوئی تنها به تب یا بخواب دچار آمده بود.

او ما را مینگریست و ما او را ؛ و از شکاف تن این و از دهان آن
بخاری غلیظ برمیکخواست ، و این هردو بنخار باهم درمیآمیخت .

« لوکانو » را بگویی که خاموش شود و دیگر دم از نگون بختی
« سابلو » و ناسیدیو « نزنند و گوش بسدانچه اینک میگویم فرا دارد ؛
و « اوویدیو » را بگویی که دیگر از کادمو و آرتوزا سخن نگوید ،
زیرا مرا بهنر نمائی او رشک نمیآید که شاعرانه آنرا بشکل ماری و این
را بصورت چشمه‌ای درآورد^۲ .

آخر او هرگز دو طبیعت مختلف را ، روی در روی ، چنان
استحاله نداد که ماهیت وجودی آنها را با یکدیگر عوض و بدل
کرده باشد .

۱ - Lucano (به لاتینی Lucanus) ، شاعر بزرگ لاتین در قرن اول میلادی
Ovidius (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) شاعر بزرگ لاتین (۴۳ پیش از مسیح - ۱۷
میلادی) که قبلاً از این هردو سخن گفته است (رجوع شود به سرود چهارم) لوکانوس در
کتاب فارسالیا Pharsalia (سرود نهم) نقل می‌کند که دوسرباز رومی از سپاه کاتون
موسوم به سابلوس Sabellus و ناسیدیوس Nassidius (بتلفظ ایتالیائی سابللو و ناسیدیو)
در صحرای لیبی (افریقا) طعمه غول‌ها شدند ، آنگاه سابلو با ناتلاقی درآمیخت و یکی
شد ، و ناسیدیوس چنان آماس کرد که زرهش از تنش بدرآمد - اوویدیوس نیز در کتاب
استحالات Metamorphoses (سرود چهارم) نقل می‌کند که مردی بنام Cadmus
بایتالیائی کدمو) بصورت ماری ، (سرود پنجم) زنی بنام Aretusae (بایتالیائی ارنوزا)
بشکل چشمه‌ای درآمد - دانته در اینجا قدرت خود را در تغییر شکل این دوزخیان با
این دو شاعر مقایسه کرده و خویش را از هردوی آنها برتر شمرده است . این نوع خودستائی
شاعرانه در ادبیات ما خیلی نظیر دارد ، ولی در ادبیات مغرب زمین نادر است .

۲ - یعنی ، استحاله پایان یافت .



... آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هر يك از آنان مینالید که : « وای ، آن یلو ،
(صفحه ۴۵۵)
چرا اینطور دگرگون شده‌ای ؟ »

این دو چنان به هم پیوستند که دم مار ترك خورد و بشکل دو شاخه‌ای درآمد، و در عوض پاهای آن زخم خورده بهم پیوست و یکی شد،

و ساقها و رانهای او چنان با هم درآمیخت که چند لحظه بعد دیگر اثری از محل پیوستگی آنها هویدا نبود،

دم مار که بدو نیمه شده بود، کم کم آن شکلی را بنخود میگرفت که آن دیگری از دست داده بود؛ و درین میان پوست یکی نرم میشد، و پوست آن دیگری بسختی میگرائید.

بازوان دوزخی را دیدم که بزیر بغلش فرو رفت، و دویای کوتاه حیوان را که دراز شد، و بهمان نسبت که بازوان آن دیگری کوتاه میشد، پای این روبدرازا میرفت.

آنکاه دو پای پسین مار که بهم پیچ خورده بود بدل بدان عضوی شد که مردان پنهانش میکنند، و در عوض عضو پنهان آن تیره روز را دیدم که دوتا شد.

و در آن ضمن که بخار این و آنرا برنگی تازه درمیآورد و بجای آن مو که بر تن یکی میرویانید موی از تن آن دیگری میسترد،

این از جای برخاست و آن بر زمین افتاد، بی آنکه این هر دو در این احوال نظرهای ناپاک خویش را که تکران این دگرگونی بود ازهم بر گرفته باشند.

آنکاه برپای ایستاده بود پوزه خود را بسوی شقیقه‌ها کشید و از

دوزخ

آنچه درین تبدیل زائد آمده بود گوشهائی که پیش از آن جایش خالی بود از دو گوندش سر برزد.

و از آن جزء دیگر از پوزه که بمقب نرفته و بر جای مانده بود. وی برای خود در میان چهره بینیی ساخت و لبها را چنانکه شایسته بود نزد گترو ضخیمتر کرد.

آن یکی که بر زمین افتاده بود، پوزه خویش را بییش برد و چون حلزونی که شاخهای خود را فرو میبرد گوشها را بدرون سر فرو کشید. و زبانش که شکافی نداشت و تا آن دم سخن میتوانست گفت، ترک برداشت، و در عوض دو شاخه زبان آن دیگری بهم پیوست، و بخار قطع شد!

آن روح که بدل به حیوانی شده بود^۱ صغیر زنان در طول دره گریخت، و آن دیگری در پشت سر او آب دهان افکنان بسخن پرداخت!

شانه های تازه رسته خود را چرخاند و بدان دیگری گفت: «دلم میخواهد بوئوزو نیز همچو من چهار دست و پا در این کورمراه بدود.» بدین ترتیب، من کثافات^۲ این گودال هفتمین را دیدم که پوست انداختند و از شکلی بشکلی دگر درآمدند؛ و اگر قلم این توصیف راقاصر آمده، غرابت منظره عذ خواه من باشد.

۱ - «آب دهان بر زمین انداخت»، یعنی زهر را از دهان بیرون بخت. در زمان دانه برای آب دهان انسان خاصیت پاد زهری قائل بودند.

۲ - اشاره به Buoso degli Abati؛ درباره این شخص اطلاعاتی در دست نیست جز آنکه او از خاندان «دوناتی» دانسته اند.

۳ - zavorra، اشاره به دوزخیان این قسمت که مثل زبانه بی‌زشتند.

سرود بیست و پنجم

و با آنکه دیدگان من خوب نمیتوانستند دید و خیالم نیز سخت
پریشان بود، اینان نتوانستند چنان راه گریز گیرند.
که من در میانشان «پوچیوشانکاتو»^۱ را تشخیص نتوانم داد، و
اوتنها کسی از آن یاران سه گانه نخستین بود که تغییر شکل نداده بود؛
و آن دیگری، ای «گاویل»^۲، آنکسی بود که توهنوز در مرگش
گریانی^۳.

۱- Puccio Sciancato پوچیوشانکاتو، از خاندان معروف کالیگائی Galigai
که در دربار فرانسه نقش مهمی بازی کردند. وی از یکی از دوپا میلنگید و بدین جهت
پوچیوی لنگ لقب گرفته بود.
۲- گاویل Gaville، دهکده ای در قسمت علیای رود «آرنو» که يك قلعه مستحکم
نظامی بشمار میرفت مردم این دهکده يك نفر از افراد برجسته خاندان معروف کوالکانتی
را (رجوع شود به سرود دوازدهم دوزخ) که فرانچسکو دئی کوالکانتی Francesco dei Cavalcanti
نام داشت بقتل رسانیدند، ولی بازماندگان این خاندان انتقام این مرگ را بسختی گرفتند،
چنانکه کمتر خانواده ای در «گاویل» برجای ماند که عزادار نشده باشد. مفهوم اشاره
دانه در اینجا این نیست که مردم «گاویل» در عزای فرانچسکو میگریزند، بلکه منظور
اینست که در نتیجه این قتل بحال زار خود گریه می کنند.

سرود بیت هشتم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران گروه هشتم : دزدان

این سرود نیز مثل سرود پیش بوصف دزدان کودال هفتم اختصاص یافته، زیرا ویرزیل ودانته همچنان برجای خود ایستاده اند و بدرون این کودال می نگرند. در آغاز سرود، یکی از دوزخیان که مرتکب کفر گوئی زنده ای نسبت بخداوند شده بدست ماران کیفر می بیند. آنگاه دانته ناظر منظره عجیبی می شود که وصف آن یکی از استادانه ترین فصول «دوزخ» را تشکیل میدهد. در این ماجرا دانته بچشم خود می بیند که چگونه آدمی، و ماری، استحاله پیدا میکنند و این بشکل آن و آن بصورت این درمی آید. این «استحاله» آخرین مرحله دزدان از نظر اخلاقی است. اینان در زندگی هر چه را که دیگران داشته اند در خود حل می کرده و بصورت جزئی از وجود خویش درمی آورده اند. در اینجا، خودشانند که در دیگران حل میشوند و بشکل آنان درمی آیند، و چندان میان آدم و مار تغییر صورت میدهند که خود از درك ماهیت واقعی خویش عاجز میمانند.

سرود بیست و هشتم

ای فلورانس ، شادباش که از فرط بزرگی بحر و بر را بزیر بال
خویش گرفته‌ای و دوزخ را نیز از نام خود پر آوازه داری !
در میان دزدان پنج تن از زادگان ترا یافتم که بس سرشناس
بودند. من از این بابت شرم دارم ، و نپندارم که ترا نیز جای افتخاری
باشد .

اما اگر رؤیای صبحگاهان رؤیائی صادق باشد^۱ ، درین صورت
تو در کوتاه زمانی بدان سر نوشتی که پراتو و شهرهای دگرت آرزو دارند ،
دچار خواهی آمد^۲ .

و چندان زود نباشد اگر این بلاهم اکنون بر سرت آید ؛ و کاش

۱- عقیده قدما بر این بود که رؤیاهای نزدیک صبح «رؤیاهای صادق» اند، و این عقیده هنوز در ایران نیز راسخ است . دانتی خود درین باره در «برزخ» (سرود نهم) مینویسد:
«نزدیک بامداد ، در آن ساعت که پرستو نغمه غم انگیز خویش را شاید بیاد نخستین
بدبختیهای خود سازمیکند ، روح ما از هر وقت دیگر از جسم دورتر و از قید اندیشه های
تن آزادتر میشود ، و از بصیرتی تقریباً آسمانی برخوردار میآید...»

۲- prato شهر کوچکی است در بیست کیلومتری فلورانس- اشاره بدانکه نه فقط دشمنان نیرومند فلورانس خواهان سقوط آن هستند، بلکه حتی شهری کوچک در همه-سایگی
مستقیم فلورانس نیز این آرزو را دارد. درین باره تعبیر دیگری نیز شده، بدین معنی که اشاره
دانتی ۱۰ نه به شهر «پراتو»، که ظاهراً با فلورانس روابط حسنه داشت، بلکه به «کاردینال-
نیکه لودووات» اسقف بزرگ فلورانس که از طرف پاپ بندته‌ی یازدهم بدین شهر فرستاده شده
بود دانسته‌اند. کاردینال پراتو مدتی سعی کرد دودسته سیاسی شهر را که با هم پیوسته در زد
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

اکنون که باید چنین شود، هر چه زودتر شود، زیرا که من هر چه سالخورده‌تر شوم ازین بابت رنجی فروتر خواهم برد.

براه اقتادیم، و راهنمای من از تردبان برآمد گیهای صخره‌ای که قبلا از آن فرودآمده بودیم، بالا رفت و مرا نیز همراه خود برد.

راه بی‌رفت و آمد ما در میان صخره‌های پر پست و بلند و تخته سنگ‌های پل چنان سخت بود که پای ما بی کمک‌دست پیش نمیتوانست رفت.

از آنچه دیدم برنج آمدم، و هنوز هم خیال آن آزارم میدهد، و بناچار بیش از آن حد که شیوه من است بر توسن اندیشه لگام میزنم. تا بی‌راهنمایی پاکی و درستی دویدن پیشه نکند، مبادا که اگر ستاره‌ای سعد یا لطفی آسمانی شامل حالم باشد، خود را بدست خویش ازین برکت محروم دارم.

همچو آن روستائی که بر بالای تپه آرمیده، و در آن فصل که روشنی بخش جهان چهره خویش را مدتی کوتاه‌تر از همیشه از ما پنهان میدارد^۱ و مگس جای خود را به پشه میسپارد،

بقیه از صفحه قبل

و خورد بودند بایند و اندرز آشتی دهد، ولی چون هیچیک از آنها تن بقبول میانجیگری نداد وی مراتب را به پاپ اطلاع داد و این شهر را ترک گفت، و پاپ نیز لعنت نامه‌ای برای مردم شهر فرستاد و انجام مقررات مذهبی را از طرف کلیساها در آنجا تحریم کرد. اندکی بعد پل بزرگ شهر شکست و تلفات بسیار آورد، و بعد از آن نیز حریق بزرگی در آنجا روی داد که باعث خسارت هنگفت شد، و مردم این آفات را نتیجه مستقیم نفرین پاپ دانستند.

۱- یعنی: زمانیکه درازی روزها از همه وقت دیگر سال بیشتر است. مقصود فصل تابستان است.

سرود بیست و هشتم

درهٔ سرمبزی را که شاید تا کستان او و کشتزارش در آن باشد
پراز کرمان شب تاب میبیند ،

من نیز با رسیدن بدانجائی که از آن اعماق بلجیای هشتمین را
میتوانستم دید ، آنرا از شعله های فروزان آتش آکنده یافتم .

و همچنانکه آن انتقام گرفتهٔ خرسان گردونهٔ ایلیا را بهنگام
عزیمتش دید که اسبانش برداشتند و یکسر با آسمان بالا رفتند ^۱ ،

و او با دیدگان خویش ازین گردونه بجز شعله های آتشین که چون
ابری کوچک روی بیالا داشت چیزی نتوانست دید ،

هریک ازین شعله ها نیز در گردنهٔ این کودال بالا میآمد ، بی آنکه
نهفتهٔ خویش را نشان دهد : و هر شعله ای گناهکاری را دردل خود داشت .

روی پل بر سر یا ایستاده بودم تا نکوتر ننگرم ، چنانکه اگر
به تخته سنگی تکیه نداشتم ، بی آنکه کسی به پیشم رانده باشد فرو
میافتادم .

و راهنما که چنین مجذوبم دید ، گفت : « در درون این آتSHAها

۱ - اشاره به الیشع پیغمبر بنی اسرائیل (بایتالیائی Eliseo ، فرانسسه Elisée ،
به انگلیسی Elisha) که ماجرای او در تورات آورده شده (تورات ، کتاب دوم پادشاهان ،
باب دوم) : « .. و چون ایشان (الیشع و ایلیا پدر او) میرفتند و گفتگو میکردند ، اینک
الیشع ارا بهٔ آتشین ایلیار را بدید و فریاد بر آورد که ای پدرم ای پدرم ارا بهٔ اسرائیل
و سوارانش - پس او را دیگر ندید و جامهٔ خود را گرفت به دوحه چاک زد ... و از آنجا
به بیتائیل بر آمد و چون او براه میآمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده او را سخریه
نموده گفتند ای کچل بر آی ای کچل بر آی - و او بعقب برگشته ایشان را دید و ایشان را با سم
پهوه لعنت کرد و دوحزس از جنگل بیرون آمده چهل و دوپسرا ایشان بدرید . »

دوزخ

از واحی خانه دارند و هر يك از این روحها محصور در آن پوششی است
که او را در خود میگذارد.

پاسخ دادم: «استاد من، اکنون که سخن ترا میشنوم درین پندار
راسختر میشوم، اما خود نیز پی برده بودم که باید چنین باشد، و میخواستم
که بیرسم:

در این آتش که بجانب ما میآید و نوك آن چنان دوشاخه شده که
گوئی از آن تل هیزمی آمده است که «اتمؤکله» را با برادرش در آن
سوزاندند^۱، کدام روح خانه دارد؟»

جواب داد: «در درون این شعله، «اولیسه» و «دیومده» کیفر
می بینند، وهمچنانکه با هم مستوجب بادافره شدند، با هم نیز در عذابند.
و اکنون در میان شعله خود، بخاطر ابداع مکارانه آن اسب
دروازه گشا که نطفه والای رومیان را از تروییا بدر آورد، گریانند.

و نیز بخاطر آن میکرووریبی میگریند که هنوز «دئیدامیا» را در عالم مردگان

۱ - بنابه افسانه های یونانی، ائثو کلس (Eteocles) و پولونیس (Polynices) (بتلفظ ایتالیائی ائثو کله و پولی نیچه) پسران دو قلوی اودیپوس (Odipus) اودیپ (بتلفظ ایتالیائی ادیپه، قهرمان معروف افسانه خدایان یونان) که پس از مرگ پدر پادشاه تب شده بودند، بایکدیگر توافق کردند که يك سال ائثو کلس و يكسال پولونیس پادشاه این شهر باشد. ولی ائثو کلس در پایان سال اول حاضر بوا گذازی تخت و تاج ببرادرنشد، و لاجرم او پادشاهان هفت گانه یونان را علیه برادرش برانگیخت. پس از زرد و خورد های بسیار، قرار بر این شد که دو برادر در برابر چشم هر دو سپاه بجنگ تن بتن بردارند و هر کس که زنده ماند پادشاه شهر شود. در این جنگ تن بتن هر دو برادر کشته شدند، و جدهای ایشان طبق سنن مذهبی سوزانده شد ولی کینه آنان نسبت بیکدیگر چنان شدید بود که چون اجساد آنها را برای سوختن در يك آتش نهادند، شعله از میان بدو نیم شد و هر شعله یکی از آن دو جسد را در بر گرفت.



... و راهنمای من که این توجه مرا دید، گفت: در دل هر يك از این شعله ها
که می بینی، روحی خانه دارد». (صفحه ۴۱۵)

سرودیست و ششم

از «اکیله» در شکوه دارد؛ و هم بگناه ربودن پالاد یوست که درین جا
کیفر می بیند^۱.

گفتم: «ای استاد، اگر اینان از درون این شعله ها سخن میتوانند
گفت، مشتاقانه از تو تقاضا دارم، و باز تقاضا دارم، و کاش این خواهش
من ارزش هزار خواهش داشته باشد،

که باز از آن مداری که تا رسیدن این شعله دوشاخه در همین جا بانتظار
بمانم. ببین که چسان از فرط اشتیاق، بی اختیار بجانب این شعله خم شده ام.»
و او بمن گفت: «خواهشی بسیار بجا داری، و لاجرم آنرا میپذیرم،
اما کاری کن که زبان درازی مکنی.

۱- Diomedes و Ulisse دو قهرمان نامی ایلیاده اودیسه هستند؛ اولیس پهلوان
افسانه ای یونان کسی بود که در جنگ «ترویا» پس از ده سال بیگانه ببقایده، با کمک
دیومدس اسب چوبی معروفی را ساخت که یونانیان در آن نشستند و از شهر ترویا شدند و آنرا
بیاقتل و غارت دادند. گلهان سه گانه ای که دانته برای اولیس قائل است یکی همین حیل
اسب چوبی است. دیگر اینکه اولیس در این جنگ، اکیله Achille پهلوان و نیمه خدای
معروف را که سر از جنگ بر تافته و دل به مشق «دئیدامیا Deidamia» دختر زیبای پادشاه ترویا
داده و از او صاحب فرزند شده بود بطناف الحیل و ادار کرد که علیه ترویاها وارد جنگ شود،
و دئیدامیا که معشوق خود را با پدرش در جنگ میدید از غصه جان داد و سومین گناه، اینکه
وی مجسمه مقدس «پالاس» Pallas را از پالادیوم Palladium دزدید، و از قدیم گفته بودند که
تا این مجسمه بر پیا باشد شهر ترویا مغلوب نخواهد شد. غلت این هر سه اعتراض دانته با اولیس
اینست که دانته سخت طرفدار ترویاها بود که یکی از آنان، انشال Enchal، میبایست شهر روم را
پی افکند (رجوع شود بسرد دوم و دوزخ)، و دانته چون خود را از اعقاب رومیان می شمرد، من غیر
مستقیم برای خویش ریشه ترویا قائل بود. اولیس قهرمان اصلی «اودیسه» Odisseo اثر
حماسی معروف یونانی است که از قدیم آنرا به «همر» نسبت داده اند، و معلوم نیست که این
انتساب تا چه اندازه صحیح باشد. در اینجا اولیس و دیومدس همکار و شریک جرم او در درون
یک شعله آتش قرار دارند، منتها چون جرم اولیس زیادتر و مقامش نیز مهمتر است، شعله ای
که او در میان دارد بزرگتر از شعله ایست که مصاحبش را در خود گرفته است.

دوزخ

سخن را بمن واگذار، که میدانم چه میخواهی پرسید؛ همانا که ایشان چون یونانی بودند، شاید سخنان ترا وقتی نگذا، ند^۱ .
چون شعله آتش بدانجا رسید که راهنمایم از لحاظ زمانی و مکانی مناسب دانست، شنیدم که چنین گفت:

«شما که دو تائید و دریک آتشید، اگر من در دوران زندگی خود خویشتن را شایسته توجه شما نشان دادم، و اگر در آنوقت که در روی زمین اشعار بلند پایه خویش را نوشتم، بیش یا کم درخو لطف شما شدم، در این صورت ازینجا دور شوید، و یکی از شما حکایت کند که چون گم شد برای مردن روی بکجا برد؟»

شاخه بلند این شعله اندکی بخود لرزید و از آن زمزمه‌ای نظیر آن صدا که با وزش باد همراه است برآمد،

سپس، چنانکه زبانی برای گفتن بحرکت آید نوك این شاخه آتشین تکان خورد و از آن صدائی برون آمد که میگفت:

«چون چیرچه را که سالی بیش در نزد کائتا پنهان داشته بود (و این هنگامی بود که هنوز اثنا این نام را بر او نهاده بود) ترك گفتم، مهر بدری، و علاقه فرزندی نسبت به پدری سالخورده، و عشق من

۱- یعنی: شاید ترا قابل جواب دادن نمیشوند، ولی به من که با آنان نزدیکتر بوده‌ام پاسخ خواهند گفت. یا اینکه: چون اینان یونانی هستند و تواز اعقاب ترویائیهاستی، حاضر بگفتگوباتونخواهند بود. طبق يك تفسیر سومین نیز مفهوم این گفته این است که چون داتته و معاصرین او هیچ اطلاع مستقیمی از یونان نداشتند و رابط آنها، بین موردرومیان بوده‌اند، درینجا ویرژیل باید حقا رابط داتته و اولیس شود.

سرود بیست و ششم

به «پنه‌لویه» که میبایست مایه خوشبختی اوشود^۱،
هیچیک بر اشتیاق فراوان من به شناسائی جهان و آشنائی با معایب
و محاسن جهانیان فائق نیامد؛
لاجرم تنها با یک کشتی و با این یاران معدودی که هرگز تر کم
نگفتند، راه دریای بیکران را در پیش گرفتم.
این کرانه و آن کرانه را، تا اسپانیا و مراکش و جزیره ساردها^۲
و دیگر جزایری که این دریا از هر جانب سیرابشان میکند^۳ بچشم
دیدم.
عاقبت من و یارانم، سالخورده و فرسوده، بدان گذرگاه باریک
رسیدیم که روزگاری هر کول نشانه های خود را در آن گذاشته بود.
تا هیچ آدمیزاده از آنجا فراتر نرود^۴: «سیبیلیا» را در دست
راست گذاشتم^۵ و پیش از آن «ستا» را در دست چپ نهاده بودم^۶.

۱- Circe، بروایت افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که در کوه سیرسیو
(بتلفظ ایتالیائی چیرچیو) در کنار خلیج گائنا در جنوب شرقی ایتالیا مسکن داشت، و اولیس
و همراهند را سحر کرد و بصورت حیوانات در آورد. Gaeta، شهر ساحلی ایتالیا، که طبق
روایات یونانی، «اثا» یس از مریک دایه خود که Caieta نام داشت اوراد برین محل بخاک
سپرد و نام این دایه را بر شهر نهاد. Penelope، زن اولیس بود، و پسرو پدر او که در اینجا
نامشان مستقیماً برده نشده، تلماکو Telemacco و لاثرته Laerte نام داشتند.

۲- «جزیره ساردها»: ساردنی.

۳- «جزایر دیگر»... سیبیل و کرس و بالثار و غیره.

۴- دودیواره تنگه جبل الطارق را در یونان قدیم ستونهای هر کول مینامیدند؛
طبق افسانه‌های یونانی، هر کول پهلوان نامی یونان وقتی که بجستجوی سیبهای طلائی
میرفت بدین ستونها رسید و بدیدن آنها دریافت که با خرد نیارسیده است. قدما صخره‌های
عظیم دوسوی جبل الطارق را سرحد غربی دنیا میدانستند

۵- Sibia، تلفظ ایتالیائی Sevilla (اشبیله) شهر معروف اسپانیا، که داتته آنرا
در جای دیگر این کتاب نیز مرادف با تمام اسپانیا آورده است.

۶- Setta، نام ایتالیائی Ceuta (شوتا) شهر ساحلی مراکش، در مقابل جبل الطارق.

دوزخ

گفتم: - ای برادران، که از صد هزار خطر گذشته و بمغرب
سیده‌اید، این دوزان کوتاه هشیاری را که هنوز برایتان باقی است^۱
مغتنم شمارید.

و امکان کشف دنیای نامسکون را از راه تعقیب خورشید از کف
مدهید^۲.

تبار خویش را در نظر آرید: شما را برای آن نساختند که چون
نابخردان عمر گذرانید، بلکه زادند تا بدنیا پاکی و دانش روید. -
با این خطابه کوتاه، یازان خویش را چنان در ادامه راه خود
بشوق آوردم که از آن پس خودنیز بدشواری بر جایشان نگاه میتوانستم داشت؛
و کشتی خویش را پشت بیامداد چرخاندیم^۳ و پاروها را بصورت
بالهائی برای این پرواز جنون آمیز در آورديم، و پیوسته جانب چپ را نگاه
داشتیم^۴،

و بجائی رسیدیم که در آن شبها جمله اختران قطب دیگر هویدا بودند^۵
و ستاره قطبی خودمان چنان پائین بود که از سطح دریا فراتر نمی آمد.

۱- یعنی: این مدت کوتاه را که از زندگانی شما باقی است.

۲- «دنبال کردن خورشید»: یعنی ادامه راه بسوی مغرب.

۳- یعنی: پشت بمشرق و روبرو بمغرب کردیم.

۴- یعنی: در طول سواحل غربی آفریقا پیش رفتیم. باید متوجه بود که در آن زمان

اروپائیان بجز قسمت شمالی آفریقا جایی از این قاره را نمی‌شناختند.

۵- قطب جنوب- اولیس و همراهانش بخط استوا رسیده‌اند که در آن ستاره قطبی

شمالی جای خود را به ستاره‌های نیمکره جنوبی می‌پارد، در زمان دانه تضر آنکه
نیمکره‌ای جنوبی وجود داشته باشد که بتوان بدان مسافرت کرد و معرفت، بدین جهت
از نظر اوزسیدن بخط استوا معنی رسیدن با خردنمای زندگان، امیدهد که کسی حق ندارد
زنده از آن بگذرد، زیرا آن سوی این خط، یائی است که جزیره و کوه برزخ در آن است.

سرود بیست و ششم

از آغاز این سفر خطرناک ما ، نیمهٔ زیرین چهرهٔ ماه پنج بار روشن
و پنج بار خاموش شده بود^۱ .

که کوهی در برابرمان نمودار شد ، که از بعد مسافت تاریک
مینمود ، این کوه را چنان بلند یافتیم که هرگز نظیر آن را ندیده
بودم^۲ .

بدیدار آن سخت شادمان شدیم ، اما دیری نگذشت که این شادی
جای خود را به اشک حسرت داد ، زیرا از این خشکی تازه گردبادی
برخاست و بر جلوی کشتی ما تاخت ،

و سه بار کشتی و جملهٔ آبها را بگرد خود بچرخانید ، و در بار چهارم
عقب کشتی ما را بالا برد و قسمت پیشین آنرا چنانکه دیگری اراده کرده
بود^۳ ، در آب فروبرد .

تا آن که دریا بروی ما بسته شد^۴ .

۱- یعنی : پنج بار قسمت زیرین ماه که فقط در شبهای بدر کاملاً روشن میشود
روشن شد ، و بدین ترتیب پنج ماه قمری از هنگام عبور ایشان از جبل الطارق گذشت .

۲- اشاره بکوه «برزخ» ، طبق نقشه جغرافیائی که ملاک کار دانتیه در «کمندی الهی»
بشمار میرود ، نیمهٔ شمالی زمین خشکی و مسکون است و در عوض نیمهٔ جنوبی آنرا یک سره
آب فرا گرفته است ، بجز کوه عظیمی که در نقطهٔ مقابل اورشلیم در آن سوی زمین سر از آب
بر آورده ، و دانتیه آنرا کوه «برزخ» نامیده است . در برزخ (سرود چهارم) در این باره گفته
شده که : «.. کوهی چنان بلند بود که چشم قلّهٔ آنرا نمیتوانست دید ، و شیب آن از شیب
خطی که مرکز دایره را بوسط ربع دایره متصل کند تندتر بود» .

۳- اشاره بخدا .

۴- این شعر از عالیترین شعرهای کمندی الهی است ، زیرا بقول مفسرین دانتیه باشکال

میتوان احساس عمیق مرگ و خاموشی ابدی را با ترکیبی ساده تر و مؤثرتر از این وصف کرد :
infin che il mar fu sopra noi richiuso بایدتذکر داد که داستان این سفر اولیس
و همراهان در آن سوی جبل الطارق ، ساخته و پرداختهٔ خود دانتیه است و پیش از او در هیچ
جای دیگر آورده نشده است .

سرود بیست و هفتم

طبقه هفتم دوزخ: حيله گران گروه هشتم: مشاوران مزور

این سرود نیز مانند سرود پیش بوصف تباهاکاران کودال هشتمین اختصاص یافته است. دانته که در سرود پیش بایک شخص برجسته دنیای کهن (اولیس) بتفصیل گفتگو کرده ، در اینجا بطور مفصل بایک شخص برجسته معاصر خود (کنت گوید و داموتته فلترو) صحبت میکند. این کنت خود مشاور ذری مزور است، اما بانقل داستان زندگی خویش پرده از روی تزویر و زیبای کسی بزرگتر از خود، یعنی پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیشوای روحانی دنیای کاتولیک و جانشین مقدس عیسی مسیح بر میدارد. دانته در هیچ جا با این صراحت و پرده دزی از روی بزرگترین پیشوای روحانی کلیسا و جنایت های اونقاب برنداشته است.

قسمت مهمی از سرود صرف انتقاد شدید از وضع اجتماعی ایتالیای دوره دانته و فساد اجتماعی و اخلاقی و سیاسی فلورانس و سایر شهرهای ایتالیا میشود که سخت مورد شکایت شاعر بوده است.

سرود بیست و هفتم

شعله آتش قد برافراشته و آرام بر جای ایستاده بود و دیگر سخنی
نمیگفت ، و با رخصت شاعر نکودل آهنگ رفتن داشت
که شعله ای دیگر که در پی آن میآمد ، با صدائی آشفته که از
دروش برخاست ما را متوجه زبانۀ باریک خود کرد.
همچنانکه گاو سیسیل که نخستین نعره اش ناله آنکس بود که با
سوهان خویشش آفریده بود ، و حق بود که چنین باشد ،
با صدای قربانی خویش نعره بر میداشت ، اما چنین مینمود که با
وجود ساختمان مفرغینش بر آستی خود احساس درد میکند ،
در اینجا نیز سخنان شکوه آمیز که راهی و منفذی در درون
آتش نداشت بزبان شعله بیان میشد ،
اما چون این کلمات سفر خویش را از راه زبانۀ آتش بسوی بالا

۱- طبق افسانه‌های تاریخی یونان، در قرن ششم پیش از مسیح پریلوس Perillus آتنی، گاو ازمغرغ برای فالاریس Phalaris زمامدار ستمگر و مستبد جزیره سیسیل ساخت و آنرا بدو هدیه کرد تا برای شکنجه محکومین بکار رود. این محکومین را در درون بدن میان تهی گاو جای میدادند و ناله و فریاد آنها با گذشتن از لوله‌هایی مخصوص بصورتی از دهان گاو بیرون میآمد که درست طنین نعره گاو را داشت. فالاریس این هدیه را پذیرفت و برای آزمایش فرمان داد که خود سازنده این گاو فلزی را در آن افکنند، و بدین ترتیب مخترع این دستگاه اولین قربانی اختراع خود شد.

دوزخ

پایان رساندند و آنرا بدان صورت لرزاندند که زبانشان در ادای این کلمات بدانها داده بود ،

کسی را شنیدیم که میگفت : « تو که مخاطب منی و هم اکنون بزبان لمباردی میگفتی که : - حالا دیگر برو ، مزاحمت نمیشوم^۱ -

هرچند که شاید اندکی دیر بدینجا رسیده باشم ، از ماندن وبا من سخن گفتن سرمتاب ، می بینی که میسوزم و باز خواهان این گفته گویم^۲ !
اگر بتازگی از سرزمین دلپذیر لاتین که من جمله خطاهای خویش را از آن آوردم بدین ظلمت که در افتاده باشی ،

بمن بگوی که آیا رومیان^۳ در صلحند یا در جنگ ، زیرا من از مردم آن کوهسارانی بودم که میان اوربینو و قله ای که رود « تهوره » از آن بیرون میجهد ، سر بر افراشته است .

هنوز رو بسوی پائین داشتم و با دقت مینگریستم که راهنمای من دست به پهلویم زد و گفت : « سخن بگوی ، زیرا این بار یک ایتالیائی است که با تو سر گفتگو دارد . »

۱- در زبان ایتالیائی ، به « حالا » adesso گفته میشود - ولی در اینجا ، بطوری که در متن شعر آمده ، ویرژیل کلمه Istra را بکار برده ، و این کلمه ایست که فقط در زبان محلی ایالت « لمباردیا » مصطلح است ، و معنی « اکنون » میدهد ، بنابراین آن دوزخی که ناویرژیل طرف گفتگوست ، خودش از اهالی این منطقه است ، با شنیدن این کلمه دریافته است که بایک یا دو نفر لمباردی سروکار دارد . قبلا گفته شد که ویرژیل اهل « ماتوا » شهر معروف ناحیه لمباردیا بوده است .

۲- این دوزخی مردی است بنام کنته گویدودامونته فلترو Guido da Montefeltro منطقه کتب نشین « موتته فلترو » در ایالت رومانیا Romagna واقع است که یک حد آن شهر اوربینو Urbino و حد دیگرش کوه کورونارو Coronaro است که رود معروف ر ، تهوره Tevere (تیبر) از آن سرچشمه میگیرد .

۳- اهالی رومانیا Romagna

سرود بیست و هفتم

ومن ، که پاسخ در آستین داشتم ، بیدرنک گفتم : « ای روحی که
در درون این شعله نهانی ،

رومانیای تو در دلستمگرانی که فرمانروایان آنند ، بی جنگ بسر
نمیبرد و بی جنگ نیز بسر نبرده است . اما در آن هنگامی که من بتر کش
گفتم ، رسماً باجائی در جنگ نبود ؛

« راونا » همانگونه میزید که از سالیان پیش زیسته ؛ و عقاب
پولنتا در آن چنان خوب بر روی تخمهای خود خفته که تا « چرویا »
نیزبال گسترده است ؛^۱

و سر زمینی که پیش ازین صعب دورانی گذرانید و از کشته های
فرانسویان پشته ها ساخت ، همچنان در زیر چنگال های سبز بسر
میبرد .^۲

۱- یعنی : با آنکه در حال حاضر ایالت «رومانیا» با هیچ شهر و ایالتی رسماً
در جنگ نیست ، ولی زمامداران این ناحیه در دل خود همچنان مشغول کینه توزی و
آتش افروزی هستند .

۲- خاندان Polenta (پولنتا) خانواده ای بود که از سال ۱۲۷۰ در راوانا
Ravenna شهر معروف کنار دریای آدریاتیک حکومت میکرد و دامنه نفوذ آن تا شهر
چرویا Cervia در جنوب راوانا گسترده بود . علامت این خاندان عقابی بود که «عقاب
پولنتا» نامیده میشد .

۳- مقصود شهر و ناحیه فورلی Forli است که در آن ، در روز اول ماه مه سال
۱۲۸۲ میان قوای این شهر بفرماندهی « گویدودامونته فلترو » (بشرح ۲ صفحه قبل مراجعه
شود) و قوای پاپ مارتینوی چهارم که قسمت اعظم نفرات آنرا فرانسویان تشکیل میداد پیکار
خونینی در گرفت و این پیکار بشکست قوای پاپ و فرانسویها منجر شد . در سال ۱۳۰۰ شهر فورلی
تحت استیلا و حکومت مطلقه خانواده اردلافی Ordelfaffi بود که علامت خانوادگی آنها
شیری سبز ، نگه به د ، مراد از «دوران صعب» ، محاصره طولانی فورلی است که از ۱۲۸۱ تا
۱۲۸۳ بطول انجامید . و چنگالهای سبز ، اشاره به علامت شیر سبز خانواده زمامداران
فورلی است .

دوزخ

سگان پاسبان پیر و جوان «ورو کیو» که بس نابکارانه بر مونتانی
حکم راندند در قلمرو خود دندانها را مته کرده‌اند؛
شهرهای «لامونه» و «سانتر نو» زیر فرمان شیر بچه‌ای سپید کنامند
که از تابستان تا زمستان برنگی دگر درمی‌آید.^۱
و شهری که «ساویو» آبیاریش میکند، از آن رو که حدی بدشت
و حدی بکوه دارد، میان استبداد و آزادی روزگار می‌گذراند.^۲
اکنون، تمنا دارم که بما بگوئی تو خود که هستی و از کجا
آمده‌ای؟ با ما سختگیر از آن مباش که دیگران بودند،^۳ و کاش که نامت
در روی زمین پایدار ماند.»

- ۱- اشاره به مالاستادا و روکیو Malatesta da Verrucchio و پسرش مالاستینو Malatestino که مالکین دژ بزرگ «ورو کیو» بودند و از سالهای پیش بر ریمینی Rimini حکومت میکردند. مونتانی Montagna رئیس «گیبلین» های شهر بود که پرمالانسا او را در سال ۱۲۹۵ اسیر کرد و خائنانه کشت - «دندانهای خود را مته کرده‌اند» یعنی: بهر جا که میتوانند دندان فرو می‌برند. «مالاستا» پدر شوهر «فرانچسکاداریمینی» است که دانته ماجرای عاشقانه شورانگیز او را در سرود پنجم دوزخ نقل کرده است.
- ۲- Lamone و Santerno دو رودخانه ایتالیا، که از شهرهای فائستاتا Faenza و ایمولا Imola می‌گذرند و اشاره دانته در اینجا بدین دو شهر است این شهرها در سال ۱۳۰۰ تحت حکومت مائینار دوپاکانی Mainardo Pagani بودند که در سال ۱۳۰۲ وفات یافت، و علامت خانوادگی او شیری آبی رنگ در زمینه سفید بود. وی در شمال منطقه حکومت خود از گیبلین‌ها، و در جنوب آن (فلورانس) از گولف‌ها طرفداری میکرد، یعنی در توسکانا گولفو و در رمانیا گیبلینو بود، بدینجهت است که دانته میگوید: «از تابستان تا زمستان رنگ عوض میکند.»
- ۳- اشاره بشهر چزنا Cesena، در کنار رودخانه ساویو Savio، میان فورلی و ریمینی مردم این شهر چندین سال خودشانرا عقالنه اداره کردند و حاضر قبول زمامداری نشدند، یعنی «آزادی» خودرا حفظ کردند. اما در ۱۳۱۴ مالاستینو که قبلا ذکرش رفت، آنرا تصرف کرد.
- ۴- یعنی سایر دوزخیان همه جا بسخان ما پاسخ دادند.

شعله آتش بشیوه خود اندکی خروشید و نوك تیز زبان‌ه‌اش بدین سو و آنسو گشت ، و آنگاه از درون آن صدائی چنین برآمد :

«اگر احتمال پاسخ به پرسش کسی را می‌دادم که بروی زمین باز می‌تواند گشت ، بی‌یقین این شعله همچنان بی‌حرکت می‌ماند .

اما چون تا کنون ، اگر است شنیده باشم ، هیچکس زنده ازین ورطه زرف بیرون نرفته است ، بی‌ترس از سوائی ترا پاسخ می‌گویم .^۱

مردی جنگی بودم که به زناربندان^۲ پیوستم ، زیرا پنداشتم که در کمر بستگی^۳ اجازت استغفار خواهم یافت . و بی‌گمان این پندار من بجا بود ؛

اگر پای آن کشیش بزرگ^۴ - که لعنت بر او باد ! - بمیان نمی‌آمد که مرا بگناهان گذشته باز گردانید ، و چگونه ، و برای چه^۵؟ میل دارم که این نکته را از زبان خود من بشنوی .

تا صاحب آن گوشت و استخوانی بودم که با آن از مادرزاده شده بودم ، شیرپیشه‌ای نبودم ، رو باد پیشه‌ای بودم .

۱ - اشاره به گوید و دامونته فلترو ؛ که رئیس گیبلین‌های رومانیای مردی دلیر و بزرگ منش بود . وی چندین بار با گوتلف‌ها جنگید و پیروز شد ، و چند بار نیز از طرف پاپ مورد تکفیر قرار گرفت و هر بار با کلیسا آشتی کرد ، و بالاخره در سال ۱۲۹۶ عضو فرقه مذهبی فرانسیسکن شد ، و در ۱۲۹۸ مرد . دانته در یک کتاب دیگر خود وی را « گوید و مونته فلتروی لاتین بسیار بزرگوار ما » می‌نامد .

۲ - مراد فرقه « فرانسیسکن » است ،

۳ - اشاره بکمر بند طنابی مخصوص اعضای فرقه مذهبی فرانسیسکن .

۴ - مقصود پاپ بونیفاتسیوی هشتم است .

۵ - Come e quare ، کلمه دوم کلمه‌ای لاتینی است که بهمان صورت اصلی

در متن آمده است .

دوزخ

راز جمله حيله گری‌ها و پوشیده روی‌ها را آموختم و چنان استادانه
این فنون را بکار بستم که آوازه‌ام تا اکناف جهان پیچید؛
اما چون خویش را در آن مرحله از زندگی یافتم که هر کس باید باد-
بانهارا فرود آورد و طناب‌ها را در هم پیچد ،
آنچه پیش از آن مطلوب بود ، منقورم افتاد . اقرار بگناه آوردم و
توبه کردم و زاهد شدم . بیچاره من ! که کاش در همان حال مانده بودم .
اما امیر فریسیان این زمان^۱ ، که در نزد يك لاترانو ، نه با مسلمانان و
یهودان ، بلکه با ترسایان در جنگ بود^۲ ،
آنها را با مسیحیانی که نه برای گشودن عکا رفته و نه در کشور سلطان
سودا گری کرده بودند^۳ ،

۱- اشاره به سخن پاپ مارتینوی چهارم ، که درباره توهین‌های گوید و به کلیسای
کاتولیک گفته بود : « آوازه این جسارت‌ها تا چهار گوشه ارض و تا سرحدات ربع مسکون
رسیده است » .

۲- اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم . « فریسی‌ها » چنانکه قبلاً گفته شد فرقه
خاصی از یهود بودند که در طرفداری از اصول تعصب بسیار بیخروج میدادند و همانها بودند
که عیسی را با اتهام ارتداد و بدعت در دین تکفیر کردند و بدست مرگ سپردند .
۳- پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیش از آنکه پاپ شود با خاندان معروف کولونا
Colonna دشمنی داشت . در سال ۱۲۹۷ این خانواده در قصر و قلعه‌ای واقع در چهل کیلومتری
مشرق روم در منطقه پنسترنو (پالسترنای کنونی) در نزد يك شهر لاترانو Laterano سکونت
گزیدند . بنا بر توصیه « گویدو » پاپ بدیشان قول داد که فتوای تکفیری را که درباره آنان
داده بود پس بگیرد بشرط اینکه آنها نیز قصر و قلعه مستحکم خود را ترك گویند . کولوناها
این دعوت را پذیرفتند و قلعه را ترك گفتند ، در نتیجه پاپ آنجا را بکلی ویران کرد و
بعدهم حکم تکفیر خود را پس نگرفت .

۴- یعنی : ایشان نه از آن مسیحیانی بودند که برای تصرف شهر عکا ، در فلسطین ، در
خفا با ترکهای مسلمان پیمان اتحاد بستند ، و نه از آن یهودانی که در سرزمین سلطان
(مصر) با مسلمانان که دشمنان مسیحیان صلیبی بودند دادوستد داشتند ، بلکه از مسیحیان
مؤمن و شریقی بودند که پاپ هیچ بهانه و مستمکی برای دشمنی با ایشان نداشت .

مقام والای خود و سنن مقدس مذهبی، و این طناب مرا که عادت
به تکیدن کمر بستگان خویش دارد^۱، پاس نداشت.

و همچنانکه «کستان تیمو» کسانی رادربی «سیلوسترو» به «سیراتی»
فرستاد تا مگروی از بیمای جذام نجاتش بخشد^۲، او نیز مرا چون پزشکی
بنزد خویش خواند.

تا مگر تب غرورش را درمان کنم^۳: از من راهی خواست، و من خاموش
ماندم، زیرا پنداشتم که سخناش از مستی سرچشمه گرفته است.

و آنگاه وی بمن گفت: «دل بد مدار، زیرا که ترا ازهر گناهی
برائت میدهم و در عوض مرا بیاموز که چگونه «پنسترینو» را بخاک
میتوانم افکند^۴.

۱ - اشاره به طناب باریکی که پیروان فرقه مذهبی سن فرانساوا (سن فرانچسکو)
یعنی فرانسیسکنها بعنوان کمر بند می بستند، و چون اساس کار این فرقه ریاضت و کف نفس
بود، اعضای آن همه لاغر و ضعیف بودند.

۲ - کنستانتینوس Constantinus (قسطنطین) امپراطور روم، در اوایل امپراطوری
خود مسیحیان را مورد آزار بسیار قرار داد، بطوریکه پاپ سیلوستروی اول، پیشوای
عیسویان، برای فرار از شکنجه و مرگ به مفازهای در کوه سیراتی Siratti نزدیک شهر
روم پناه برد و در آن پنهان شد (این کوه اکنون بافتخار او Santo Oreste نام دارد).
طبق روایات مسیحی، چندی بعد از آن امپراطور قسطنطین دچار بیماری جذام شد، و هر چه
کردند این بیماری در زمان نیافت، تا عاقبت شبی وی پطرس و پولس حواریون مسیح را
بخواب دید که بدو گفتند فقط پاپ سیلوسترو میتواند ویرا درمان کند، و خفاگاه او را
نیز بوی خبر دادند، قسطنطین کسی را ندانجا فرستاد و او را بنزد خویش آورد و وی امپراطور
را مداوا کرد و در نتیجه قسطنطین آئین مسیح را پذیرفت و آنرا آئین رسمی امپراطوری روم
قرار داد، و نیمه غربی امپراطوری را نیز قبول پاپ کرد (رجوع شود به سرود نوزدهم
دوزخ) این داستان معالجه و بخشش هیچکدام مبنای تاریخی مسلم ندارند.

۳ - یعنی: راهی پیدا کنم که دشمنان خودش را سرکوب و نابود کند.

۴ - penestrin، دژ مستحکم خاندان کولونا، در مشرق روم (رجوع شرح ۳

دوزخ

چنانکه خود آگاهی، من قدرت آن دارم که ملکوت آسمان را بروی کسان بگشایم یا ببندم . و از همین رو است که شماره آن کلیدها که سلف من در اختیار خود نگاه نداشت^۱ دو تاست .

چون این بشنیدم ، به سنگینی این براهین اندیشیدم و پنداشتم که خاموش ماندنم گناهی گران است . و گفتم : - ای پدر مقدس ، اکنون که مرا از آلائش این گناهی که بایدم کرد تطهیر میکنی ، هفت دار که بسیار وعده دادن و کم وفا کردن^۲ ترا در مسند ولایت کامروا خواهد کرد . -

چون مردم، فرانچسکو بیاریم آمد^۳. اما یکی از سیاه بالان^۴ بدو گفت:-
اورا مبر و مرانیز با این کار خود بدر دسر میفکن
وی باید بدرک اسفل فرودافتد و در حلقه مسکینان من^۵ در آید ، زیرا
پندی خدعه آمیز داده است . و از آن هنگام که چنین کرده زمام اختیار خویش
را در دست من دارد ،

۱ - اشاره به پاپ چلستینو (سلستینو) پنجم ، که پیش از پاپ بونیفاتسیوی هفتم سمت پاپی داشت و مردی بسیار پارسا بود (چنانکه بدو لقب مقدس دادند) ولی آدمی ضعیف النفس بود بطوریکه بعد از چند ماه از مقام خود استعفا کرد (رجوع شود به صفحه ۹۱۳ ، شرح ۱) .

۲ - این جمله اکنون ضرب المثل شده است : - Lunga promessa con l'attender corto

۳ - Francesco «سن فرانسواداسیز» مؤسس فرقه مذهبی فرانسیسکن که دانتی در -رود یازدهم بهشت با خود او مواجه میشود . وی بدوزخ رفته است که شاید عضو فرقه خود را از آنجا نجات دهد . علت اینکه در اینجا لقب مقدس (Santo) برای او آورده نشده اینست که در سال ۱۳۰۰ هنوز کلیسا این عنوان را بوی نداده بود .

۴ - اشاره به شیطانها (رجوع شود با خر قطعه بیست و سوم دوزخ) .

۵ - i miei meschini ، یعنی خدمتگزاران ناچیز من . این کلمه «مسکین» که در سایر کشورهای لاتین زبان نیز گفته میشود ، اصلا از عربی آمده است .

زیرا کسی که توبه نکند رستگار نمی تواند شد ، و کسی نیز نمی تواند هم
از گناهی توبه کند وهم روی بسوی آن آرد، که قانون تناقض چنین اجازتی
را نمیدهد . -

وای بر من ، که چه بیداری تلخی بود آنوقت که ابلیس در چنگال
خویش گرفت و گفت : - شاید چنین اهل منظم نمی پنداشتی !-
آنگاه مرا بنزد مینوس بردوی هشت بار دم خویش را بر کمر گاه
استوارش حلقه کرد و باخشم فراوان این دم را گزید و گفت :
- این از آن تباهاکارانی است که شایسته آتشند . - و لاجرم چنین
که می بینی سر گشته ام و در درون این جامه که سخت عذابم می دهد ره
می سپرم .

چون وی سخن بیایان رسانید، شعله آتش که همچنان در پیچ و تاب
بود و زبانهاش می لرزید ناله کنان براه افتاد .

من و راهنمایم از روی پل گذشتیم و تابالای آن پل کمائی دیگر رفتیم
که در گودال زیرین آن .

کسانیکه بارتفاق افکنی را بردوش وجدان دارند ، وام خویش را
می پردازند.

سرود بیست و هشتم

طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

گروه نهم: تفاق افکنان

در کودال نهمین از طبقه هشتم، دسته تفاق افکنان بسر میبرند که کوشش خود را صرف جدا کردن مردمان از یکدیگر و ایجاد اختلاف در میان جماعات و ملل و افراد و خانواده ها کرده، یعنی بجای «وصل کردن» به «فصل کردن» پرداخته اند.

درین «بولجیا» سه دسته مختلف از «تفاق افکنان» جای دارند: آنها که از لحاظ مذهبی بین مردم تفرقه انداخته اند، آنها که از لحاظ سیاسی باعث دودستگی و چند دستگی شده اند، و آنها که نزدیکان و عزیزان مثلا پدر و پسر، برادران، و خویشاوندان را با هم بستیز و داشته اند.

نوع عذاب این دسته دوزخیان نیز، مثل همیشه، متناسب با جرم ایشان است، بدین معنی که جدائی افکنان درین کودال پیوسته بدست شیطان زخم میخورند که اعضای مختلف تن ایشان را از هم جدا میکند. برخی از آنها ناقص العضونند؛ زبان بعضی واحشاء و امعاء بعض دیگر جدا شده و گلوگاه برخی دیگر تا بیابین چاک خورده است. بطور کلی دوزخیان این قسمت هیچکدام تنی سالم ندارند، و قسمتی از بدن هر کدام از آنها، متناسب کمی و زیادی جرمشان، بهمان صورت که ایشان ملتها و اقوام و دوستان و خویشان را از هم جدا میکرده اند از سایر اعضا جدا شده است.

ماجرای «برتران دو برن»، گناهکاری که در آخر سرود پایمیدان میگذارد و سر بریده خود را چون فانوسی در دست دارد، یکی از جالب ترین ساخته های دانته در دوزخ است.

سرود بیعت و هشتم

کیست که بتواند حتی بزبان نثر^۱ آنهمه زخم و خون را که من
بچشم دیدم وصف کند ، ولو آنکه بارها حکایت را ازسر گیرد ؟
بی گمان هرزبانی در اینباره قاصر خواهد بود ، زیرا ظرفیت اصطلاحات
و افکارها برای دربر گرفتن این همه چیز بسیار کم است .
حتی اگر جمله آن کسانی بگردهم آیند که پیش ازین در سرزمین
نیکبخت «پولیا» خون خود را بخاطر ترویائی ها بر زمین ریختند و ازین بابت
بسی نالیدند^۲ ،

۱ - Parole sciolte (کلمات پراکنده) . یعنی کلماتی که با سجع و قافیة
شاعرانه بهم نپیوسته باشد .

۲ - توضیحات مربوط بدین بند و چهار بند بعد : puglia نام ناحیه ای حاصلخیز در
جنوب ایتالیا ، مقابل ناپل ، که در اینجا بطور کلی بایتالیای جنوبی اطلاق شده . -
«ترویائیها» : رومیان ، که نسل آنها ازراه «اِثا» بمردم «ترویا» میرسند . «جنگی
ظولانی» : دومین درشته جنگهای معروف بونیک guerre puniche میان روم و کارتاژ ، در اینجا
اختصاصاً اشاره بنبرد تاریخی Canne بین آنیمبال سردار بزرگ کارتاژ و رومیان (۲۱۶ پیش از
مسیح) شده که بنا بگفته تیتولیویو Tito Livio (تیت لیویوس) مدهخ رومی ، در آن آنقدر
رومی کشته شد که از حلقه های انگشتری طلای سواران و سربازان و سنا توره های مقتول رومی
سه خمره پر شده بر بر تو گوئسکار دو : Roberto Guiscardo (در اصل فرانسه رو بر گسکار)
سردسته نورماندها (۱۰۱۵-۱۰۸۵) که بایتالیای جنوبی حمله برد و آنرا اشغال کرد ، و داتته
ویرا در زمره سربازان خداوند در بهشت جای داده است . چیرانو : Ceqerano شهری که
در سرحد ایالات کلیسا و قلمرو ناپل واقع بود ، ولی جنگ مهمی در آن اتفاق نیفتاد ، و شاید
منظور داتته از اشاره به خیانت «پولی ها» در این جنگ اینست که مردم این شهر به سپاهیان
شارل داترو (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ) اجازه عبور دادند و در نتیجه نبرد خونین
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

واز جنگی طولانی زبان بشکوه گشودند که در آن، بنا بنوشته «لیویو» ی
خطا ناپذیر، غنیمتی گران از حلقه های انگشتری بر روی هم
انباشته شد،

واگر آنهایی کرد آینه که در برابر «روبرتو کویسکار دو» پای داشتند
وزخمهای گران خوردند ورنجهای بسیار بردند، و آن دیگران که هنوز
استخوانهایشان .

در «چیرانو»، خیانتگاه جمله پولیان، و در «تالیا کوتسو» که آلا-
دوی کهنسال را بی سلاح پیروز کرد، از زمین بدر میآید؛
واگر همه این کشتگان اعضای سوراخ شده تن خویش را بنمایانند
واعضای بریده خود را، باز اینجمله در مقایسه با منظره کریمه بولجیای نهمین
بهیچ نمی آیند .

هر گز چلیکی که دهانه یا تخته زیرینش بدر آمده باشد، آنچنان
سوراخ نمی شود که تن آن دوزخی، که دیدم که از چانه اش تا سوراخی که
از آن تیز می دهند^۱ یکسره شکافته شده بود؛

بقیه از صفحه قبل

و معروف بنه و نتو Benevento پیش آمد که در آن «مانفردی» پسر امپراتور
فردریک دوم که پادشاه سیسیل و بابل بود (وبا توبه ای که در آخرین لحظه زندگی کرد
«خلد آشیان» شد) بقتل رسید . - تالیا کوتسو Tagliacozzo شهری در ناحیه ابروتسو
Abrozso در مشرق ایتالیا که در آن میان شارل داترو و کرادینو Corradino (در اصل
کنرادین Conradin) برادرزاده مانفرد، در سال ۱۲۶۸ جنگی خونین در گرفت که منجر
بمرگ کنرادین شد، و در این جنگ شارل داترو پیروزی خود ۱۰ مرهون نصایح عاقلانه
مشاور خویش آلاردوی والری Alardo di Valeri (در اصل فرانسه الاردو والری
Elare du Valeri) بود که بوی توصیه کرد قوای خود، ایکجا و او، میدان نکند و فتنی از
آنها برای غافلگیری نهائی ذخیره نگاه دارد .
۱ - در اصل چنین است .

و روده‌هایش از میان دوپا فرو آویخته بود، و دل و جگرش، و نیز آن کیسهٔ ناخوشایندی که هر غذائی را تبدیل به گه^۱ میکند، بچشم پیدا بود.

چون غرق تماشای او بودم، وی در من نگریست و با هر دو دست شکاف سینهٔ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره میکنم!

... اما تو که هستی، که اینسان در روی پل تعلق میکنی تا شاید لحظهٔ آغاز کیفری را که شایستهٔ گناهت دانسته‌اند بتعمیق افکنی؟»
و استاد من پاسخ داد: «وی هنوز نمرده، و گناهی نیز مستوجب عقابش نکرده است. اما برای آنکه تجربه‌ای کامل اندوزد، من، که مرده‌ام، مأمورم که او را در اینورطهٔ دوزخ از حلقه‌ای به حلقه‌ای راهنما باشم، و این که میگویم عین واقع است، همچنانکه راست است که اکنون با تو سخن میگویم.»

بیش از صد تن از دوزخیان که این بشنیدند از فرط شگفتی درد خویش از یاد بردند و در ته گودال بتماشای من ایستادند، و آن دوزخی گفت:

«تو که شاید بهمین زودی مهر فروزان را بازمینی، به «فرا دلچینو» بگوی که اگر نمیخواهد هر چه زودتر در پی من بدینجا آید،

خواه بار کافی فراهم آرد تا ترا کم بر فها ناواری که جز در اینصورت

۱- در اصل چنین آمده - منظور از این کیسه معده است.

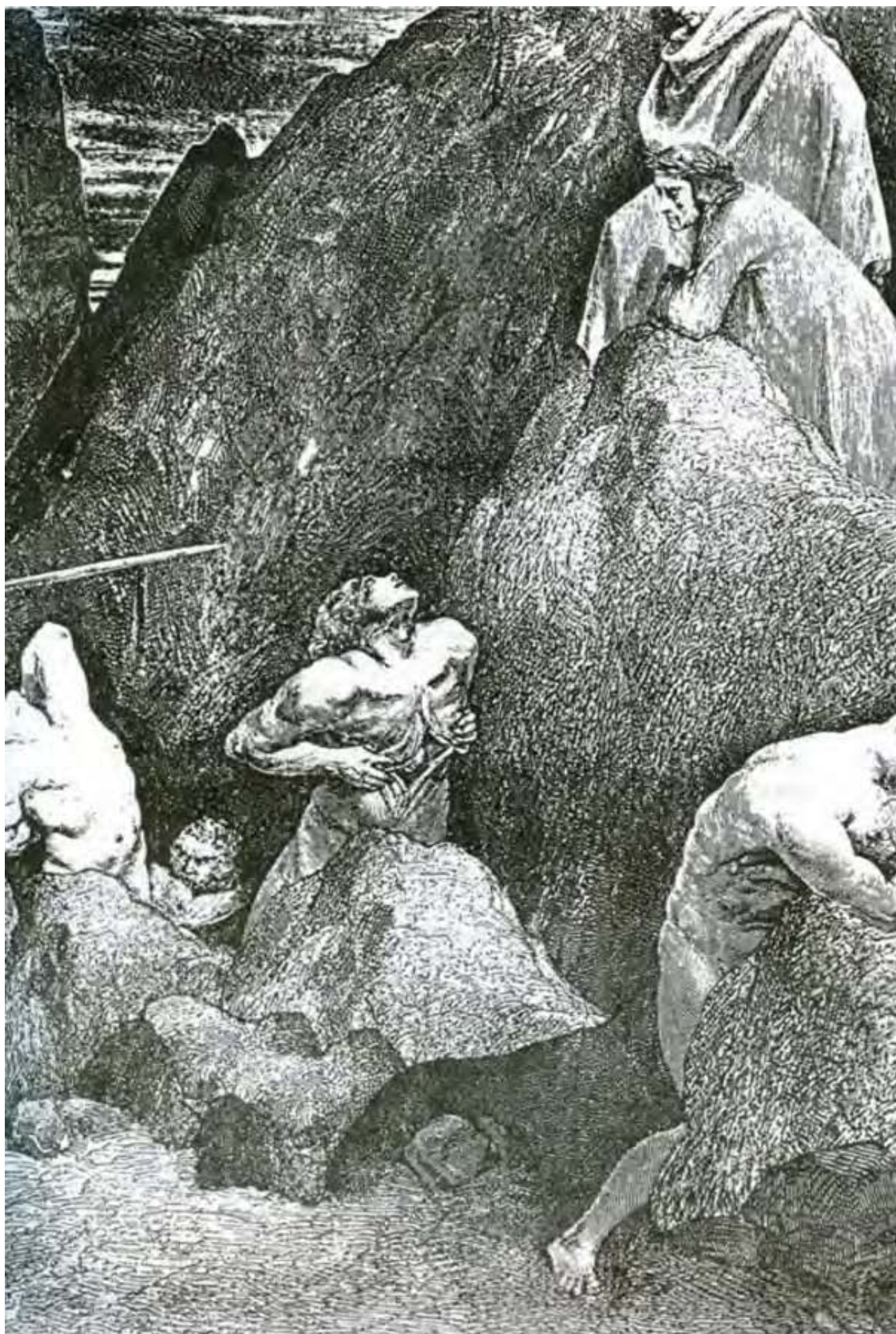
دوزخ

غلبه نمیتواند کرد، پیروزی نرساند.^۱
دوزخی این بگفت و پائی را که برای رفتن بلند کرده بود بر زمین
نهاد و براه افتاد.

و کسی دیگر که گلوئی سوراخ داشت و بینش تازیر ابروان بریده
بود، و گوشی بیش نداشت،
با شگفتی در کنار سایرین ایستاد تا مرا بنگرد، و پیش از
دیگران حلقوم خود را که در جانب بیرون از هر سو رنگ خونین
داشت بگشود،

و گفت: «ای آنکه به هیچ کیفری محکوم نیامده‌ای، و اگر
فریب شباهتی فزون از حد را نخورده باشم بیگمان در سرزمین ایتالیا بازت
دیدم،

۱ - Fra Dolcin (o) - دولچینو تور نیللی، جانشین «کرازدوسکالی» مؤسس
و موجد فرقه مذهبی Apostoli، که در سال ۱۳۰۰ با اتهام ارتداد در آتش سوخته شد.
عقاید مذهبی این فرقه بامزد کیان ایران شباهت داشت، یعنی بر اساس اشتراک اموال و
اشتراک زنان و غیره متکی بود و ضمناً میخواست اصول مذهبی را بهمان سادگی دوران
اولیه آن بازگرداند. فرادولچینو که پس از مرگ مؤسس اصلی این فرقه رئیس آن شده
بود، در تاریخ سفر دوزخ دانته هنوز زنده بود، و فقط در سال ۱۳۰۶ مرد، توضیح آنکه
وی بقصد گوشه گیری و تفکر بفاری در کوه «تسه بلو» رفت و در آنجا بر اثر سقوط برف از
کوه راه چنان بند آمد که چندین روز تمام هیچ غذائی بدو نرسید، و وی ناچار بدشمنان
خود که در آن نزدیکی بودند پناه برد و اشاره دانته باینکه «آذوقه کافی فراهم آرد تا
ترا کم برف او را از بین نبرد»، به همین موضوع است. - Noarese نو آری یعنی ساکن و
اهل «نو آرا»، شهری که زادگاه فرادولچینو بود و مردم آن طبق حکم جهادی که پاپ
کلمنتوی پنجم صادر کرده بود با وی و فرقه او بیچنگ برداختند و آنرا یکی از جنگهای
صلیبی محسوب داشتند. بر اثر این اعلان جنگ، افراد این فرقه با زنان خود به تپه های
غیر قابل عبور در میان نو آرا و وورچلی پناه بردند و بیش از یکسال پایداری کردند، ولی
بر اثر کرسنگی بالاخره تسلیم شدند، و فرمان پاپ فرادولچینو و «مارگانادی ترنتا»
خواهر مذهبی او و بسیاری دیگر زنده زنده در آتش سوختند (۱۳۰۲).



... دوزخی شکاف سینۀ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را باره باره میبکتم!» (صفحه ۴۳۷)

اگر روز کاری بیدار آن دشت دلپذیر که از «ورچلی» به «مارکابو»
 فرود می‌آید باز کردی ، «پیر دامدِچینا» را بیاد بیاور^۱ .
 و دو تن از صلحای «فانو»^۲ یعنی «مسر گویدو» و «آنجوللو» را
 آگاه کن که اگر علم آینده بینی در اینجا بی بنیاد نباشد ،
 اینان با خیانتکاری ستمگری نابکار ، در نزدیک «کاتولیکا»^۳ ، در درون
 کیسه‌ای سر بسته از کشتی خود بدریا پرتاب خواهند شد ،
 چنانکه «نتونو» از قبرس تا مایولیکا جنایتی چنین بزرگ از
 جانب راهزنان دریائی یا مردم «آر گولی» بیاد نخواهد داشت^۴ .

- ۱ - Pier da Medicina پیر دامدِچینا، از خانواده «کاتانی» که قسمت اعظم
 از عمر خود را به نفاق افکنی و آتش‌افروزی گذرانید، و چندبار هم شهر خود را باشهرهای
 اطراف بجنگ واداشت .
- «دشت دلپذیر» : اشاره به جلگه حاصلخیز لمباردیا Lombardia که میان
 ورچلی Vercelli غربی‌ترین شهر ناحیه لومباردیا، واقع در ایالت «پیه مونته»! و قلعه
 مارکابو Marcabo در نزدیک مصب رود «پو» کنار دریای آدریاتیک واقع است و سابقاً
 از فلاح مستحکم و معروف ایالت ونیز (Venezia) بود.
- ۲ - Fano : شهری در ایتالیا در ساحل دریای آدریاتیک .
- ۳ - مالانستینودا ریمینی Malatestino da Rimini (رجوع شود به سرود
 بیست و هفتم دوزخ) بطمع تصرف شهر «فانو» ، دونجیب زاده‌ای را که باتفاق یکدیگر
 بر این شهر حکومت داشتند ، وموسوم بودند به گویدودل کاسرو Guido del Cassero
 و آنجولتودا کارینیانو Angioletto da Carignano دعوت کرد که باوی در محلی بنام
 «لاکاتولیکا»، میان دوشهر فانو و ریمینی! در کنار آدریاتیک دوستانه ملاقات کنند. وقتی
 که این دو در آنجا حضور یافتند ، کسان مالانستینو بفرمان آقای خود خائنه بدانان
 حمله ور شدند و هر دورا در کیسه‌ای نهادند و بدریا پرتاب کردند .
- ۴ - Cipri (قبرس) و Maiolica (مایورکا) جزائر معروف دریای مدیترانه‌اند
 که اولی در منتها الیه شرقی ودومی تقریباً در منتها الیه غربی این دریا واقع است ، و
 طبعاً «از قبرس تا مایولیکا» اشاره است بدریای مدیترانه . - Nettuno (نپتون)
 خدای دریا در میتولوژی یونان (در یونانی Poseidon) - Argolica ، مردم آر گولی
 اشاره به مردم یونان ، و بالاخص راهزنان دریائی ناحیه «آر گولیس» یونان که
 شهرت بسیار داشتند .

دوزخ

آن خائن يك چشم^۱، فرمانروای آن شهری است که کاش این کس
که در کنار منش می بینی، هرگز آنرا بیچشم ندیده بود^۲؛

وی اینانرا برای مصالحه بیدار خود خواهد خواند، و آنگاه
آنچنان معامله‌ای با ایشان خواهد کرد که دیگر برای حفظ جان خود
در برابر باد «فوکارا» احتیاج به نذرودعا نداشته باشند^۳.

بدو گفتم: «اگر میخواهی که از تو بدان بالا نشینان خبر
رسانم، مرا بنمای و بگوی که این کس که ازین شهر خاطره‌ای چنین
تلخ دارد کیست؟»

وی دست به فك یکی از همراهان خود برد و دهانش را بگشود
و بانگ زد «اینست، و سخن نمیتواند گفت؛

این نفی بلد شده، سزار را از دو دلی بدر آورد و متقاعدش کرد
که چون کسی آماده کاری باشد، درنگ زیانش کند.

شگفتا! که «کوربو»^۴ که پیش از این چنین گشاده زبان
بود، اکنون که زبان در حلق بریده‌ای بیش نبود چه پریشان روزگار
مینمود!

۱- خائن واحدالعین: مالانستینو، که يك چشم نداشت.

۲- توضیح در چند سطر بعد.

۳- Focara، محلی میان «لاکاتولیکا» و «فانو» در کنار دریای آدریاتیک، که
در آن همواره بادی بسیار تند از جانب دریا میوزد. بطوریکه ملاحان برای نجات خود
از آن متوسل به «نذرودعا» میشوند.

۴- Curio (در اصل لاتینی Curion) خطیب و «تربین» رومی که بفرمان پمپه
Pompeus از شهر روم طرد شد، و برای انتقامجویی بسراغ سزار رفت و او را متقاعد
کرد که برای تصرف روم از رویبیکون (روییکونه II Rubieone) بگذرد. روییکونه
رودخانه‌ایست که در بالای شبه جزیره ایتالیا از شرق بغرب جاری است و در روم قدیم سنت چنین
بقیه در صفحه بعد

و ده زخی دیگری که هر دو دستش بریده بود، دو تکه باز مانده
بازوان خود را در فضای ظلمانی بلند کرد. چنانکه چهره اش خون-
آلوده شد،

وبانگ برداشت: «یادی نیز از «موسکا» بکن که نابخردانه گفت:
- آنچه شده، شده است - و این گفته او بذری شد که برای مردم «توسکا»
بدبختی بیار آورد!»

ومن افرودم: «ومرگ دودمان ترا!» و وی که چنین بشنید،

بقیه از صفحه قبل

بود که هیچ سردار رومی حق نداشت مسلحانه از این رود بگذرد ولی ژول - سزار برای اولین بار
این قاعده را تقض کرد و پس از تصرف خاك «گل» (فرانسه) برای دست و پنجه نرم کردن
با دشمنان خویش و تصرف رم، با سربازان خود از رومی بگونه گذشت و به رم حمله برد
و از آن پس اصطلاح «از رومی بکون گذشتن» ضرب المثل شده است. گذشتن سزار از رومی بکون
در حقیقت آغاز دوران طولانی جنگهای داخلی رم بود، بهمین جهت است که «کورزیون»
بر اثر این نصیحت، بگناه نفاق افکنی و ایجاد اختلاف در دوزخ جای گرفته است.

۱- موسکادئی لامبرتی Mosca dei Lamderti از برجستگان فلورانس بود. دانته
در سرود ششم دوزخ در باره وی از چیا کوا احوال می پرسد و گمان نمیبرد که در دوزخ باشد.
گاهی که او را بدوزخ فرستاده راهنمایی بدی است که کرده است. بوئون دل مونتیه یکی
از اشراف فلورانس، با دختری از خانواده «آمیدئی» نامزد شده بود، ولی چندی پس
از این نامزدی بخاطر عشق دختری دیگر از خاندان دوناتی، رشته این نامزدی را گسیخت
و بدین ترتیب به حیثیت آن دختر اول لطمه زد. افراد خاندان «آمیدئی» گرد آمدند و شور
کردند که در مقابل این توهین چه باید بکنند، و بالاخره تصمیم به قتل «بوئون دل مونتیه»
گرفتند و بر اثر این قتل (در روز عید پاک سال ۱۲۱۵) بود که اختلاف خونین صدساله میان
گولف ها و کیمیلین های فلورانس آغاز شد. وقتی از «موسکا» که در مجلس مشاوره شرکت
جسته بود. و نظرش قاطع بود، پرسیدند که چرا با این نظر مخالفت نکرده، وی در جواب این
جمله را که گفت اکنون ضرب المثل شده است «Cosa fatta capo ha» و معنی تقریبی این شعر
که دانته ترکیب آن را بر روی شعری پس و پیش کرده است، اینست که: «الخير فی ما وقع!»

۲- اشاره بدانکه بعدها، یعنی در سال ۱۲۶۸، بعدها، تمام افراد خاندان «موسکا»
از فلورانس نفی بلد شدند و دیگر بدانجا بازنگشتند.

دوزخ

غمی تازه بر غمهای خویش افزوده یافت ، و همچو مردی افسرده و عاری از عقل ده‌رشد ؛

اما من برای دیدن این جمع بر جای ماندم ، و چیزی دیدم که از وصف آن ، بی آنکه مدرکی بر درستی گفتار خود آورده باشم ، بیم دارم .

اما درینجا پای وجدان من ، یعنی پای این یار مهربانی در کار است که آدمی را با احساس حقانیت خود روئین تن میکند و بوی نیرو و توان میبخشد .

بچشم خویش دیدم ، و پندارم که هنوز هم می‌بینم . که تنی بی سر ، برآه خود میرفت و راه رفتنش همانند سایر اعضای این کله بخت بر گشته بود ،

و چنگ در کیسوان سر بریده خود زده و این سر را چون فانوسی از دست آویخته بود ؛ و بما مینگریست و میگفت : «وای بر من !» از خود چراغی فرا ، آه خویش ساخته بود ، واو و چراغش ، دو تا بصورت یکی و یکی بصورت دو تا بودند ؛ و چگونه چنین چیزی امکان پذیر است ؟ این را تنها آن کس میداند که چنین است .

چون پپای پل رسید ، بازوی خود را با سری که بر آن آویخته داشت بلند کرد تا سخنان خویش را بما نزدیکتر آرد ،

و این سخنان چنین بود : «تو که زنده‌ای و بدیدا ، مردگان آمده‌ای ، رنج جانکاه مرا بنگر ، و ببین که آیا عذابی گرانتر از این میتوانی یافت ؟



... ساربریده خویش را چون فانوسی از دست فرو آویخته بود، و بما مینگریست و میگفت : «وای بر من» (صفحه ۴۴۴)

و برای اینکه از من بدان جهان خبری بری ، بدانکه من « برترام
دال بورنیو » هستم، همان کسم که به شاه جوان اندرزهایی مکر -
آمیز دادم^۱ ،

و پدر و پسر را بدشمنی بایکد گروا داشتم ، چنانکه « اکتیوفله » که
« آبسالونه » و « داوود » را با مفسده جوئیهای خویش بستیز و داشت
بدتر از من نکرد^۲ .

و چون چنین پیوستگانی را از هم جدا کردم ، اکنون باید منخ خویش
را ، دریفا ، جدا از مایه هستی آن همراه ببرم .

و چنین است که قانون تاوان در مورد من اجرامی شود .

۱- Bertram dal Bornio (در اصل فرانسه برتران دو بورن - Bertran de Born
(1140-1215) ، از اشراف فرانسه ، که در سال ۱۱۸۲ به ایالت نورماندی که در
آن هنگام مرکز دربار هنری دوم پادشاه انگلستان بود رفت و با وسوسه خود پسر این پادشاه را
(که دانت از او بنام شاه جوان نام می برد) علیه پدرش برانگیخت و آن دورا بستیزه جوئی
بایکدیگروا داشت . آوازه این فتنه جوئی برتران دو بورن در همان دوران زندگانی خود
او نیز در همه جای پیچیده بود . برتران دو بورن در اواخر عمر خویش سراغ کلیسا رفت و تا
هنگام مرگ در دیر « سیتو » بسر برد ؛ یقیناً دانت از این موضوع آگاه نبوده ، و گرنه احتمال
نمی رفت که او را در دوزخ جای داده باشد . این صحنه « برتران دو بورن » را که سرش
برای بقیه تن او فانوسی شده از فویترین صحنه های « دوزخ » دانسته اند .

۲ - Achitofel (آخیتوفل) و Absalom (آبسالوم پسر داود پنجم) -
اصل فکر از تورات است (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب های پانزدهم ، شانزدهم ، هفدهم) ،
« ... و داود به ایبشاری و تمامی خادمان خود گفت : اینک پسری که از صلب من بیرون
آمد قصد جان من دارد ، پس او را بگدازید که دشنام دهد ... و اما آبسالوم و تمامی گروه
مردان اسرائیل باورشلیم آمدند و آخیتوفل همراهش بود - و آبسالوم باخیتوفل گفت شما
مشورت کنید که چه بکنیم ، و اخیتوفل به آبسالوم گفت که نزد متعه های پدر خود که
بجهت نگهبانی خانه گذاشته است در آی ، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت
مکره شده ای ، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد و مشورتی که اخیتوفل
در آن روزها میداد مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند ، و هر مشورتی که اخیتوفل
هم بداد و هم با آبسالوم میداد چنین میبود . »

سرود بیست و نهم

طبقه هفتم دوزخ : حبله گران
گروه دهم : جاعلین
دسته اول : کیمیا گران

ویرژیل ودانته با آخرین قسمت از طبقه هفتم دوزخ رسیده‌اند. در این کودال، جاعلین یعنی آنها که با «قلب زنی» سروکار دارند بسر می‌برند، که بر حسب نوع «جعل و قلب» خود بچهار دسته تقسیم میشوند: قلب کنندگان فلزات (کیمیا گران)، قلب کنندگان اشخاص (آنها که کسانی را بجای کسان دیگر می‌گذارند)، سکه سازان، قلب کنندگان سخن. هر یک از این دسته‌ها در معرض عقاب و عذابی جدایند، ولی همه آنها در «بولجیای» دهمین بسر می‌برند. انواع بلایا و مکافات در این کودال از همه جای دیگر بیشتر است: عفونت، تشنگی مفرط، کثافت، بیماریهای نفرت انگیز، دیوانگی و غیره از مجازات‌های کونا کون دوزخیان این قسمت است.

سرود بیست و نهم فقط بوصف دسته اول از این «قلب زنان» یعنی دسته کیمیا گران اختصاص یافته که عذاب آنها ابتلا ب بیماری جرب و خارش دائمی و بی وقفه بدن است. وضع بدن تمام دوزخیان این قسمت از صورت طبیعی خارج و «قلب» شده و این نوع عذابی است که با جعل و قلب زنی ایشان تناسب دارد.

سرود بیست و نهم

کثرت جمعیت وزخمهای گوناگون، دیدگان مرا چنان مست کرده
بود^۱ که بی اختیار بهوس گریستن افتاده بودند؛
اما ویرجیلیو بمن گفت: «بچه می‌نگری؟ چرا به اشباح این ناقص
تنان افسرده دل که در آن پائینند خیره شده‌ای؟
تو در بلجیاهای دیگر چنین نکردی. اگر می‌پنداری که آنها را بر
می‌توانی شمرد، هس دار که محیط این دره بیست و دومیل است^۲،
و اکنون ماه‌دزیربای ماست^۳ و جز فرصتی کوتاه بر ایمان نمانده است^۴
و چیزی دیگر نیز برای دیدن هست که نمی‌بینی.»
بی‌درنگ پاسخش دادم: «اگر درست بدانچه چنین نگران

۱ - اصل این اصطلاح از تورات گرفته شده (کتاب اشعیا عنبی باب شاتزدهم).
«... بنابراین برای موسمه بگریه یغیریر خواهم گریست - ای حشبون والاطله شمارا با
اشکهای خود سیراب خواهم ساخت، زیرا که بر میوه‌ها وانگورهایت گلناتک افتاده است.»
۲ - دانتته در این جا «اندازه دقیق» محیط طبقه هشتم جهنم خود را معین میکند و جالب
توجه اینجاست که بعضی از مفسرین کم‌دی الهی این گفته شاعرانه را ملاک قرار داده و دست
بمحاسبات پیچیده زده اند تا وسعت تمام جهنم دانتته را تعیین کنند. «میل» که در اینجا ذکر
شده، یک واحد مقیاس ایتالیائی است (Miglia) و نباید آن را با «مایل» انگلیسی اشتباه کرد.
۳ - یعنی: در این ساعت ماه دوست در زیر زمین است. چنین سلهتی با نیروی
تطبیق می‌کند، زیرا شب پیش از آن ماه صورت بدر داشته، یعنی نیمه شب بوسط
آسمان رسیده است.

۴ - سفر دوزخ دانتته، بدلالی که وی بدانها اشاره‌ای نکرده میبایست بیست و چهار
ساعت بیشتر بطول نینجامد، بنابراین درین موقع پیش از چند ساعت تا پایان این سفر وقت
باقی نیست.

دوزخ

خویشم کرده است می نگرستی ، شاید اجازتم می دادی که اندکی بیش
درنگ کنم . «

اما چون چنین می گفتم ، اودور شده بود ، و من سخن گویان بدنباش
رفتم و بگفته خویش افزودم :

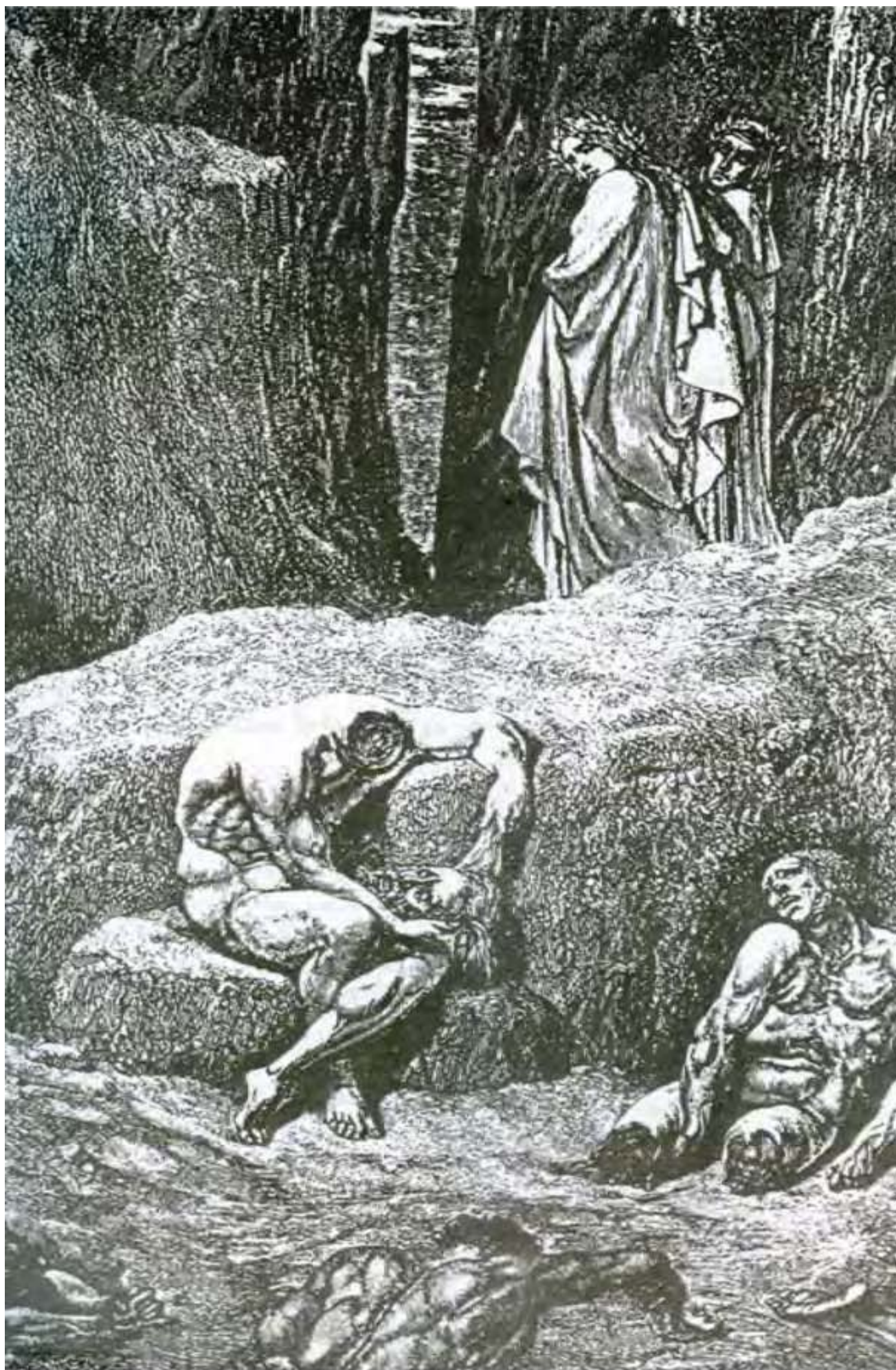
«پندارم که درین گودال ، که دمی پیش بادقت بسیار دیده بدان
دوخته بودم ، روحی از خاندان من بجرم گناهی کریان است که در اینجا
بسیار گراتش می پردازند . «

پس استاد گفت : «ازین پس درباره اوپسریشان خیال مپاش ؛ کسی
دیگر را بین و ویرا بحال خود گذار ،

زیرا من این کس دیگر را دریای پل دیدم که ترانشان می داد و با
اشارت انگشت سخت تهدیدت می کرد ، و شنیدم که او را «جری دل بلو»
می نامیدند^۱ .

تو آنوقت چنان مستغرق دیدار فرمانروای پیشین «آلتافورته» بودی^۲
که بدورتر از او نگرستی ، و لاجرم آن کس بر او خود رفت . «

۱ - Geri del Bello پسر عموی پدر دانته که الیگiero Alighiero نام داشت . وی بر اثر اختلافی با خانواده ساکتی Sacchetti فلورانس ، یکی از افراد این خاندان را نامردانه کشته بود در نتیجه چندی بعد خود بدست آنها کشته شد . سنت معروف ایتالیائی وندتا «Vendetta» که بموجب آن باید خانواده مقتول بهر قیمت باشد قاتل را بکشد تا شرافت خود را محفوظ نگاهدارد ، ایجاب میکرد که قاتل «جری دل بلو» بدست خانواده دانته کشته شود ، ولی تازمانی که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام میداد هنوز این انتقام صورت نگرفته بود ، بدینجهت است که ، وح جری دل بلو دانته را در بالای پل طبقه هشتم دوزخ مورد تقصیر و تهدید قرار داده است . دانته ازین قانون «انتقام» طوری سخن می گوید که پیداست این آدم کشی را مشروع می شمارد ، در صورتیکه خود بدوزخ سفر کرده اسب تا از آرایش گناه پاک شود .
۲ - Alta Ferte نام قصر و قلعه ای که متعلق به «برتران دو بورن» بود که قبلا ذکر او رفت (رجوع به صفحه ۴۴۷ ، شرح ۱)



... و ویرژیل بن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناصرتان افسرده دل خیره شده‌ای؟» (صفحه ۴۴۹)

سرود بیست و نهم

گفتم: «ای راهنمای من، مرگ خونین او که کسان وی نمکش
را بخود خریدند و انتقامش را نستاندند.

بخشمش در آورده است؛ و پندارم که بهمین سبب بی آنکه با من
سخنی گفته باشد دور شده، و لاجرم نسبت بدو ترحمی بیشتر احساس
می کنم.»

صحبت کنان بجائی رسیدیم که اگر اندکی روشنتر بود، شاید از
آنجا ژرفنای بعدی را می توانستیم دید.

چون بیالای آخرین صومعه^۱ «ماله بولجه» رسیدیم که در آن جمله
صومعه نشینان هویدا بودند،

ناله هائی عجیب، چون پیکانهای که با ترحم آب خورده باشند^۲ دلم
را سخت بدر آورند، چنانکه هر دو گوشم را با دست گرفتم تا دیگر
صدائی نشوم،

اگر دردهای جمله بیماران «والدیکیان» و «مارما» و «ساردینیا» را
از ژویه تاسپتامبر یکجا در گودال واحدی گرد آرند^۳،

۱ - این قسمت از طبقه هشم از روی شوخی یا استهزا به صومعه و دوزخیانی
که در آن بسر می برند به زهبانان و «اخوان» مذهبی تشبیه شده اند.
۲ - تمپیرزیا و نامانوسی که بعد از دانتته رایج شده است: di pietà ferrati ..
avean gli strali

۳ - Val di Chiana، ناحیه ای بین «ارتسو» و «مونت پو لچیانو»، در مرکز ایتالیا،
نزدیک فلورانس. این منطقه در قرون وسطی ناحیه ای بسیار ناسالم و مالاریائی بود. -
Maremma منطقه مالاریا خیز مغرب ایتالیا - Sardigna (ساردنی) جزیره معروف
ایتالیا، میان سیسیل و کرس، که آب وهوائی ناسالم و مالاریا خیز دارد. - از ژویه تا
سپتامبر Tra luglio e 1 settembre (از تیر تا شهریور)، ماههای تابستان که در آنها
شدت تبهای مالاریائی از همه وقت دیگر بیشتر است.

دوزخ

رنجی معادل بارنج دوزخیان این گودال حاصل خواهد آمد ، که از آن بوی گندی چون آنچه عادتاً از اعضای پوسیده و فاسد بر می‌خیزد به مشام می‌رسد .

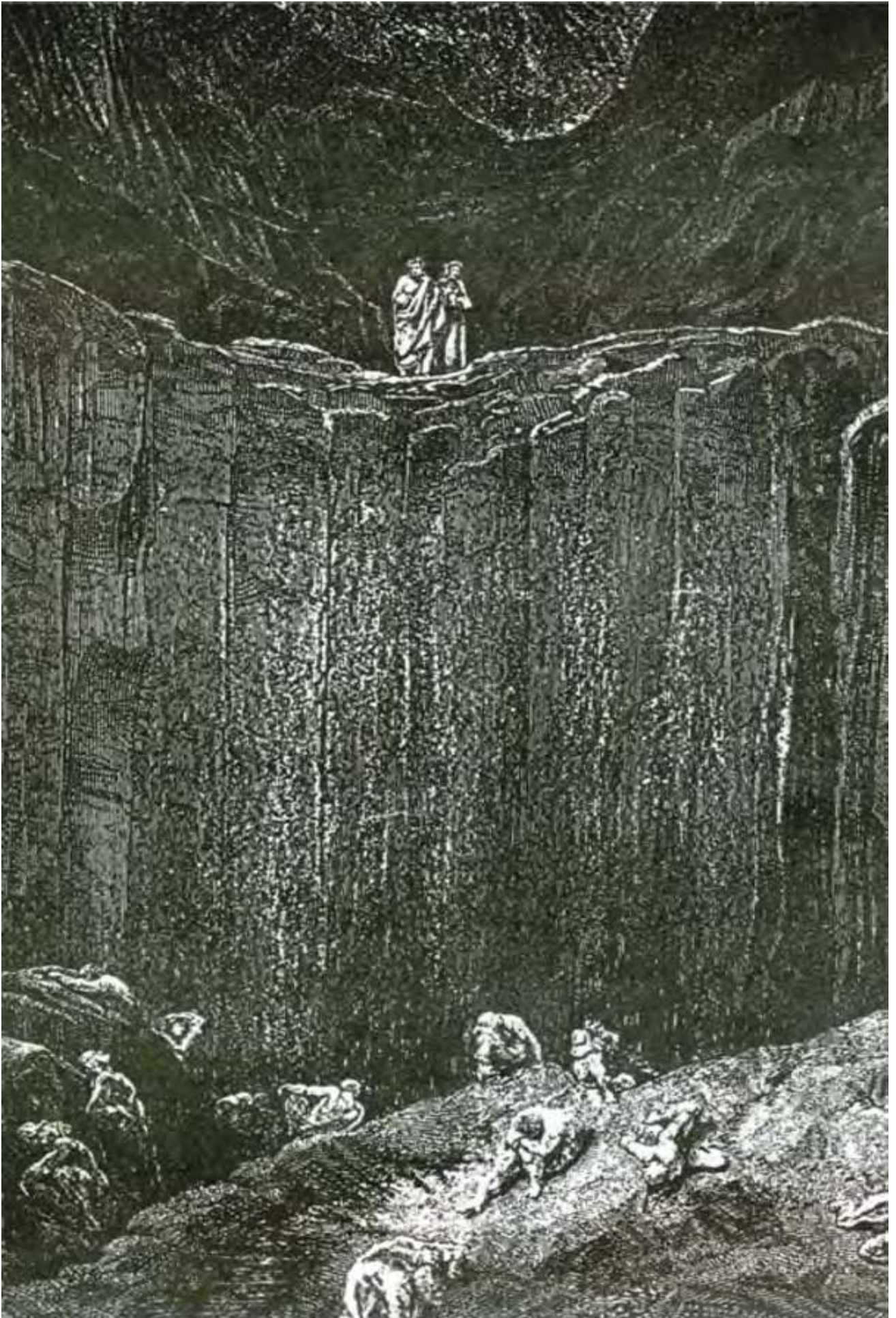
ازین پل در ازمه چنان بدست چپ پیچیدیم و بر روی دیواره آخرین فرود آمدیم ، و آنوقت بادقتی بیشتر نگرستم ، تا مگر زرقنای این گودال ۱۰ که عدالت سستی ناپذیر از جانب فرمانروای آسمانی جاغلین را در آن گرد آورده است بینم .

نیمدارم که چون در «اجینا» هوا آنچنان فساد آلوده شده که جمله جانداران ، حتی کرمان ناچیز از پای در افتادند ، از آن پس ، چنانکه شاعران باطمینان خاطر گفته‌اند ،

نسل آدمیان دور کهن از نطقه مورچگان پدید آمد ، دیدار بیماران بیش از دیدن ارواحی که درین دره ظلمانی توده وار در هر گوشه گرد آمده بودند و مینالیدند ، رحم در دل می‌آورد^۱

یکی بر روی شکم خفته و یکی بر شانه های دیگری سوار بود ، و یکی دیگر نیز خود را درین کوزه راه موخس چهار دست و پا بر زمین میکشید .

۱- بنا بر روایت افسانه خدایان یونان ، يك روز خدای خدایان که طبعی بسیار عاشق‌پیشه داشت ، عاشق اجینا Aegina پری زیبای جزیره اجینا شد و پری نیز خود را تسلیم او کرد . «هرا» Hera زن خدایان بخشم آمد و طاعونی بدین جزیره فرستاد که تمام جانداران آنرا ، از مردمان و حیوانات جزیره نابود کرد و فقط «اِنا کوس» Aeacus پری که پری از خدای خدایان آورده بود ، و مورچگان جزیره زنده ماندند . اِنا کوس از پدرش درخواست کرد که جزیره را دوباره مسکون کند . و خدای خدایان بخواهش او مقرر داشت که هر مورچه‌ای که اِنا کوس یا بر سرش گذارد تبدیل به يك آدم شود . بدینجهت بود که اهالی این جزیره را Myrmidon نامیدند که از کلمه یونانی «مو. موس» (مورچه) مشتق شده است .



... ناله هائی عجیب ، همچون بیکانیائی جان شکاف ، دلم را سخت بدرد آوردند . . (صفحه ۴۵۳)

سرود بیست و نهم

قدم زنان می‌رفتم و هیچ نمی‌گفتم ، و چشم و گوش خود را بسوی
بیمارانی داشتم که توان برخاستن نداشتند .

دوتن از ایشان را دیدم که همچون سفالهایی که برای گرم شدن
بیکدیگرشان تکیه می‌دهند ، بهم تکیه داشتند و سر تا پیایشان از جرب
پوسته پوسته بود .

و هرگز ندیدم که غلام بچه‌ای که آفایش را در انتظار بیند ، یا خدمتکاری
تنک حوصله ، اسبی را با آن شتاب قشو کنند .

که ایندو ، باخشم فراوان ناشی از خارش درمان ناپذیر تن خویش ،
در گزیدن سراپای خود بانوک ناخنها بکار میبردند ،

و با این ناخنها چنان پوسته‌ها را میکندند که با کاردی فلس‌های ماهی
آزاد یا ماهی‌پر فلس‌تری از آنرا ، بر کنند .

استاد من خطاب بیکی از آن دو چنین آغاز سخن کرد : «ای آنکه
گاه با انگشتان خود پوست از تن می‌کنی ، و گاه نیز انگشتان را بدل به گاز
انبری میکنی ،

بما بگوی که آیا درین جمع ، کسی ایتالیائی^۱ هست ؟ و کاش بیاس

این همراهی ناخن‌های توالی‌الابد این انجام وظیفه را کافی آیند ! »

یکی از آندو گریه‌کنان پاسخ داد : «ما هر دو ایتالیائی^۲ هستیم که

بچنین‌کنندیدگی دچار آمده‌ایم . اما تو خود که هستی که از ما چنین

می‌پرسی ؟»

دوزخ

وراهنما گفت: «من آنکسم که باید با این آدم زنده از صخره‌ای بد
صخره‌ای فرود آییم تا دوزخ را نشان دهم.» آنگاه این دوازهم جدا شدند،
و هر يك از ایشان، و نیز آن‌دیگران که بحسب تصادف سخن ویراشنیده بودند
سرپالرزان سوی من گشتند.

استادمهربان بکنارم آمد و گفت: «هرچه را که میخواهی، بدیشان
بگوی؛ و من چنانکه او خواسته بود سخن آغاز کردم.

«یادشما در آن دنیای اولین^۱ از خاطر آدمیان دور مباد، و در زیر
خورشیدهای بسیار^۲ زنده ماناد؛

مرا بگوئید که چه کسانی و از کجا آمده‌اید، و برای راز گفتن از
سختی و زشتی عذاب خویش شرم مدارید.»

یکی از آن‌دو پاسخ داد: «اهل آرتسو بودم، و آلبرتو داسیه نا
در آتشم افکند^۳؛ اما آنچه بدینجایم آورد، گناهی نبود که بخاطر
آن مردم.

است است که از روی شوخی بدو گفتم که: «می‌توانم پرواز کنان
تا آسمان بالا روم؛ و او که کنجکاو و کم شعور بود،
از من درین باره هنرنمایی خواست، و چون او را بدل به «دالو»ئی

۱ - یعنی: در دنیای زندگان.

۲ - یعنی: سالهای دراز.

۳ - گوینده، مردی است نام Griffolino d'Arezzo؛ «گریفولینو» اهل شهر
«ارتسو» که به «البرتو داسیه‌نا» Alberto da Sienna یکی از اشراف زادگان تروتمند
و جهان شهر، وعده داد که فن پرواز کردن در آسمان را بدو بیاموزد، و از این راه مدعی
اوست اغفال کرد و از وی پول گرفت. ولی بالاخره «البرتو» فهمید که فریب خورده، و
از عمومی خود اسقف شهرسیه‌نا تقاضا کرد که ویرا مجازات کند، و او هم «گریفولینو»
را با اتهام جادوگری در آتش سوزاند. ولی وی برای دانته توضیح میدهد که علت آمدنش
بدین طبقه از دوزخ جادوگری نیست، بلکه کیمیاگری است،

سرود بیست و نهم

نتوانستم کرد،^۱ مرا بدست آنکس که چون پسرش دوستش داشت در
آتش افکند؛

اما مینوس که خطا نمیتواند کرد، مرا بگناه کیمیاگری که در
روی زمین پیشه کرده بودم، بدین واپسین بولجیا از بولجیاهای ده گانه
فرستاد.

و من به شاعر گفتم: آیا هرگز مردانی به سبکمغزی سانی‌ها
زاده شده‌اند؟ بیگمان حتی فرانسویان نیز راهی دراز دارند تا بیای
اینان رسند!

آن جذامی دیگر که سخنم را شنید، چنین پاسخ داد: «ازین
میان «استریکا» را مستثنی کن، که توانست جانب اعتدال را در خرج
مال نگاه دارد؛

و «نیکولو» را، که پیش از دیگران فن پرخرج چاشنی زدن غذاها
را با شیرۀ میخک، در آن باغی که این چنین دانه‌ها را خوب میرویاند،
بیاموخت،

و نیز آن دسته‌ای را که در آن «کاجاداشیانو» تا کستان و املاک
بزرگ و پر درخت خود را بیاد داد و «آبالیاتو» عقل سلیم خویش را بکار
انداخت.^۲

۱ - Dedalo (رجوع شود به صفحه ۳۵۹، شرح ۲).

۲ - همه آنچه در بندهای سه گانه بالا گفته شده، جنبه استهزا آمیز دارد،
زیرا اشخاصی که نام برده شده‌اند از بزرگترین اسرافکاران تاریخ ایتالیا هستند این
عده اعضای يك دسته دوازده نفری از اشراف زادگان شهر «سپه‌نا» بودند که بخود
«جوخه» و لخرج‌ها «Brigata - spendereccia» نام داده بودند، و مرکز این «جوخه»
کاخ بزرگی بود بنام la Consuma که هنوز بقایای آن در خیابان کاریبالدی شهر سپه‌نا
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

اما برای شناختن آنکس که با تو همداستان شد و سانی‌ها را بملامت گرفت ، نیکتر در من بنگر تا چهره‌ام آشکارا پاسخت گوید ؛
در آنصورت درخواهی یافت که من روح «کاپوکیو» هستم که از راه
کیمیاگری فلزات را قلب کردم^۱ ، و اگر تو واقعاً همانکس باشی که من
میشناسم ،
قاعدتاً باید بیاد آری که من طبیعت را میمون شایسته‌ای بودم^۲ .»

بقیه از صفحه قبل

باقی است . لوحه‌ای که از طرف دولت ایتالیا بر سر در این کاخ نصب شده حاکی است که این عده در مدت بیست ماه در این کاخ دوست‌هزار فیورنیوی طلا (معادل ۴۳۷۴۹۰۰ لیر ایتالیائی قبل از جنگ) یعنی نزدیک صد میلیون لیر امروزی) خرج کرده‌اند . از این «جوخه» عجیب و منحصر بفرد بارها در ادبیات و تئاترهای ایتالیائی نام برده شده ، و هنوز هم بدان اشاره میشود . کسانی که دانه از آنها نام برده ، عبارتند از Stricca (که بعدها سردانته او را نجیب‌زاده‌ای درباری خوانده است)؛ Nicolo رئیس قسمت طباشی جوخه که اولین کسی بود که فن چاشنی‌زدن میخک را بندها ابداع کرد (در آن موقع اروپائی‌ان با ادویه مشرق‌زمین که اندکی بعد از این تاریخ توسط اعراب باروپیآ آورده بسیار کم آشنائی داشتند)؛ Caccia d'Asciena ، کنت زاده ثروتمندی که پدرش صاحب املاک وسیع «کیانا» بود و از بزرگترین متمولین ایتالیا محسوب میشد ؛ - Abbagliato نام مستعار «بارتولومئودلی فواکا کیدو» که بیست و پنج سال تمام عضو شورای عالی شهر سیه‌نا بود .
۱ - capocchio (کاپوکیو) ، یکی از دوستان فلورانس دوران تحصیل دانه که در اوت ۱۲۹۳ با تهم کیمیاگری در آتش سوزانده شد .
۲ - یعنی : مانند میمون ، تر کیبانی را که طبیعت ساخته بود تقلید میکردم .

سرّوسی ام

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه دهم : جاهلین

دسته های دوم و سوم و چهارم :

سکه سازان و قلب کنندگان افراد و سخنان

در کنار کیمیا گران ، سه دسته دیگر از قلب زنان درین آخرین کودال طبقه هشتم کیفر من بینند . دسته اول ، آنها که آدمی را بجای آدمی دیگر «جایزه اند» و مجازات آنها در اینجا اینست که الی الابد اسیر دیوانگی باشند تا اشخاص را با دیگران عوضی بگیرند و هرگز نفهمند که با که طرف هستند ، و در مقابل این دیوانه خوئی از همه طرف مورد آزار قرار گیرند ، یعنی بحقیقت از خودشان فرار کنند و باز همیشه گرفتار خود باشند .

دسته ، دوم سکه سازان یعنی جاهلین پول . یا آنهازند که زر خالص را باغش آمیخته اند . اینان به بیماری استسقا دچارند که همیشه آنها را تشنه نگاه میدارد ، و درعین حال فضولاتی را در تنشان انباشته میکند که ایشان قدرت تحلیل بردن آنها را ندارند ، زیرا در زندگی نیز فضولاتی را بلرز خالص در آمیخته اند که زر نمیتوانسته است آنها را هضم کند . تشنگی دائمی ایشان علامت عطش طلاست که همواره برایشان حکم فرما بوده است .

دسته سوم آنها هستند که باقلب سخن ، باعث بدبختی ها و فلاکتها شده اند . این همه محکوم میدادند که یا همواره خاموش مانند ، و یا هر سخنان با سوء تفاهم و جرو بحث توأم باشد زیرا ایشان در زندگی با همین زبان غیر از آن گفته اند که میبایست گفته باشند .

سرود سی‌ام

در آن زمانکه «یونونه» بخاطر «سلمه»، چنانکه بارها نیز کرده بود، سخت بر خاندان فرمانروای تبه خشم گرفت،
«آتامانته» چنان از عقل بری شد که چون زنتش را دید که با دو فرزندش بسوی او می‌آمد و هر يك از این دو پسر را در دستی گرفته بود، بانگ بر آورد که: «دام بگسترانیم تا ماده شیر را با شیر بچگانش شکار کنیم»؛ و آنگاه بیرحمانه چنگال بگشود و یکی از آنها را که «لئارکو» نام داشت در دست گرفت و بر گرد خویش چرخاند و بصره‌ای زد و در همش کوفت، و زنتش خود را با باردومین در آب غرقه کرد.

و چون طالع ناساز کار غرور ترویائیان فرونی طلب را چنان درهم شکست که کشور و شاهشان را از پای در آورد،
«اکوبا»ی افسرده بینوا و اسیر، که کشته پویسنا را بچشم دیده

۱ - بروایت افسانه خدایان یونان، یونونه Junone (بیونانی Hera) زوجه خدای خدایان، بخاطر آنکه شوهرش بدو خیانت، به عشقبازی با يك معشوقه زیباروی زمینی پرداخته بود (رجوع شود به صفحه ۴۵۴، شرح ۱) بشهرت و پادشاه آن خشم گرفت. خدای خدایان عاشق Semelé دختر این پادشاه شد و از این عشقبازی به د که «باکوس» Bacchus (بایتالیایی باکو) خدای شراب بوجود آمد. یونونه که نمیتوانست مستقیماً از شوهرش انتقام بگیرد، طبق معمول خویش از معشوقه او انتقام گرفت و Atamante شوهر خواهر سمله را که پادشاه تب بود دیوانه کرد، چنانکه وی از روی جنون زن و دو فرزند خود را بجای ماده شیروچه های او گرفت و در پی شکار آنها بر آمد، و یکی از پسران خود Learco را کشت، اما زن او خود را با پسر دیگرش به آب افکند.

سرود سی ام

و کالبد پسرش پولیدوروا در کرانه دریا یافته بود^۱،
از بیچارگی چون ماده سگی خشمگین زوزه آغاز کرد، زیرا فرط
دید ورنج مشاعرش را مختل کرده بود.
اما هرگز طغیانهای خشم در تبه و ترویا، در هر لباس که تجلی کرد،
نه تنها با آدمیان بلکه با حیوانات نیز اینچنین سخت دلی نکرد،
که من از جانب دوروح پریده رنگ و برهنه تن دیدم که میدویدند
و چون خوکی که از طویله خوکان برون آید، گاز می گرفتند.
یکی از آندو بسوی «کاپو کیو» آمد^۲، و چنان دندان در کرده اش
فرو برد که چون دندان بر کشید، وی از درد زمین سخت را با شکم
خراشیدن گرفت.

و آن «آرتینی»^۳ که ازین منظره سرا پا بلرزه افتاده بوده، بمن گفت:
«این دیوانه» جانی اسکیکی^۴ است، و کارش همین است که با این دانه خوئی

۱ - Ecuba (به یونانی Hecubae) زن پریام Priam (پریامو) پادشاه شهر
ترویا بود. در شرح جنگهای افسانه‌ای ترویا نقل شده که پس از سقوط این شهر،
یونانیان این زن را که ملکه ترویا بود به کمیزی به یونان بردند و در راه بازگشت
وی جسد دختر خود Polyxene (پالیاتیائی Polissena) و اندکی بعد جسد پسرش
Polydore (به ایتالیائی Polidoro) را دید که اولی را بروی گور آشیل قربانی کرده
بودند و دومی در موقعیکه میخواست خزانه ترویا را از دستبرد دشمنان محفوظ دارد
بدست «یولی نستره» کشته شده بود «هکوبا» که شاهد مرگ آخرین فرزندان خود
شده بود از فرط درد چون سگان بزوزه کشیدن پرداخت. این واقعه بتفصیل در کتاب
Met Amor Phoses او ویدیوس نقل شده، ولی منظور او ویدیوس این نیست که او
شخصاً بصورت سگ را آمده باشد.

۲ - رجوع شود به سرود ۲۹

۳ - Aretin (o) آرتینی، یعنی آن دوزخی که اهل شهر آرتسو Arezzo بود.
اشاء به «گریفولینو» که قبلاً ذکرش است (رجوع شود به سرود ۲۹ دوزخ).
۴ - Gianni Schicchi «جانی اسکیکی» یکی از افراد خاندان معروف
فلو، انسی «کاولانتی» که قبلاً ذکر آن در «دوزخ» مرقه است (سرود دهم) وقتی که
بوئوزودی دوناتی Buoso di Donati (به سرود ۲۵ مراجعه شود) مرد، سیمونه‌دی -
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

دیگرانرا بیازارد» .

بدو گفتم : «کاش وی هرگز دندان در تن تو فرو نبرد ، و تو لطف کن و پیش از آنکه این دیگری دورتر رفته باشد ، نام و نشانش را بمن بگوی .»

واو گفت : «این روح کهن میرای تبهکار است که دور از عشق مشروع همخوابه پدر خویش شد ،

و برای آنکه چنین گناهی کند خویشتن را بصورت زنی دگر در آورد ، و کار آنکس را کرد که اکنون در آن پائین روانست ،

که برای آنکه بانوی کله را بچنگ آورد ، وصیت دروغین کرد و به وصیت نامه خویش صورتی قانونی داد ، و با اینکار خود را قلب کرد و بقلب «بوئوزودوناتی» در آورد.»

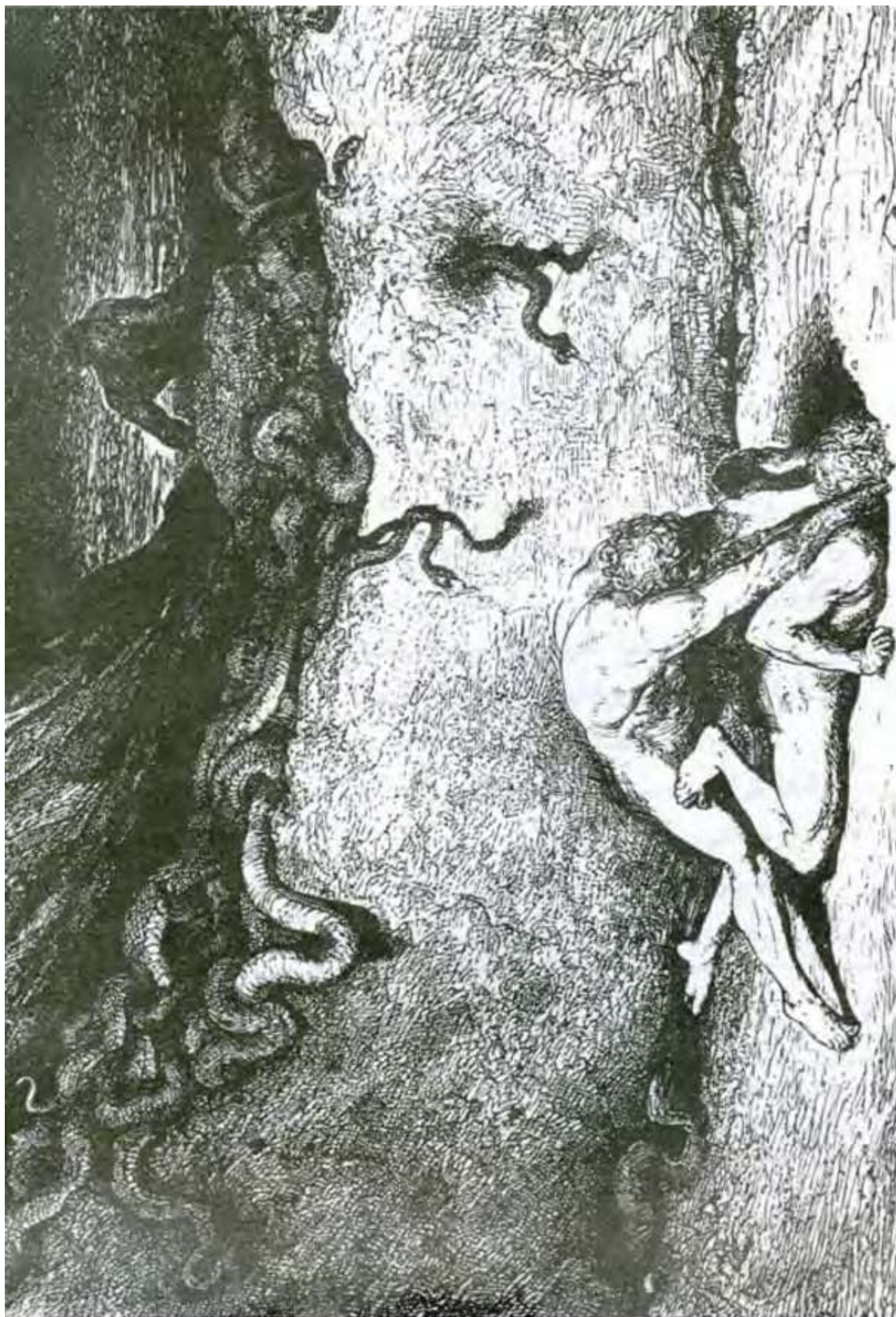
و چون این دو روح خشمگین که همچنان نظر بدیشان داشتم بگذشتند ، روی بر گرداندم تا سایر بدزادگانرا ببینم .

بقیه از صفحه قبل

دوناتی Simone di Donati پسر او از این «جیانی اسکی کی» خواهش کرد که خودش را همان متوفی قلمداد کند و از زبان او بنفع «سیمونه» بوصیت پردازد؛ در نتیجه این دونفر محرمانه جسد «بوئوزو» را که چند لحظه پیش از آن مرده بود از بستر بدر آوردند و جیانی بجای وی در بستر خوابید و بعد محضردار ابدانجا آوردند و جیانی، از زبان متوفی، قسمت اعظم اذدارائی خود را پسرش «سیمونه» بخشید. ضمناً خود از این فرصت استفاده کرد و چندین چیز قیمتی و نادر از اموال متوفی ، بخصوص مادیان سفید رنگ منحصر بفرد او را که در تمام ایتالیا شهرت داشت بخویش واگذار کرد، و «سیمونه» پسر متوفی نیز نتوانست از اجرای میل «یدر» درین باره سرباز زند

۱- Mirra (در اصل Myrrha) ، بنا به افسانه های یونانی دختر زیبای پادشاه جزیره قبرس بود. این دختر عاشق پدرش شد و بخاطر او همه عشاقی را که بسوی وی میآوردند طرد کرد و بالاخره شبی با استفاده از تاریکی بجای زن دیگری به بستر پدر راه یافت و با او همخوابه شد .

۲ - اشاره به مادیان سفیدی که فوقاً شرح آن رفت .



... و بمن گفت: «کلراین روح دیوانه همین است که با چنین درنده خوئی دیگران را بیازارد.» (صفحه ۴۶۳)

یکی از انسان را دیدم که شکلی چون چنگک داشت ، بدان شرط
که کشاله‌های رانش را در آنجا که تن آدمی به دو شاخه میشود^۱ بریده
باشند .

آب آوردگی سنگین ، که بر اثر سوء جریان بلغم در بدن اعضاء
تن آدمی را بصورتی چنان ناموزون درمیآورد که دیگر تناسبی میان چهره
و شکم نمی‌ماند ،

ویرا برانگیخته بود که همچو مسلولی که از فرط عطش پیوسته لبی
را بسوی زنج و دیگر لب را بجانب بالا دارد ، لب‌های خویش را گشوده
نگه دارد .

بما گفت : « شما که بعدایی محکوم نیامده‌اید و در این ماتم سرا
ایستاده‌اید . و نمیدانم چرا ایستاده‌اید ، نگه کنید

و نگون بختی استاد آدم را ببینید^۲ . تا زنده بودم ، هر چه را که
خواستم بفراوانی در دسترس خویش یافتم ، و درینا که اکنون برای قطره‌ای
آب آه میکشم .

جویباران کوچکی که از تپه‌های سرسبز «کازنتینو» بسوی «ارنو»
سرازیر میشوند و کناره‌های خود را طراوت و نرمی میبخشند^۳

۱ - یعنی از خاصره بهائین که دو شاخه پا شروع میشود .

۲ - Maestro Adamo ، استاد آدم ، استاد زرگر شهر برشیا Brescia بود که در
قرن سیزدهم - سیم میزیست . وی فرمان کنت‌های خاندان معروف «گویدی» سکه‌های
«فاورن» (فیورینوی) طلا را که در فاورانس ضرب میشد و قانوناً ۲۴ قیراط داشت ، قالب
کرد و سکه‌هایی ساخت که فقط ۲۱ قیراط طلا داشت . بعدها فلورانس‌ها بدین تقلب
اوبی بردند و ویرا در سال ۱۲۸۱ زنده در آتش سوزانند .

۳ - Casentino ، ناحیه‌ای کوهستانی در ایتالیای وسطی ، که رود آرنو از آن
سرچشمه میگیرد .

دوزخ

هماره در برابر چشم منند ، و بی سبب نیست که چنین است ، زیرا خیال آنها بیش از این بیماری صعب که چهره‌ام را یکسره از گوشت تهی کرده است پریشانم میکند .

آن عدالت قهار که بدین گرفتارم دارد، معصیت گاه مرا وسیله آن ساخته است که ازسینه‌ام آه‌هایی سوزنده‌تر بدرآرد^۱ .

در آنجا که گفتم ، «رومنا» جای دارد^۲ که من در آن ، ترکیب فلزی را که مهر «معمد» دارد^۳ قلب کردم و بدین جرم تن خویش ، ابدست آتش سپردم .

اما اگر میتوانستم ارواح بلاکش «گویدو» یا «الساندرو» یا برادر ایشان را در اینجا ببیم^۴ ، چنین نعمتی را حتی بسا «فوتته براندا» برابر نمینهادم^۵ .

اگر ارواح‌های که در پیرامون مایند ، است گفته باشند ، هم

۱- یعنی: خاطره پر آبی و سرسبزی زادوبوم من ، رنج عطش، ابرایم بیشتر کند .

۲- Romena کاخ و قلعه مستحکم خاندان کنت‌های گویدی ، که «استاد آدم» در خدمت ایشان دست بساختن سکه‌های طلای تقلبی زد .

۳- اشاره به سکه‌های فلورن (فیورینو) که يك طرف آنها نقش زنبق و سمت دیگرشان نقش یحیی معمد San Giovanni Battista را داشت ، و ضرب این سکه‌ها از سال ۱۲۵۲ شروع شده بود .

۴- گویدو Guido ، و آلساندرو Alessandro ، و آگینولفو Aghinolfo (که از این آخری در اینجا فقط بعنوان برادر آنها نام برده شده است) سه برادر معروف «گویدی» بودند که هر سه «کنه‌دی گویدی» قلب داشتند .

۵- Fontebranda چشمه معروفی در شهر سیه‌نا «احتمال هم میرود که اشاره استاد آدم به چشمه‌ای بهمین نام در نزدیک «رومنا» زادگاه خودش باشد که شهرت چشمه سیه‌نا ندارد .



... این روح کهن میرای تپاهکار است که همخوابه پدر خویش شد . . . (منطقه ۴۶۴)

سرود سی ۱

اکنون یکی از آنان در اینجا است^۱، اما بودن او مرا چه سود که دست و پائی بسته دارم؟

و با این همه اگر در خود آن چالاکی را سراغ داشتم که درصد سال بند انگشتی^۲ پیش روم، از هم اکنون براه افتاده بودم،

تا وی را در میان این ارواح درد کش پیدا کنم، هر چند محیط این گودال یازده میل است و پهنایش از نیم میل کمتر نیست^۳.

آخر، اینان باعث شدند که من اکنون در میان چنین جماعتی بسر برم، زیرا مرا بضر ب«فیورینو» هائی واداشتند که هر يك از آنها را سه قیراط عیار ناخالص بود.

بدو گفتم: «این دو بیچاره ای که از تن هایشان چون از دستهای نمناک در سرمای زمستان بخار بر می خیزد، و در جانب راست تو یکدگر را در بر گرفته و بر روی زمین افتاده اند، کیانند؟»

پاسخ داد: «در آن زمان که بدین ورطه فر افتادم^۴ در همین جایشان یافتم: از آن پس هر گز از جای نجنبیده اند و پندارم که تا ابد نجنبند.

یکی از این دو، آن مکاره ایست که بیوسف تهمت بست^۵، و آن

۱ - اشاره به کنت گویدو Guido که پیش از سال ۱۳۰۰ مرده بود.

۲ - (رجوع شود به صفحه ...، شرح ۲).

۳ - Oncia واحد مقیاس ایتالیائی، معادل عشریک «پا»،

۴ - یعنی: از نوزده سال پیش،

۵ - اشاره به زلیخا، که بیوسف را متهم بقصد تعرض بناهوس خویش کرد (تورات، سفر پیدایش، باب سی و نهم): «... و بعد از این امور واقع شد که زن فوطیفار بر بیوسف که خوش اندام و نیک منظر بود نظر انداخته گفت با من هم خواب شو. اما او ابا نموده... گفت تو زوجه او میباشی پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم... و روزی واقع شد که بخانه در آمد تا بشغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت با من بخواب اما او جامه خود را بدستش زها کرده گریخت... و او مردان خانه را صدا زد و بقیه در صفحه بعد

دوزخ

دیگری «سینونه» یونانی حيله گرترويا است^۱، و تب حاد است که از تن های ایشان بوئی چنین میپراکند.

ویکی از آندو، که شاید ناخوشایندش بود که چنیش بزشتی نام برند، با مشت بشکم بر آمده او کوفت.

از این کوفتن صدائی چنان بر آمد که گوئی مستی بر طبلی فرو کوفته اند؛ و استاد آدم بازوی خود را که کمتر از مشت آن دیگری سخت نمینمود پیش برد و بتلافی مستی بر چهره وی نواخت،

و بدو گفت: «هر چند سنگینی اعضای تن من مرا از حرکت باز میدارد، اما هنوز بازوئی آماده مشت زدن دارم».

و آن دیگری پاسخ داد: «وقتی که بسوی آتش میرفتی بازوئی چنین چالاک نداشتی»؛ فقط این چستی را، و شاید بیش از آن را، آنوقت داشتی که سکه قلب میزدی».

و آن استسقائی گفت: «درست گفتی؛ اما تو نیز آنوقت که در ترويا بحقیقت گوئیت خواندند، شاهدی راستگو نبودی».

سینونه گفت: «اگر من سخن دروغ گفتم تو عیار دروغین تحویل

بقیه از صفحه قبل

بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورده ... و نزد من آمد تا با من بخوابد و با او از بلند فریاد کردم» این داستان، در سوره مستقلی در قرآن نیز بتفصیل آورده شده (سوره یوسف، آیات ۲۱ تا ۲۷) ولی در قرآن و نورات هیچ جانا نام «زلیخا» برده نشده است. شوهر زلیخا در قرآن عزیز مصر معرفی شده، و در نورات «خواجه و سردار افواج خاصه فرعون» نامیده شده است.

۱- Sinone یونانی حيله گری که بالطائف الحیل مردم ترويا را فریب داد و آنانرا متقاعد کرد که اسب چوبی معروف را که یونانیان در درون آن بودند وارد شهر کنند. این ماجرای افسانه ای بتفصیل در انثیس ویرژیل نقل شده است.

دادی ، و من بخاطر يك گناه اینجایم ، و تو بخاطر گناهانی فزون از هر شیطان دگر !»

و آن آهاس کرده ، پاسخ داد : «ای پیمان شکن ، اسب را بیاد آرو عذابی بکش که همه را از آن خبر افتد !»

ویونانی گفت : «ترا نیز کیفر همان عطشی باشد که زبانت را چنین شکاف داده ، و آن آب گنبدیده‌ای که شکمت را چنین حائل دیدگانت کرده است !»

آنگاه سکه ساز گفت : توبشیوه دیرین خود دهان جز بزبان خویش نمیگشائی ، زیرا اگر من تشنه‌ام و بدنی پر بلغم دارم ، توبداری و بدوران سردچاری ، و چندان دعوت ضرور نیست تا آئینه نرکس ابلیسی !»

مستغرق گفته های ایشان بودم ، که ایستادم گفت : «هش دار که چه میکنی ، که نزدیک است سخت از توبخشم آیم !»
چون این سخن عتاب آلوده را شنیدم باچنان شرمندگی بسوی او گشتم که هنوز یاد آن از خاطرم بدر نرفته است .

بحال آنکس گرفتار آمدم که خوابی پریشان بیند و در عالم خواب آرزو کند که خواب دیده باشد ، یعنی بحقیقت آنرا که هست چنان طلب کند که کوئی نیست ؛

۱ - آئینه نرکس : آب - در افسانه های یونان آمده که Narcisso (در لاتینی Narcissus ، نرکس) جوانی بسیار زیبا بود که يك روز تصویر خودش را در آب دید و چون نمیدانست که این تصویر از خود اوست آنرا از کس دیگری پنداشت و عاشقش شد ، و آنقدر در اشتیاق دیدار معشوق در کنار جوی نشست که دل خدایان بر او سوخت و او را بصورت گل نرکسی در آوردند تا همیشه در کنار آب باشد و چشمان زیبای خود (چشم نرکس) را در آن بیند .

دوزخ

من نیز میخواستم عذر تقصیر بخواهم ، و سخن نمیتوانستم گفت ، اما بحقیقت با همین عجز خود پوزش میخواستم و نمیدانستم که خواسته‌ام .
استاد گفت : « شرمی کمتر از این ، جبران خطائی فزون از این را کافی است . پس ترا دیگر جای آزر و تأسف نیست ؛
اما از این پس اگر تصادف بنزد کسانی هنمونت آمد که چنین سر-
گرم ستیزه جوئی باشند ، بیاد آور که مرا پیوسته در کنار خویش داری ؛
زیرا میل شنیدن این چنین سخنان خود میلی بسیار پست است . »

سرودسی و علم

عفریتان

این سرود سراسر به عفریتان و دیوان دوزخ تعلق دارد، و در آن پای هیچ انسانی بجز ویر؛ بل و دانته بمیان نه می آید. این عفریتان پاسداران طبقه نهم دوزخ یعنی آخرین طبقه جهنمند که مقرر فرمانروائی «امپراتور دوزخ» یعنی شیطان اعظم است. اینان موجوداتی عظیم الجثه و خوفناک هستند که دیدارشان بیننده، امتوجه مخافت و مهابت نیروی نهفته، درزنجیر کشیده آنان میکنند، چنانکه اگر این نیرو در خدمت شر بکار افتد تعادل قوا بنفع اهریمن برهم خواهد خورد.

قسمت اعظم این عفریتان «تیتان» هائی هستند که روزگاری بر خدای خدایان یونان شوریدند و از آن زمان به بدافتادند تا دیگر یا بدنایای روشنائی نگذارند. قسمت دیگر از آنان شیطان هائیند که پس از عصیان بخداوند به اسفل السافلین فرود افتادند. یکی نیز «نمرود» پادشاه کلدانه است که برج معروف بابل را ساخت.

این عفریتان بیشتر بخاطر «دیومنشی» خود در اینجا گرد آمده اند نه به علت گناهان گذشته خویش، زیرا فی المثل یکی از آنان که دانته و ویرژیل را از جای پائین میبرد و در طبقه نهم میگذرد، آنتئوس است که اصلاً در عصیان بخدایان شرکت نجسته است.

بطور کلی عفریتان زادگان زمین و تاریکی و مظایر قوای عنان گسیخته ای هستند که با نیروی عقل و نیروی محبت تعدیل نشده اند؛ یعنی نماینده تمایلات انجام گسسته و دور از قید و بند مقررات اخلاقی و فکری و قوانین الهی بشمار میروند. از احاطه شمیلی اینان مظاهر آلاینده و نازیکی زمینی در مقابل صفا و فروغ آسمانی هستند که هر انسان باید در راه تعالی روح خود از نفوذشان دوری گزیند تا راه رابر تمایلات و شرورات بی بند و بار حیوانی بیند و راه دیگری، ود که بسوی آراستگی و کمال معنوی می رود.

این دیوان، یکبار که از زیر زمین بدر آمدند و یا بجهان نهادند، دست بچنان عصیان زدند که حتی خدایان را بلرزه در آوردند و بساط آنانرا تهدیدید، هم نوردیدن کردند. بدینجهت خدایان دوباره آنانرا بزنجیر کشیدند و به خاک، ظلمت و عناصر اربعه که زادگاه و اصل آنها بوده بازگردانند و همچنان بزنجیر بریا، مأمور پاسداری آخرین طبقه از د. کات جهنمشان کردند.

با این چنین راهنمایان و زبر نظر چنین پاسدارانی است که دانته برشت یلی از این عفریتان یا بصیقه نهم دوزخ میگردد.

سرود سی و یکم

همان زبان که در آغاز کله چنانم زخم زد که دو گونه امرا از شرم کلگون
کرد ، خود بر زخم مرهم نهاد ،
چونان سنان اشیل و پدرش ، که چنانکه شنیده ام نخست درد میداد
و پس درمان میبخشید^۱ .

پشت بدین دره پریشانی کردیم و از دیوارهای که آنرا از هر سو در میان
گرفته است بالا رفتیم و بی کلامی از آن گذشتیم ،
آنجا شب نبود ، روز هم نبود ، چنانکه حد نگاه من از کوتاه
فاصله ای فرا تر نمیرفت ؛ اما ناگهان بانگی چنان پر طنین از شیپوری
شنیدم .

که غریب و خروشنده ترین تندرهای در برابرش ناچیز بود ، و این صدا
دیدگان مرا بسوی مکانی در جهتی مخالف خواند .

حتی در آن هنگام که سپاه مقدس شارلمانی در آن شکست درد ناک

۱ - بنا با فسانه های یونانی ، پلهئوس «Peleus» (بایتالیائی Peleo) پدر
آشیل قهرمان و نیمه خدای معروف یونانی ، نیزه ای داشت که ضربت اول آن زخم
میزد و ضربت دوم آن همین زخم را التیام میداد . در قرون وسطی این نیزه اشیل
موضوع بسیاری از ترانه های عاشقانه ترانه سرایان دوره کرد (تروبادورها) بود که دیدگان
محبوبه خود را بنیزه اشیل تشبیه میکردند که هم دل عاشق را مجروح میکند و هم
در زخم این دل مرهم میگذارد .

سرود سی و یکم

تار و مار شد ، «او، لاندو» بانگی چنین موخس از شیپور خویش بر نیاورده بود .

درست سر بدان جانب نگردانده بودم که پنداشتم بر جهائی بلند و بیشمار را در برابر خویش میبینم . پرسیدم : «استاد ، بگو که این کدام شهر است ؟»

گفت : «تو چون میکوشی که بانثروی نداه خود بیش از حد امکان درین تاریکی رخنه کنی ، راه را بر ایشه خویش بسته ای ؛

اما اگر خود بدانجا نزدیک شوی ، در خواهی یافت که تاچه اندازه حواس ما از دور مایه گمراهی مایند . پس اندکی بیش بشتاب .»

آنگاه دست مرا صمیمانه در دست خویش گرفت و گفت : «بیش از آنکه نزدیکتر ، فته باشیم ، و برای آنکه عجائبی که خواهی دید کمتر بشگفتت آرد ،

آگاه باش که اینها بر جهائی نیستند ، بلکه عفریتانی هستند که از ناف پپائین ، در داخل چاه و بر گرداگرد لبه آن جای گرفته اند .»

۱ - اشاره بداستان معروف ، ولان شوالیه شارلمانی و دلیری های او - رولان Roland (بایتالیائی Orlando) برادرزاده شارلمانی (بایتالیائی Carlo Magno) امپراتور معروف فرانسه بود ، و ماجرای دلیریهای این شوالیه موضوع قطعه حماسی مشهوری است بنام Chanson de Roland که معروفترین اثر شاعرانه قرون وسطای اروپاست . در این حماسه ، رولان که فرمانده دسته سواران و جنگجویان زبده شارلمانی در جنگ با مسلمانان اندلس بود ، پس از شکست نیروی مسیحی بدست مسلمین در نبرد معروف Roncevaux (به ایتالیائی رنچیسواله Roncisvalle) در سال ۷۷۸ مسیحی ، که داتنه از آن معنی آن شکست دردناک (dolorosa rotta) نام میبرد ، هنگامی که خود را بر اثر زخمهای گران در آستانه مرگ دید ، چنان در شیپور خود دمید که صدای شیپور در دو فرسنگی آنجا بگوش شارلمانی و سردارانش رسید . مقصود از سپاه مقدس Santa gesta سپاه شارلمانی است که برای جهاد با مسلمانان اندلس رفته بود .

دوزخ

چونانکه بازدوده شدن مه، اندک اندک نگاه ما آنچه را که در زیر
بخار غلیظ پنهان بود بازمی بیند .

من نیز بتدریج که از فضای مه آلود تیره گذشتم و بکناره چاه
نزدیکتر و نزدیکتر شدم، خطای خویش را بهتر در یافتنم احساس وحشتی
فزونتر کردم .

زیرا ، همچنانکه حصار «مونت رجیونی»^۱ پر از برج و بارو است ، در
داخل آن طوقه‌ای که گرداگرد چاه را فرا گرفته بود ،
عقریتانی موخس که «جووه»^۲ همچنان از فراز آسمان باغریوتندر
خویش تهدیدشان میکند ، نیمی از تن‌های خود را چون برجها و باروها بر-
افراشته بودند .

ومن توانستم چهره یکی از آنان ، وشانه‌های او ، وسینه‌اش و بیش
از نیمی از شکمش ، وهر دو بازویش را که در طول پهلوان آویخته بود
آشکارا ببینم .

بیگمان طبیعت بس نکو کرد که دست از ساختن و پرداختن این

۱ - (i) Montereccion دهکده کوچک نظامی با قلعه مستحکم قرون
وسطائی در نزدیکی شهر «سیه‌نا» است که امروز نیز تقریباً بهمان صورتی که در زمان
دائنه داشته باقی مانده ، و فقط قدری از طول برجهای آن کاسته شده است .

۲ - خدای خدایان (بائالیائی « جووه » Giove ، به لاتینی «یوپیتروس»
Jupiterus ، به یونانی زئوس Zeus که در نزد ما بنا تلفظ فرانسوی آن به ژوپیتر
Jupiter معروف است) ؛ در میتولوژی یونان ، یکبار دیوها (Titanos) که پیش از
اوفرمانروایان جهان بودند ، بر خدایان شوریدند و درصدد تصرف کوه اولمپ که مقر
این خدایان بود بر آمدند ، ولی ؛ وپیتر صاعقه های سوزان خشم خود را در دره فلگراس
Phlegras بهی آنان فرستاد و تازو ما شان کرد (رجوع شود به شرح ۲ صفحه
۲۶۹) .



مہرگز اور لاندو چون این عفریتان بانگی چین موخس از شیپور خویش بر نیارده بود (طرح از بوتچلی (Botticelli
(صفحة ۴۷۷)

سرود سی و یکم

چنین حیوانات بداشت^۱، تاچنین فرمانبرانی را از مریخ ستانده باشد،
واگر هم روی از زادن فیلان و نهنگان بر نتافت، چنین چیزی
روشن بینان را بس معقول تر و محتاطانه تر می نماید؛ زیرا فقط آنجا راه
دفاع بر کسان بسته است که بدخواهی و زور مندی با هشیاری در
آمیخته باشد

چهره عفریت بنظر من بلندی و بزرگی میوه کاج «سن پیترو» در
رم^۲ آمد، و طول دیگر استخوان هایش را از همین، قیاس گیر،
دیوره چاه که حلقه وار نیمه پائین تن عفریت را فرو پوشانده بود در
بالای خود نمی دیگر از تن او را در معرض نظر قرار میداد و این نیمه، از کف
زمین تاموهای سراو.

از قدسه «فریزونه» که بر شانه های هم بالا روند فزون بود^۳، زیرا

۱- مریخ (بایتالیائی Marte، بلاتینی Mars، بیونائی Ares) خداوند جنگ در
میتولوژی یونان و روم؛ اشاره بدانکه جنگجویان در هر جا که باشند، خدمت مریخ هستند،
و طبیعت کار بجائی کرد که چنین خدمتگزاران نیرومند و بد طبیعت را از خداوند جنگ گرفت.
۲- میوه کاج سن پیترو، اشاره به میوه کاج فلزی بسیار بزرگی که از برج ساخته
شده بود، در اصل برای تزئین یکی از چشمه های رم بکار میرفت. در زمان دانتی این
«سیب کاج» در مقابل کلیسای سن پیترو (سن پیر) نصب بود، و اکنون آنرا در داخل واتیکان
در یکی از باغهای این شهر کوچک میتوان دید. طول این میوه فلزی امروزه در حدود
چهار متر است، ولی آثار شکستگی که در آن پیداست نشان میدهد که در اصل لافلدو
برابر این مقدار درازا داشته است در چندین ترجمه «کمدی الهی» بجای «میوه کاج»
اشتباهاً «درخت کاج» آورده شده، و این اشتباه از اینجا آمده که در ایتالیائی Pino
معنی درخت کاج و Pina معنی میوه آنرا میدهد.

۳- Perizoma (کمربندوار)، کلمه یونانی که بهمان صورت اصلی آن در متن
آورده شده است.

۴- Frison (f) - اهالی فریسلند Friesland یکی از ایالات شمالی هلند،
که از قدیم ببلند قدی شهرت داشتند، در قرن چهاردهم یعنی اندکی بعد از دانتی
نویسندگان اروپا آنها را «درازترین مردم دنیا» لقب دادند.

دوزخ

خوب میدیدم که از آن نقطه که گره گاه شمل مردان است تا بدنه‌ای چاه سی «پالمه» بزرگ فاصله میشد^۱.

دهان موحش عفریت که مزا میری ملایمتر ازینش شایسته نبود، عریده کشان گفت: «رافل مائی آمک تسایی ات آلمی^۲»

وراهنمای من بدو گفت: ای روح بی‌شعور، به کرنا‌ی خویش قناعت کن، تا مهنکام استیلای خشم یا احساسی دگر، خود را بادمیدن در آن تسلی بخشی!

ود کردن خود بجهی تا آن بند گران رابیایی که ترا، ای روح سرگشته، سخت در قید خویش آورده، و سینه پهن‌ت را سراسر در زیر خود گرفته است.

آنگاه بمن گفت: «وی بزبان خویشتن را محکوم می‌کند؛ این نمرود است^۳ که بدخواهیش مانع از آن آمد که جهانیان همه بسایک

۱- palme واحد مقیاسی در ایتالیای قدیم، که تقریباً ربع متر میشد (۲۴ سانتیمتر) و با این حساب «عفریت» دانه در حدود بیست متر طول داشته است.
۲- Rafél mai améch zabi et almi - این جمله «یز» مثل جمله اول سرود هفتم دوزخ که از زبان پلوتو گفته میشود. معنایی ندارد فقط بعنوان نمونه‌ای از زبان و لهجه عفریت کوبنده آن آورده شده است. همچنانکه طرز تلفظ جمله سرود هفتم زبان یونانی پلوتو را بخاطر می‌آورد، اصوات این جمله آهنگ زبان عبری و زبانهای سامی را بگوش میرساند. باینکه خود دانه از زبان ویرژیل تذکر میدهد که هیچکس این زبان را نمی‌فهمد، دانه شناسان تاکنون صدها صفحه در تفسیر و تعبیر این جمله سیاه کرده و معانی مختلف و غالباً عجیب و غریبی برای آن جسته‌اند.

۳- Nembrotto - نمرود نخستین پادشاه بابل، که در قرآن و تورات از او از «شداد» نام برده شده است. مبنای اطلاع دانه طبعاً تورات است (سفر پیدایش، باب دهم): «... و گوش نمرود را آورد، او بجبار شدن در جهان شروع کرد - وی در حضور خداوند صیاد جبار بود، از این جهت می‌گویند مثل نمرود صیاد جبار در حضور خداوند و ابتدای مملکت وی بابل بود».



عفریتانی موخش ، نیسی از تن‌های خویش را چون برج و باروهائی برافراشته بودند . (صفحهٔ ۴۷۸)

زبان سخن گویند^۱.

اورا بحال خود گذاریم و بیهوده سخن دراز مکنیم ، زیرا برای وی جملهٔ زبانها بهمان اندازه نافع میدانند که زبان او برای دیگران .
لاجرم راه خود باز گرفتیم و بیشتر رفتیم و بجانب چپ چرخیدیم ، و در تیر رسی از آنجا ، عفریتی بس تند خوتر و ستبر تر . را در برابر خویش یافتیم .

درست نمیتوانم گفت که کدامین زورمندی وی را ببند افکنده بود ، اما میدانیم که بازوی چپش را از پیش و بازوی راستش را از پس بزنجیری گران بسته بودند .

که از گردن تاپائین او را سخت در بند خود داشت ، چنانکه تنها در آن نیمهٔ آشکار تنش ، پنج بار بر گردا گرد او گشته بود ،
راهنمای من گفت : « این عفریت مغرور را سر آن بود که با « رب الارباب »^۲ بالانشین^۳ پنجه در افکند ؛ و این مزدی است که ازین راه میگیرد ،

نامش « فیالته »^۴ است ، و در آن هنگام که دیوان خدایان را بهراس

۱ - نقل از تورات : (سفر ییدایش باب یازدهم) : « از آنجهت آنجا را بسابل نامیدند ، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت ، و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود » .

۲ - « il sommo Giove » دانتی در اینجا طوری از « خدای خدایان » یونان سخن میگوید که کوئی وی واقماً وجود داشته و دارای مقامی مقدس بوده است .

۳ - Fialte (بیونانی ولاتینی Ephialtes) در میتواوژی یونان ، پسر پوزئیدون (نپتون) خدای دریا و قویترین دیوها بود . وی با کمک برادر خود Otus در صدبرآمد که از کوه اولمپ بالا رود و بمقر خدایان راه یابد ، ولی در آن حین که نزدیک بود بمنظور خود برسد ، آپولون که آنشب پاسدار اولمپ بود از برج دیده بانان خود آنها را دید و تیری بسویشان افکند و هر دو را بفرار واداشت .

دوزخ

افکندند، وی سخت هنر نمائی کرد، لاجرم این بازوانی که در آن وقت بکار افتاد دیگر هرگز بکار نخواهد افتاد».

«من بدو گفتم: «اگر ممکن آید، ما بایلم که «بریبا. ئوی» ناخوش- اندام را نیز از نزدیک ببینم.»^۱

پاسخ داد: «تو آنتئورا در این نزدیکی خواهی دید^۲ که سخن میگوید و درزنجیر نیست^۳، وهم اوست که ما را در تد این گناه خانه^۴ فرو خواهد نهاد.

اما آنکس که میخواست همیشه دیده، پائین تر از ما و بسیار دور از ماست: او نیز شکلی چون این عفریت دارد و همچو او درزنجیر است، اما از وی درنده تر و وحشی خوی تر میماید.»

هرگز زلزله‌ای سخت، برجی را با آن شدت که ناگهان سراپای فیالته بتکان آمد نلرزانیده است.^۵

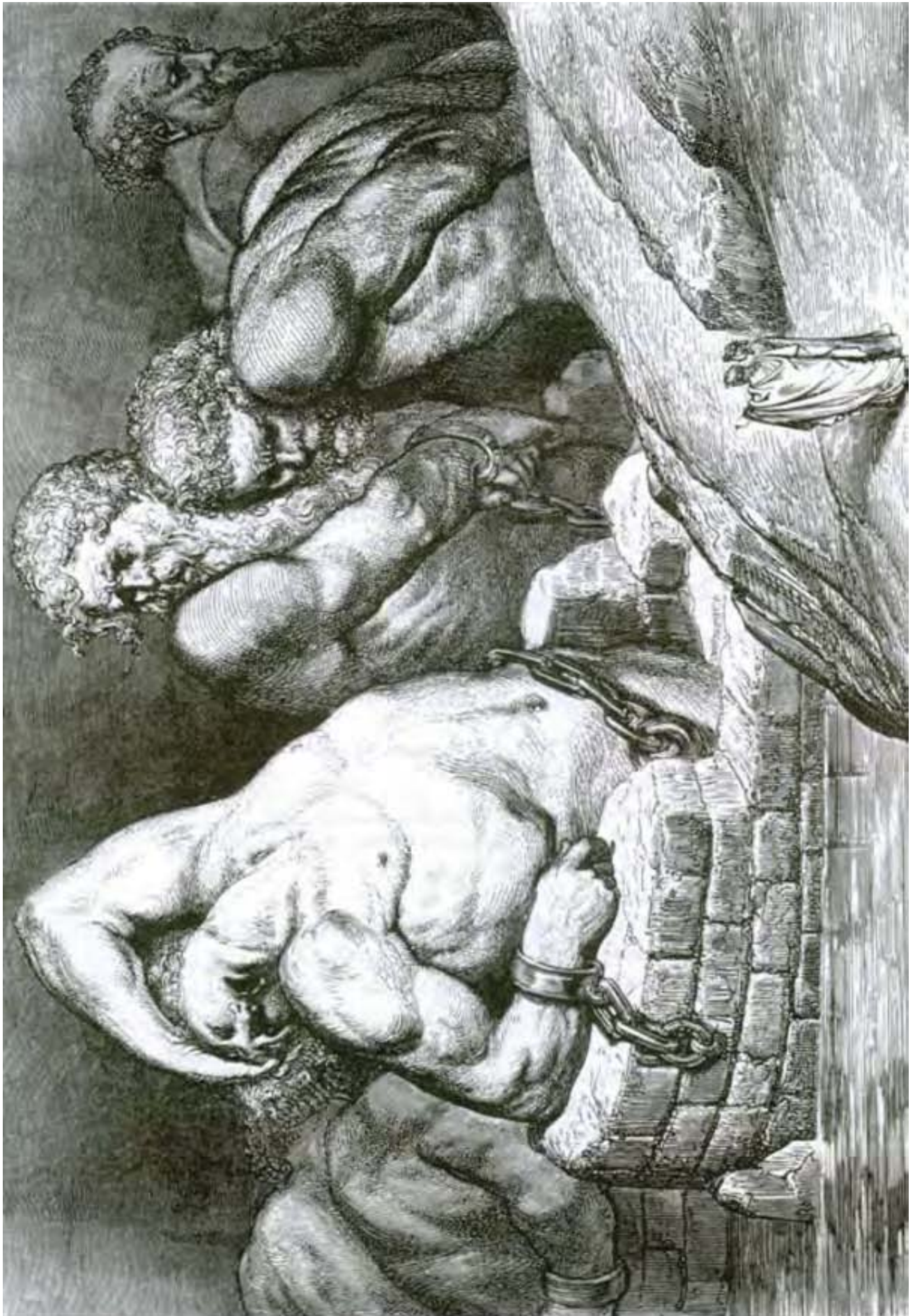
۱ - Briareo (بیونانی Briareus) یکی دیگر از آن غولانی بود که باولم مقرر فرمانروائی خدایان حمله بردند وی پسر «اورانوس» (آسمان) و «تلوس» (زمین) بود. ویرژیل، در کتاب انئیس (سرود دهم) مینویسد که این غول صد دست داشت «ناخوش اندام» در اینجا ترجمه *dismisurato* «برون از حد تناسب» آورده شده و این صفتی است که توسط «استاسیوس» شاعر معروف لاتین، در کتاب *Thebais* بهی داده شده است. در اصل لاتینی گفته شده است: «*Immensus Briareus*».

۲ - Anteo (بیه نانی *Antaeus*) پسر پوزئیدون (نیپتون) خدای دریا و «تلوس» ربه النوع زمین در افسانه خدایان یونان «آنتئوس» از این امتیاز برخوردار بود که در جنگ، چون پشتش بر زمین میرسید، نیروی از دست، فته خدش را باز میگرفت، زیرا زمین مادر او بود. بدینجهت هیچکس نتوانسته بود ویرا باشد، تا آنکه هر کسول پهلوان افسانه‌ای و شکست ناپذیر یونان او را رهوا باند کرد و آتقد، در همان حال نگاهش داشت تا خفته‌اش کرد.

۳ - اشاره بدانکه این غول در خصیان خدایان شرکت نکرده است و بنابراین کيفری سبکتر از آنهاي ديگر دارد.

۴ - nel fondo d'ogni reo، یعنی: در آخرین طبقه از جهنم.

۵ - اشاره بدانکه «افتالتس» از سخن ویرژیل بخشم آمده است.



راهنمای من گفت : «این عفریت مشرورا سر آن بود که با رب الارباب بالانشین پنجه درافکند . ۴ (سقهة ۴۸۵)

سرودسی ویکم

در آن دم بیش از هر وقت دیگر از مرگ ترسیدم ، چنانکه اگر بندهای
گران را بر تن عفریت ندیده بودم . بیگمان برای هلاکم چیزی ازین بیش
ضرور نمیآمد .

از آنجا برآه خویش رفتیم و این بار بنزد آنتئو رسیدیم که آن نیمه
از تنش که از چاه برون بود ، بی آنکه سرش بحساب آید ، دست کم پنج آلا^۱
درازا داشت .

ای آنکه^۲ در آن دره میمون میزیستی که شیپونه را با پیروزی بر
آنیبال و کسانش بلند آوازه کرد^۳ ،

وروز گازی هزاران شیر بغنیمت گرفتی ، و اگر در آن رزم آزمائی
آخرین دوشادوش بر ادراقت پای بمیدان نهاده بودی ، بنایپندار بسیار کسان ،
زادگان خاک را ازین پیکار پیروز بر میآوردی^۴ ،

مارا در آن پائین که کوچیتو^۵ از فرط سرما یخ بسته است بر زمین نه
و بدینکار بادیده بی اعتنائی منگر .

۱ - alla مقیاس طول قرون وسطائی در ناحیه فلاندر بلژیک . پنج آلا که در
اینجا آو. ده شده ، کمی بیش از هفت متر است .

۲ - خطاب ویرژیل به دیو .

۳ - در سال ۲۰۲ پیش از مسیح ، شیپونه Scipione (بلاتینی سیپیون) سردار
رومی «هانیبال» سردار و پادشاه معروف کارتاژ را در دشت Zama شکست داد و این
شکست منجر بقتل عام مردم کارتاژ و انهدام کامل این شهر شد . بنا بافسانه های یونانی
و رومی ، «آنتئوس» غولی که در اینجا مورد بحث است ، در دره «باگراوا» نزدیک
دشت «زاما» در مغازه ای مسکن داشت و در این مغازه خوراک اوشیر هائی بود که خودش
شکار میکرد (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۴ - یعنی : اگر بانیروی عظیم خود در جنگ با خدایان شرکت جسته بودی ، شاید
«زادگان زمین» (دیوان) را بر خدایان پیروز میکردی (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۵ - Cocito (به یونانی کوکوتس Cocyto) آخرین رودخانه دوزخ ، که
آبهای یخزده آن مسکن دوزخیان طبقه نهم جهنم است (رجوع شود به سرودهای ۲۲ -
۳۳ - ۳۴ دوزخ)

دوزخ

بنزد «نیتسیو» یا «تیفو» یمان مبر^۱؛ این کس که میبینی، آنچه را که در اینجا خواهند بتوفیتواند داد^۲؛ پس پشت خم کن و چهرهات زابه‌پیچ و تاب میار .

وی هنوز میتواند ترا درروی زمین نام‌آوری دهد، زیرا که زنده است و ازاین پس نیز عمری دراز درانتظار خود دارد، مگر آنکه لطف الهی پیش ازوقت مقرر بنزد خویشش فراخواند .^۳

استاد چنین گفت؛ و آن دیگری بشتاب دو دست خویش را که پیش از آن «هر کول»^۴ قدرت چنگالشان را دریافته بود پیش آورد و راهنمای مرا از زمین برداشت .

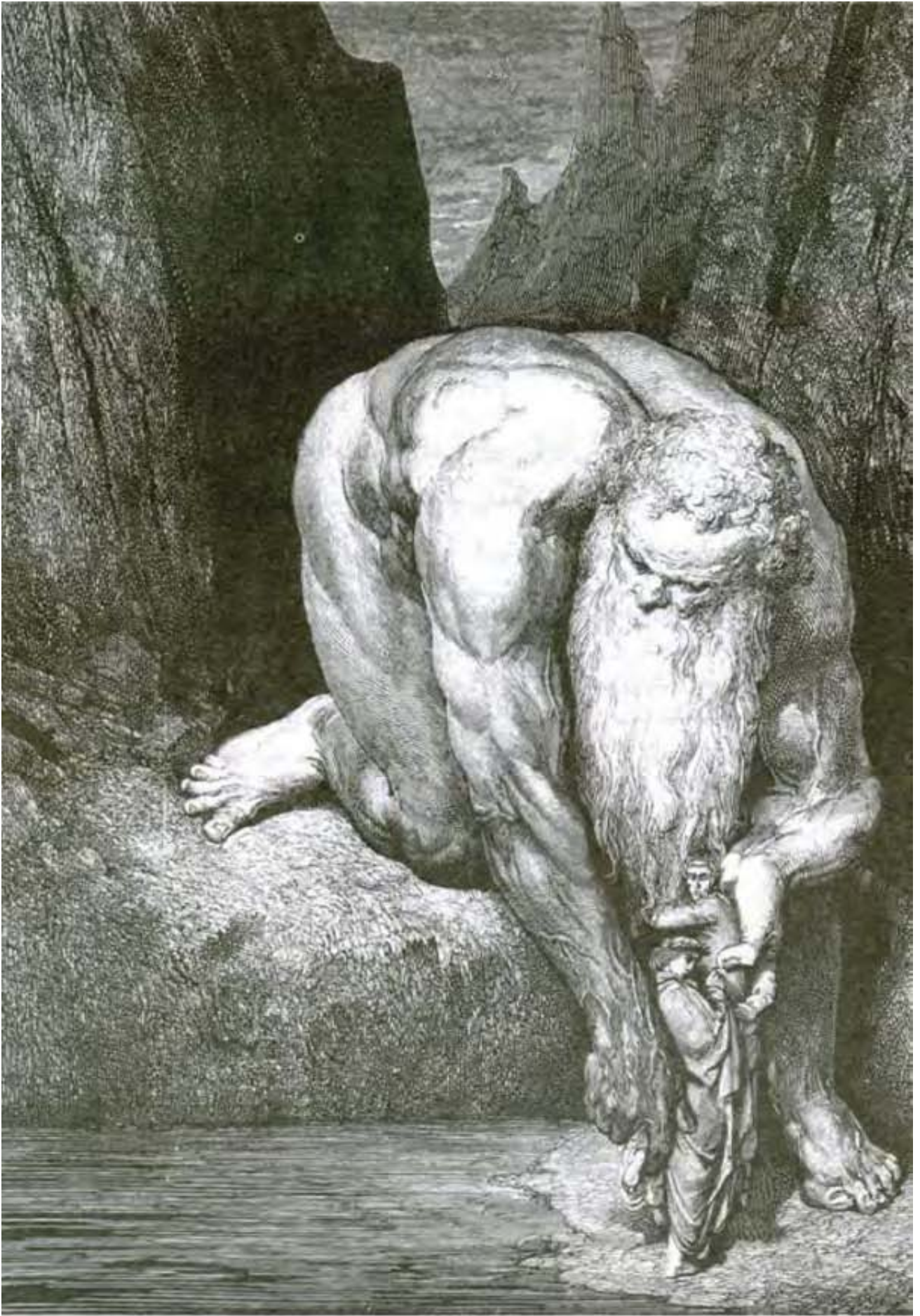
و ویرجیلیو که خویش را در دست او یافت بمن گفت : «پیش‌آی تا من نیز ترا برگیرم» ، و چنان در بازوی خویشم گرفت که من و او چون ده جسم بهم بسته شدیم^۴ .

همچنانکه «کاریندا» بچشم آنانکه از پائین و از جانب خمیدگیش

۱ - Tizo و Tifo (به یونانی Tityos و Typhon) ده غول دیگر افسانه‌ی خدایان یونان که اولی زاده «تلوس» (زمین) بود و دومی پتری بود که زوجه‌ی خدای خدایان بی‌همخوابی با شوهرش آورده بود . این دو از غولانی بودند که به اولمپ حمله بردند . و خدای خدایان بعد از پیروزی خود آنها را در دهانه‌ی آتشفشان «اننا» برنجیر کشید

۲ - یعنی میتواند ترا در روی زمین نام‌آور کند «اینجا» اشاره به دوزخ است ولی اتفاقاً این طبقه‌ی نهم از دوزخ جائیست که ساکنانش هوس نام‌آوری ندارند .
۳ - Ercole (که دانتیه آنرا بصورت قدیمی Ereule آورده است) رجوع شود به صفحه ۴۱۰، شرح ۲) .

۴ - Fascio : دسته ، بخصوص دسته‌ی ترکه‌ای که بهم بندند . در روم قدیم همیشه یک نفر که لیکتور نام داشت این دسته‌ی ترکه را پیشاپیش سردارانی که برای مدت معینی به دیکتاتوری انتخاب میشدند حرکت میداد ، و بهمین دلیل بود که مه‌سولینی این کلمه را نام حزب و مرام سیاسی خود (فاشیزم) قرارداد .



... وما رادر آن درك اسفل نهاد كه شيطان اعظم ويهودا رادر كام خويش دارد .. (صفحة ۴۹۳)

سرود سی و یکم

بر آن سنگرند ، هنگام عبور ابری از بالای آن رو بسوی دیگر خمیده
می‌نماید^۱ ،

آنتو نیز در دیده من که بانظار ایستاده بودم تا او خم شود ؛ چنین
آمد ، و درین دم آرزو کردم که کاش راهی دگر برای فرود آمدن جسته
بودم .

اما وی ما را بآرامی در آن درک اسفل که شیطان اعظم و یهودا^۲ را
درگام خویش دارد فرو نهاد و خود مدتی چندان دراز خمیده نماند ،
و دوباره ، چون دکل کشتی قد برافراشت .

۱ - Carisenda که امروزه Garisenba خوانده میشود ، نام برج مشهوری
است در بولونیا که مانند برج شهر «پیزا» بسوی زمین خم شده است . هنوز هم این
برج را بهمین حال میتوان دید ، ولی امروزه قسمتی از آن فروریخته و در نتیجه برج
کوتاهتر از سابق شده است . بر دیواره داخلی این برج هنوز نوشته‌ای از دانته باقی است
که یادگار سفر او در سال ۱۲۸۶ بدین ناحیه است و وی آنرا بادست خود نگاشته است .
این برج در سال ۱۱۱۰ ساخته شده ، و اکنون بیش از هشتصد سال از عمر آن میگذرد .
۲ - Giuda Lucifero که از آنها بتفصیل در سه سرود بعد سخن خواهد
رفت .

دوسی و دوم

طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقه اول : خائنین به والدین و خویشان

منطقه دوم : خائنین بر وطن

ویرزیدل و دانتته بادست عفریت در طبقه نهم دوزخ بزمین مینشینند . این آخرین حلقه جهنم است که از لحاظ وسعت کوچکترین حلقات دوزخ و از نظر عمق و ظلمت مخوفترین آنهاست ، در آن گناهکارترین ارواح دوزخ خانه دارند . در مرکز دایره ای که این طبقه را تشکیل میدهد ابلیس اعظم که بجرم عصیان بخداوند از آسمان فرود افتاد و پروبالش سوخت بر جای ایستاده است و از این مقر خود که در نقطه مرکزی کره ارض قرار دارد قلمرو وسیع خویش یعنی سراسر دوزخ را اداره میکند ، ولی «دفتر کار او» همین طبقه نهم دوزخ است

این طبقه بچهار منطقه تسلیم شده که از نظر ساختمان در دنبال هم قرار گرفته اند ، اما هر یک از آنها بیک دسته خاص از اهل خیانت اختصاص یافته که وجه مشترك همه آنها همین خیانتکاری است .

سراسر این طبقه نهم دوزخ از امواج یخ زده «رودخانه که چیتو» که آخرین رود جهنم است پوشیده شده ، و بدین ترتیب قشری چنان عظیم و شکست ناپذیر از یخ آنرا در زیر خود گرفته است که بقول دانتته اگر بزرگترین کوه های روی زمین بر آن فرورفتند که ترین شکافی در آن وی نمیتواند داد .

در این فضای یخ زده مه حش که در آن هر بخاری که از دهانی بر آید و هراشکی که از چشمی فروچکد جا بجا یخ می بندد ، دانتته وعده سخن گفتن از یک دوزخی را در روی زمین مشروط بدان میکند که زبانش در این طبقه دوزخ یخ نزنند ، محکومینی بسر میبرند که سنگینی گناه آنان راه هشت طبقه پیشین دوزخ را برایشان بسته است .

چهار دسته خیانتکارانی که در دورن این یخ جاودانی بسر میبرند فقط سرهایشان از یخ بیرون است ، عبارتند از : خائنین به والدین و نزدیکان خائنین بوطن ، خائنین بمیهمانان ، خائنین بولینعمتان .

سرود سی و دوم

«یخ جاودانی» آخرین و شاید عالیترین «سمبول» گناه است که دانه ابداع کرده است ، زیرا این سرما و یخ و ظلمت مظهر انکار کامل لطف حیات بخش الهی و گرمی محبت بشری است ، و فقط قشر عظیم یخ که در آن هیچ اثری از حرارت و زندگی و فروغ و ترحم وجود ندارد میتواند طبیعت این طبقه از کناهکاران را تجسم دهد. فقدان هر گونه نور و حرارت آسمانی در اینجا علامت محرومیت اینان از مهر و لطف خداوندی، و فقدان هر گونه نور و حرارت زمینی نشان محرومیتشان از محبت و عاطفه بشری است . دوزخیان این طبقه ، از هر چیز که علامت زندگی و گرمی و روشنی باشد محرومند ، زیرا خود هر گونه عواطف انسانی و آسمانی را در زوی زمین زیر پا گذاشته و پیوند محبت که مردمان جهان را بهم نزدیک میکند خیانت کرده اند . از برجسته ترین نمایندگان این نوع دوزخیان «قابیل» پسر برادر کش آدم است ، و «یهودا» حواری خائنی که عیسی و لینعمت خود را بسکه ای چند بفروخت ، و «شیطان اعظم» که بخداوند یعنی ولینعمت بزرگ خویش عصیان ورزید .

هنگام ورود بدین طبقه خاموش و سرد دوزخ که هر اتري از امید و آرزو از آن رخت بر بسته است ، و ساکنانش بخلاف ارواح سایر طبقات جهنم آرزوئی جز آن که مطلقاً فراموش شوند و از خاطره ها بروند ، ندارند ، دانه و ویرژیل تقریباً با آخر سفر بیست و چهار ساعتی خود در دوزخ رسیده اند ، زیرا طبق حسابهایی که ما در آغاز سرودها از اشاء بدانها خودداری کرده ایم ، درین هنگام آخرین ساعت روز شنبه مقدس (۹ آوریل) سال ۱۳۰۰ فرا رسیده ، یعنی تقریباً بیست و سه ساعت است که دانه در دوزخ بسر میبرد .

سرود می و دو

اکس قافیه هائی بسختی و صلابتی شایسته این ورطه شوم که
تکیه گاه جمله دیگر صخره هاست^۱ در اختیار داشتم ،
بیفین عصاره فکر خویش را^۲ کاملتر ازین بر صفحه کاغذ میآوردم ، اما
چون این چنین قوافی را در دست ندارم جز بایم و هراس سخن نمیتوانم گفت ،
زیرا کار توصیف اسفل السافلین کاری نیست که آسانش بتوان
گرفت . و نه کار هر زبان «نه نه» و «بابا» گوی است^۳ .
کاش آن بانوانی که «انفیونه» را یاری کردند تا «تبه» را حصار
کشد^۴ . در این سخن پردازی بیاری من آیند و زبان مرا توانائی وصف حقایق
بخشند .

ای ملعونان بی سرو پا که ساکن آنجائید که حتی سخن گفتن از

۱- از لحاظ مجازی اشاره بدان است که این طبقه پائین ترین طبقه دوزخ است
و بنا بر این تمام طبقات دیگر بر آن تکیه دارند. از نظر تمثیلی اشاره بدان است که گناهان
دوزخیان این طبقه سنگین ترین گناهان و اصطلاح «ام الماصی» است ، و مظهر هنگامی
است که گناهکاری سراسر روح انسانرا فرامیگیرد .

۲- «این اصطلاح معمول ما، در اینجا عیناً بکار رفته است»: *dimio concetto* ..
il succo

۳- یعنی: مستلزم داشتن زبانی غیر از آن است که بگفتن کلمات روزمره عادت کرده
باشد . اصل شعر چنین است : *né da lingua che chiami mamma e babbo* .
۴- اشاره به موزها (Musi)، پریان الهام بخش، که باید بسراغ هنرمندان آیند
تا آنانرا با فریدن آثار بدیع هنری وادارند (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۹۶) . بنا بر
افسانه خدایان یونان، هنگامی که آمفیون (Amqhion) (ایتالیائی Anfione) از طرف
خدایان بساختن حصار شکست ناپذیری برای شهر تبه گماشته شد، این پریان چنان قدرتی
به ساز او بخشیدند که نغمه های وی سنگها را از جای خود حرکت داد ، و این تخته
سنگها بی کمک آمفیون خود بر روی هم جای گرفتند و حصار شهر را ساختند .

سرودسی و دوسی

آن نیز دشوار می‌نماید، چه بهترتان بود اگر از آغاز کوسفندان و بزانی زاده شده بودید!

چون خود را در ته چاه ظلمانی، در زیر پای عفریت اما بسیا. پائین‌تر یافتیم^۱، من که همچنان دیده بدیواره بلند چاه دوخته داشتم، کسی را شنیدم که میگفت: «آخر بزیر پایت نگاه کن! و چنان رو که پا بر سر برادران تیره روزت مگذا.ی^۲».

پشت سر برگشتم و در برابر خود و زیر پای خویش، دریاچه ای را دیدم که بر اثر یخبندان از شیشه مینمود و نه از آب؛

دانبوب در اتریش و «تانائی» که دور دست در زیر آسمانی سرد روان است، هرگز در مسیر خود قشری چنان ضخم از یخ نداشته‌اند که آن قشر که من در آنجا دیدم،

که اگر کوههای «تامبرنیک» یا «پیتراپانا» نیز بر آن فرود میافتادند حتی در کنارش صدای شکستی بر نمیخاست^۳.

۱- این حیوانات از آن جهت انتخاب شده‌اند که اهل حبله گری نیستند و مظهر یکرنگی و سادگی بشمار می‌آیند.

۲- اشاره بدانکه آنتوس خود نمیتوانسته است حرکت کند، ولی این دو را با دست خویش در پائین‌ترین نقطه‌ای که برایش امکان داشته بر زمین نهاده است.

۳- گوینده دانته را یکی از دوزخیانی دانسته که تازه یا بدین منطقه نهاده‌اند، بدینجهت است که او را «برادر تیره روز» خویش مینامد.

۴- «دانویا» Danoia: دانب - «اوسترلیک» Osterlicch: اتریش - تانالی Tanai نامی که در ایتالیا به رود معروف «دون» Don در روسیه داده‌ده‌دند. «زیر آسمانی یخ زده» اشاره به نواحی سرد-میرشمالی که رود دون در آن جای است. - تامبرنیک Tambernicch کوه مجهولی که هنوز محل آن درست معلوم نشده است، و احتمال هم میرود که اساساً وجود نداشته باشد. - پیتراپانا Pietrapana، «پیتراپوانا» رشته کوههایی در ایتالیا میان رودخانه سرکیو و دریای مدیترانه؛ درست معلوم نیست که این نام در زمان دانته بتمام این رشته جبال یا یکی از قله‌های آن اطلاق می‌شده است.

دوزخ

و چونانکه غوکان ، در آن موسم که زن روستائی غالباً خواب خوشه اندوژی می‌بیند^۱ ، برای بازگ زدن پوزه از آب بر می‌آورند ، ارواحی بلاکش را در درون یخ دیدم که از فرط سرما تن‌هایشان تا آنجا که جلوه گاه شرم است^۲ کبود شده بود و دندان‌هایشان چون منقار لک‌لکان بهم می‌خورد ،

و هر يك از آنها روی بجانب پائین داشت ؛ دهان آنان شاهد شدت سرمائی بود که احساس می‌کردند ، و دیدگان‌شان شاهد رنجی که در دل داشتند .

دمی چند بی‌رامون خویش نگریستم و پس آنگاه نظر پیش پای خود افکندم و دو دوزخی را چنان بهم فشرده دیدم که موهای سرشان را با هم درآمیخته یافتم ،

گفتم : « شما که چنین سینه برسینه می‌فشارید ، بگوئید که کیانید؟ » و آنان کردن بالا گرفتند و روی بسوی من گرداندند ،

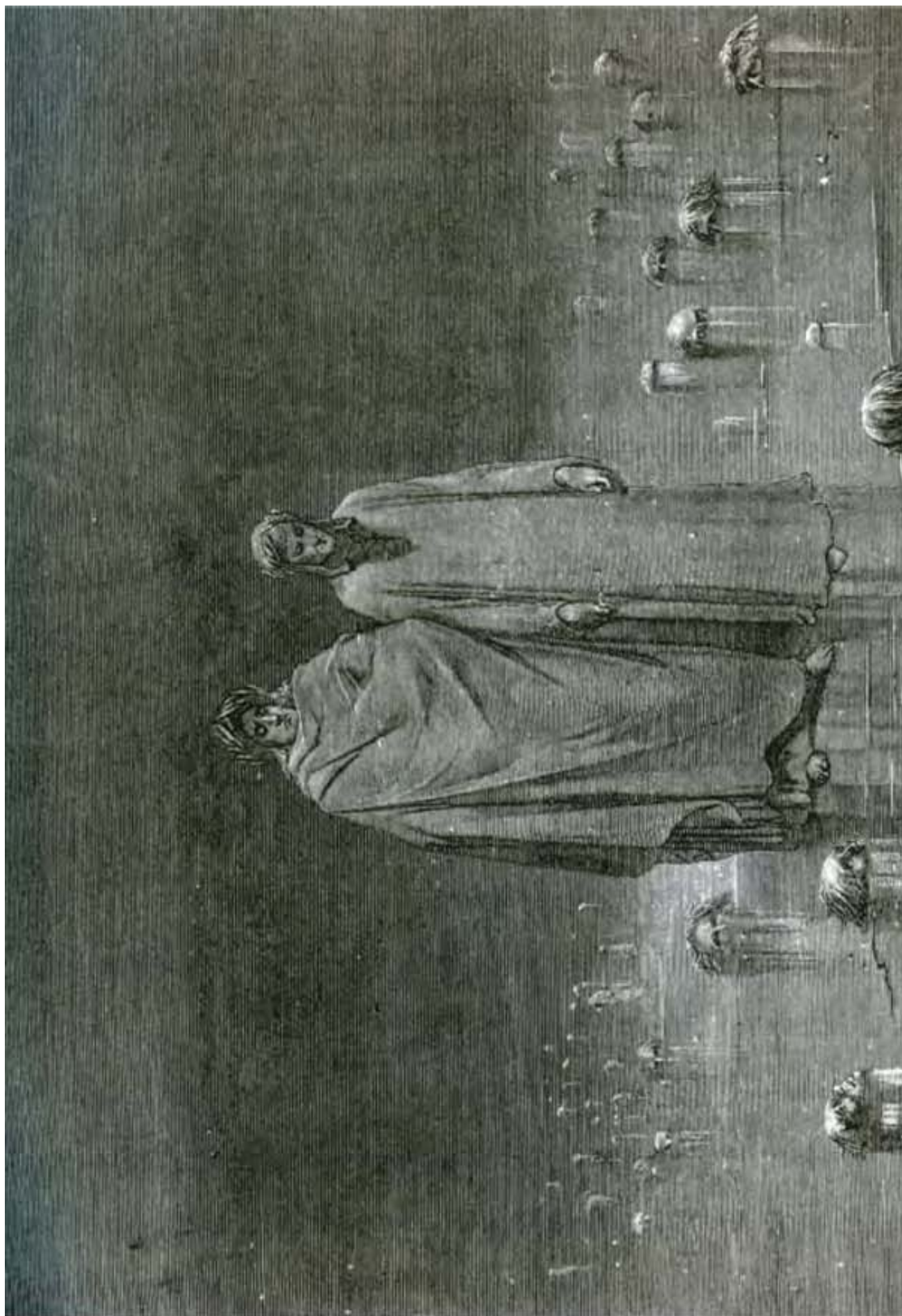
و از دیدگان‌شان که در آغاز تنها از جانب درون نمناک بود ، قطره‌های اشک فرو چکید ، آنگاه از فرط سرما اشک در روی دیدگان‌شان یخ بست و هر دو دیده آنها برهم افتاد ،

چنانکه هر گز چفت و بستنی دو چوب را چنین بهم فشرده است ؛ لاجرم این هر دو چنان دستخوش خشم شدند که چون دو قوچ که شاخ بشاخ شوند ، سخت بهم برخوردند ،

و يك دوزخی دیگر که او نیز سر پائین داشت و سر ما هر دو گوشش

۱ - یعنی در فصل تابستان . « خوشه اندوژی » ترجمه Spigolare است که مراد از آن خوشه چینی نیست ، بلکه جمع کردن خوشه هائی است که از زیر داس بر زمین افتاده‌اند .

۲ - یعنی : تا صورتشان .



... کسی را شنیدم که میگفت . «چرا ما تیره روزان را لکد میکنی؟» (صفحه ۴۹۷)

سرود سی و دوم

را برده بود، بمن گفت: «چرا با این سماجت بر اندازمان میکنی؟
اگر میخواهی این دو را بشناسی، آگه باش که دره‌ای که سر از بر-
گاه «بیزنتو» است، از آن پدر آنها «آلبرتو» و از آن خود ایشان بود.^۱
این هر دو از يك بطن زاده شدند^۲، و اگر سرتاسر «کائینا» را بجوئی^۳
روحي مستحق تر از اینان برای ینج زدن نخواهی یافت،
حتی آن روح را که می بینی که هم سینه وهم سایه اش با يك ضربت
«ارتو» شکافته شد^۴؛ و حتی فوکاچارا^۵؛ و این دیگری را

- ۱- Bisenzo، رودخانه‌ای در ناحیه «تو-کانا» در ایتالیا، که از کنار شهر کوچک «پرانو» میگذرد و در نزدیکی فلورانس به رود «آرنو» Arno میریزد.
- ۲- دو برادری که دانه از زبان این دوزخی بدانها اشاره میکند، دو نفر از اشراف ناحیه مانگونا Mangona هستند که «کنت الساندرو» (Alessandro) و کنت ناپلئونه (Napoleone) نام دارند، آلساندرو «گولف» و ناپلئونه «کیبلین» بود و نه فقط از نظر سیاسی بلکه از کلیه جهات با یکدیگر شدیداً دشمنی داشتند، بطوریکه بالاخره همدیگر را کشتند.
- ۳- Caina نامی است که دانه یکی از قسمتهای چهارگانه طبقه نهم دوزخ داده، و آنرا میتوان بفارسی «قاییستان» ترجمه کرد. این نام از اسم «قاییل» پسر برادر کش آدم مشتق شده، که خود در این طبقه بسر میبرد. اصل فکر از تورات گرفته شده است (سفر پیدایش باب چهارم): «... و فائین با برادر خود هابیل سخن گفت، و واقع شد چون در صحرا بودند فائین بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت، پس خداوند به فائین گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمی دانم مگر من پاسبان برادرم هستم. گفت چه کرده خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی آورد - و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان باز کرد تا خون برادرت را از دستت فروبرد.» فائین نامی است که در تورات آورده شده، و در قرآن این کلمه تبدیل به «قاییل» شده است.
- ۴- اشاره به ارثر (King Arthur) پادشاه انگلستان، که پسر و بقولی برادر-زاده او Mordred (یا Mordrec) خائنانه قصد قتل وی را کرد تا وارث سلطنتش شود، اما ارثر با يك ضربت نیزه از پایش در افکند - افسانه رایج قرون وسطائی حاکی از آن بود که چون با ضربت نیزه سینه موردرد شکافته شد، شعاعی فروزان بدرون زخم تافت و سایه موردرد را از روی زمین برداشت.
- ۵- Focaccia از برجستانگان خاندان «کانچلیه‌ری» شهر «پیستویا» که مرتکب بقیه در صفحه بعد

دوزخ

که چنان با سر خود جای بر من تنگ کرده که هیچ جارا نمیتوانم دید. نام وی در آن دنیا «ساسول ماسکروتی» بود و تو، اگر اهل توسکانا باشی، خوب میدانی که وی که بود.^۱

و برای اینکه بیش ازینم بسخن گفتن مخوانی، بدان که من خود «کامیشیونه دیپاتسی» هستم و در انتظار «کارلینو» پسر میبرم که آمدنش بارگناه مرا سبکتر خواهد کرد.^۲

از کنار اورفتم و چهره هائی بیشمار را دیدم که از سر ما کبود شده بودند، لاجرم از آن پس دیدار هر گذارینخ بستهای سراپایم را میسر زانند و بعد ازین نیز چنین خواهد کرد.

و در آن ضمن که در سرمای جاودان سخت میسرزیدم، بسوی مرکز رفتیم که هر آنچه را که وزنی است روی بدان است.^۳

بقیه از صفحه قبل

جنایات فراوان شد، و یکی از آن جنایات که قتل ناجوانمردانه پسر عموی وی بود، باعث تقسیم گوئلف‌ها بدو دسته سیاه و سفید شد که در این کتاب عالماً بدان اشاره رفته است. «فوکاچا» را «پدرکش» نیز لقب داده‌اند.

۱- Sássol Mascheroni، یکی از افراد سرشناس خاندان «توسکی» فلورانس بود که خائنه پسر منحصر بفرد عموی خود را کشت تا او را نجات دهد و وی خبر این جنایت چنان در «توسکانا» پیچید که همه بر آن واقف شدند، و از اینجاست که دوزخی به دانه می گوید «اگر تو توسکانی باشی میدانی او کیست.»

۲- Crmiscion(e) de' Pazzi - از افراد خاندان «پانسی» منطقه «والدارنو»، که یکی از خویشان نزدیک خود را ناجوانمردانه کشت، ولی اطلاع زیادی از زندگانی وی در دست نیست. - Carlin(o)، یکی از افراد خاندان پاتسی که خائن بوطن اعلام شد، زیرا از طرف دسته سفیدها مأمور دفاع از دژ مستحکمی در «والدارنو» شده بود، ولی از دشمن رشوه گرفت و قلعه را تسلیم کرد - مقصود دوزخی که خویشاوند این شخص است، اینست که بار خیانت «کارلینو» آنقدر سنگین است که چون وی از قسمت مخصوص خیانتکاران وطن قسمت آید، نیمی از با مجازات او بدوش وی خواهد افتاد.

۳- اشاره به مرکز کره زمین که مرکز ثقل دنیا و در دوزخ دانه نقطه نهائی جهنم است.

سرود سی و دوم

و نمیدانم که از روی عمد بود، یا بحسب تقدیر، یا تصادف، که در حین گذار از میان سرها پای خود را سخت بصورت یکی از آنها زدم، سر، گریه کنان نالید که: «چرا لگدم میکنی؟ اگر نیامده‌ای تا انتقام مونتاپرتی را افزون کنی، برای چه عذابم میدهی؟»^۱

و من گفتم: «استاد من، لختی چند در اینجا درنگ کن، زیرا که باید از تردیدی دربارهٔ این روح برون آیم؛ در عوض از آن پس هر قدر خواهی بشتابم و ادار.»

راهنما ایستاد، و من بدان کس که همچنان کفر میگفت، گفتم: «تو که‌ای که دیگران را چنین ملامت میکنی؟»

پاسخ داد: «تو خود که‌ای که از «آنتنورا»^۲ میگذری و گونه‌های کسان را با چنان سختی لگد میکنی که حتی زنده‌ای را نیز زیاد است^۳؟»

جوابش دادم: «من نیز زنده‌ام، و اگر خواستار نام آوری باشی،

۱- Montaperti، نام دیابانی در نزدیکی شهر «سینه‌نا» در ایتالیا، که جنگ معروف و خونین مونتاپرتی میان گیلین‌ها و گوتلف‌ها در سوم سپتامبر سال ۱۲۶۰ م. آن روی داد و منجر بشکست فلورانس‌ها شد: (رجوع شود به صفحه ۲۱۷ شرح ۱).

۲- Antenor، نام قسمت دوم از طبقهٔ نهم دوزخ که مخصوص خائنین بوطن یا بهرام سیاسی خدیش است. - نام قسمت اول، که مخصوص برادرکشان و خویشاوندکشان است، چنانکه گذشت از اسم قابیل مشتق شده بود. - نام این قسمت، از اسم Antenos شاهزادهٔ تروایی آمده که «پالادیوم» شهر و مجسمهٔ معروف آنرا تسلیم یونانیان کرد و دروازهٔ تروی را بروی اسب چوبی گشود.

۳- ترکیب جمله طوزی است که میتوان آنرا چنین نیز معنی کرد: «... که اگر من زنده بودم، زیادت بود» یعنی: اگر زنده بودم جرئت چنین جسارتی را پیدا نمیکردی. اصل شعر چنین است: Si che, se fossi vivo, troppo fora... مفسرین دانه باختلاف سلیقهٔ خود بعضی این و بعضی آن تعبیر را برگزیده‌اند.

دوزخ

میتوانم ترا خوشایند باشم و نامت را در زمره دیگر نامهایی که ثبت کرده‌ام در آرام».

واو بمن گفت: «من خواهان خلاف آنم که گفتی؛ ازین جا برو و بیش ازینم میازار، زیرا تورا تحسب ساکنان این درك اسفل، خوب نمیدانی»^۱.

چون چنین شنیدم پوست گردنش را گرفتم و بدو گفتم: «بهر تقدیر باید نام خویش را بگوئی، و گرنه موئی بر سرت باقی نگذارم».

واو بمن گفت: «حتی اگر سرم را یکسره از موعاری کنی، نخواهم گفت و نه خواهم فهماند که کدام کسم، ولو آنکه هزار بار لگد بر سرم زنی»^۲.

موهایش را در دست پیچانده و بیش از حلقه ای از آن را بزور از سرش کنده بودم، و او زوزه کشان دیده بزیر داشت^۳.

۱- در اینجا بخلاف قسمتهای اولیه دوزخ، محکومین میل ندارند در روی زمین یادی از ایشان بشود، بلکه خواستار فراموشی مطلق هستند. از نظر تمثیلی این کنایه از آن است که گناهکار پس از مدتی چنان با گناه خود خومیگیرد که مایل نیست چیزی این خلوت او را بهم بزند.

۲- در اصل: «ولو آنکه هزار بار بر روی سرم بیفتی».

۳- این صحنه، از قدیم یکی از بفرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» را برای دانته شناسان در پیش آورده، که با وجود بحث‌های بسیار هنوز هم چنان لاینحل مانده است، و آن موضوع مجرد ارواح در دوزخ است. آیا ارواح دوزخ که بارها دانته آنان را «اشباحی» محسوب داشته و تذکر داده است که وزن ندارند و مثلاً هنگام نشستن آنها بر قایق تغییری در وضع قایق در روی آب پیدا نمیشود، میتواند خصائص جسمانی خود را در دوزخ محفوظ دارند؟ دانته در این جا بصراحت میگردد که موهای سربك دوزخی را کنده و ازین راه بدوشکنجه داده و وی را بفریاد و آوازه داشته است (که خدش این فریاد را Latrare هو عوسگان مینامد). هنوز مفسرین کمدی الهی برای این سؤال پاسخ قانع کننده ای نیافته‌اند.



گفتم . «بهرتقدیرباید نامت را بمن بگوئی ، وگرنه موی بر سرت نمیگذارم .» (صفحه ۵۰۴)

سرود سی و دوم

که یکی دیگر از دوزخیان بانگ برزد: «بوکا، ترا چه میشود؟
دندان برهم زدنت بس نیست که پارس کردن پیشه کرده‌ای؟ مگر کدام
شیطان بسراغت آمده است؟»

گفتم: «اکنون دیگر نیازی بسخن تو شرارت پیشه خائتم نیست،
و خبرت را چنانکه باید بزندگان خواهم رساند تا مایه ننگت شود.»
جواب داد: «برو کمشو، و هر چه میخواهی بگویی؛ اما اگر از
اینجا بیرون روی، فراموش مکن که از این زبان دراز نیز یادی بکنی.
وی در اینجا بخاطر پول فرانسویان در عذاب است، و تو میتوانی
گفت که: این فرد خاندان دوئرا را در آنجا دیدم که گناهکاران را بدست
سرما میسپزند^۱».

و اگر ترا از آن دیگران پرسند که در اینجایند، بدانکه اینکه در
کنار تست، آنکس از «بکریا»ها است که فلورانسیان گلویش را بریدند^۲؛

۱- Bocca اشاره به «بوکادیلی آباتی» از کولتفهای برجسته، که در جنگ مونتاپرتی
(زجوع شود بصفحة ۲۱۷ شرح ۱) دست «یا کوپودپاتسی» پرچمدار سپاه فلورانس را قطع
کرد، و در نتیجه پرچم فرو افتاد و سواران فلورانس که راهنمائی نداشتند بی تکلیف ماندند
و در مقابل قوای «سیه‌نی» هاشکست خوردند. پس از بازگشت کولتف‌ها بفلورانس در ۱۲۶۶
وی از شهر تبعید و نفی شد.

۲- Buoso da Duera، از کیپلین‌های معروف، که حاکم ناحیه کرمونا
Cremona بود و هنگام حمله قوای شارل دانترو و بخاطر یولی که از او گرفته بود راه را بروی
سربازان وی باز گذاشت. بنابراین در اینجا یک خائن کولتف یک خائن کیپلین را معرفی می‌کند.
«بخاطر پول فرانسوی‌ها می‌گرید» یعنی: کیفر رشوه خواری خود را در دوزخ پس میدهد.

۳- Tesauo dei Beccheria کشیش ناحیه «والامبروزو» و نماینده پاپ در
ایالت توسکانا بود. وی متهم بدان شد که پس از تبعید بزرگان کیپلین در سال ۱۲۵۱،
بگولتف‌ها خیانت کرده و در پنهان بارشمنان ایشان ساخته است، بدین جهت فلورانس‌ها
اورا سخت شکنجه دادند و بعد اعدامش کردند و پاپ بدین جرم ایشان را تکفیر کرد.
از نظر تاریخی گناه این شخص محرز نشده است.

دوزخ

رپندارم که «جانی دسولدانیر»^۱ نیز اندکی دورتر از اینجا در کنار «کانلونه»^۲ و «تبالدلو»^۳ بسر میبرد، و این همانکس است که چون «فائنتسا» در خواب بود، دروازه هایش را بگشود.

تازه این دوزخی را ترك گفته بودیم که دو روح یخ زده را در يك گودال دیدم. که سربکی برای آن دیگری کلاهی شده بود^۴. چونانکه بهنگام گرسنگی نان خورند، آنکس که سر بالاتر داشت دندان در نقطه‌ای از سر آن دیگری که منخ و گرده بهم می‌پیوندند، فروبرد. بیگمان «تیدئو» در طغیان خشم خود شقیقه‌های «منالیپو» را بهمانسان جویده بود که این دوزخی این جمجمه وبقیه آنرا میجوید^۵.

۱- Gianni de Soldanier یکی از رؤسای کیملین‌های فلورانس بود که هنگام شهرش عمومی مردم این شهر، از دسته سیاسی خود کناره گرفت و بشورشیان پیوست. دانته پدر کتارهم جای دادن این عده‌ای که بدسته‌ها و شهرهای خود خیانت کردند نشان میدهد که از دسته‌های سیاسی و شهرمعمینی طرفداری نمی‌کند، بلکه اصولاً پیمان شکنی و خیانت بعهد و میثاق را گناه می‌شمارد.

۲- Canellone (که در اصل فرانسه گانلون Ganelon)، کسی که در نبرد رونسو (رجوع شود بشرح ۱ صفحه ۴۳۹) پشاه آلمانی خیانت کرد و رولان را در معرض حمله مسلمانان اندلس قرار داد و ازین راه باعث قتل او و شکست قوای مسیحیان شد.

۳- Tebaldello تبادل مبرازی، از اهالی شهر فائنتسا Faenza بود. یکی از «کیملین‌ها» موسوم به «لامبرتاتسی» که خاندان او در سال ۱۲۷۴ از شهر بولونیا بدین شهر پناه آورده بود، با اوشه‌خی زنده‌ای کرده بود که وی آنرا توهینی نسبت بخود میدانت. برای نلافی این شه‌خی، و بقصد انتقام‌جہ‌ئی، وی در سحر گه‌هان روز ۱۳ نوامبر سال ۱۲۸۰ دره‌آزه‌های شهر را بروی گونلف‌های بولونیا که شهر او را محاصره داشتند گشود و بدینترقیب شهر خود را بدشمن سپرد. این انتقام‌جہ‌ئی در ایالتیاسروصدای فراء ان برآه انداخت و موضوع قطعه شهری شد که قبل از دانته سروده شده بود.

۴- یعنی سربکی از آندو بمثل کلاهی در بالای سر آن دیگری قرار گرفته

بود.

۵- «استاسیوس» شاعر رومی قرن اول مسیحی (که نوشته‌هایش بکرات در کمدالپی مورد اقتباس و استفاد دانته قرار گرفته است) حکایت میکند که در دوره محاصره شهر تبه از بقیه در صفحه ۵۱۱



.. دندان در سراو فروبرد و بجهدن آن پرداخت . (صفحة ۵۰۸)

سرود سی ام

گفتم : « تو که چنین ددمنشانه بدانکس که سرگرم خوردن اوئی
کینه میورزی ، بمن بگویی که چرا چنین میکنی ،
و در عوض پیمان میندم که اگر شکوهات بجای باشد ، چون بدانم
که شما کیانید و گناه او چیست ، در جهان بالا^۱ پاداشت خواهم داد ،
بدان شرط که این زبانی که با تو سخن میگوید از حرکت باز نمانده
باشد^۲ . »

بقیه از صفحه ۵۰۸

طرف هفت پادشاه (سرود ۱۴ دوزخ مراجعه شود) تیدئو (Tydeus) (بیونانی) پادشاه « تبه » بدست مردی منالیپو (Menalippo) نام (بیونانی Menalippus) زخم خورد و هنگامیکه نزدیک به مرگ بود از کاپسائو (رجوع شود سرود ۱۴) تقاضا کرد که سراین «منالیپوس» را بدو دهند ، و بیش از آنکه بمیرد این سر را جوید و قسمتی از آن را خورد .

۱- یعنی : دردنیای زندگان .

۲- در اینجا معروفترین «صحنه» کمدی الهی شروع میشود که با داستان فرانچسکا داریمینی (سرود پنجم دوزخ) عالیتیرین ماجراهای این کتابند . این تنها موردی در کمدی الهی است که يك داستان واحد دوسرود مختلف را شامل میشود ، یعنی قسمت اول آن دريك سرود و قسمت دیگرش در سرود بعدی است . تقریباً همه دانشناسان این صحنه را از نظر قدرت داستان پردازی و جلب توجه و انزجار خواننده ، از شاهکارهای ادبیات مغرب زمین شمرده اند .

سرود سی و سوم

طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقه دوم (بقیه) : خائنین بوطن

منطقه سوم : میهمان گشان

قسمت اول این سرود به داستان مرگ عم انگیر «او گولینو» و فرزندان او اختصاص یافته، که یکی از دو معروفترین «داستان» دوزخ دانته است، و در آن طبق قانون تاوان محکومی که در زندگی قربانی اشتباهی خائنی شده در اینجا خود این ظالم را میخورد.

پس از دیدار او گولینو، ویرژیل ودانته به منطقه بعدی طبقه نهم میروند که خائنین به آئین میهمان نوازی بخصوص «میهمان گشان» در آن جای دارند. محکومین این قسمت جزئیاتی از چهره خود را از بیخ بیرون ندارند، و این آن نیمه ایست که چشمان ایشان در آن است، تا اشکی که ازین چشمها بیرون میآید بیخ بزند و مانع بینائی ایشان شود، زیرا اینان در زندگی عمداً چشم بر هم نهاده بودند تا نینند که آن کس که ناجوانمردانه بدست یا فرمان ایشان کشته میشود میهمانشان است. دوزخیان این قسمت دارای این امتیاز خاص و موحرش و در سراسر «دوزخ» منحصر بفرد هستند که ممکن است روح آنها حتی در موقعیکه هنوز خودشان در روی زمین زنده اند بجهنم رود و بجای آن شیطانی در قالب زمینی ایشان جای گیرد تا بقیه ایام عمرشان را اداره کند.

سرود صبی و صوم

کناهاک، دهان خود را از خوردن غذای نفرت انگیز خویش باز -
گرفت و آن را باموهای آن سری که نیمهٔ پسینش را جویده بود پاک کرد؛
سپس چنین گفت: «از من میخواهی که باز سخن از آن رنج
تسلی ناپذیری گویم که حتی خیالش، پیش از آنکه لب بگفتار گشوده باشم،
دلم راست بدرد میآورد.

اما اگر سخنان من بذری باشد که میوهٔ ننگ آن خائنی را
که سرگرم جویدن اویم بیار آرد، خواهم گریست و سخن خواهم گفت.
نمیدانم تو که ای واز کدام راه آمده‌ای؛ اما چون کلام ترا میشنوم،
واقعاً چنین می‌پندارم که بایکی از مردم فلورانس سخن می‌گویم.
قاعدتاً باید بدانی که من کنت او گولینو هستم، و این دیگری
«روجیری» اسقف است^۱: و اکنون برایت خواهم گفت که چرا این چنین
حق همسایگی را با او بجای می‌آورم.

۱- Ruggieri و Ugolino - «کنته او گولینو دلا گرازدسکا» یکی از اشراف
بزرگ شهر پیزا Pisa و رئیس یکی از دو دستهٔ «گوئلف»های این شهر بود. رئیس دستهٔ
دیگر از این گوئلف‌ها برادرزادهٔ این کنت، نینو ویسکونتی Nino visconii بود که میان
او و عمش اختلاف نظر شدید وجود داشت. کنت او گولینو برای اینکه از شر برادرزاده‌اش
راحت شود و خود بتنهائی ریاست تمام گوئلف‌های شهر را بهمهٔ گیرد، با «روجیر و
دیلی اوبالدینی» رئیس دستهٔ سیاسی مخالف خود (گیبلین‌ها) که در عین حال اسقف شهر
پیزا بود در نهان سازش کرد و با کمک او «نینو» را از کار برداشت و خود بتنهائی ریاست
تمام گوئلف‌ها را عهده‌دار شد. اما اسقف از این فرصت برای درهم‌شکستن گوئلف‌ها استفاده
بقیه در صفحهٔ بعد

دوزخ

تذکار این نکته بیفایده است که در آن دوران که هنوز بوی اعتماد داشتم ، بخاطر بدتهادی او زندانی شدم و بکام مرگ در افتادم .

اما آنچه را که دانستمش برایت ممکن نبوده است ، یعنی ماجرای تلخ مرگ مرا ، اکنون خواهی شنید و خواهی دانست که وی تا چه حد آزارم داده است .

شکافی باریک در دیواره آن قفسی که پس از من قفس گرسنگی نام گرفت ^۱ ، و از این پس بسیار کسان دگر را زندان خواهد شد .

چندین ماه را از روزنه خود نشانم داده بود ^۲ ، که آن خواب ناگوار را دیدم که پرده آینده را دزبر ابرم پاره کرد .

در خواب ، این آدم را ^۳ سر دسته صیادان یافتم که در آن کوهستان که پیزیان

بقیه از صفحه قبل

کرد و کنت او گولینو را متهم بدان ساخت که چندی پیش از آن یکی از دژهای مستحکم «پیزا» را در مقابل رشوه بقوای دوشهر «فلورانس» و «لوکا» که علیه شهر «پیزا» اتحاد داشتند واگذار کرده است ، مردم شهر که از طرف اسقف سخت تحریک شده بودند بکاخ کنت ریختند و او و دوپرو دونهاده اش را دستگیر کردند و اسقف این پنج نفر را در برج معروف گوالاندی Gualandi زندانی کرد . در ماه مه سال بعد از آن (۱۲۸۹) فرمان او در این برج راتیغه کردند و این چند نفر در آنجا چندین روز با گرسنگی بسر بردند و عاقبت با شکنجه ورنج فراوانی که درین سرود استادانه از آن سخن رفته است جان سپردند .

۱- mnda ، کنایه از زندان تنگ - این برج «گوالاندی» را که کنت و کسانش در آن از گرسنگی مردند ، بعد از او «برج سنگی» torre della fame لقب دادند و هنوز هم بقایای آنرا بهمین نام میخوانند .

۲- یعنی : چندین ماه قمری گذشته بود . چنانکه گفته شد او گولینو در ژوئیه ۱۲۸۸ زندانی شد و در مه ۱۲۸۹ مرد ، یعنی ده ماه در زندان بسر برد .

۳- اشاره به «روجیهر» اسقف که اکنون در کنار اوست و همان کسی است که کنت او گولینو سرش را میخورد ، زیرا قانون دوزخ ایجاب میکند که اسقف که درین دنیا غذا را از قربانی خود دریغ داشته در آن دنیا خودش غذای این قربانی شود .

سرود سی و سوم

را از دیدار «لوکا» یاز میدارد^۱، بشکار کرک و کرک بچگان رفته بود،
و دوشادوش ماده سگان لاغر اندام و چالاک و دست آموز او،
«گوالاندی‌ها» و «سیسموندی‌ها» و «لانفرانکی‌ها» را دیدم که در صف
مقدم و پیشاپیش دیگران جای داشتند^۲.

پس از تعاقبی کوتاه، پدر و پسرانش^۳ را خسته یافتم، و گوئی
دندانهایی تیز را دیدم که پهلوان آنانرا ازهم درید.

بامدادان فرا نرسیده بود که بیدار شدم، و پسرکان خویش را که در
کنارم بودند شنیدم که در خواب میگریستند و نان میخواستند.

بسی سنگدلی، اگر از اندیشه آنچه در آن هنگام بدلم گذشت
بتأثر نیامده باشی، و اگر از این بابت نگری، از چه میخواهی
گریست؟

کم کم فرزندانم پیدا شدند و ساعتی که عادتاً برای ما حوراکی
میآوردند فرا رسید. ماهمه بخاطر خوابی که دیده بودیم نگران بودیم،
و در این هنگام صدای درزیرین برج موخس را شنیدم که میخکوبش
میکردند؛ آنوقت، بی آنکه کلامی بگویم بچهره پسرکان خویش
نگریستم.

من خود نمیگریستم، زیرا درونم از سنگ بود. اما آنان میگریستند.

۱- اشاره بکوهستان سن جولیانو San Giuliano که میان دو شهر پیرا و لوکا
واقع است.

۲- گوالاندوها Gualandil و سیسموندوها Sismondil و لانفرانکوها Lanfranchil
سه خانواده اشرافی شهر «پیزا» بودند، که برای از بین بردن کنت او گولینوبا اسقف
همدست شده بودند.

۳- اشاره بگرک و بچه‌هایش، که در حقیقت خود کنت و فرزندان او بند

دوزخ

و « آنسلموچوی »^۱ من گفت : - پدر ، ترا چه میشود که ما را چنین نگاه میکنی ؟ -

بناچار در تمام آن روز و در شبی که بدنبالش آمد ، نه اشکی ریختم و نه سخنی گفتم ، تا عاقبت خورشیدی دگر بر جهان تابیدن گرفت .

چون شعاعی ناچیز بر آن غمگده تافت^۲ ، بتمشای چهره آنچهار حالت خویشرا دریافتم ،

و از گرانی رنج هر دو دست را بدندان گزیدم ، و آنان پنداشتند که من بخاطر میل به خوردن چنین میکنم ؛ لاجرم از جای برخاستند و گفتند : - پدر ، رنج ما را بسیار کمتر خواهی کرد اگر به خوردن ما تن دردهی ؟

تو خود این گوشت‌های بیحاصل را بما داده‌ای ، و خود نیز آنها را از ما باز میتوانی ستاند .

آرام شدم تا بیش از آنشان نیاززده باشم ، و جملگی آنروز و روز دگر را خاموش ماندیم . ای سرزمین سنگدل ، چرا همانوقت دهان نکشودی ؟

چون روز چهارم فرا رسید ، « گادو »^۳ خود را بیپای من افکند .
گفت : - پدرجان ، چرا یاریم نمیکنی ؟

۱ - Anselmuccio یکی از دو پسر کنت که در این هنگام پانزده ساله بود .
« آنسلموچو » مخفف آنسلمو Anselmo است که نام اصلی این پسر بوده ، و میتوان آنرا « آنسلمی کوچولو » ترجمه کرد .

۲ - یعنی : وقتی که روزدوم شروع شد .

۳ - Gaddo یکی از پسران کنت .



» . . . چشم خویش دیدم که آن سه تن دیگر نیز بکایک جان سپردند. « (صفحة ۵۱۹)

سرودسی و سوم

این بگفت و بمرد ، و من در روز های پنجم و ششم ، همچنانکه تو در اینجایم بچشم می بینی ، بچشم خویش دیدم که آن سه تایی دیگر نیز یکایک جان سپردند .

آنگاه من که تقریباً نیروی بینائی را از کف داده بودم^۱ خود را بروی هریک از ایشان کشاندم ، و با آنکه مرده بودند ، دو روز پیاپی آنانرا بنام خواندم ؛ سپس گرسنگی از رنج قویتر شد^۲ .
چون این بگفت ، با دید گانی شریبار از نو دندان در آن جمجمه بخت برگشته فرو برد و همچون سگی که استخوانی خاید بجویدن آن پرداخت .

آه ، ای پیزا ، ای مایه ننگ این سرزمین زیبائی که در آن پیوسته کلام si^۳ طنین افکن است^۴ ، اکنون که همسایگان در تنبیه تو تعال دارند ،

۱- یعنی ضعف مفرط قدرت بینائی را از دید گانم گرفته بود .
۲- Poscia'più' che il dolor' potè il digiuno این آخرین شعر داستان کنت او گولینو و فرزندان او ، بسیار معروف است ، و چنانکه دیده میشود صورتی مبهم دارد و همین ابهام باعث شده که این شعر موضوع بحث ها و گفتگوهای فراوان قرار گیرد که هنوز هم ادامه دارد . بطور کلی این جمله را بیکی ازین چهار صورت معنی کرده اند:
الف) گرسنگی زندگی مرا پایان بخشید ، در صورتیکه درد و رنج قادر بدین کار نشده بود . ب) گرسنگی ، بر رنج درون که باعث ادامه زندگانی من شده و هشت روز تمام بی خورد و خوراک بر بالای سر فرزندانم زنده نگاهم داشته بود غلبه کرد . ج) فرط رنج باعث شده بود که در دو روزه آخر با صدا کردن فرزندان خود و نوازش اجساد آنان بسلائی برای خویش بجویم ، گرسنگی زبانم را از حرکت بازداشت و این وسیله نسلارا نیز از من گرفت . د) گرسنگی باعث شد که گوشت آنها را بخورم . غالب مفسرین جدید دانه این فرضیه اخیر را رد کرده اند و بیشتر آنها فرضیه اول را با حقیقت نزدیکتر میشمارند ، زیرا با جریان کلی داستان بهتر وفق میدهد .

۳- اشاره بکشور ایتالیا - در ایتالیا کلمه si (معنای بلی ، چرا ، خود ، و نیز مرادف با on زبان فرانسه) پیش از هر کلمه دیگری بکار میرود ، بطوریکه غالباً ایتالیائی را زبان si (lingua del si) مینامند .

دوزخ

کاش «کاپرارا» و «گورگونا» از جای بجنبند و سدی در مصب «آرنو» پدید آرند تا این رود جمله آن کسانرا که در درون باروهای تو اند غرقه کند!^۱

آخر، گیرم که چنانکه گویند «کنت او گولینو» خائنانه قلاع جنگی را بدشمن سپرده بود، ترا چه حق آن بود که پسرانش را بچنین شکنجه گرفتار آری^۲؟

ای «تبه» نو^۳، تازه جوانی اینان سند بیگناهیشان بود، زیرا «اگوچونه» و «ایل بریگاتا» و آن دو تایی دیگر که پیش از این نامشان در سرود برده شد، بزهی نداشتند^۴

از آنجا دور شدیم و بجایی دیگر رسیدیم که قشر یخ کسانی دیگر را، نه تنها سر بیائین، بلکه سراپا و از کون سخت در میان گرفته بود^۵

-
- ۱- Gorgona و Caprara دو جزیره در نزدیک مصب رود «آرنو» Arno سال ۱۳۰۰ هردو از تصرفات شهر «پیزا» بودند
 - ۲- «کنت او گولینو» در سال ۱۲۸۴ یکی از قلاع مستحکم ابالت «پیزا» را به فلورانسها بخشید. زیرا در این تاریخ پیزا با جمهوری «جنوا» Genoa (ژن) در جنگ بود و کنت میخواست بدینوسیله بیطرفی فلورانس و لوکا را که متحدین جنوا بودند «خریداری» کند، و چنین نیز شد. ولی بعد از پیروزی چنانکه رسم است این ضرورت از خاطرها رفت و کنت مترم بدان شد که از دشمنان پول گرفته و قلعه را بدیشان داده است.
 - ۳- novlla Tebe یعنی شهر تب دنیای کنونی؛ اشاره بشهر پیزا که این جنایت در آن روی داده بود در متن و حواشی سردهای گذشته این کتاب بعد کافی توضیح داده شده که شهر «تب» در یونان کهن صحنه جنایات و خیانتکاری های فراوان بود.
 - ۴- او گوچونه Ugocione و بریگاتا il Brigate - دو نفر دیگر که قبلا نامشان برده شده: آنسلموچو Anselmuccio و گادو Gaddo
 - ۵- یعنی: از قسمت دوم طبقه نهم دوزخ که «انتورا» نام دارد، وارد قسمت سوم آن شدیم. نام این منطقه چنانکه بعد خواهد آمد «تولومشا» است که خائنین «میهمان کن» در آن جای دارند.

سرود سی و سوم

در اینجا قطره های اشک خود آنها را از گریستن باز میدارند ، و درد و رنج که از دید گانشان راهی برای برون رفتن نمییابد ، دو باره راه درون را در پیش میگیرد تا پریشانیشان را افزون کند .

زیرا نخستین قطره های اشک بگرد هم میآیند و چون بلوین لبه کلاهی همه آن گودالی را که در زیر مژگان است پر میکنند . و با آنکه فرط سرما چهره مرا چون زخمی کبره بسته از هر احساسی محروم کرده بود ،

باز چنان پنداشتم که وزش بادی ملایم را احساس میکنم ؛ لاجرم گفتم : « ای استاد من ، این باد از کدامین سو میوزد ؟ مگر جمله بخارها در اینجا خاموش نشدهاند ؟ »

و او بمن گفت : « بهمین زودی بدانجا خواهی رفت که دیدهات خود این پرسش ترا پاسخ گوید ، زیرا سر چشمه این نسیم را بچشم خواهی دید . »

یکی از درد کشان این زمهریر ، بر ما بانگ زد : « ای ارواحی که از فرط ستمکاری رهسپار واپسین منزل اسفل السافلینید ،

این پرده های گران را از برابر چهره ام بردارید ، مگر بتوانم پیش از آنکه قطره های اشکم از نو بیخ زنند ، دمی این دل را از آن غم جانکاهی که آکنده اش دارد تهی کنم . »

بدو گفتم : « اگر میخواهی چنین کنم ، خویش را بمن بشناسان ،

۱- دوزخی گمان میبرد که دانه و ویرژیل از قسمت سوم این طبقه قسمت چهارم و آخرین آن که « واپسین منزل دوزخ » است روانند تا در آنجا کیفر ببینند . این همان قسمتی است که شیطان اعظم در آن است .

دوزخ

و خود با عماق یخ فرو روم اگر بعد از پاسخ تو یخ را از برابر چهره ات
برندارم!»

چون این بشنید، جوابم داد: «من فراهه آلبریکو هستم؛ همان
مرد میوه های باغ اهریمینیم^۱ که در اینجا آنچه را که کاشتم میدروم^۲.»
بدو گفتم: «شگفتا! پس تو اکنون مرده ای؟» و او بمن گفت:
«از آنچه در دنیای بالا بر سر تنم آمده، بکلی بی خبرم^۳،
زیرا این «تولومئا»^۴ را این خاصیت است که بکرات روح کسان

۱- Frate Aiberigo یکی از افراد برجسته خانواده «مانفردی» شهر فانتنا
Manfredi و رئیس گییلین های این شهر بود. در دوم ماه مه سال ۱۲۸۵ وی خویشاوند
بزرگ خود ما نفردو و پسر او آلبرکتو Alberghetto را بضیافتی دعوت کرد، و در آن
ضیافت ایشانرا با خوراندن میوه های زهر آکین بقتل رسانید. اشاره او بمتخدمین که
«اکنه میوه بیاورید» Vengano le frutta در واقع صدور فرمان قتل میهمانان بود،
و از این بابت است که دانته او را «مرد میوه های باغ اهریمین» لقب داده است.
۲- در اصل، این ضرب المثل آمده که در فارسی نامأنوس است che qui riPrendo
dattero per figo (که انجیر داده ام و اینجا خرما میگیرم) این اصطلاح دانته، خود
در ایتالیای امروزی غیرمأنوس است، و بجای آن مثلی دیگر بدین مضمون رایج است
که rendere pane per focaccia (نان گرفتن و کلوجه دادن).
۳- اشاره بدانکه فرا آلبریکو در زمان سفر دوزخ دانته هنوز زنده بوده دانته
در اینجا فرضیه تازه ای را بعیان میآورد که فقط مربوط بدوزخیان طبقه آخر جهنم است،
و آن اینست که گاه ارواح محکومین این طبقه ازدوزخ پیش از آنکه خود این محکومین
در روی زمین مرده باشند بدانجا میروند. اندکی بعد، در متن کتاب، این نظریه بطور
کاملتر تشریح میشود.

۴- Tolomea، نام قسمت سوم از طبقه نهم دوزخ. این نام از اسم Ptolemeo
(بطلمیوس) پادشاه مصر آمده که (پمپه Pompeus) سردار و کنسول معروف روم را که
پس از شکست از سزار بمصریناه برده بود بقتل رسانید و از این راه «میهمان کش بزرگ»
لقب گرفت. در عربی این کلمه را بصورت «بطلمیویا» درآورده اند.

سرود سی و سوم

پیش از آنکه بادیست آتروپوس^۱ راهی شده باشد. بدان فرو افتد.
و برای اینکه اشکهای یخ بسته را مشتاقانه تر از چهره‌ام بزدائی،
بدان که چون روح مرتکب گناهی از آنگونه شود.

که من کردم، تن او بادیست شیطانی از وی ستانده میشود، و از
آن پس این شیطان چنین تنی را اداره میکند تا آنکه دوران مقدر
زندگانش بسر رسد^۲.

و روح او بدین لجه فرود می‌افتد؛ و شاید هنوز هم در آن بالا
تن خاکی این روحی که خود در پشت سر من یخ زده است در برابر
مردمان باشد.

اگر تو تازه بدینجا آمده باشی باید حقیقت امر را بهتر از من بدانی،
زیرا آن روح که می‌بینی روح «سربرانکادوربا» است^۳، و اکنون سالی چند

۱ - Atropòs، یکی از سه پری دوزخ، که در میتولوژی یونان آنان را
«یارکها» مینامیدند. مأموریت «آتروپوس» این بود که چون عمر کسی در روی زمین
پایان میرسد، ریسمانی را که رشته زندگی او بود و در صندوقچه‌ای در دنیای زیر زمین
نگاهداری میشد پاره میکرد، و این بی‌شبهات بافسانه‌های ما نیست که در آن «شیشه
عمر» را می‌شکنند.

۲ - اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا، باب بیست و دوم): «... اما
شیطان در یهودای مسمی به استخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت»، و
نیز (انجیل یوحنا، باب سیزدهم): «... پس لقمه را فرو برده به یهودای استخریوطی
پسر شمعون داد، بعد از لقمه شیطان در او داخل گشت». - شاید این اختصاص طبقه
نهم دوزخ، کنایه از این باشد که کسی که یکبار خیانتی بزرگ کرد دیگر شایسته اعتماد
نمیتواند بود.

۳ - Ser Branca d' Oria، شوالیه اهل جنوا (Genoa) بود که از گیبلین‌های
برجسته بود. در سال ۱۲۷۵، وی پدرزن خود میکله تسانکه Michele Zanche را
(رجوع شود بسرود بیست و دوم دوزخ) بخانه خویش دعوت کرد و در حین غذا خوردن،
او و همراهانش، ابدست کسان خود بقتل رسانید، و از آن پس مستقل فرمانروای Logodoro
یکی از چهار بخش جزیره ساردنی شد. درین جریان برادرزاده وی نیز (که داتته از او
بعنوان یکی از نزدیکانش نام میبرد) شرکت داشت.

دوزخ

است که وی درین زندان بسر میبرد»
گفتمش: «پندارم که مرا زبشخند میکنی، زیرا «برانکادوریا»
هنوز زنده است، و میخورد و میبوشد و میخوابد و جامه برتن میکند»
گفت: «هنوز «میکله تسانکه» در آن طبقه بالا بد گودال پسر از
قطران جوشنده بدچنگالان فرو نیفتاده بود»
که این روح شیطانی را در تن خاکی خویش نهاد و خود
بدینجا آمد. و یکی دیگر از نزدیکان وی که در گناهی سهیم بود نیز
چنین کرد.
اما اکنون دیگر دست پیش آر و دیدگان مرا بگشای. «و من
دیدگان او را نگشودم؛ و این تراکتی بود که با او بی نزاکت باشم»
آه، ای جنوائی ها، ای مردمی که از جمله فضایل بیگانه‌اید و با
جمله رذائل آشنا، چرا هنوز از صفحه زمین بر نیفتاده‌اید؟
آخر نه من در قالب تبهار ترین روح سر زمین رومانی^۴ یکی از
شما دیدم که روح او به بادافره کردارش در کوچیتو عوطه میخورد،
در حالیکه هنوز جسمش در روی زمین زنده بود؟

۱- اشاره به بولجیای پنجم طبقه هشتم دوزخ (سرودهای بیست و یکم و بیست و دوم).

۲- *e cortesia fu lui esser villano* مقصود آنست که با کسانی بدین
یستی و بدعهدی وفا بعهده نباید کرد، و اگر کسی با این گناهکاران که در دادگاه عدل
الهی محکوم شده‌اند نزاکت بخرج دهد، دره افع نسبت بخداوند بی‌نزاکتی کرده
است

۳- جنوائی‌ها *Genovesi*، اهالی جنه آ *Genoa* (ژن) شهر و بند معروف
مغرب ایتالیا و کنایه خلیج ژن.

۴- اشاره به فرآ آلبریکو.

دوسی و چهارم

طبقه نهم دوزخ: خیانتکاران

منطقه چهارم: خائنین به ولینعمتان

خروج از دوزخ

ویرژیل و دانته به آخرین منزل سفر دوزخ خود رسیده‌اند. این منزل آخرین جالب‌ترین همه منازل این سفر است، زیرا «پادشاه دوزخ» یعنی شیطان بزرگ در آن جای دارد. این شیطان با قدغول آسای خود در وسط کوئی مجوف در چهارمین منطقه طبقه نهم یعنی قلمرو «یهودا» درست در وسط کره زمین ایستاده، چنانکه زهارا نقطه مرکزی کره خاک است. در این منطقه «یهودا» خائنین به اولیاء نعم و حق‌ناشناسان بزرگ بسر می‌برند، و جملگی اینان چون سایر دوزخیان این طبقه در درون یخ هستند، بجز سه خیانتکاری که مستقیماً در دهانهای سه گانه شیطان جای گرفته‌اند و در معرض مخوفترین شکنجه‌های دوزخ قرار دارند. این سه نفر عبارتند از: یهودای اسخریوطی، بروتوس و کاسیوس که شرح احوالشان در متن سرود و حواشی خواهد آمد.

شیطان در اینجا دارای سه صورت و شش دست است که نشان جمع سه وجود در یک وجود است. این سه صورت سرخ و سیاه و زرد نماینده سه اصل غضب و کینه و جهلند که اساس هستی اهریمن بشمار می‌آیند و در مقابل سه اصل: محبت بخشش و دانائی قرار دارند که ترکیب آنها اساس ذات یزدانی است. درین باره در (شرح ۳ صفحه ۵۳۱) توضیح کامل‌تر داده شده است.

آخرین عمل «سمبولیک» این دو مسافر دوزخ، که شاید مهمترین کار دانته در جهنم باشد «سفر» او و ویرژیل در طول بدن شیطان برای خروج از دوزخ است. چنانکه گفته شد شیطان طوری قرار گرفته که نقطه مرکزی زمین در وسط بدن او است، بطوریکه نیمه پائین تنش در آن سوی نیمکره ما جای دارد. دانته پس از گذشتن از «مرکز ثقل» کره زمین، ناگهان با تعجب می‌بیند که همه چیز وارونه شده، منجمله پاهای شیطان رو ببالا قرار داده، و آنوقت با توضیحی که ویرژیل می‌دهد متوجه می‌شود که اکنون در

دوزخ

آن نیمکره دیگر برمیبرند ، بحقیقت این نیمکره ماست که واژگونه است ، و تا آنموقع زتدگی زمینی داتنه و سفر او بدوزخ همه در این نیمکره ای گذشته که نیمه زیرین کره خاک بشمار میآید . داتنه متعجبانه بدین نکته دیگر نیز پی میبرد که سفر بیست و چهار ساعتی آنها در دوزخ در آغاز شب شنبه مقدس پایان یافته ، در صورتیکه وی ناگهان خود را در بامداد شنبه مقدس مییابد ، و در این جانیز ویرژیل بوی توضیح میدهد که اینان در آنسوی دیگر کره خاک قرار دارند ، که خورشید هنگام غروب در آن سو ، در اینجانب تازه طلوع میکند .

سپس داتنه و ویرژیل در طول راه باریکی از مرکز زمین بسوی جزیره و کوه بزرگی که در بالای سرشان که درست در نقطه مقابل اورشلیم (یعنی مرکز نیمه ای از کره خاک که مسکن بشر است) قرار دارد ، برآه می افتند . این کوه عظیم ، کوه برزخ است که هفت طبقه برزخ و بهشت زمینی در آن جای دارد ، و از این پس باید مسافرین بجای فرود آمدن پیوسته رو ببالا بروند . در مسیر آنها جویبار «لته» یا جویبار فراموشی جاری است که باید مسافران برزخ قبلا از آب آن بنوشند تا زنده گانی گناه آلوده پیشین را از یاد ببرند . داتنه و راهنمای او که فاصله سطح زمین تا مرکز ثقل آن ، یعنی سراسر قلمرو دوزخ را در بیست و چهار ساعت طی کرده بودند ، این بار در طول مسیر باریکی که آنها را از این مرکز ثقل ببرزخ می رساند قدری سریعتر حرکت میکنند ، زیرا طی این مسیر در حدود بیست و یک ساعت طول میکشد ، و پس از این مدت داتنه در بامداد روز یکشنبه مقدس ، یعنی روز عید رستاخیز خوشترن را در برزخ مییابد ، در حالیکه دشوارترین مرحله سفر خود یعنی دوزخ را در پشت سر گذاشته است .

سرود سی و چهارم

« پرچمهای پادشاه دوزخ بسوی ما میآیند^۱؛ اگر آنها را تشخیص
میتوانی داد، فرا روی خویش بنگر». این سخنی بود که استاد من گفت.
در برابر خویش منظره‌ای چون منظره‌آسیائی بادی یافتیم که از خلال
مه غلیظ یا تاریکی شب که نیمکره‌ ما را فرا گرفته باشد، دیده شود.
و آنگاه از تندی باد بیشت راهنمای خویش پناه بردم، زیرا که در
آنجا مغازه‌ای^۲ جز این نبود.

بجائی رسیده بودم، و اکنون با بیم بسیار وصف آنرا بنظم میآورم،
که در آن جمله ارواح پوشیده روی بودند^۳، اما همه آنها چون پرکاهی
در درون شیشه‌ای، از ماورای حجاب دیده میشدند.

برخی خفته و برخی ایستاده بودند، و از ایستادگان یکی بر روی

۱- «Vexilla Regis Prodeunt Inferni» جمله لاتینی که بهمان صورت
اصلی در متن کتاب آمده است. این جمله مطلع سرود مذهبی معروف ونانسیوس فور
تونانوس (Venantius Fortunatus) (بفرانسه و نانس فور تونا)، اسقف شهر پواتیه
(Poitiers) فرانسه در قرن ششم مسیحی است؛ و هنوز هم در مراسم مذهبی روز صلیب مقدس (سوم
مه) در کلیساهای کاتولیک خوانده میشود. در اصل سرود فقط سه کلمه اول آمده: Vexilla
regis Prodeunt» پرچمهای پادشاه (اشاره به صلیب عیسی) پیش میآیند، و داتته
کلمه چهارمین یعنی Inferni (دوزخ) را از خود بدین جمله افزوده است، زیرا در این
آخرین قسمت از آخرین طبقه دوزخ پرچمهای شیطان پادشاه دوزخ در برابر پرچم
صلیب در اهتزازند. این پرچمها بالهای شش گانه شیطان اعظمند که شرح آنها خواهد
آمد.

۲- یعنی: پناهگاهی بغیر از این پیدا نمیشد.

۳- یعنی: سراپا در درون بیخ جای داشتند.

دوزخ

سر و یکی دیگر بر سر پا بود و یکی نیز همچون کمانی سر و پا را بهم پیوسته داشت .

چون اندکی پیش رفتیم ، استاد من آن آفریده‌ای را که روزگاری مظهر زیبایی محض بود نشانم داد^۱ ،

و خود از برابرم بکنار رفت ، اما مرا برجای نگاه داشت و گفت :

« این « دیته » است^۲ ، و این جایی است که در آن باید دلیری خویش را یکسره بمیدان آری^۳ . »

ای خواننده ، از من می‌پرس که در آن دم چسان تاب و توان از کف دادم . من وصف این حالت خویش را نمی‌کنم ، زیرا هر کلامی چنین توصیفی را قاصر خواهد بود .

نه مردم و نه زنده ماندم : و اکنون که این را دانستی ، اگر هوشمندی خود دریاب که من محروم ازین و محروم از آن ، چه حال داشتم .

سلطان دیا رنج^۴ نیمی از سینه خویش را ازین بدر آورده بود ، و من از درازا به غفرتی نزدیکترم .

۱- اشاره بشیطان ، که در زمانی که هنوز ملکی مقرب بود مظهر جمال محض بود .

۲- Dite - این کلمه که قبلاً (سرودهای ۸ ، ۹ ، ۱۲ دوزخ) بعنوان نام «شهر-شیطان» بکاررفته ، در اینجا بعنوان نام خود شیطان آمده است .

۳- این آخرین قسمت طبقه نهم دوزخ یعنی آخرین قسمت جهنم است. این قسمت که اسم آن فقط یکجا در اواخر سرود می‌آید ، جودکا Giudecca (فامرویهودا) نام دارد و مخصوص دوزخیانی است که بولینعمتان خود خیانت میکنند . نام این منطقه از اسم «یهودا» یکی از حواریون عیسی گرفته شده که بعیسی خیانت کرد و در مقابل پول وی را بدشمنانش نشان داد . روح این شخص پس از شیطان اعظم گناهکارترین روحی است که در دوزخ داتنه جای دارد .

۴- Lo'empador del doloroso regno : شیطان اعظم .



سلطان دیار رنج ، نیمی از سینه خود را از یخ بدر آورده بود (صفحه ۵۲۸)

سرودسی و چهارم

تا غفریتان ببازوان او؛ و خود قیاس گیر که عرض و طول و قامت او بچه اندازه بود^۱.

و اگر براستی وی پیش ازین بد انسان زیبا بود که اکنون زشت است، و با این همه در برابر آفریدگار خود روی ترش کرد^۲، بسیار بجاست که وجودش زاینده جمله تباهی‌ها باشد.

چه بسیار شکفتم آمد. که سرش را دارای سه صورت دیدم: یکی صورتی از روبرو که رنگی سرخ داشت.

و پس دو صورت دیگر که بدان پیوسته و از میان هر دو شانه برآمده بودند، و هر سه در بالا بهم میپیوستند.

آن صورتی که در جانب راست بود رنگی میان زرد و سفید داشت و آن صورت دیگر که در سمت چپ بود برنگی چون چهره مردمان آن سرزمین بود که رود نیل از آن جاری میشود^۳.

۱- مفسرین دانته برای تعیین طول قطعی قد شیطان از روی اطلاعاتی که دانته داده حسابهای مفصل و پیچیده کرده و بالاخره بدین نتیجه رسیده‌اند که قد این شیطان ۱۲۳۰ متر است که تقریباً ۶۰۰ متر آن در این سوی مرکز زمین و ۶۰۰ متر دیگرش در آن سوی دیگر قرار دارد. این نوع تحقیق بقدری کودکانه است که حتی خود دانته شناسان جدی نیز آن را شوخی گرفته است.

۲- در اصل: «ابرو درهم کشید»، یعنی صیان ورزید.

۳- درباره این «سه صورت شیطان» و مفهوم واقعی که دانته از این اشاره در نظر داشته بحث و تفسیر بسیار کرده‌اند. نظریه‌ای که منطقی‌ترین نظر می‌آید اینست که این سه چهره مظهر «ثلاثت» الهی: (اب، ابن، روح القدس) است. بعضی نیز آنرا مظهر طبقات سه گانه گناهان دوزخ، یعنی گناهانی که در سرود اول دوزخ در قالب ماده گرگ، شیر و پلنگ نمودار شده‌اند، دانسته‌اند. از نظریه دست دیگر از مفسرین، این سه قیافه مظهر سه اصل اهریمنی: کینه، ضعف و جهلند، که نقطه مقابل سه صفت یزدانی: محبت، قدرت و دانائی بشمار می‌روند. - در اینجا رنگ قرمز نشان کینه، سیاه نشان جهل، زرد نشان ناتوانی است. طبق یک تعبیر دیگر: رنگ قرمز مظهر غضب، زرد مظهر حسد، سیاه مظهر ضعف است. باز طبق یک تعبیر دیگر، این سه چهره مظهر مردم سه قاره جهان آن روزند: قرمز نماینده اروپائیها، زرد نماینده آسیائیها، سیاه نماینده آفریقائیها. «سرزمینی که رود نیل از آن جاری میشود» اشاره به حبشه است که مردم آن پوست سیاه دارند.



... این یهودای استخریوطی است که سردرگم شیطان و پای در بیرهن دارد .
(صفحة ۵۳۲)

سرود سی و چهارم

و از آندو تای دیگر که سردر پائین دارند ، آنکه از پوزه سیاه
شیطان فرو آویخته «بروتو» است^۱ ، - و بین که چگونه پیچ و تاب میخورد
وسخنی نمیگوید - ؛

• آندیگری «کاسیو» است که چنین ستبر مینماید^۲ . اما اکنون

بقیه از صفحه ۵۳۲

زمینی که با این سکهها خریده بود بخاک افتاد و امعاش بیرون ریخت (انجیل، اعمال
رسولان ، باب اول) - شرح خیانت یهودا در هر چهار انجیل آمد ، است (انجیل متی ،
باب ۲۶) : « . چون وقت شام رسید عیسی با آن دوازده بنیشت ... و گفت هر آینه
بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند - پس آنها بغایت غمگین شده هر یک
از ایشان بوی سخن آغاز کردند که خداوندا ، آیا من آنم ؟ و یهودا که تسلیم کننده
وی بود بجواب گفت ای استاد آیا من آنم ؟ بوی گفت تو خود گفتی ... و یهودا بدیشان
نشانی داده گفته بود هر که را بوسه زخم همانست او را محکم بگیرید ، در ساعت نزد
عیسی آمده گفت سلام یا سیدی ، و او را بوسید - آنگاه عیسی را گرفتند » . و نیز
(انجیل مرقس ، باب ۱۳) : « . یهودا که یکی از آن دوازده بود با گروهی بسیار با
شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند ، و یهودا گفت یاسیدی یاسیدی
و ویرا بوسید - ناگاه دستهای خود را بروی او انداخته و گرفتندش » . و نیز (انجیل
لوقا ، باب ۲۲) : « . که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت
بردیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد ، و عیسی بدو گفت ای یهودا
آیا بیوسه پسرانرا تسلیم میکنی؟ » و نیز (انجیل یوحنا باب ۱۸) : « . آنگاه
عیسی بر اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود ، بیرون آمده به ایشان
گفت که را میطلبید - باو جواب دادند عیسی نامری را ؛ عیسی بدیشان گفت من هستم
و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود » .

۱ - Bruto (به لاتینی مارکوس یونیوس بروتوس Brutus) پسرخوانده سزار
که جمهور میخواه متعصبی بود ، و چون دریافت که سزار قصد دیکتاتوری و لغو
آزادیهای ملی را دارد با آنکه وی پدرخوانده او بود او را در بالای پله های سنای رم با
ضربت خنجر بقتل رسانید (سال ۴۴ پیش از میلاد مسیح) .

۲ - Cassio (به لاتینی کاسیوس Cassius) همدست بروتوس در توطئه ای که بقتل
سزار منجر شد - برای کسی که امروزه «کمدی الهی» را میخواند تعجب آور است که
این دو نفر در آخرین طبقه دوزخ در کنار خائنی چون یهودا جای گرفته باشند و مجازاتی
شدیدتر از تمام دوزخیان بيشمار دیگر ببینند ، زیرا اینان نه تنها مستحق ملامت نیستند ،
بلکه قهرمانانی هستند که بخاطر حفظ آزادی و دفاع از آن در مقابل مردی که قصد
استقرار حکومت مطلقه داشته قد برافراشتند و بقیمت جان خود از بس آزادی دفاع
بقیه در صفحه بعد

دوزخ

دیگر شب باز آمده^۱ و هنگام حیل فرارسیده است ، زیرا دیدنیها را دیده‌ایم .

بدستور او دست بر گردنش افکندم ، و وی زمان و مکان مناسب را برگزید و در آندم که هرشش بال شیطان گشوده بود چنگ در پهلوی پریشم او زد و از تار موئی به تار موئی فرو آویخت ، و در فاصله میان موهای انبوه و قشریخ روی پائین براه افتاد . و چون بدانجا رسیدیم که ران آدمی بدور خاصره میچرخد ، وی ما خستگی و نگرانی سربسوی پای شیطان گرداند . و پس همچو آنکس که رویبالارود از پریشم‌های او در آویخت ، چنانکه پنداشتم که از نو بدوزخ باز میگردیم .

استاد من که چون خستگان نفس میکشید^۲ ، بمن گفت : «خود را نیک فرو آویز ، زیرا با چنین نردبانها است که باید این دیار زشتیها ، ترک کوئیم .»

بقیه از صفحه قبل

کردند . - ولی باید متوجه بود که دانتی از نظر يك اروپائی قرن سیزدهم مسیحی و با نظر قرون وسطائی بدین امر نگاه میکند ، یعنی وی «امپراطور» و امپراطوری را ، چه رومی باشد و چه مسیحی ، مظهر خداوند و سزار را ، رومی یا ژرمنی ، برگزیده خدا برای اداره جهان می‌شمارد و معتقد است که «سلطنت و دین الهی است» و توطئه علیه آن یعنی مبارزه با آزاده و مشیت خداوندی . بدینجهت است که جرم پروتوس و کاسیوس در نظر او مشابه با جرم یهودا است ، یعنی هر سه مظهر عصیان در مقابل اراده خداوند و خیانت بولینعمتند .

۱- «شب باز آمده» اشاره بدانکه سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ که در آغاز شب پیش شروع شده بود قریب پایان است و چند لحظه پیش برای انجام آن وقت باقی نیست .

۲- خستگی و بی‌ژیل مربوط بدان نکته است که خود در سرود ششم انیس بدان اشاره میکند : «پائین رفتن به جهنم آسان است ، ولی از آن بازگشتن و بسمت روشنائی روز بالا آمدن ، رنج بسیار دارد» . از لحاظ تمثیلی این خستگی و بی‌ژیل نشانه آنست که آسان میتوان گناهکار شد ، ولی ترک گناه مستلزم کوشش و پایداری بسید است .

سرود سی و چهارم

پس آنگاه از سوراخ صخره‌ای بیرون رفت و مرا در کنار آن نشانده،
و خود با قدمهایی محتاطانه بجانب من آمد.

نظر بی‌الا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که
ترکش گفته بودم باز خواهم دید، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا
داشت.

اما فقط آدمی کوتاه‌بین که نبیند من چه مرحله‌ای را در
پشت سر نهاده بودم، میتواند پنداشت که در آن هنگام احساس پریشانی
میکردم.

استاد گفت: «بلند شو و بر پای خیز: راهی دراز در پیش داریم و
جاده‌ای ناهموار، و هم‌اکنون خورشید به نیمهٔ ثلث رسیده است^۱.»
جایگاه ما تالار کاخی نبود، بلکه مغاره‌ای بود که زمینی پست و
بلند داشت و هیچ فروغی بر آن نمیتافت.

برپای خاستم و گفتم: «استاد من، پیش از آنکه ازین ورطه
برون رفته باشیم، کلامی چند بگوی تا از خطا بیرونم آورده باشی.
آنهمه یخ بکجا رفت؟ و این کس چگونه واژگونه ایستاده است؟
و چسان در چنین کوتاه زمانی خورشید از شامگاهان به بامدادان رسید؟»

۱ - در علم هیئت قدیم، «ثلث» را به فاصلهٔ بین ساعت ۶ و ۹ صبح اطلاق
میکردند، همچنانکه حد مقابل آن را «پاسی از شب» محسوب میداشتند. نیمهٔ ثلث
یعنی تقریباً ساعت هفت و نیم بامداد. درین گفتهٔ وبرژیل یک نکتهٔ مهم مستتر است،
و آن اینست که بمحض اینکه آن دو نقطهٔ مرکزی زمین گذشته و وارد نیمکرهٔ دیگر
شده‌اند ملاک وزوشب عوض شده، یعنی خورشید که در نیمکرهٔ ما تازه غروب کرده و
جای خود را به شب داده بود، در این نیمکره تازه طلوع کرده و روز ۱۰ با خود همراه
آورده است. بنابراین دومی سفر، بمحض گذشتن از نقطهٔ مرکزی زمین، دوازده ساعت
در زمان پیش افتاده‌اند. دانه خود این نکته ۱۰ در متن سرود باختصار توضیح میدهد.

دوزخ

و او مرا گفت: « تو پنداری که هنوز در آنسوی مرکز زمینی ،
یعنی در همانجائی که من خویشتن را از پشمهای آن کرم ناپاک کی که جهان
را سوراخ کرده^۱ فرو آویختم .

تا وقتی که فرود می آمدم ، تو در آن نیمه ای بودی ؛ اما در آن دم که
خویش را واژگون کردم ، تو از آن مرکزی که جمله اجسام از هر جانب
روی بدان دارند گذشتی ،

و اکنون در درون نیمکره ای مقابل آن نیمکره هستی که خشکی
فرویش پوشیده است ، و روزگاری بر بلندترین نقطه آن ، مردی که
معصوم زاده شد و معصوم زیست ، بشهادت رسید^۲ تو اینک پای بر گوی
کوچکی داری که نیمه دیگر «جودگاه»^۳ بشمار است .

چون در آنجا غروب باشد ، این جا بامداد است ؛ و آن کس
که از پشمهای خود برای ما نردبانی ساخت ، همچنان در آن حال است
که بود .

ازین جانب بود که وی از آسمان فرود افتاد ، و زمین که در آغاز
در این سو قرا داشت ، از بیم او دریا را حجاب خویش کرد و در نیمکره ما

۱- اشاره به شیطان که چنانکه اندکی بعد توضیح داده میشود ، حفره دوزخ
بر اثر سقوط او پدید آمده است .

۲- « مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست » : عیسی . - بلندترین
نقطه نیمکره مسکون : اورشلیم که عیسی را در آن مصلوب کردند . - قبلاً گفته
شد که در جغرافیای دوزخ دانته ، بیت المقدس مرکز دنیا و بلندترین نقطه آن
است . اصل فکر مرکزیت اورشلیم از توراتست (کتاب حزقیال نبی ، باب پنجم) :
«... خداوند یهوه چنین میگوید : من این اورشلیم را در میان امتهای ابراهام ، و کشورها
را بهر طرف آن » .

۳- Giudecca ، قلمرو یهودا

سرود سی و چهارم

جای گرفت ، و شاید که هم برای فرار از او بود که آن زمینی که در بالای
سرمان می‌بینی ، بترك این مکان گفت و خود بی‌بالا رفت ^۱ .
در فاصله‌ای از بعلزبول ^۲ ، بدر ازای کورا ^۳ ، مکانی است که آنرا
بچشم نمیتوان دید ،

اما از صدای جویبار کوچکی پی بوجودش میتوان برد که از راه
حفره‌ای باریک بدینجا سرازیر میشود ؛ و این همان حفره‌ایست که جریان
جویبار باشیب ملایم خود در دل صخره پدید آورده است ^۴ .

من و راهنمایم پای بدین راه پنهان نهادیم تا بدنیای روشنائی باز-
گردیم ، و بی آنکه نفسی تازه کنیم ،

او از پیش و من از پس بجانب بالا رفتیم ، چنانکه عاقبت در
آنسوی روزنه‌ای مدور زادگان زیبای آسمانرا دیدم ؛

۱- اشاره به کوهی که در بالای سر این دو ، از میان آبهای که سراسر نیمکره
مقابل زمین را فرا گرفته‌اند ، سر بر آورده است و «برزخ» را که منزل آینده آنراست
تشکیل میدهد . مفهوم این گفته ویرژیل اینست که نیمکره کنونی ماقبال در آن طرف دیگر
زمین قرار داشت ولی پس از عصیان شیطان و سقوط او از آسمان ، خشکیهای آن جانب
چنان بوحشت افتادند که بدرون آب فرورفتند و از این جانب دیگر سر بر آوردند ، و
بنابراین ما اکنون در سطح نیمکره زیرین زمین زندگی میکنیم ، که مظهر تاریکی و
گناه است .

۲- Belzebù «بعلزبول» یکی از نامهای شیطان در انجیل متی است (باب
دوازدهم) : «.. لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخصی (عیسی) دیوها را بیرون نمی‌کند
مگر به یاری بعلزبول رئیس دیوها» .

۳- مراد از کرر «شیطان» سراسر دوزخ است ، که نیمی از داخل کره زمین
را شامل می‌شود ، و مقصود از فاصله‌ای بدر ازای کورا و «اینست که : اگر از مرکز کره
زمین ، باندازه یک نیمکره در جهت عکس دوزخ پیش رویم ، ببرزخ خواهیم رسید» .

۴- «جویبار کوچک» ، اشاره به لته Leté رودخانه‌ای که در میتولوژی یونان
«رودخانه فراموشی» بود و ارواح قبل از آنکه بدنیابیند کفی از آن مینوشیدند تا اسرار
خدایان را فراموش کنند . و از نظر داناته وجود این رودخانه دربرزخ این معنی رامیدهد
که برای ورود به بهشت باید خاطره گناهان دوزخ بکلی محو شود .

دوزخ

و در آنجا سر بر آوردیم تا ستارگان را بازبینیم!

۱- «ستارگان» le stelle - این کلمه ایست که دوزخ ، برزخ و بهشت «کمدی الهی» هر سه با آن ختم میشوند زیرا «ستاره» مظهر نور و فروغ خداوندی و نشان امید و اعتماد و پاکی است ، و این «مقطع» این معنی را میدهد که باید بهر حال همچنان امیدوار بود - در این مورد بخصوص ، این ستاره ها ستارگان شب عید «فصح» یا عید - ستاخیزند که خود مظهر دیگری از امید و اعتماد است



-ربر آوريم تا -تاركانرا بازينيم (۵۴۱)

۸-۹۴-۹۸۰۷۸-۱



بهای دوره سه جلدی:

۶۰۰۰۰ ریال

شابک ۸-۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره ۳ جلدی)
ISBN: 964 - 00 - 0444 - 8 (3vol.set)
شابک ۹-۳۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلد سوم)
ISBN: 964 - 00 - 0435 - 9 (vol.3)